



نوای معارک



از نشرات انجمن تاریخ
نمره (۲۲)

نمرهٔ عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات
(۲۰۶)

نوای معارک

نسخه خطی موزهٔ کابل مشتمل بر واقعات
عصر سدو زائی و بارک زائی

تالیف

میرزا عطا محمد



تعداد طبع ۱۰۰۰ جلد

92

تاریخ طبع ۱۳۳۱ شمسی

نوای معارک

یا

تازه نوای معارک

مولف: میرزا عطا محمد

در کتابخانهٔ موزهٔ کابل در مجموعهٔ نسخ خطی کتابی موجود است بنام «نوای معارک» یا «تازه نوای معارک» که در ٤٦٢ صفحه از طرف مولانا میرزا عطا محمد نامی به تاریخ بیست و پنجم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱ هجری قمری تالیف شده و کتابت آنرا خلف مولف میرزا محمد حسن تقریباً سه ماه بعد به تاریخ ٦ رمضان سال مذکور به پایان رسانیده است.

اگرچه راجع به مسقط الرئس و سوانح مولف معلومات زیاد در دست نیست از روی تذکرات مختصر و پراگنده ئی که از خود متن کتاب دستگیری میکند چنین مینماید که میرزا عطا محمد موصوف جوانی و بیشتر ایام زندگانی خود را در شکارپور گذرانیده و این وقت هائی بود که شکارپور و سند جزء خاک های مفتوحهٔ افغانستان عصر سدوزائی و بارکزائی محسوب میشد و میران سند باج گذار دولت های افغانستان بودند و تحریکات انگلیس ها تازه به سند سرایت نموده بود و موافق کتاب علی العموم جزء ملازمین حکام افغانی در شکارپور زندگانی داشت. برادران بارکزائی قندهاری بخصوص سردار رحمدل خان و سردار شیردل خان به مولف نوای معارک بیشتر لطف و حسن نظر داشتند چنانچه نامبرده به معرفت ملامومن غلجائی نایب و پیشکار سردار شیردل خان به عهده (مختار کاری) سردار موصوف هم عز تقرر حاصل کرد و مدت دو سال این وظیفه را بعهده داشت و مورد اعتماد و اعتبار زیاد قرار گرفت به اندازه ئی که معاش سپاه و عملهٔ سردار شیردل خان همه بدست میرزا عطا محمد خان اجرا میشد.

شبه ئی نیست که مولف بین شکارپور و قندهار و هرات و کابل و پشاور مسافرت ها کرده به معیت سرداران افغانی و در عسکر بری های انها در حرکت بوده و در برخی جنگ های داخلی سدوزائی و بارکزائی مانند جنگ شهزاده کامران پسر شاه محمود سدوزائی و سرداران بارکزائی قندهاری در سال ۱۲۳۸ هجری قمری شامل بوده

ومدتی هم در شهر قندهار اقامت داشت وپیوسته یادداشت هامیگرفت تابالاخره در اثر اشاره یك نفر انگلیس موسوم به (اسیویك) که اورا کلکتر شکارپور خوانده است به تحریر کتاب شروع کرده ودراواخر جمادی الثانی سال ۱۲۷۱ هجری قمری مولفه خودرا به پایان رسانیده است.

به شهادت یك صفحه یاداشت که خارج متن کتاب به امضای مولف (میرزا عطامحمد) بتاریخ ۲۹ ربیع الاول سال ۱۲۷۲ هجری قمری در صفحه اخیر ثبت است گفته میتوانیم که مولف این اثر در ادب وانشاء فارسی بطرز عصر خود ممارست خوبی داشته ولی پسرش میرزا محمدحسن خان که سر تاپای مولفهٔ پدر را بقلم خود تحریر نموده در نقل اثر مرتکب اشتباهات املائی فراوانی شده ودر بسیاری موارد نافهمیده کلمات را نقل کرده است وبه این علت متن چندان روان نیست. خود مولف علاوه برفارسی به السنه پښتو وبلوچی وسندی هم آشنائی داشته وجای به جای بعضی جملاتی به این زبان ها هم درمتن استعمال کرده است.

تازه نوای معارك از نقطه نظر ثبت وقایع تاریخی دوره جدید ومعاصر افغانستان اهمیت بسزائی داردزیرا متاسفانه ماخذ قلمی ما مربوط به عصر سدوزائی وبارك زائی انگشت شمار ومحدود است وچون مولف شخصاً جزء وقایع می زیسته ودرجریان وقایع یاچشم دید خودویامسموعات نزدیك به عصر خود وعصر خود را نوشته، نوشته های اواطمینان بخش وقابل اعتبار است. واقعات این کتاب تا جائی که ارتباط به عصر سدوزائی هادارد مختصر وروی دادهای دورهٔ بارك زائی مفصل تر میباشد وپیش آمدهای مربوط به تهاجمات اول فرنگی در افغانستان وشاه شجاع سدوزائی بخصوص وقایع سند وشکارپور که محل رهایش بیشتر اوقات مولف محسوب میشود مشرح ذکر یافته وبه تعلقات میران سند یادر بارهای شاهان وامرا وسرداران افغانی روشنی خوبی می اندازد. یکی دیگر از ممیزات این کتاب این است که مولف آن نام

افغانستان را قطعاً استعمال نکرده و همه جا افغانستان را به نام (خراسان) واهالی آنرا به اسم (خراسانیان) یاد میکند چنانچه راجع به یادداشت های خود در صفحه ۹ متن میگوید که «وقوعات خراسان ومقدمات شاه شجاع الملک را تسوید کردم» شهادت او وامثال او نشان میدهد که این اسم وصفت با سوابق چندین قرنه تا اواخر قرن ۱۳ هجری هنوز در مملکت ما مورد استعمال داشت.

چون انجمن تاریخ در قطار وظایف مرجوعه خود یکی هم نشر متون مربوط به تاریخ افغانستان را قرار داده و تا متون و اسناد خطی در دسترس نویسندگان و متتبعین قرار داده نشود قضاوت در مورد رجال و روی دادهای تاریخی بخصوص در تاریخ جدید ومعاصر افغانستان اشکال فراوان دارد بناء علیه به نشر این اثر وامثال آن مانند: اکبرنامه مکاتیب عنوانی نایب امین الله خان لوگری در ضمن کتاب (در زوایای تاریخ معاصر افغانستان) اقدام شد و ماخذ دیگری مانند: پادشاهان متاخرین افغانستان، وقایع شاه شجاع درانی، گلشن امارت (مربوط به دورهٔ امیر شیر علیخان) وغیره به تدریج چاپ خواهد شد.

چون چاپ این گونه ماخذ، سواد برداری، پاک نویس، مقابله، تصحیح حتی در بعضی موارد (تحشیه) پروف خوانی، بکار دارد و مخارجی برای تهیه کاغذ، و کلیشه واجرت طبع وغیره ایجاب میکند از نقطه نظر صرفه جوئی وقت و پول چنین مناسب دیدیم که اگر طبع مستقیم و مستقل آنها فوراً امکان پذیر نباشد ترتیبی اتخاذ کنیم که قسمت قسمت در مجله آریانا نشر شود و در عین زمان نشر علیحده و مستقل هم بعمل آید. بدین ترتیب کتاب نوای معارک از شماره «۹۱» سال «۸» مجله آریانا به بعد هشت هشت صفحه نشر شد تا در شماره «۱۱۸» سال «۱۰» به پایان رسید و موازی با شماره های مجله هزار نسخه علیحده هم طبع گردید که امروز به مطالعه خوانندگان گرامی میرسد.

۲۰ میزان احمد علی کهزاد

فهرست مندرجات

نوای معارك

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس که احتشام افهام وسپاه اوهام سریرآرایان کشور دانش و کمال درتسخیر اقلیم ثنایش هرچندی بپای توسن ادراك در عرصهٔ بلاغت دویدند بجز هزیمت غنیمت نیافتند ، وشکر سعادت لباس که چابك سواران عرصهٔ بینش وافضال درمیدان صفاتش بسمند فصاحت وتوهم ترکتازبسیار نمودند بغیرگوی واماندگی وحیرانی نباختند، مرپادشاه علی‌الاطلاق را که درملك بی‌نیازی کوس لمن‌الملك نواخته درخور ولایق است که مبارز ارادتش سپاه ظلمت لیل ونهار را بدودمه تیغ صبح منهزم گرداند ، خداوندی که ازروی صنع کامله وحکمت شامله وجود مخلوقات را ازعدم برفرس وجود سوار نموده قامت استعداد هریك را از جباخانه عنایات بیغایات باسلاح گونا گون کمالات صوری ومعنوی آراسته چنانچه دیده‌را جوشن نظر وبینائی پوشانده و کمان گوش را به‌ترکش راست شنوائی پرتاب ساخته ولوای زبان را در میدان دهان بکلام نطق وبیان برافراخته وتیغ دل‌را بجواهر اسرار حقایق و معانی آراسته وید راسپردادودهش آموخته ، وپای‌را کفش کیمخت چابك روی وخوش رفتاری پوشانده که ازطی طریق نیکوکاری بازنماند ناصری که بدون سیوف عنایتش ابواب فتح فیروزی برچهرهٔ حال معرکه آرایان عالم وغا نگشاید حارسی که تاسپر حمایتش نگردد از شمشیر اندازی اعدائی هرگز اعضای راحت احدی بزخم کاری مبتلا نگردد مالك‌الملکی که تارقم توتی الملك من تشاء ازدیوانخانهٔ عاطفتش بنام یکی از خاکیان نگارش نگردد هرگز ازوصال معشوقهٔ مملکت و حکمرانی هم آغوش نشود واگر توقیع وقیع تنزع الملك ممن تشاء از مستوفیان جلالش بنام تخت نشینان اقلیم سلطه و کامرانی شرف نفاذ نیابد هر آئنه دو باره دستیاب ولایت خلافت نگردیده آوارهٔ دشت ادبار و حیرانی بوده دم‌بدم درپیچ وتاب غم والم بوده باشد ، عزیزی است که هرگاه منشور سعادت ماثور

ازجراند تعزمن تشاء باسم کسی از سعادت مندان ازلی صدور یابد هرآئنه پیوسته بخلاع فاخره عزت وبرتری سرفرازی یافته ازجام جهان نمای جمشید اعتبار وعـزت جرعه نوش بادهٔ حرمت واقتدار گردد ، غیوری‌است که‌گردن فرازان استکبار را بحکم تذل من‌تشاء قلادهٔ خواری وذلت درگـردن راحتش انداخته خوار وبیمقدار سازد ، غفوری‌ست که به‌مقتضای کریمه ربنا فاغفر ذنوبنا وکـفرعنا سیاتنا عساکر عصیان وسیئات را بافواج رحمت بیغایت منهزم گردانیده . نظم :

چوخورشید فضلش نمایان‌شود — گـنه همچه خفاش پنهان شود
کریم است وبخشنده هرگنـاه — بود برگـنه لطف او عذر خواه
زجودش بود مـدعا روسفید — نرفت از درش هیچکس ناامید

جل‌جلاله عم‌نواله اعظم شانه دربیان نعت او رنگ آرای نبوت و سروری صدرنشین مسند رسالت وپیغمبری اعنی احمد مجتبی محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله واصحابه اجمعین. نعت وثنای بی‌انتهائی که‌جیوش‌عقل وهوش سروران کامل عیاران دانائی وذکا درتلویح ثنایش هرقدر که‌بپای فکر وخیال ترددات بسیار نمودند بجز واماندگـی قدمی پیش نرفتند وجنود فهم وادراك مهتران اقلیم بلاغت وبینائی در توضیح ثنایش هرچند به قوت حافظه وومهداد مردانگی وجولانگری دادندسوای شکست فاحش نقشی دیگر نزدند خاصه آن سروری‌را سزد که ازکارخانهٔ عنایت ایزد یگانه خلعت فاخره کریمه لولاك لما خلقت الافلاك برقامت استعداد آن شفیع قیامت برهانی است ساطع بیت .

گـرو جود او نمیشد واسطه — تا ابـد بودی جهان بیواسطه

شافعی‌است که‌ازدیوانخانه عنایت‌نامتناهی طغرای‌غرای (وماارسلناك الارحمة‌للعالمین برشفاعت عالم وعالمیان دلیلی است قاطع که دربازار محشر بجز نقد شفاعتش متاع نجات ورستـکاری نخواهد خرید ، قافله سالاریست که بجز رهبری خضر سعادتش واماندگان صحرای ضلالت وگـمراهی بسر منزل اقلیم هـدایت و نیکوکاری نتوانند رسید ، پشت وپناهی‌است که‌مستغرقان طوفان دریای عصیان و شرمساری را بدستیاری مـلاح عنایت وعطای از جزر ومدقلزم رستخیز بساحل شفاعت کامیاب گرداند . بیت :-

نـگین ختم رسالت محمد عربی — امیدگاه بدونیك احمد مختار
اگرنه‌واسطهٔ روی‌موی اوبودی — خدای‌خلق نگفتی قسم به‌لیل ونهار

صلی‌الله علیه وآله واصحابه وسلم

در بیـان توصیف وثنای نیران اعـظم بـرج امامت وسروری ماه تـابـان فـلـك هدایت و رهبری اعنی جناب اصحاب كـبار رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین) الوف تحیات زا كیات كه افواج بحر مواج فارسان مضمار علـم و دانائی درطی مسافت توصیف وبیانش بمداد اندیشه وقلم تیز رقم هرقدر كـه راه رفتند بسـر منزل انتهایش نرسیدند، وصنوف تعظیمات وتكریمات كه دسته دسته عساكریكه تازان عرصهٔ فراست و بینائی درادای تعریفش بپای خیال وفكـر بسیار دویـدند بغیر كـهكـیری كـامزن بیان نشدند، مرشهر یاران حق ویقین وسریر آرایان خلافت دین متین را لایق وسزاوار است كه هریك ركن ركین قصر امامت وسروری ومفتاح ابواب حصار خلافت وپیغمبری میباشند كـه از كارخانهٔ عنایت لـم یزلی خلاع فاخـرهٔ هـریك بطـراز (محمد رسول‌الله والذین معه اشداء علی الكـفار رحماً بینهم) مطرزومنقش، وازدفتر خانهٔ عاطفت نامتناهی رقم هریك بطغرای غرای (الاالذین امنواوعملواالصلحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر) موشـح ومـزین و درحـدیث‌است (اصحابی كالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) بمعنی همه یكدل ویك تن اند چواحول‌مبین‌دو كه یك قالب اند، رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین .

دربیان شهسواران میدان و غاچا بك سواران عرصهٔ دشت كربلا شافعان روز محشر اعنی جناب امامین‌الشهیدین رضی‌الله تعالی عنهما ثنائیكه عساكر اندیشه و قیاس فرمان روایان ولایت خبرت وهوشیاری درتسخیر اقلیم ادایش هرقدر كه بپای وهـم واندیشه در میدان جولانگری نمودند راه بسرمنزل مدعائی نبردند وتحیاتیكه جیوش ذی شعوران آگاه‌دل درعرصهٔ ثنای‌بیانش گرم‌رو شدند بانتهای ادایش نرسیدند خاصه آن شهسواران میدان كربلا ونقشبندان كارخانهٔ شریعت بیضا نوردیدهٔ (مازاغ‌البصر وماطغی) سرور سینهٔ المودة فی‌القربی را درخور وسزاوار است ، نظم ،

نوباوهٔ نهال ریاض پیمبـر اند	دردانهٔ یكانهٔ زهرای ازهر اند
درّاندو گوشوارهٔ عرش معظم‌اند	نوراندونوردیدهٔ خورشیدانور اند
در ارتفاع‌منزلت ازجمله كائنات	بالاتراندورشرف از حصربرتر اند
از خلعت علوم نبوت مـزین اند	وزنكهت نسیم ولایت معطر اند
معصوم‌مطلق‌اندوجكر گوشهٔ‌رسول	پاك ازهمه معاصی ،طیب مطهر اند
ار افتخار لحمك لحمی مشرف‌اند	وز امتیاز دمـك دمی مفخر اند

رضوان الله‌تعالی علیهم اجمعین .

متحرك ساختن سلسلهٔ التماس درخدمت بابركت نوازندگان قانون بلاغت وسخن‌وری ونغمه طرازان ساز فصاحت ونكته پروری درباب عیوب پوشی این ذرهٔ بیمقدار برفارسان مضمار بصارت و بینائی ویكه تازان عرصهٔ فراست و دانائی كه برهبری خضر ادراك و دانش بسر منزل مدعارسیده‌اندظاهروهویداست كه انهزام جیوش‌نفس وعصیان از استمداد عساكر فیروزي مـآثر عبادت حق جل وعلی شانه تیسر می پذیرد، وانكسار جنود ضلالت وطغیان از استعانت سپاه نصرت انتباه اطاعت ومتابعت حضرت رسالت پناهی محمدمصطفی،

صلی الله علیه و آله وسلم محصل میگردد ، بناء علی هذا بر راکبان سمند آدمیت که بتشریف شریف (ولقد کرمنا بنی آدم) ممتازوسرفرازند لازم ومتحتم است که او قات حیات مستعار را بتر کتاز کوچه بازار بوالهوسی نگذرانده باکتساب بندگی وعبودیت حق سبحانه تعالی جلشانه وعم نواله ومتابعت محمدی (ص) کوشیده ومتاعیکه موجب رستگاری عقبی بوده باشد بسعی دلال اعمال‌صالحه از بازار دنیای بیوفاء که (الدنیا مرزعةالاخره) میباشد خریداری نمایند که‌فردا درچهارسوق بازار محشر ازبی برگی و بی‌متاعی عمل‌نیکو گونهٔ‌خجالت وزردروئی نکشند وازاستیلا عساکر عصیان وخطا کاری درمیدان روز جزا هزیمت انفعالی نخورند «سعدی» .

« ای تهی دست رفته در بازار — ترسمت بر نیاوری دستار »
« برگ‌عیشی بگورخویش‌فرست — کس نیارد زپس توپیش فرصت »
« ای که‌پنجاه رفت ودر خوابی — مگر این پنجروز دریابی »

فی‌الجمله این راکب سمند جهالت ونادانی و فارس فرس هیچمدانی بمقتضای خیال بشری ازترك تاز این داستان ها اوقات عمر عزیز خود را ضایع نمودن و از نغمه طرازی این مقامات خارجی قانون مسخرگی و ریشخندی برخود کوك کردن است و بگو شمالی نوازندگان کمانچه این فن تن در دادنست از آنجا که گوشه گیران پردهٔ اصول سخن وری وآهنگ نوازان چنگ نکته پروری که همیشه در مقام پرده پوشی مخالف نوایان سخن طرازی ثابت قدم میباشند چشم آن دارم که هرگاه این نغمهٔ هیچ پوچ که چندان خوش کلامی ندارد بگوش عاطفت نیوش اصغای فرمایند ویا جرعهٔ چند ازمی اقداح این‌اوراق بمطالعه سرکشند توقع که از عنایت سرخوشی نشاء عنایت وعطای بخطای عطائی نپرداخته معذور دارند که .

« فکر هر کس بقدر همت او ست — وازکوزه‌همان‌برون‌تراود که‌دروست »

چون این جرعه نوش باده بی کمالی اگرچه‌روزی چند درمیخانه خدمت وملازمت‌مخموران صهبای ریاست وحکمرانی بسرآورده خصوصاً درملك شکارپور درایام بهارستان جوانی دراکتساب هنر انشاء پردازی سیار و هرحاکمی که سرشار رحیق حکومت وکامرانی میگردید این درد آشام قدح خاکساری ازمی تقرب و ملازمی هریکی آنها جرعه نوش بادهٔ منشی گری‌شده ازمینای ضمیر که مهبط اسرار حقایق ومعانی است صهبای‌فرح افزای انشاء درساغر قرطاس تحریر می انداختم وجواهر زواهر املا درسلك رشتهٔ تسطیر منتظم می‌نمودم ونیز او قاتی چند بحسب قسمت آبخورد که (قید الماء اشد من قید الحدید) است سیار بوستان تسافر ولایت خراسان هرات خلدآیات وقندهاروکابل وپشاور گردیده بعضی تسویدات از وقوعات خراسان ومقدمات شاه شجاع الملك که بفحوای تنزع الملك ممن تشاء از مملکت سلطنة آوارمرشده بود و غیره وقوعات که بچشم خود دیده بودیم هرآئینه نگاشته کلك خیال گردیده بود همچنان متفرق و پراگنده افتاده بودند لیکن از بس اندیشه های معاش روزگار که روندگان طریق حیات و زندگانی را اولا انتظام این سلسلهٔ معاش ضرور بلکه متحتم است وقت فرصت بدست نمی افتاد که

تسویدات مذکور را مجموعه ودرسلك تحریر منتظم نموده شود درحال‌هم اگرچه چندان دلجمعی و معشوقهٔ رفاه هم آغوش نبوده وبرطبق مضمون :

« پریشان‌میکند اندك‌غمی‌طبع سخنور را   که یك‌مو بهرتشویش دماغ خامه بس باشد »

لیکن حسب الفرموده عالیجاه رفیع جایگاه عنوان رساله دانش وری دیباچهٔ بلاغت و خرد وری امیر امراء العظام نادرة الایام جناب اسپویك صاحب بهادر کلکتر شکارپور که باری سخن شناس معنی فهم بود اتفاق تحویر تسویدات مذکور افتاده و دیگر التماس بخدمت صدر نشینان او رنگ سخن وری وسریر آرایان دولت حکمرانی آنکه اگرچه الحق مر سخن حق تلخست با وجودیکه از اظهار مطلب نفس الامر از حسن وقبح در عبارات لحاظ بسیار نموده ایم که مبادا آزردگی طبیعت بزرگان شود اما اگر در جائی کدام نوای مخالف بی ادبی ازقانون قلم سرزده باشد امید که ازراه عنایت وعطای به عفو عطا پرداخته در مقام خشم و خفگی نیایند که درنزد بزرگان والامنش عفو متعذر امر آدناست بهر صورت خوب و خراب عزل و نصب ادبار واقبال غم وشادی روزگار دنیای بیوفا همه درگذر است و برطبق مضمون بیت .

« عالم همه سر بسر خیال است خیال   هرنوع خیال اگر کنی میگذرد »
« تانیست نگردی رهٔ هستت ندهند   این مرتبه از همت پستت ندهند »
« تا شمع صفت بسوختن تن ندهی   سر رشتهٔ روشنی بدستت ندهند »

چون سر مستان بادهٔ عرفان تمام مال واسباب جهان دنیا را بوجود پشیزی تصور ندارند که بگذاشتهٔ اتقیا برداشتهٔ اشقیاست هرکه طالب اوست ذلیل ، اهل عبرت را این‌دلیل ، قل متاع الدنیا قلیل .

دربیان نواختن کوس سلطه هریك ازسلاطین نامدار وخواقین بلند اقتدار از ابتدای بادشاه لغایت عزل سلطنهٔ محمود شاه خلف شاه تیمور شاه علیه الرحمه و الغفران برای اخبار جویان ودانش وبینش مخفی ومستور نماند که درسنه یکهزارو یکصدوشصت هجری بندگان خلد آشیان نادرشاه باد شاه بموجب حکم صاحبان قضا وقدر از تخت حیات سلطنت برخاسته سیار بوستان سرای آخرت گردید . بعده بندگان احمد شاه باد شاه جلوس فرمای تخت سلطنت وشهر یاری بموجب فرمان آن شهریار سلطنهٔ کونین گردید . تا مدت بیست و چهار سال لغایت سنه یکهزار ویکصدو هشتاد چهار هجری گلچین ریاض دولت سلطنت و کامرانی بوده بعده از تندباد اجل برگ و بار نخل حیات احمد شاه بادشاه فرو ریخت بدار السلطنهٔ (کل شی یرجع الی اصله) رخ نهاد شدند بندگان تیمورشاه بادشاه از اشارهٔ عنایت باد شاه اقلیم لم یزل ولا یزال جرعه نوش بادهٔ سریر سلطنت خراسان جنت نشان گردید . تامدت بیست و یکسال لغایت سنه یکهزار دو صد و پنج هجری سرخوش نشاء بادهٔ سلطنت و کامرانی بوده آخر از دست ساقی اجل جرعهٔ از می وصال چشید . من بعد آن بندگان زمان شاه باد شاه زینت افزای او رنگ باد شاهی گردید . تامدت ده سال لغایت سنه یکهزارودوصدو پانزده هجری شاه زمان شاه هم آغوش شاهد سلطه بوده به آرایش

خطوخال چهرهٔ عروس سلطنت پرداخت وقتیکه شاه‌ممدوح بغرور دولت‌سلطنت چندامرای سردار پاینده خان و غیره سران الوسات را بقتل رسانیده بعده از بی اتفاقی اولوسات رخنهٔ زوال دراساس سلطنت زمانشاه افتاده وبعد کشته‌شدن سردار پاینده‌خان وزیرفتح‌خان خلف سردار مذکور طرف ایران زمین رفته بندگان شاه محمودشاه را آورده بصلاح وصواب اتفاق الوسات شاه‌محمودشاه مستقر سریردولت خلافت گردیده زمانشاه بادشاه‌را تمامی امرای ازتخت سلطنت انداخته واسیر و دستگیر نموده از نوك نیشتر می بصارتش ازساغر دیده اش برزمین کوری ریخته نابینای ساختند ومحمودشاه دفعه اول مدت سه‌سال لغایت سنه یکهزار دوصدو هـژده هجری رایات عالیات جاه وجـلال در عرصهٔ سلطنت برافـراخته بود ازنا محمودی بخت لـوای سلطه محمود شاه سرنگون شده بنـدگان شاه شجاع‌الملك جلوس فـرمای تخت سلطنته گـردیده تا مـدت هفت سال لغایت سنه یکهزار ودوصدو بیست وپنج هجری شاه شجاع‌الملك کـوس دولت سلطنت مینواخت چنانچه شاه شجاع‌الملك درسنه یکهزار ودوصد وبیست ویك هجری اول مرتبه باوزیر شیرمحمدخان باحشم وسامان بادشاهی بجهته گرفتن مالیات سند ازامیران سند رونق‌افزای ملك شکارپور ودر باغ شهزاده منزل انداز گردیده کـه دران سال تولد شاهزاده محمدتیمورشاه درباغ مذکور بصد آب ورنگ خوبی گردیده که در شکارپور نوبت نوازی وچراغ بندی سه روز متواتر نمودند بعد ازدو سه ماه امیران سند ادای مالیات سند نموده وتحایف نفیسه پیشکش ساخته شاه ممدوح را ازحسن خدمات و فرمان برداری واطاعت خود بسیار خشنود ساختند بعده شاه شجاع‌الملك ازراه دیرجات ودوربنو نهضت فرمای وگلچین ریاض سلطنت و کامرانی کابل گـردیده تامدت چهار سال در کابل سرخوش بادهٔ عیش وفرمان فرمائـی بوده بعدهٔ امیران سند البته در ادای مالیات مقرره تکاسل ورزیدند باز درسنه یکهزار ودوصدوبیست وپنج‌هجری شاه شجاع‌الملك از کابل متوجه پشاور ودرحین نـزول اجـلال پشاور وزیر شیرمحمدخان را جهة تسخیر کشمیر جنت‌نظیر مع‌حشم مامور نمود وخود بدولت ایام زمستان درپشاور باقتضا آورده درموسم بهار بازبهار افزای کابل گردیده وعالیجاه سیادت‌پناه زبدةالعلماء میرواعظ که باستصواب وزیر شیرمحمد خان به نیابت کابل مقرر بود چون سیدمعظم الیه که سر حلقـهٔ علماء وعرفای بود لکهای مردم ازخاص وعام حلقه مریدی سید موصوف در گوش جان داشتند وشاه شجاع‌الملك همیشه ازاوخایف بود درآنوقت آتش جنگ وجدال بین‌اهل سنی وشیعه شعله ورگردیده بسیاری ازطرفین مقتول شده آخر شاه موصوف بـزلال تدبیرات‌انطفای نوایره جنگ جدال نموده دراول موسم زمستان از کابـل نهضت فرمای احمدشاهـی ودرباب هلاکت میرواعظ بمردم اهل تشیع فهمایش نموده بود چون شاه ممدوح داخـل قندهار گردیده مابین شیعه وسنی بازجنگ عظیم واقع‌شده آخر میرواعظ شربت شهادت نوش نموده مردم‌شیعه سراورا حسین وار درنیزه علم‌ساخته یزید کردارآن‌طرف‌احمدشاهی وجانب شاه شجاع‌الملك فرستادند بعده شاه موصوف ازاحمدشاهی مـع وزیر اکرم خان وسردار فتیح‌خان درسنه یکهزار ودوصد بیست وپنج هجری رونق افـزای شکارپور ودرباغ بدلو خان نـزول اجلال فرمودند امیران سند باز کـتاب اخلاص وفرمان برداری

کشاده باب باب انقیاد و اطاعت نزد پادشاه ممدوح خوانده چیزی ادای مالیات و پیشکش های لایقه نظر گذار شاه و وزراء وامرای شاه نموده وعالیجاه نواب ولی محمد خان نعاری که بیشتر بی نظیر . . . امیران و والیان حیدر آباد بود تا ادای مالیه بطریق یرغمل بر کاب پادشاه تا دیره غازی خان حاضر بود و نواب مذکور در دیره غازی خان تمام و کمال ادای مالیات نموده واز پیشگاه سرکار اشرف بخلاع فاخره سرفرازی یافته ونقد ترخیص بدست آورده راجع بمکان مالوفه سند و سردار فتح خان درعرض راه دیره غازی خان با اولیای دولت درمقام مخالفت آمده از آنجا بمعه عمله و فعله خود از راه بوری روانهٔ احمدشاهی گردیده وامنای دولت بقطع منازل تشریف فرمای پشاور شدند و وزیر شیر محمد خان که بموجب امر جلیل القدر اولیای دولت مامور کشمیر بوده خطهٔ کشمیر بی نظیر از عالیجاه سردار عبدالله خان الکوزی گرفته به سردار عطا محمد خان بامیزئی عطای نموده و خود وزیر شیر محمدخان بعد انتظام مهم کشمیر پیش از ورود شاه شجاع الملک در کابل رسیده واز شهید شدن مرحوم میرواعظ که نائبش در کابل بود بسیار اشکبار گردیده واین حرکت ناصواب شهیدشدن مرحوم میرواعظ ازدست شیعه گان دیده ودانسته ازشاه ممدوح دانسته ودرساعت جمع آوری عساکر نموده بعزم مقابلهٔ شاه شجاع الملک از کابل روانهٔ پشاور ودرمقام تهکال توتو پشاور رسیده بمقابله و مجادلهٔ شاه ممدوح پرداخت از قضا قادر لایزال وزیر شیرمحمدخان و برادرش وخوجه محمد خان وشهنواز خان وغیره امرای در جنگ کشته شدند پادشاه شجاع الملک هم آغوشی شاهد فتح وفیروزی گردیده چند ایام درپشاور مکث نموده درین اثناء وزیرفتح خان بندگان محمود شاه را بازبرتخت سلطنه جلوس داد و اجتماع قشونات وایلات والوسات نموده از احمدشاهی روانه کابل واز کابل عازم پشاور وچون درمکان غنه رسید وباشاه شجاع الملک معرکه آرای مقابله گردیده چنانچه مابین شاه موصوف و وزیر فتح خان جنگ عظیم واقع شد از طرف شاه ممدوح وزیر اکرم خان وعالی جاه غفور خان فوفلزی وغیره امرای خاص بقتل رسیدند ونسیم نصرت وفتح درپرچم لوای اقبال وزیر فتح خان زعنایت ایزدی بوزیدن آمده شاه موصوف ازمیدان معارک گوی جنگ را باخته پس خیزمعرکهٔ فرار گردیده وحرم محترم برداشته ازدریای اتک عبور نموده بقطع منازل برابر متوجه لاهور گردیده پیش خالصه سنگ ملجای خود ساخت چند مدت در آنجا آسایش پذیر شده وخالصه سهکه در تعارف وتلافی ازهرقسم ورسم الی شاه ممدوح خودرا معاف ومقصر نداشته فقط .

در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکزئی برادر

یار محمد خان از دست سردار سمندر خان بامیزئي درپشاور

وباز آمدن شاه شجاع الملك از لاهور بموجب صلاح ومشورت عالیجاه
سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر در پشاور گرفتار شدن
شاه درپشاور بدست سردار سمندرخان وجهان داد خان
ازقرار صلاح ناظم مذکور ومحبوس شدن شاه
در کشمیر سنه ۱۲۰۶

شاهین قلم شکسته رقم در فضای این مدعای چنین بال افشان بیان می گردد که اولاً ملك پشاور در تصرف عالیجاهان عطا محمد خان ویار محمد خان وسلطان محمد خان وسعید محمدخان وپیرمحمدخان بارکزئي برادر ان وزیرفتح خان بوده سردارعطا محمدخان الکوزئي ناظم کشمیر عالیجاهان سردار سمندر خان جهان‌داد خان بامیزئی را از کشمیر مامور نموده بود که رفته ملك پشاور را از دست عالیجا هان مذکور برادران وزیر فتح خان گرفته درقبضهٔ حکم وعمل‌خود آورند درپشاور بجمعیت عساکر رسیده سرگرم محاربه ومجادله با سرداران پشاور گردیده عالیجاه عطا محمد خان بارکزئی کشته شده ودیگر برادرانش فراراختیارنمودند ملك پشاور بدست سردار سمندرخان وجهانداد خان افتاده جرعه نوش باده فتح و فیروزی شدند درین اثناء عرائض سردار عطا محمد خان الکوزئی ناظم کشمیر به پیشگاه بندگان شاه شجاع الملك در لاهور رسید بدین مضمون که همیشه‌درایات عالیات شهریاري اولیای دولت در میا دین معاندین باشعات نصر من‌الله وفتح‌قریب جلوه‌گرباد ازانجا که آوارگی‌سرکار اشرف‌ازدست مخالفین ورفتن درلاهور بردل صداقت‌منزل ماهوا خوهان‌دولت نهایت ناگوار آمد میخواهم جان ناتوان خود را دررکاب اولیای دولت فدای نموده انتقام ازمعاندین سرکار اقدس گرفته شود وتاج دولت سلطنت برفرق همایون زینت پذیر گردد امنای دولت ازلاهور زودتشریف فرمای پشاور شوند که ملك پشاور در تصرف واحاطهٔ ماست بعد کابل قندهار از دست مخالفین دولت گرفته خواهد شد.

اولیای دولت فریفتهٔ نوشتجات سردار عطامحمد خان ناظم کشمیر گردیده ازلاهور برآمده‌داخل پشاورشده چند ایام‌درپشاورخیال پلوهای پادشاهی می‌پخت‌درین اثنا نوشتهٔ سردار عطا محمدخان ناظم کشمیر برای‌عالیجاهان سردار سمندرخان وجهانداد خان رسید که شجاع الملك پدرمن کشته، او را بهرقسم وتدبیری اسیر و دستگیر نموده بطرف کشمیر بفرستند عالیجاهان مذکور روزی مجلس آرائی نموده درآن مجلس خاص با پادشاه شجاع الملك خربوزه های شیرین تناول می نمودند وازروی ظرافت واستهزا پوست های خربوزه بروی یکدیگر گستاخانه میزدند آخررفته رفته شاه ممدوح را گرفته اسیر نمودند وازتخت سلطنت فروآورده ونظربندنموده روانه کشمیرساختند که سردار عطا محمد خان ناظم کشمیرشاه موصوف‌را دربالاحصار محبوس‌ساخت.

وزیر فتح خان بعد کشته شدن عطامحمد خان بارکزئی برادرش مع جمعیت فشونات از کابل برآمده بقطع منازل داخل پشاور گردیده وسردار سمندرخان وجهاندادخان که سابق در پشاور بودند هرچند باوزیر فتح خان مرتکب جنگ وفساد شدند لیکن هزیمت راغنیمت دانسته فرار اختیار نمودند وزیر فتح خان مظفر و منصور گردیده ملك پشاور در تصرف خود آورده چندروز به تجهیز وسامان لشکر پرداخته ازراه . . . حدود خالصه سکه عازم کشمیر گردیده وبا عطامحمدخان الکوزئی ناظم کشمیر مقابله نموده شهر کشمیر را فتح نموده و عطامحمد خان در بالاحصار رفته بدست خود خودرا محبوس ساخت آخر سردار عطامحمدخان از روز یکه بنظامت کشمیر مقرر شده بود هرچه که دولت کشمیر پیدا می نمود از آن جواهرات گوناگون خرید نموده درصندوقچه نگاه میداشت وبمقابل هرجواهر صادقه جواهر باطله برابر بوزن ودرازی هو به هو ازاستادکاران درست کنانیده در صندوقچهٔ دیگر نگهداشت میکرد . ودر روزمحاصرهٔ بالاحصار همان صندوقچهٔ جواهرجوهته بهمرای خود برداشته واز بالاحصار فرود آمده رفته سلام وزیر فتح خان نمود وزیرمذکور نهایت خوشوقت گردیده بعده شمع خلوت مابین روشن کردند سردار عطامحمد خان بوزیر مخاطب شده که شهر کشمیر بدست وزیر آمده باقی سرمن مانده اگر سربکار است اینك سر ،واگر دولت کشمیر از ایام نظامت کشمیر مطلوب دارند پس این صندوقچهٔ جواهرات که از قرار قسم کلام الله از دولت کشمیر همین جواهرات خرید نموده ایم .

وزیر ممدوح چون صندوقچهٔ جواهرات از سردار عطامحمدخان گرفته کشاده گوناگون جواهرات صد زرق وبرق ملاحظه نموده چون گــل شگفته مبتهج و مسرور گردیده و صندوقچهٔ جواهر مذکور بدست آورده سردار عطامحمد خان را رخصت داد و از کشمیر بیرون کشید وسردار محمد عظیم خان برادر خودرا بنظامت کشمیر مقرر نمود و مردم کشمیر بعد مقرری محمد عظیم خان زبان خو درا بااین ترانه عطای محمد تو برداشتی ، بلای عظیمی تو بگماشتی . (۱) مترنم و آشنای ساختند روز دوم وزیر موصوف جواهر شناسان را طلبانیده جواهرات مذکور نشان داد مشخص ومعلوم گردید که جواهر جوهته وباطله میباشد برفریب بازی سردار عطامحمدخان دست افسوس میسائید وعطا محمدخان را نمی یافت واز گوشهٔ بامی کــه پریدیم پریدیم وزیر ممدوح شاه شجاع الملك را در بالاحصار کشمیر کشیده مطلق العنان نمود که شاه روانه لاهور گردید وزیر فتح خان معه حشم از کشمیر معاودت نموده روانهٔ کابل گردید و بندگان محمود شاه باز دفعهٔ ثانی ابتدای سنه یکهزارو دوصدو بیست وپنج هجری لغایه سنه یکهزارو دوصد سی وشش هجری مدت یازده سال از محمودی طالع سریر آرای دولت سلطنت خراسان بوده وزیر فتح خان چون ایاز سربحلقهٔ اطاعت وفرمان برداری شاه محمود شاه داشت .

این بیت اصلاً چنین است که در فواه عوام و بعضی تواریخ نیز مسطور است :

عطای محمد زما بردهٔ   بلای عظیمی فرستادهٔ   (اداره)

(د ر بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملك درلاهور بدست خالصه سنگه وگرفتن جواهر کوه نور خالصه سنگه از شاه ممدوح وفراری شدن شاه ازحبس لاهور از راه نقب ورسیدن در لودیانه)

شاه قلم جواهر رقم اززندان چاه مداد برآمده درعصر مدعای چنین تیز روی بیان مینمود . که وقتیکه شاه شجاع الملك از حبس کشمیر رهائی یافته بامید ملجای در لاهور آمده خالصهٔ رنجیت سنگه بطمع اخذ جواهر کوه نور چشم ازحقوق ومراعات مهمان داری پوشیده شاه ممدوح رانظر بند ومحبوس ساخت تامدت بسیار در حبس گرفتار بود آخر بهزار شدت وعذاب رسانی که ملازمان خالصه سنگه شاه رادر آفتاب تموز نشانده باز یافت جواهر مذکور می نمودند وشاه از تاب آفتاب هم چیزی پروای نکرده هر گز اقرار دادن جواهر کوه نور نمیکرد وآخر شاهزاده محمد تیمور که خورد سال بود چوکیداران خالصه سنگه اورا بر بام قصر کلان در آفتاب پای برهنه وسر برهنه نشانیده از نردبان بزیر می آوردند وهم بالا میفرستادند شاهزاده از بسکه نازنین اندام بود از بس سوختگی آفتاب پای وسرش میسوخت وفریاد های میکرد ورنگش از تاب بغایت متغیر گردید شاه ممدوح هرگاه اینچنین حالت شاهزاده فرزند دلبند خود دیده لاچار جواهر کوه که نور دیده استطاعتش بود حواله خالصه سنگه نمود بازهم رهائی شاه ممدوح ازحبس نگردیده وشب وروز دست دعای بهزار عجز و زاری بدرگاه ایزد باری چنار آسای فراز داشت از آنجا که سائل عجز ونیاز ازدرگاه حق جل و اعلی شانه محروم نمیگردد آخر برهبری خضر ادراك ودانش تجویزی بکار برده اولاً حرم محترم خود ازلاهور کشیده روانه لودیانه نمود چنانچه احدی وفردی از مستحفظین براینمعنی وقوف نیافته وپی نبردند بعد کشیدن حرم محترم شاه ممدوح درفکر رفتن خود گردیده درعمارتی که نظر بند بود متصل آن خانهٔ یکی همسایه بود شاه باو ساز گاری نموده ومبلغ کلی باوداده راه نقب ازخانه او گرفت تا همینکه بتدریج که کس واقف حال نشود ازاندرون عمارت خود نقب زده ازخانهٔ همسایه کشیده وچون نقب تیار گردید چند روز پیش ازنقب همسایهٔ آن خانه معهٔ عیال اطفال خانه را گذاشته. ودروازه را مقفل ساخته جای دیگر قرار گرفت وشاه ممدوح ازلودیانه سید میرا بوالحسن شاه امیر خاص خودرا معه اسپان تیز رفتار صبا کردار طلبیده بیرون قلعهٔ لاهور برموری که مجرای باران لاهور بود حکم ایستادن اسپان داده بود سید مذکور بموجب همان انجام معهود بوقت شب تار یك معهٔ اسپان وچند سواران جرار کرار آمده بیرون قلعه بمقابل موری قلعهٔ لاهور استاده شدند از آنجا که محافظین چوکی خالصه سنگه بموجب قاعده مستمری صبح وشام مشرف سلام شاه هرروزه گردیده وشاه رادیده رفته بجای چوکی خود می نشستند ودرشب تشریف بردن شاه ازحبس بهدوسه پیش خدمتان خود فهمایش نموده بود که بعد رفتن سرکار اشرف یکی ازشمایان بر پلنگ که محل استراحت سرکار است بخوابند ودیگر پیشخدمتان بردروازه بنشینند هرگاه بوقت صبح محافظین چوکی بدستور اصلی بجهت سلام سرکار اشرف بیایند

آنهارا مانع گردیده اندرون نگذارند وبگویند که سرکار اشرف تمام شب در طبیعت ناخوش بوده وآرام نکرده وحالا باینوقت چشم بیداریش بخواب رفته هرگاه از خواب استراحت بیدار گردیده آنوقت آمده دولت سلام سر کاراشرف حاصل نمایندسر کار اشرف بعد فهمایش نوعیکه مذکورشده سهچهار پیشخدمت خود درآنجا گذاشته بوقت شب ازراه نقب برآمده وازموری قلعهٔلاهور بهرقسم جان‌نازنین خود بیرون کشیده وبراسپان باد رفتار سوار گردیده باتفاق سیدمیرزا والحسن‌شاه وسواران جرازرخ نهاد دارالامان لودیانه وباستعجال تمام هراسان که مبادا درعقبم کسی ازملازمان خالصه‌سنگه برسد سالماً خودرا درلودیانه رسانیده شکرحیات تازه نمود وپیشخدمتان شاه‌ممدوح که بجایش مامور بودند بموجب فهمایش وتعلیم شاه‌عمل نمودند بوقت صبح محافظین چوکی برای سلام شاه آمدند پیشخدمتان به‌آنها مانع‌شدند وعذر ناخوشی‌مزاج مقدس‌شاه پیش نمودند محافظین بی تکرار وایس آمده بجای ومکان‌های مالوفه خود نشستند سمی‌شاه رجب پیشخدمت‌شاه که بجای شاه بر پلنك شاه بخواب رفته‌بود بعدازساعتی ازخواب برخاسته ومتکای کلان برپلنك شاه انداخته وچادر سپید برآن‌هموار نموده خود بیکدام‌بهانه‌از عمارت شاه‌بیرون آمده درشهر لاهور رفته‌درجای‌پنهان گردید وچون یك‌دو ساعت گذشت محافظین چوکی دیدند که کسی ازپیشخدمتان‌شاه ازبیرون پس‌نیامدندواز بالاخانهٔ شاه هیچ صدائی‌وندائی بگوش نمیرسد متحیر مانده سراسیمه شدند هرگاه بربالاخانهٔ رفتند آهسته آهسته رفته ازدروازه نگاه کردند دیدند که بر پلنك‌شاه‌چادر سفیدافتاده وکسی بصورت آدمی بخواب رفته است وچون نیك ملاحظه نمودند که‌جنبش نفس ازچادر برنمی‌آید حیران این واقعه مانده تعجب کنان قدم پیش نهادند چون نزد یك پلنگ رفته نیك ملاحظه نمودند وچادر را بالا کردند دیدند که متکای خال سر پلنگ افتاده وبوی شاه هم نیست پس سراسیمه اینطرف وآنطرف زیروبالا دویدند اثری ازشاه نیافتند ودرسطح بالاخانه شگاف را ملاحظه کردند چون بزیر آمدند نقب را دیدند دانستند که شاه ازین نقب بدر رفته هرچند تلاش نمودند بی بمقصدنبردند عبث سرگردانی های کشیده رفته این ماجرا را بسمع خالصه سنگه رسانیدند دریای خشم‌وغصه خالصه سنگه درتلاطم آمده محافظین چوکی راسخت حکم برقید داده ودرشهر لاهور کوچه بکوچه منادی های برخاستند وبردروازهای لاهورقدغن گردیده‌وفوج های لشکر هرطرف مامور شدندلیکن «عنقا شکار کس‌نشود دام‌بازچین» شاه‌شجاع الملك چون‌عنقا معدوم شده

دردارالامان لودیانه آشیانه پذیر گردیده‌وصاحبان عالیشان انگلند بهادر بمدنظر بلند ناموسی مقدم شاه ممدوح بسیارعزیز دانسته انواع تعارفات ومهماندا ری شاه‌نمودند بلکه ماه بماه مواجب مقرر نموده عطای میکردند چنانچه مدت چند سال‌شاه ممدوح معه وابستگان‌درلود یانه برتخت آسوده گی استراحت پذیر وازغم روز گار آزاد بوده لیکن خمار بادهٔ سلطنت ازسرش نمیرفت وهمیشه نقش تسخیر ولایت خراسان بر نگین خیال خود می کند واین حلوای شیرین سلطنت درمطبخ آرزوی باتش نرم تدبیرات می‌پخت لیکن « یفعل‌الله مایشا ویحکم ما یرید »

دربیان جلوس بندگان محمود شاه برتخت سلطنت وسرفراز شدن اشرف الوزراء بخلاع وزارت وایام کامرانی به عیش وعشرت بسر بردن

محمود قلم خوش رقم که سریر آرای سخن طرازیست چون ایاز فقرات نویس این مدعای میشود که بعد زوال سلطنت شاه شجاع الملك درسنه یکهزار دوصد بیست وپنج هجری بندگان محمود شاه بمقتضای توتی الملك من تشاء جلوس فرمای تخت سلطنت گردیده اشرف الوزرا وزیر فتح خان ازمحمودی طالع حلقه ایازی محمود شاه در گوش جان انداخته بخلاع وزارت سرفرازی یافت چنانچه .

چو بخت دولت محمود شاه معظم شد ایاز خاص فتح خان وزیر اعظم شد

اشرف الوزراء ازروی اقبال محمودی با نتظام مجموعهٔ امورات سلطنت بخوبی مبپر داخت وازتاب آفتاب اقبال محمودی وزیر ممدوح ناظمان ملك سنده وبهاولپور وملتان و دیرجات وکشمیر وروسای خراسان همه ذره وارمطیع وفرمان برادر ومال گذار بودند که سال بسال و کالای سند وغیره به پیشگاه سلطانی حاضر واداي ماليات مقرره می نمودند و فقرات دلکشای جود ونوال وعبارت رنگینی شجاعت ودلاوری اشرف الوزراء وزیر فتح خان چه شرح داده شود پیش همت نوالش حاتم باین همه سخاوت که شهرهٔ آفاقست خمیازه کش انفعال وشرمساری ورستم داستان درعرصه شجاعتش وبها دری چون هزار داستان نغمه طرازداستان آفرین خوانی اشرف الوزراء بغروردولت سلطنت همیشه جرعه نوش بادهٔ عیش وعشرت وبه تماشای ناچ گلرخان پری وشان اولیان کشمیر شمع افروز بزم ارم نظم نشاط وخرمی بوده درعین نشاط وسرشاری دست بخشش ونوال چون ابر بهار ریزش می نمود اسپان ایرانی وشالهای کشمیری گران قیمت بامرای وخوانین خاص وعام انعام وعطای می نمود ودر شهر کابل بر کنار رودیك برج ازعمارت عالی منقش باب طلای ولاجورد استادان مانی کردار تیار نموده بودند که نقاشان چین انگشت تحیر بدندان میگرفتند وزرق برق رنگ آمیز های چشم بیننده خیره می گردید ومشتمل برهفت طبقه حوایض مربع مسدس درست نموده فوارهای ترتیب داده بودندونحوی صنعت کرده بودند که آب از دریا درحوض های بالای برج میرسید ومقابله هرحوض درمیان هرسطح آئینه ها رانصب کرده بودند آب ازفوارهای می جهید درمیان آئینه سرمیزد وآئینهٔ گونا گون رنگ های می نمود واشرف الوزراء وزیر فتح خان روزی دران برج جشن جمشیدی نموده بود که این خاکسار عاجز نیز حاضر بود چون تعریف جشن مذکوررا اگرمفصل بیان نمایم یك جز وعلاحده خواهدشد یکطرف نغمه شرشره فوارهای حوایض بلند آواز ودیگر طرف صدای قلقل صراحی های می رنگین که درقدح سرنگون می شدند وقهقه میکردند ودرانوقت این ابیات بخاطر خاکسار رسیده ابیات :

قدح کرد روزی زمینا سوال که ای ازتوروشن دل وجد وحال
صفای دلت صبح انوار راز خیال قدت سرو گلزار ناز

جگر تشنهٔ حسرت قلقلت — نظر بر کمین گاه رنگ ملت
اگر این نماز است قهقه چرا ست — واگر لهو باشد سجودت کرا ست
صرا حی زغیرت جنون ساز شد — ز خون جگر شعله پردا ز شد
که ای چشمت از نور عبرت تهی — ندا ری زاوضاع د هر آگهی
همه چشمی و نیستی دیده ور — همه گوشی و از جهان بیخبر
بمثل تو خضر حقیقت نما — نه زیبد براه طریقت خطا
که داده است بر قتل عابد صلا ح — که گفت است خون مصلی مباح
ازین غم بدل خون نگریم چرا — بر او ضاع دنیا نخندم چرا
یکی غافل از رمز ماو منی — تو آموز نیرنگ علم و فنی
زطاق سرا یا فت آئینهٔ — صفا در بغل طبع بی کینه
دران آئینه صورت خویش دید — گر فتار شد هر قدر بیش دید

غرض در آن مجلس جمشید اساس نغمهٔ سازهای گونا گون ازستارها و کمانچه ها و بو سلیك ومردنگ وطبله و نی ها خوش صدای .

بشنو از نی چون حکا یت میکند — وز جدا ئی ها شکا یت میکند
وچنگ ها ور باب های و عود
چیست میدانی صدای چنگ وعود — انت ربی انت حسبی یا و دود

بلند ودرنوا ی بودندو لولیان گلرخان کشمیر جنت نظیر بصد آب ورنگ چون هزار دستان در آن بو ستان مجلس درخوا ندن ورقصیدن وادای نازونیاز سر گرم بودندوفروش‌های قالین پشمینه گونا گون گسترده وشمع‌های کافوری رنگارنگ دران محفل روشن در میان شمعهای بقدر مفاصله ده انگشت آتش بازی را ترتیب داده بودند هر گاه شمع سوخته بر آتش بازی میرسید تمام مجلس بگلهای آتش بازی روشن میگر دید فی ا لوا قعه اگر جمشید زنده می بود براین جشن حسرت میبرد چرا غ بندی که در میان باغ بنای نموده بودندفلك باین همه چراغان انجم نجوم حسرت برزمین حیرت می اندا خت ود رختان آتش بازی ازهر قسم که درست نموده بودند بو قت آتش دادن عجب تما شا در چشم نظا ره گیان بنظر می آمده حاصل وزیر فتح‌خان از محمودی طالع اوقات حیات خود را بکمال عیش وعشرت بسر می آورد فقط .

دربیان فوتیدن مسمات بها گل منکوحهٔ اشرف‌الوزراء که‌ازارباب‌نشاط کشمیر بود وشادی‌نمودن وزیر در پشاور از قاضی خیلان پشا ور وگذاشتن‌اوراوباردیگر گرفتن زنی از ارباب نشاط کشمیربزوروصاحب خانه ساختن اورا

خسرو قلم شیرین رقم فرهاد واردر کندن بیستون این مدعای چنین بیان می نماید که اشرف الوزراء وزیر فتح‌خان از کمال تعشق مسماة بها گل‌ازارباب نشاط کشمیردرسلك

ازدواج خود آورده بوده وباو بسیار محبت ودلبری داشت وازاودوفرزند متولد گردیده یکی مسمی سربلند خان ودیگر شاه پسندخان از قضاء کردگار درحین تولدشاه پسندخان مسمات مذکور سرحیات درنقاب تراب کشیده اشرف الوزراء ازسوز و گداز مفارقت او مجنون وار صحرای نورد لیلی جمال حیرانی او بوده بعدمرور چندایام تدارك هم بستری موفوره داشت درسنه یکهزار دوصدسی ویك هجری درایام زمستان باتفاق شاه محمود خان از کابل برآمده رونق افزای پشاور گردید درآنجا دختری جمیله که خورشید خاوری ازحسن دلاویزش اقتباس نور نماید وقمر باین همه دلبری مستفاد ازجمال بلا انگریز او شود ازدودمان قاضی خیلان پشاور که از قدیم بارباب دول قرب ومنزل دارند بدست آورده درشب اول گوهر ناسفته اش بسوزن الماس جفا سفته وآب تاب ازغنچهٔ بکارتش از گلبن وجودش ریخته باز بخانهٔ پدر فرستاد و بمنزل سر واورا از بهرجهان آزادی بخشید و باز درآن روز های ارباب نشاط از کشمیر دختری آورده نه دختری بل ماه آسمان خوبی وخورشید اوج محجوبی وشیرین باین همه حسن که داشت چون سها پیش آفتاب متصور ولیلی باین شورش جمال چون لیل پیش نهار همانا گلدستهٔ که از بس لطافتش آب ازچهرهٔ گل رفته واز نهایت نزاکتش شاخ گلبن خار خار حسرت شده اشرف الوزراء نادیده بمقتضای

نـه تنها عشق از دیـدار خیزد بسا کاین دولت از گفتار خیزد

شیفتهٔ جمال با کمال اوشده وبزور اورادر مشکوی اقبال برده صاحب خانه ساخته گلهای عیش وعشرت از بوستان صحبت اومی چید وهرروزه مجلس آرای وشمع نای ونوش وتماشای لولیان روشن بوده میراسمعیل شاه وکیل ناظمان حیدر آباد و خالوی ام شیر محمد خان وکیل والیان خیرپور بجهة مبار کبادی نزد اشرف الوزراء رفتند و هدیهٔ سنگینی پیشکش نمود نـد اشرف الوزراء نهایت خوش شده وتماشای لولیان بوکلای مذکور معه اکل و شرب عطای نمود وهم خلاع فاخره عرض مبارکبادی مرحمت فرموده فقط .

دربیان تماشای نمودن وکلای امیران سنده درپشاور وعاشق شدن

میر اسمعیل شاه بـر مسماة لطیفی کنچنی و بعد از چند ایام

گریخته رفتن مسماة مذکور از خدمت میر اسمعیل شاه طرف رسول

نگر ونامه نوشتن طرف او بکمال سوز وگداز و درجوابش

این خاکسار از طرف مسماة مذکور کستا خانه بجهة

گرمی بازار محبت عشق نوشته ونامه از طرف

میر اسمعیل شاه

تازه گـل بهار روحانی ثمرهٔ گلزار جاودانی شکرلب شیرین شمائل عذرا حذم لیلی شیم عنبر موی نسترن بوی دلبرجانی سرمایهٔ زندگانی اعنی لطیفی جان پیوسته در مجلس دلربای بالا نشینی بوده غمزدای عشاق باشد ازروزیکه خدنگ عشق تو از کمان ابروی

نازت برهدف دلم رسیده چند ایام ماوشما درعالم اتحاد مانند حسن ونظر ونغمه واثرجویای دیدار وملاقات یکدیگر بودیم وچون روح وتن و نسیم وگلشن راه موافقت می پیمودیم لیکن ازقضای طبع بوقلمون خوی سپهر ستیز جوی چنین اتفاق افتاده که بنابر چهره کشای امری ازامور ازسراپردهٔ مقاربت وحضورم ازمن مهجور بی دماغ گردیده دور وجدا شده اند ازین سبب روز وشب گرفتار در دوداغ آتش بی رحمانه سوز آلام هجران وفراق مبتلا شم وفرهاد جانم تیشه اندوه بر بیستون دل میزند ومجنون صبروقرارم سرا سر گرد صحرای بیخودی واضطرارم وهر نفس قطرات سرشك ازسحاب دیده برمزرعهٔ بیقراری افشانده میگویم

« بی وجودت یکنفس ای دوست نتوان زیستن   نیست ممکن جسم را بی جوهر جان زیستن »

ای انیس موافق وای جلیس مشفق کجائی که تا از بیاض اقلیم دیده بسواد قلمرو مسافرت نقل نمودی گردن محمود دلم پای بند زنجیر مرغوله کاکل ایازحضورت گشته و وجود وامق حیاتم سپند وار در مجمر سوزگد ازآرزوی عذرای جمال جهان آرای تست ابیات:

بازآ که بی تونیست مراتاب زندگی   بکشا بروی آرزویم باب زندگی
در کاروان عمرزتاراج هجرتو   چیزی بجا نماند ز اسباب زندگی
بی جذبهٔ وصال تو ای مایهٔ حیات   بردیده ام حرام بود خواب زندگی

خدای شاهد حالست که ازمفارقت ودوری آن دلربای چون مجمع بی کباب وشیشه نی بی شراب وماهی بی آب ودیدهٔ پرآب ودل حیران وسینهٔ بریان ازآنجا هردل حزین منزل که بموانست آن یار جانی خوی گرفته تسلی پذیر وآرام گیر بجز خیال وصال آن بدر منیر نمیگردد امید که ازعنایت لطف زود وقت رسی این مشتاق مهجور وعاشق رنجور گردیده بزلال اتصال انطفای نوایرهٔ آتش اضطرار وبیقراری نمایند که آینده تاب مفارقت آن نوردیده عشاق درجانم نمانده

من ازتودورندانم که خواب راحت چیست ،   چگونه هست شکیب وچگونه هست فراز
زیاد بجزسوزوگدا زچه نویسم

(جواب نامه من انشاء خاکسار)

محبوس دایره جسم وجسد میراسمعیلشاه ازغیرت صاعقه پیش کاران ماپرحذر بوده بداند عریضه اخلاص فریضه شما ازنظر گذشت سوزش حالت وگذارش خود که از مهاجرت ما معروض نموده بودی ای کم حوصله کشادز بانا این چه آئین خام کاری است که بنیاد نهاده واین چه رسم ناهموار است که درپیش گرفتهٔ عاشق شدن وازخود دم زدن شمع راندیدهٔ که تمام سوخته آه نزده پروانه را تماشای نکردی که جان داده آواز نکشیده سعدی:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز   کان سوخته را جان شدو آواز نیامد

وبمنزلهٔ آتش زبان کشیدن وچون خاك ملول شدن ومثل آب بهم پیچیدن ومانند باد غبار انگیختن ازچه رواست اگرعاشقی بخود میر ودم میارود در هم سوز و ناله مکش

نشنیدی که درگلستان گفت   سعدی آن پخته بلبل شیراز
عاشقان کشته گان معشوق اند   بر نیاید ز کشتگان آواز

سنگ قهر مانخوردهٔ وآسیای عشق بسر نگشتانده و به تیر مژگان ما سینه ندریده و بخنجر جفای ماپهلو نشکافته و شمهٔ که بتو لطف کردم دلیرانه آمدهٔ وسخنان لاطایل و مقدمات بیحاصل آغاز میکنی باش که بر اسپ اختیار خود سوار و بوارق حسن جهان سوز در خرمن هستی تومی اندازم وبه نوایره بی‌مهری خانمان وجودتو می‌سوزم .

عاشق شوی ومیل باسودگی کنی   اندیشه دوردار که این کارنازك است
بلبل بشاخ هر گلی آهسته پا بنه   درباغ عشق خارزگلزارنازك است

نادانا چه دانسته که عشق نام گلی است . در بهار یادهی است دردیار نیست مگر آتشی است جهان سوز که شرارهٔ بلند درفانوس عالم زده وخونابه ایست مرگ خیز که ذایقهٔ حیات هرکس رامرارت اندود نموده العشق نار یحرق ماسوی الحبیب .

گرطمع داری ازین جام مرصع می لعل   در یاقوت بنوك مژءات باید سفت
تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد   آنکه خاك درمیخانه برخسار نرفت

نادانا منزل عشق دور وديجور افتراق ناقابل عبور از بحر ناپیدا کنار دشوار وراه بغایت لبریز اشرار بهتراست که قدم خودرا ازین بادیهٔ هولناك بازکشی وعبث خودرا درچهار موجهٔ بلا انگیز که عبارت‌از چهار ابروی ماميباشد نیاندازی .

آری‌زچار ابروی‌سختست جان کشیدن   کشتی زچهارموجه مشکل بساحل آید

واگر پس‌شدنت بنا امکانی‌رسیده وناچار گرفتار پنجهٔ خون ریز بلا انگیز حسن‌ما آمدی پس صبر کن وغوغا مساز وراز خودرا بیرون مده وقدم جرأت فراتر از دایرهٔ ادب منه وخاطر جمع دار که به عقب هرقتل عشاق درصف جلوهٔ ظهور میز نم ترا هم از مقتولان خنجر خون خوار نگاه آبدار توانم کرد وبه تکرار ازالفت‌مادم نزنی و این حرف بجناب زبان نرانی والا خوبی نخواهی دید خبر شرط باشد .

عاشقی چیست بگو بندهٔ جانان بودن   دل بدست‌دگری دادن و حیران بودن

زیاد تهدید نرفت .

از آنجا که میرزا اسماعیل شاه بلباس رنگین حسن دانش و کمال آراستگی تمام داشت بعد مطالعه جواب مذکور نهایت حظی برد و سرخوش بادهٔ تمشق گردیده واین کمترین را بزبان تحسین آفرین خوانی نمود وهم صلهٔ عطای نمود از آنجا که دیدهٔ حقایق بین ارباب بصیرت از قطرهٔ استنباط چگونگی حال بحری تواند نمود واز حقیقت حال برگی به کنهه صفات نخلی توانند رسید.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار   هرورقش دفتریست معرفت کردگار

غرض که باز چنگ سرگذشت اشرف الوزراء وزیر فتح خان درنوائی بیان آورده میشود که درسنه یکهزار ودوصدو سی ودوهجری وزیر ممدوح بندگان شاه محمود شاه را درپشاور گذاشته خود معهٔ حشم وامیر دوست محمد خان روانهٔ کشمیر گردیده که سردار محمد عظیم خان ناظم کشمیر بهوای کشمیر درمقام بغی و متمردی آمده بود اشرف الوزرا بقطع منازل در کشمیر رسیده سردار محمد عظیم خان را عظیم گوشمالی داده فرمان بردار نمود ومالیات کشمیر ازاو گرفته وزمام نظامت کشمیر باز بدست آورده مراجعت فرمای پشاور وبندگان شاه محمود شاه ایام زمستان درپشاور گذرانیده پیش ازورود وزیر موصوف درموسم بهار عازم کابل وباستشمام گلهای عیش ونشاط کابل مشام آرزوی را معطر ومعنبر داشت وشاهزاده کامران دراحمد شاهی جرعهٔ نوش بادهٔ دولت کامرانی بوده وحاجی فیروزالدین شاه دردارالسلطنهٔ هرات معتکف حریم کعبهٔ مسرت وانبساط بوده که درین اثنا درماه ربیع الثانی صدرشاهزاده میرزا عباس علی نایب مشهد مقدس معلی معهسامان محاربه وجیوش به عزم تسخیر هرات ازمشهد مقدس برآمده حاجی فیروزالدین شاه بدریافت اینمعنی احرام کعبهٔ مسرت وانبساط شکستهٔ چون موج دراضطراب وپیچ وتاب آمده تمام سرگذشت عزم وارادهٔ شاهزاده میرزا عباس علی شاه بقلم آورده طرف بندگان شاه محمود شاه وشاهزاده کامران بدست چاپاران برق شتاب روانهٔ قندهار وکابل نموده واستمداد وکمك طلب کرده که زود کمك برسند والا ملك هرات ازدست تصرف ماخواهد رفت شاه محمود شاه که درکابل بنظارهٔ گلهای گوناگون عیش ونشاط سرگرم بود بمجرد دریافت این خبر وحشت اثر گلهای عشرتش درچشم راحتش خار بنظر آمده سرعتاً همین احوال را طرف اشرف الوزراء وزیر فتح خان که درپشاور بعد معاودت کشمیر رونق افزای بود بدست چاپاران سریع السیر فرستاده اشرف الوزراء مذکور بمجرد استشمام رایحهٔ این احوال انتظام بعضی مهمات پشاور که درنظر داشته همچنین مهمل گذاشته بجناح استعجال ازپشاور معهٔ حشم روانهٔ کابل گردیده وبقدم بوسی شاه محمود شاه مشرف شده درجزو روز تدارك سامان گرفته ازحضور شاه ممدوح بحصول خلاع رخصت بسرفرازی خلعت فاخره روانهٔ احمدشاهی گردیده وبطی مراحل فوراً داخل احمدشاهی گردیده بسلام شاهزاده کامران کامیاب شده درساعت به خلاع فاخره سرفرازی یافت ودرچند روز جمع آوری قشونات ازطایفهٔ درانی بارکزئی وقوغلانی وتورزئی وبامیزئی

واچکزئی وغلزئی وانگزئی وخلزئی وموتگی واندری وغیره طوایف نموده و مبلغات سی لکهه روپیه عوض تنخواه بسپاه داده سران وسرکردگان را بخلاع فاخره سرفراز ساخته معهٔجمعیت پنجاه، شصت‌هزار لشکر شائسته مسلح مکمل خوش‌اسباب وآلات محاربات از توپها وشهپین خانه وزنبورك وشمخال وغیره از احمد شاهی عازم هرات گردیده واشرف الوزراء ازبسکه شجیع وسخی بود در عرض راه هرات دست جود وکرم بکشاد بخوانین عالیمقام وامراء ذوالاحترام وهر خاص وعام درهر منزل بخلاع فاخره و بخشش متکاثره سرفراز وخوشوقت می‌نمود تارفتن هرات بیست وچهار لکهه روپیه فقط بخشش اشرف الوزراء بقلم محاسبه آمده وقتیکه اشرف الوزراء داخل هرات گردیده حاجی فیروزالدین شاه ازمقدم اشرف الوزراء نهایت درمقام عرفات لبیك گوی خوشی ونشاط آمده درباغ شاهزاده ابوالقاسم که درنزهت وصفائی بافردوس برین‌دم موافقت میزدحکم اقامت وزیر ممدوح داد ودرمراسم اعزاز واکرام ومهمانداری اشرف الوزراء دقیقه ازدقایق نامرعی نگذاشته وآناً فاناً ازاهتزاز نسایم‌عنایت شاهانه وشگفته گی ازهارات خاطر اشرف الوزراء میپرداخت وساعت بساعت ازمی خوشگوار اشفاقات خسروانه بعیشارئ دماغ وزیر موصوف می کوشید لیکن خود ازآن غافل وبیخبر که فلك نیرنگ طراز درانتظام سلسلهٔ چه‌لعبت بازی است ومنشی کارخانهٔ قضا وقدر درانشاء رقم چه تدبیر است .

دربیان رفتن وزیر فتحخان دراندرون قلعهٔ هرات بجهة خوردن

ضیافت وگرفتار نمودن حاجی فیروزالدین شاه و باسیری

فرستادن اورا جانب قندهار

دبیر قلم خوش رقم انشاء این مدعای را برصحیفهٔ بیان چنین نگارش میدهد که اشرف الوزراءوزیر فتحخان بعدورود هرات دوظاهر احرام کعبه عبودیت وخدمتگذاری حاجی فیروزالدین شاه بسته درمقام عرفات بندگی وفرمان برداری لبیك گوی ودرباطن روی گردان قبلهٔ صداقت واخلاص بوده درفکر وتدبیر تسخیر قلعه هرات و گرفتاری حاجی فیروزالدین شاه بوده ازآنجا که‌قلعهٔ هرات دراستحکامی ومتانت نظیر ندارد بلنکه چون سدسکندریست که اکثر مخالفین یاجوج ماجوج طینتان را هرگنز برآن دسترس نیست مگر ازاندرون قلعه کدام آتش دغابازی شعله‌ور نگردد والا ممکن نیست که بآسانی به‌تسخیر قلعه هرات کسی پردازد باوجودیکه حاجی فیروزالدین شاه بردروازهای قلعهٔ هرات چوکی مقرر نموده همین حکم داده بود که احدی ازلشکر اشرف الوزراء باسلاح اندرون قلعهٔ مذکور نگذارند واگر بی‌سلاح درآید، مضایقه ندارد اشرف الوزراء ازین ماجرای واقف شده وبه صورت این احتیاط وتیقظ برمرآت ضمیر اشرف الوزراء انعکاس پذیرفته بعده باخوان کرامان خود وامرای همراز هریك سردار پردل خان وسردار کهندل خان وسردار شیردل خان وغیره خوانین هم خوان شمع افروز مشورت ومصلحت درمجلس وشاورهم فی‌الامر گردیده چنین تجویز قرارداد ند

که جوانان زبده نهنگ دریای جنگ یکان یکان بی اسلحه از هر دروازه هرات اندرون قلعه هرات رفته در کاروان سرای ها متوقف شوند واز بازار هرات از هر قسم اسلحه خریده مستعد وآماده باشند ودروقت کار آمده حاضر شوند بعد ازسه روز اشرف الوزراء حسب طلب حاجی فیروزالدین شاه بجهة ضیافت خوری معه سه‌چهار صد عمله وفعلهٔ خود وبرادران وامرا اندرون قلعهٔ هرات رفته حاجی فیروزالدین شاه درباغ شالامار که اندرون قلعهٔ هرات است اساس ضیافت ومهمانداری برپای نموده فروش پشمینهٔ رنگارنگ گسترانیده وشمع های کافوری روشن ساخته وچراغان بندی نموده ولولیان پری وشان خوش خوان که به یک ادای ناز وکرشمه واشاره ابروی کمان وتیره‌ٔ مژگان غمزه هزار هادل شوریدگان عالم نظاره را مجروح ساختی و به یغمای بردی ملبس بلباس های رنگین ومزین بزیور های سنگین در آن مجلس خانه اساس حاضر آمده بودند. هرگاه اشرف الوزرا داخل مجلس ضیافت گردید اولاً مجمه های پر از کباب وشیشه های پر ازشراب کهنه حاضر آوردند بعده قانون نای نوش بلند آواز گردیده وشمع محفل آرائی روشن شده واطعمهٔ گوناگون درخوان ها با بالاپوشهای زربفت وکمخواب حاضر آوردند. بعد تناول غذای سازهای کمانچه وستار وچنگ ومردنگ وطبله وغیره دران مجلس درنوای آمدند ولولیان شیرین کار شهرآشوب درخواندن ورقصیدن آمدند:

ع - چنان بردند صبر ازدل که ترکان خوان یغمارا

اشرف الوزرا ازمعائنهٔ این تماشا نهایت نغمه سنج مسرت وخرمی گردیده اولاً مینای صهبای دم بدم بسر نگونی اقبال حاجی فیروزالدین شاه بلبریزین قدح بخت می پرداخت و قدح دست بدست چون آسیای فلک درگردش بود که بزم نشینان ازبس باده خوری بر فرش بیخبری وبیهوشی نقش قالین شدند که یکبارگی ازمینای ضمیر وزیر قلقل گیر گیر حاجی فیروز الدین شاه برآمده درحین بزم نشاط چنگ جنگ درنوای آمده عملهٔ اشرف الوزرا که سابق درشهر هرات آماده نشسته بودند ومنتظر این نغمه بودند هرگاه ازین نغمهٔ جنگ آگاه شدند باتفاق سردار دوست محمدخان جلوه ریز برقلعهٔ ارگ هرات گردیده در طرفة العین قلعهٔ ارگ را گرفتند ودریکدم ساقی اجل می خوشگوار حیات چندین مبارزین بضرب شمشیر وتفنگ ازشیشهٔ زندگانی بخاک ممات ریخته ومبارز ارادهٔ حق درمیدان چندین سرهارا گوی فناساخته درآنوقت درشهر هرات شور وغوغای رستخیز برپای شده حاجی فیروز الدین شاه ازنوای چنگ عیش در چنگ نیش وزیر مبتلا وازقهقهه مینای عشرت سرنگون قدح حسرت وازتماشای لولیان گلرخان پری وشان عرق انفعال برجبین حال آورده چون شمع درسوز و گداز حیرانی وازآوازهای خوش سازسازهای آه اندوه وملال ازگوشهٔ دل می کشید وازادای نازنیاز بدرگاه ایزد بی نیاز نموده دست افسوس میسائید ولب حسرت بدندان میخائید ومی سرائید:

ازان غافل که ایام ستمگر — چه دارد بامن دلخسته در سر
نبودم واقف از تمهید ایام — که میسازد چنین صبح مرا شام
جهان را مقتضای حال اینست — که با کس کهجهان گاهی چنین است

بدینقرار اسیری حاجی فیروزالدین شاه درسنه یکهزارودوصدو سی وسه هجری مقدسه درهرات صورت وقوع گرفت .

دربیان رفتن اشرف الوزرا وزیر فتح خان بنابر جنگ میرزا عباس علی شاه و هزیمت یافتن طرفین ورسیدن وزیر فتح خان درهرات خلد آیات

وزیر قلم مشکین رقم که ناظم مهام ولایت سخندانی است در تحریر این مدعای چنین بیان مینماید که چون اشرف الوزرا وزیر فتح خان باین حیله وری و تزویر رخنه انداز کعبهٔ خاندان حاجی فیروز الدین شاه گردیده تمامی خزاین ودفاین از جواهرات واقمشهٔ نفیسه وزر وزیور وغیره متاع گران مایه هرچه درصنادیق سلطنتش بود همه را بدست یغمای خود آورده بعد ازچند ایام حاجی فیروز الدین شاه را معهٔ حرم محترم باسیری ودستگیری در کجاوه های انداخته بار اشتران نموده باسواران چوکی روانهٔ قندهار بحضور شاهزاده کامران نموده اگرچه ازارتکاب چنین حرکت وزیر فتح خان نسبت بخاندان حاجی فیروز الدین شاه میرغضبان پیش روی خیال غیرت شاهزاده کامران درعین غضب آمده وشمشیر های برهنهٔ انتقام بدست گرفته درفکر روانگی هرات گردیده که انتقام حاجی فیروز الدین شاه راازوزیر فتح خان بگیرد که دربن اثنا خبر رسید که شاهزاده میرزا عباس علی قاجار نائب مشهد مقدس بجمعیت لشکر بسیار و سامان محاربهٔ بیشمار داخل سر حد هرات گردیده شاهزاده کامران ازدریافت این اخبار وحشت آثار روانگی هرات موقوف داشته چند ایام توقف اختیار نموده اشرف الوزرا وزیر فتح خان که درهرات دائر بود باستدراك حرکت شاهزاده میرزا عباس علی قاجار معهٔ جمعیت عساکر واسباب محاربه مستعد مقابلهٔ میرزا عباس علی و مکالید ابواب قلعهٔ هرات ومحافظت آن سپرد و کلای امیران سنده هریك زبدهٔ نجبای میراسمعیل شاه و کیل امیران حیدرآباد وشرافت پناه حاجی شیر محمد خان و کیل امیران خیرپور نموده و آنهارا محل اعتبار خود دانسته بعده روانهٔ مقابلهٔ میرزا عباس علی گردیده وچون نزدیك یکدیگر رسیدند اولاً ازطرفین و کلای معتبر که نغمه طرازان مقام خیر و آهنگ نوازان قانون دفع شر میباشند تعین شدند ، هرچندو کلای مذکور چنگ مصالحه ومصافحه درمحفل طرفین بعد طرز عاقلانه درنوای در آوردند لیکن از نشاز گناری فلك آهنگ موافق بساز کاری نیامده بلکه نوای مخالف جنگ بر آمده واز نغمات اضطراب اثواب نغمهٔ خونریزی ازطرفین بلند گردیده در این حالت شیر بیشهٔ جلادت و بهادری ومز بر کوه شجاعت ودلاوری سردار شیردل خان ازروی شیردلی پروای توپ و تفنگ نکرده بلکه گوره خر پنداشته بجمعیت دوهزار جوانان خوسی اسپهٔ کار آزموده ازعملهٔ خود پروانه وار برشعاع شمع توپخانهٔ قاجار جلوه ریز گردیده توپخانه بدست خود آورده بعد گرفتن توپ خانه لشکر قاجار چون دود باهم پیچیده که از بس دود توپخانه شش جهات هم بنظر نمی آمده درهم و برهم گردیدند درعین این هنگامهٔ رزم از قضای الهی گولهٔ تفنگ بر خسارهٔ وزیر فتح خان خورده مجروح گردیده وازمیدان جنگ عنان تاب گردیده رخ نهاد هرات وشاهزاده میرزا عباس علی بجای خود معهٔ حشم صحرا ای نورد هزیمت . اشرف الوزرا درعرصهٔ دوازده پاس خودرا ازمیدان گاه جنگ با قلیلی سپاه درقلعهٔ هرات رسانیده ومفتاح ابواب قلعهٔ مذکور که بدست و کلای سنده بوده درهما نوقت

ابواب هرات بروی وزیر ممدوح کشادند . ازانجا که‌ملك هرات سخت ملکی است واز ترك تازجماعهٔ اوزبك‌مردم فروش خلاصی‌ندارد وازاهل‌شکست گاهی دوباره‌درقلعهٔ هرات راه‌دخول نیافته وهمیشه لشکر هزیمت یافته باسیری اوزبك وترکمن میروند لیکن اشرف الوزرا بسبب سپرد مکالید قلعهٔ هرات بو کلای امیران سنده ازجنگ ترك تاز ازبك و ترکمن امان یافته سالها دراندرون قلعهٔ مذکور باز جای کامرانی و حکمرانی یافت .
بعد این خدمت و کلای امیران سنده درحضور اشرف الوزرا بسیار معزز ومحترم ومقرب گردیدندوعجیب تر نکته‌اینست که‌وقتیکه عساکر طرفین ازمیدان گاه جنگ اسباب‌جنگ وخیام گلگون وغیره سامان گذاشته جنگ فرار درنوای آوردند بعدمدتی چون نبرد گاه ازغبار ودود مصفا گردید درین اثنای عیسی‌خان کوهی خر سواره و ... هزاره که‌همیشه کوه نشین وصحرای نورد زدوبردمی باشند درمیدان گاه جنگ رسیده تمام‌اسباب ازخیام گلگون وغیره درجنگ غنیمت‌خود آورده بارخران نموده بردند چون زهر جنگ آنها چشیدند ومی خوشگوار غنیمت اینها نوشیدند. عجب کارخانهٔ الهی جلشانه میباشد اینهمه نزاع مابین مخلوقات محض به‌آرزوی نفس‌نافرجام ودنیای بیوفاست‌فقط واین مقدمه‌درسنه یکهزارو دوصد وسی وچهار هجری صورت وقوع یافته .

دربیان رفتن شاهزاده کامران ازقندهار طرف هرات

و گرفتار نمودن وزیر فتح خان و کور ساختن او را

توسن قلم مشکین رقم در طی منازل این مدعای چنین‌تیز گام بیان میرود که هرگاه این‌نوای مخالف ازقانون هزیمت وزیرفتح خان بگوش شاهزاده کامران رسیده ازغیرت درپیچ وتاب آمده درچند روز تهیه وسامان گرفته وجمع آوری قشونات کرده معهٔ امرا هریك شاه پسندخان الکوزی ویار محمدخان وعبدالمنصورخان بارکزی وغیره خوانین ازقندهار تشریف فرمای هرات وخوانین مذکور باوزیر فتح‌خان درمقام مخالفت وعناد ثابت قدم بودند وهمیشه آرغنون عداوت وطبل ناموافقی باوزیر ممدوح می‌نواختند لیکن قادر نمی شدند ومنتظر وقت بودند هرگاه شاهزاده کامران بقطع منازل رونق افزای هرات گردیده سرداردوست‌محمدخان پیش‌ازنزول اجلال شاهزاده کامران بااشرف‌الوزرا وزیر فتح‌خان برجواهرات غنیمت حاجی فیروزالدین شاه طبل ناسازگاری نواخته معهٔ عملهٔ لشکر خود ازهرات برآمده روانهٔ کشمیر گردید که‌درنزد سردار محمدعظیم‌خان رفته خودرا بدست خود گرفتار ونظربند نمود. واشرف‌الوزرا وزیرفتح خان معهٔ‌برادران‌خود هریك سرداربردل خان وسردار کهندل خان وسردار شیردل‌خان مشرف‌استیلام شاهزاده کامران گردیده مفاتح ابواب قلعهٔ هرات بعدادای آداب ونیاز تسلیم شاهزاده ممدوح نمودند وبنوازش خلاع فاخره سرفرازی یافتند . اگرچه اشرف الوزرا تسخیر قلعهٔ‌هرات از دست حاجی فیروز الدین شاه وگرفتاری او بموجب حکم وصلاح شاهزادهٔ معظم الیه نموده بود که تفئال تسخیر سلطنهٔ هرات، همیشه در مرآة خیال خاطر شاهزادهٔ ممدوح جلوهٔ تازه میداد باوجودیکه اشرف‌الوزرا مطابق حکم شاهزاده کامران مرتکب این

امر گردیده بود - لیکن چوب حکم حاکم دوسر دارد وتلون مزاجی سلاطین رسمی است قدیم بسبب گوناگون بی عزتی وبد ناموسی خاندان حاجی فیروز الدین شاه غبار آزردگی برآئینهٔ ضمیر شاهزاده کامران نشسته بود ومیر غضبان خیال شاهزادهٔ ممدوح شمشیر های انتقام دردست داشته - از آنجا که دنیای بیوفا دار مکافات است هرچه بکاری همان دروی - حاصل گندم ، گندم وحاصل جو، جو است :

مزد نیکی عافیت پاداش بدکاری بدیست اجرتی از بهر هرکاری مهیا کرده اند

فی الجمله چند ایام شاهزادهٔ موصوف از روی مصلحت وقت بمفرح دلجوئی واعزاز واکرام تقویت بخش دماغ اشرف الوزراء وبرادرانش گردیده تا آنکه زنگ مخافه ورعب به صیقل کاری نوازشات شاهزاده کامران از مرآة ضمائر وزیر وبرادرانش برطرف وهرلمحه صورت اطمینان مشاهده می نمودند واز بس اشفاقات شاهانه درلباس فرحت وخرمی نمی گنجیدند وبرحسن خدمات خود مباهات وافتخار مینمودند باوجودیکه بعضی امراء وخوانین درحین شمع افروزی بزم خلوت ازقانون صداقت واخلاص نواهای مخالفت وعناد شاهزاده کامران وامیرانش گوشزد وزیر نمودند، از انجا که اشرف الوزراء مست بادهٔ غرور وبی پروائی بوده وبه خدمات وجانفشانیهای خود مینازیدازینجهة نغمهٔ راست قولی مصلحت امیران وخوانین صداقت آئین بگوش خیال نمی آورد ودرمقام خود پسندی و خود بینی ثابت قدم . چون خود پسندی دلیل نادانی است اشرف الوزراء ازجلاد قضا و قدر غافل وبیخبر که ساطور انتقام دردست دارد وازفصاد منتقم حقیقی بی بصر کهچگونه نوك نشتر درچشم بصارتش میزند وآب نور دیده ازبزم بصیرتش میریزد .

دربیان گرفتار شدن وزیر فتح خان بدست شاهزاده کامران

و کشیدن چشم وزیرمذکور وفرارشدن برادران

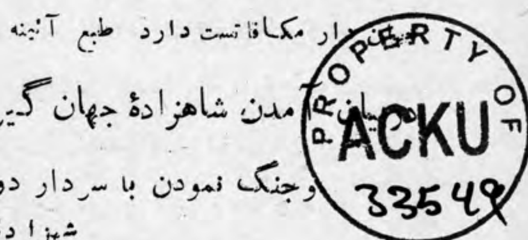
وزیر نوك نشتر قلم تیز رقم چنین رگ زن چشم مدعای میشود که بعداز چندروز شاهزاده کامران درباغ شاهی که بیرون قلعهٔ هراتست اساس جشن وبزم آرائی برپای نمود . لولیان گلرخان بصد زیبائی ورعنائی دوان مجلس حاضر آمدند و نوا زندگان ساز عیش وعشرت موجود شدند ومجمعه های کباب وشیشهٔ پرشراب مهیا نمو دند و بازار تماشای ناچ سرگرم گردیده بعد حکم براحضار وزیر وبرادرانش داده اشرف الوزراء معهٔ برادران هریك سردار پردلخان وسردار کهندل خان بموجب حکم شاهزاده کامران درباغ آمده بی پروا قدم نهاد مجلس جشن گردیده دم بدم اقداح شراب میزدند وکباب را می خوردند ومحو تماشای ناچ لولیان پریوشان خوش خوانشدند واز بس باده خوری طافح (۱) گردیده چنانچه طائرهوش وزیر مذکور ازآشیانهٔ دماغ پریده مست ومدهوش دران مجلس افتاده- شاهزاده کامران اگرچه بیشتر ساز گرفتاری وزیر ممدوح باحریفان هم راز کوك ساخته بود ودر وقت بیهوشی وزیرمذکور حریفان بزم نشینان بموجب اشارهٔ شاهزاده کامران ازجای جسته وزیر را گرفته دست وپای وزیر بکمند بسته بعد بصدگونه

---

(۱) بکسرفا بمعنی بدمست

نوك نشتر می بصارتش ازساغر دیده اش برخاك ریختند. سردار پردل خان را با پنجمه پردلی درحبس بردند وسردار کهندل خان ازروی کوه دلی ازمجلس دارگیر برآمده روی درفرار نهاد وسردار شیردل خان کهدرخیام های خود بالشکر فـروکش بود از شعله افروزی این واقعهٔ هایله یکبارگی درلشکرش شرارهٔ تفرقه افتاده لیکن از شیردلی مستعد محاربه گردیده و باعملهٔ جوانان پهلوان خود حملات دلیرانهٔ بسیارنموده لیکن صورت تفریق لشکر خود دیده پای استقرار در میدان رزم نگـرفته طوعاً و کرهاً عنان تاب گردیده تاب مقاومت نگرفته وروی فرار بجانب قلعهٔ کرش ملك خود نهاد شاهزاده کامران بعد کوری وزیر مذکور وگـرفتاری پردل خان شادان وفرحان ازباغ برآمده داخل اندرون قلعهٔ هرات شده برتخت سلطنت هرات جلوس فرمای ومنادی دور دورحکمرانی و جلوس سلطنت خود درشهر هرات کشانید و به دلاسائی امن وامان رعایای سا کنین هرات ازخاص وعام پرداخت چون نوعیکـه اشرف الوزراء وزیر فتح خان طاهر و جود حاجی فیروزالدین شاه بدام حیله وری صید مدعای خود نموده بود خود هـم در چند او قات معدوده درهمان سنه صید سرپنجهٔ شاهین انتقام شاهزاده کامران گردیده ازانجا کـه دنیا دار مکافات است وشحنهٔ قضا وقدر را تیغ انتقام دردست وبرچهارسوق بازارمکافات منتظر ایستاده برطبق مضمون بیت :

دار مکافاتست دارد طبع آئینه بهررنگی که گردی صورت خودراچنان بینی



بیان آمدن شاهزادهٔ جهان گیر خلف شاهزاده کامران طرف کابل وجنگ نمودن با سردار دوست محمد خان وهزیمت یافتن شهزادهٔ مذکـور

صیاد قلم خوش رقم در صید طائران این مدعای چنین دام بیان می گسترد که چون شاهزاده کامران بعد کـوری و اسیری وزیر فتح خان مستقر سریر سلطنت هـرات گردیده .

رقم های مبار کبادی ازانتقام وزیر مذکوروجلوس برتخت سلطنهٔ هرات خلدایات بهپیشگاه بندگان محمودشاه والدماجد خود وغیره هوا خواهان دولت رقمزده منشیان عطارد رقم نموده ارسال ساخت والتماس طلب شاه محمود شاه جانب هرات کرد وشاهزاده جهانگیر خلف خود راکه درقندهار بود معهٔ سردار عطامحمد خان الکوزی حـکم رفتن کابل داد وشهزاده سلطان علی سابق در کابل صدر نشین حـکمرانی بود چون شهزاده جهانگیر معهٔ حشم وسامان رزم درقلعهٔ قاضی که نزدیك کابل است منزل انداز گردیده شاهزاده

سلطان علی توان مقابله ومجادله درخود ندیده کابل را گذاشته روانـهٔ سمت پشاور گردیده وشاهزاده جهانگیر بی‌دغدغه مقابله و جنگ داخل کابل گردیده وجرعه نوش بادهٔ حکمرانی شده وبندگان محمود شاه حسب‌الالتماس کامران از احمد شاهی تشریف فرمای جانب هرات بعد رسیدن محمود شاه درهرات شاهزاده کامران خاتم سلطنهٔ هرات بانگشت اقتدار محمود شاه پدر ماجد خود داده معهٔ جمعیت حشم معهٔ وزیـر فتح خان وسردار پردل خان‌ازهرات برامدبطی‌منازل داخل قندهار گردیده سردار دوست محمد خان کـه در کشمیر پیش سردار محمد عظیم خان نظر بندبود خبراصغای این واقعه کوری اشرف الوزرا بموجب مصلحت سردارمحمد عظیم‌خان بنابر گرفتن انتقام اشرف الوزراء بکمال درد وسوز گدازاز کشمیر برامدفوراً بقطع‌منازل‌وارد پشاور گردیده‌وازانجا برادران خودرا هریك عالیجاهان یار محمد خان وسلطان محمد خـان و پیـر محمد خـان وسعید محمد خان باهم متفـق نموده باچهـار هـزار سوار جرار خوش اسبه ازپشاور عازم کابل و در عرض راه شاهزاده سلطان علی که از کابل فراری شده بود باسردار دوست محمدخان‌ملاقی گردیده سردار ممدوح شاهزاده مذکوررا باتفاق‌خود گرفته‌راجع کابل‌شدند‌چون نزدیك کابل رسیدند سردار عطا محمدخان الکوزی کـه وزیر شاهزاده جهانگیر در کابل بودنهایت مردقابل‌ذوفنون بودصورت مخالفت‌را بلباس موافقت آراسته بطریق اخفای همراه سردار دوست محمد خان سلسلهٔ اتحاد واتفاق را درحرکت و کتاب لطایف‌الحیل را کشاده جملات‌نیرنگ‌طرازی‌و کلمات‌فنون‌سازی‌خواندن گرفت‌ومراسله‌برحیله بدین مضمون‌طرف‌سردار دوست‌محمدخان نوشته‌فرستاده که‌ما ازتشریف فرمائی ایشان‌نهایت خوش شدیم واینچنین وقت را ازخدای عزوجل میخواستم الحمدلله که بارزوی دل خود کامیاب گردیدیم برجهان وجهانیان ظاهر وباهرست که شاهزاده کامـران بسیار ظالم وخدا ناترس که ازستم گاری اوهرکس وضیع شریف صغیرو کبیر داستان طراز انـد اشرف الـوزرا وزیـر فتـح خـان چـه قدر خدمـات و جانفشانـی های نمود باوجود این همه جانفشانی ها بااو چه کرد رفته رفته خلعت کوری چشم باو پوشانید پس دیگران را چه توقع خوبی وبهبودگی‌است مایان همیشه از شاهزاده کامران درهراس ونفس بکام‌دل برنمی آریم مدبر اندیشه وفکر ماهمین تدبیرنموده ست که‌ماوشما باهم متفق گردیده‌ومابین عهد وپیمان‌بموجب قسم کلام الله موثق‌ساخته‌شاهزاده سلطان‌علی را بادشاه مقرر نموده برتخت سلطنهٔ جلوس داده شود وشاهزاده جهانگیر کـه در کابل میباشند بدست اختیار ماست اورا گرفته دستگیر ساخته درباﻻحصار نظربند خواهیم‌نمود بعده فکر تخریب بنیاد شاهزاده کامران کرده انتقام اشرف الوزراء وزیر فتح خان ازاو کشیده خواهدشد. لیکن بشرطیکه قامت استعدا دم بخلاع وزارت سرفرازی یابد

«بیا قیدارد»

سردار دوست محمدخان و برادرانش هرگاه از نوشتهٔ سردار عطا محمد خان واقف شدند از روی مصلحت وقت شاهد وزارت سردارعطاء محمدخان در آغوش اقبال خود جاداده بموجب قسم کلام‌الله هم اتفاق شدند و سردارعطاءمحمدخان باشهزاده جهانگیر بجای خود مشورت نموده دام حیله وفریب بازی بجهته گرفتاری سردار دوست محمدخان وبرادرانش در راه مدعای گسترده شاهزاده جهانگیررا از حرکت مقابله سردارموصوف منع مطلق نموده بود که گرهی که بناخن خلاص شود حاجت دندان نیست دشمن که بحیله وفریب گرفتار شود احتیاج جنگ وجدال نیست و تدبیری که‌جهته گرفتاری سردار ممدوح وبرادرانش نموده بود تماماً درخلوت که خالی از اغیار بود به شهزاده جهانگیرحالی نموده بالش استراحت بزیر سرش گذاشته اطمینان اونمود سردارعطاءمحمد خـان خود از صیادان کارخانه فضاو قدر غافل که چه نحو دام در راهش انداختـه اند هرگاه سردار دوست‌محمدخان و برادرانش بموجب عهد انجام وقسم کلام‌الله باشهزاده سلطان‌علی بخاطر جمع معهٔحشم داخل کابل گردیده احدی از شهزاده جهانگیروسردارعطاءمحمدخان متعرض ومزاحم حال سرداردوست محمدخان و برادرانش نگردیده ظهور اینمعنی علاوه تشفی بخش خاطر سردار دوست محمدخان شده ودرشهر کابل ببرج عمارت اشرف الوزراً وزیر فتح‌خان اقامت گرفته روز دیگر سردار عطاءمحمدخان کمان تزویر و فریب بازی را ازگوش تابگوش زه نموده وتیر حیله وری درچله انداخته مستعد زدن نشانه مجوزه گردیده لیکن سردار دوست محمدخان بمجرد رسیدن کابل بوئی از فلیتهٔ تفنگ حیله‌وری وفریب بازی سردار عطاءمحمدخان برده بود سردار عطاءمحمد خان چنان نموده بود که در سرای خود خروارهای باروت در زیرزمین مدفون ساخته مطمح نـظر داشـت که سردار دوست محمد خان و برادرانش را بطریق ضیافت ومهمانداری طلبیانیده در سرای محل باروت مجلس آرای ضیافت خواهیم نمود در وقت تناول طعام باروت را آتـش داده خواهد شدکه احدی از سردار ممدوح وبرادرانش ازین آتش جان بسلامت نخواهد برد چون‌سرداردوست‌محمدخان که‌سابق ازینمعنی اطلاع‌یافته بود دعوت‌سردار عطاءمحمدخان را که عین عداوت بود قبول نکرده پیغامش فرستاد که اولاً ایشان تشـریف فرمای گردیده مشرف سلام شهزاده سلطان علی شوند که عطای‌خلعت وزارت بایشان نموده شود. بعد عطای خلعت بسیار ضیافت‌های‌یکدیگر نوش جان خواهیم نمود وسرداردوست‌محمدخان از خدنگ حیله وری عطاء محمدخان بهشهزاده سلطان علی‌اطلاع داده بنای گرفتاری‌او ساخته بودند. هرگاه سردار عطاء محمد خان بامیدنوازش خلعت وزارت مشرف استیـلام شهزاده سلطانعلی گـردیده ساعتی شمع افروز خلوت گردیده بعده شهزاده ممدوح حکم عطای خلعت داده سرداربیرمحمدخان برادر سرداردوست محمدخان که‌درمیان عهدپیمان وقسم کلام‌الله نبود بقچهٔ خلعت سنگین معهٔجقهٔ مرصع آورده پیش سردار عطاء محمد خان گذاشته و بدست خود خلعت وزارت را به سردار عطاء محمدخان پوشانیده عندلیب زبان را درگلزار مبارك بادی مترنم‌ساختند. ووقت‌زدن جقه‌مرصع درسر عطاء محـمدخـان

سردار پیرمحمدخان اورا ازسر گرفته بسرزمین رد ورفقای را آواز داده سردار عطاء محمد خان را با خلعت وزارت با کمند ذات بسته چون گوسفند برزمین انداختند بعده خنـجر آبدار کمر خود کشیده رشتهٔ شمع نور بصارتش منقطع ساختند ودرحبس گرفتار نمودند در صورت این واقعه درشهر کابل نوایره آتش شوروشر شعله ور گردیده سردار دوست محمد خان در شهر منادی امن وامان گردانیده با اطفای نوایره شوروشر پرداخت وجمع آوری لشکر نموده رخ نهاد بالاحصار کابل شد که شهزاده جهانگیر را اسیر ودستگیر نماید و بالاحصار را چون نقطهٔ پرکار سخت محاصره نمود و مدت چهل روز ما بین شـهزاده جـهانـگیر وسردار دوست محمد خان جنگ جنگ در وای بوده آخر سردار دوست محـمـد خان برج قلعهٔ بالاحصار را نقب زنی نموده در ان خروارهای باروت انداخته آتش دادند که برج مذکور چون کاغذبادی برهـوا پرید بعد منهدم شدن برج مذکور شـهزاده جهانگیر جهان را برخود تاریک دانسته درنصف شب از دریچه بالاحصار برآمـده روی در فرار نهاد وسردار دوست محمد خان جرعه نوش بادهٔ فتح وفیروزی گردید نقارهای شادیانه چنان بلند آواز نمود که صدایش در گنبد گردون نیلوفری پیچیدن گرفت وچندروز متواتر اساس جشن برپا بود ومرارت جنگ مبارزین اشجعین را با انگبین عطای خـلاع فاخره وبخششهای متکاثره شیرین کام نمود. ازانجا که سردار عطا محـمـدخـان بمقتضـای (من عمل صالحاً فلنفسه) (ومن اساء فعلیها) در بدی نفس خود گرفتار آمده چـراغ دیده بصارت خود را از تندباد نیت ناصواب خاموش ساخت وپای راحت را در سلـسـلهٔ حبس گرفتار نمود تخم بدی کاشتن وچشم نیکی داشتن کار خردمندان نیست سعدی .

هرانکه تخم بدی کشت وچشم نیکی داشت ... دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست

از انجا که کوری اشرف الوزراء وزیر فتح خان اگر چه از تقصیرات او اسـوء شومی اعمالش بود لیکن سردار عطاء محمدخان درین امر بسیار ساعی ومشورت کننده بود که از دست سردار دوست محمدخان دراین دار دنیا بانتقام رسید .

دربیان آمدن شهزاده کـامران ازهرات

وجنـگ نمودن با سردار دوست محمدخان وهزیمت یافتن اوو کشتن

وزیرفتح خان را بـگونا گون عذاب وباز رفتن جانب هرات

شهریار قلم که سریر آرای اقلیم سخن وریست در میدان مدعی چنین لوای بیان می افرازد که چون شهزاده کـامران بندگان شاه محمودشاه والدماجد خود را بـر تخت سلطنهٔ هرات جلوس داده خود بجمعیت عساکر از هرات بقطع مراحل ومنازل رونق افزای قندهار گردیده ازشنیدن خبر وحشت اثر کوری وگرفتاری سـردار عـطاء مـحمدخـان و مفروری شهزاده جهانـگیر خلف خود در اضطراب وبیقراری آمده بجمعیت هشتاد هزار لشکر واسباب محاربه از انواپ وغیره از احمد شاهی بعزم مقابله سردار دوست محمدخان روانهٔ کـابل گردیده وسردار پردلخان که درحضور شاهزاده کـامران درحبس مبتلائی بود بهرفاقت حریفان ازقندهار گریخته رفت هرچند تلاش گرفتاری او بسیار نمودند لیـکن

تبرجسته باز نیامد، چون بسبب گریختن سردار پردل خان براشرف الوزراء وزیرفتح خان سخت بهره وچوکی مقرر شده آخر شاهزاده کامـران وزیر مذکوررا بهمرکاب خود طرف کابل برده وچون شاهزاده ممدوح در منزل بینی بادام منزل انداز گردیده بعده بخوانین هریك یارمحمد خان وعطاء محمدخان الکوزائی وعبدالمجید خان بارکزائـی وغیره امراء خودراحکم اعضاء بری وزیـر فتح خان داده بسبب همینکه مابیـن خوانین وامرای مذکور وسردار دوست محمد خان وبرادرانش طـریق مخالفت وعناد ابدالابد واقع بوده باشد خوانین مذکور بموجب حکم شاهزاده کامران اعضای وزیر مذکور را هریك جداگانه بریدند. عبدالمجیدخان که خود بینی بریده بود بر بینی خودهم پیش بینی نکرده بینی وزیرمذکور برید. باین همه عذابها وزیرفتح خان را کشتند چون سردار دوست محمدخان که در کابل بود بدریافت اینچنین مرگ وزیر موصوف درجوش وخروش آمده بجمعیت لشکرسه چهار هزار بعزم مقابلهٔ شاهزاده کامران از کابل روانه گردیده درعرض راه مابین کابل خودرا برحشم شاهزاده کامران رسانیده لیکن لشکر سردار ممدوح قدری قلیل وازشاهزاده معظم الیه بسیار، لشکر سردار موصوف بمعاینهٔ جمعیت موفورهٔ شاهزاده کامران درهراس بلکه مستعد فرار گـردیدند، سردار دوست محمدخان بمشاهـده این حالت لشکر خود بسر خود برلشکر خود چوکی وبهره میداد که مبادا فـراری شوند ازینجا که سردار ممدوح بمقتضای الحرب خدعةً اولاً تدبیری ساخته مـراسلات خودرا باسم جمیع خوانین شاهزاده کامران باین مضمون نوشته فرستاد. چون مراسلات آنعالیجاهان که درخصوص معذرت اشرف الوزراء وزیرفتح خان واعضابری اشرف الوزراء بموجب حکم شاهزاده کامران ظالم خداناترس درین حرکت ناصواب نسبت بوزیر ممدوح که ازایشان صادر شد، ازاختیار ایشان بیرون ومحض بزور ظالـم کامران بوده برآن عالیجاهان هیچ حرف نیست تقدیرات قدیر چنین بوده نهایت قرارداد گرفتاری شاهزاده کامران که نوشته بودند بایفای آن پردازند کـه وقت همین است والا هرچه بادا باد فتح ونصرت بربسیاری و کمی حشم نیست وبرطبق مضمون کریمهٔ (کم من فئة قلیلة غلبت فئتاً کثیرةً باذن الله) دلیلی است ساطع ودرصورت ایفای قرارداد باعث ازدیاد محبت واتحاد خواهد بود. فقط. سردار دوست محمد خان مراسلات مذکور بمضمون صدرنوشته بـدست هرکاره جانب خوانین وامرای شاهزاده کامران ابـلاغ داشته وازقضای کردگار هرکاره سردار ممدوح بدست چوکی شاهزاده محتشم الیه معهٔ کاغذات گـرفتار آمده واورا معهٔ مراسلات بحضور شاهزاده کامـران حاضر نمودند. چون شاهزاده ممـدوح از مضمون مراسلات واقف گردیده ازخوانین وامرای خود متشکی شده ودرهراس بوده که مبادا ازدست خوانین خود گرفتار شوم آخر شبی سردار دوست محمدخان معهٔ پانصدسوار جرار وچهار عرابه توپ بریك کوه بالارفته ناگهانی شلك اتواپ متواتر نموده که یکبارگی درلشکر شاهزاده کامران تفرقه افتاده سراسیمه شدند. بعدساعتی خویشتن داری نموده مستعد و آمادهٔ مقابله گردیدند ونقارهٔ جنگ بلند آواز ساختند وشلك اتواپ کردند ومورچل جنگ شروع نمودند تاآنکه شهسوار عرصهٔ فلك اعنی آفتاب عالمتاب ازترددات روز درخیام شام منزل انداز گردیده آتش جنگ از طرفین انطفا پذیرفت چون شب

شد شاهزاده کامران درظاهر باخوانین خود صلاح ومشورت شبخونی نمود و درباطن از بس خیال واهمه سررشته احتیاط ازدست داده ازخوف امرای خود که مبادا گرفتار نموده بدست سردار دوست محمد خان بدهند شباشب پس خیز معرکهٔ فرار گردیده ازراه هزاره برابر رخ نهاد هرات وچون زاغ شب ازخوف شتقار زرین چنگ آفتاب روی درفرار نهاد. روز روشن گردید سردار دوست محمد خان ازماجرای گریز شاهزاده کامران باخبر شده هرگز باعتبار نیاورده که آیا چون شد که شهزادهٔ ممدوح باین همه جمعیت لشکر بی جنگ چنگ فرار نواخته باشد تا آنکه جواسیس فرستاده تصدیق این خبر ساخت بعده سردار موصوف درلشکر گاه شاهزاده رفته دید که میدان مصاف صاف افتاده وچیزی که اسباب از خیام وغیره درآن میدان افتاده بود همه را بدست یغمای آورده مظفر ومنصور برگردیده شلك اتواب فتحمندی نمودونقاره های فیروزی بلندآواز ساخت وفتح نامجات بعبارات رنگین واستعارات دلگزین جانب کابل و برادران خود هریك سردار کهندل خان وشیردل خان ورحمدل خان ومهردل خان که درقلعه مصروف بودند نوشته فرستاد وخود مراجعت فرمای کابل گردیده سرداران ممدوح بعد ورود فتح نامجات ابواب فتح ومسرت برچهرهٔ حال فرخنده فال خود کشاده جمع آوری لشکر نموده آمده داخل قندهار شدند وازموائد کامرانی احمدشاهی شیرین کام گردیدند ونقاره دور دور ریاست وحکمرانی سردار درملك خراسان بلندآواز گردیده روز بروز چراغ حکومت سرداران درشبستان خراسان روشن گردید وقوع این واقعه مطابق سنه ۱۲۳٤ ه میباشد.

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر وطلبانیدن بندگان شاه شجاع الملك را از لودیانه وداخل شدن شاه در پشاور وجنگ نمودن باسردار محمد عظیم خان وهزیمت یافتن شاه ورسیدن شهزاده محمدتیمورشاه درشکارپور

سردار قلم عظیم الوقار که ناظم کشمیر ولایت سخن وری است در انتظام ولایت مدعای چنین میپردازد که سردار محمد عظیم خان ناظم کشمیر بسبب سوز وگداز مقدمهٔ اشرف الوزرأ وزیر فتح خان صلاح کارخود در طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملك دیده ودر میزان فکر خود سنجیده و وکلاء وعرائض خودرا مشعر گوناگون شرائط خدمتگذاری وفرمان برداری وعهدوپیمان موثق نوشته بهپیشگاه شاه ممدوح جانب لودیانه روانه نمود شاه موصوف اگر چهدر دارالامان لودیانه زیرسایهٔ عاطفت سرکار انگلیسیه بهادر فارغ البال اوقات حیات مستعار بکمال انبساط وخرمی بسر می آورد لیکن معشوقهٔ سلطنت وشهریاری نه چنان معشوقی است که کسی عمداً زوصال اوبا وامتنان اغورزد. شاه ممدوح را همیشه صورت شاهد سلطنة وفرمان روائی درمرآت خیال رخنما بوده باوجودیکه برقول وفعل طایفه بارکزائی چندان اعتبار نداشت لیکن از کمال تعشق معشوقهٔ سلطنة بفحوای بیت :

رشتهٔ در گردنم افگنده دوست   میبرد هرجا که خاطر خواه اوست

بموجب خواهش ومعروضات سردار محمدعظیم‌خان درسنه یکهزارودوصدوسی وچهار هجری مقدسه معهٔ قدری سواران وپیاده وچند عرابه توب ازلودیانه بر آمده بقطع منازل رونق افزای دیرهٔ غازی خان گردیددرآنوقت سردارسمندرخان بامبزائی بنظامت دیرهٔ غازیخان مامور بود باولیای دولت مرتکب بی ادبی مقابله گردید لیکن تاب مقاومت نیاورده از روی مصلحت وقت فرار اختیار نمودوامنای دولت چندایامدردیرهٔ غازی خان مانده بانتظام مهام دولت وجمع آوری سوارو پیاده وسامان جنگ میپرداخت دراین‌اثنای سردار پردل خان که ازقید شهزاده کامران از قندهار فراری شده بود مشرف عتبه بوسی اولیای دولت گردیده بخلاع فاخره سرفرازی یافت وسرکار اشرف ازآمدن سردار پردل خان نهایت هم آغوش شاهد فرحت وانبساط گردیده بعدازچندمدت‌سرکاراشرف‌عالیجاه محمد زمانخان خلف سردار اسدخان را بحکومت دیرهٔ‌غازیخان سرفراز ساخته خود بدولت تشریف‌فرمای سمت پشاور وشهزاده محمدتیمور خلف خود را روانهٔ شکارپور نمودومیر صاحبان سنده هریك عالیجاهان میر کرم علی خان‌ومیر مرادعلیخان ناظمان حیدر آباد و عالیجاهان میرسهراب خان و میررستم خان والیان خیرپور باستدراك حال عزیمت و ارادهٔ سرکار اشرف که باستدعای وصلاح دید سرداران خراسان هریك سردار محمد عظیم خان وسرداردوست‌محمدخان وغیره برادرانش‌بهوای دولت سلطنة روانهٔ خراسان میباشد ازآنجا که میرصاحبان سنده نظر بر عاقبت اندیشی ولحاظ روز باد شاهی خود را پیش انداخته عرائض مشعر برگوناگون تعارف وخدمتگذاری واستدعای روانه گی شهزاده محمد تیمور جانب‌شکارپور بود بسرکاراشرف‌عرض‌نمودندهرگاه شهزادهٔ موصوف بموجب استدعای میرصاحبان سنده از دیرهٔ‌غازیخان بر آمده بقطع منازل داخل قلعهٔ سبزل سرحد میرصاحبان سنده گردیده معتبران امیران‌ممدوح بجهت‌استقبال وبجاآوری خدمات شهزاده موصوف مامور شدند وعالیجاهان مقصود خان وتاج‌محمدخان بارکزائی درآن ایام سیار گلزار حکومت شکارپور بودند هرگاه عالیجاهان مذکور ازآمدن شهزادهٔ مذکور آگاه شدند گلزار حکومت شکارپور در چشم آنها خارمغیلان گردید و چون‌موج دریا در پیچ‌تاب واضطرار آمدند بلکه مانند سپند درمجمر بیقراری‌وطن ساختند فی‌الجمله جمیع خوانین پته داران شکارپور هریك عالیجاه جمعه‌خان بارکزائی وسعادت مند خان الکوزائی وخیرالله‌خان ومددخان فوفلزائی وسلطان خان بابری وشاهو کاران شکارپور هریك سیتهه تندن‌مل وسیوا سنکه وگلاب رای و غیره پنجا بیها بین خود جمع گردیده در خصوص آمدن شهزاده ممدوح‌مشورتهای کردندوقلم آسادم‌بدم در مداد تدبیرات‌غوطه میخوردند لیکن فقرهٔ از فقرات‌مدعای مافی‌الضمیر برصفحهٔ‌مصلحت نگارش داده‌نمیتوانستند رفته رفته تمثال این معنی را در آئینهٔ سنجش جلوه گر نمودند که درین بابت بامیرصاحبان سنده مشورت باید نمود وانکشاف این عقود مشکله موقوف بررای خردنمای میرصاحبان سنده باید گذاشت ببینیم که‌مدبراندیشه وعقل بالغهٔ میرصاحبان چه‌فتوای میدهد هرگاه آمدن شهزادهٔ کامروای والاتبار باستصواب و صلاح امیران سنده میباشد پس تدبیرات مایان همه در خاك باید کرد واگر نحو دیگر است پس بصلاح واستمداد میرصاحبان

دفع ورفع شهزاده آسان خواهد شد. چون خوانین پته داران وشاهوان شکارپور براین مصلحت هم اتفاق وهم داستان گردیده عالیجاه جمعه خان بادر کیزانی را که در مراتب عقل ودانائی خودرا سرآمد روزگار میدانست پیش میرصاحبان خیرپور فرستادند که تامعلوم نمایند که ارادهٔ میرصاحبان چیست ؟ از آنجا که آمدن شهزاده محمد تیمور دراصل بموجب صلاح امیران سنده بود عالیجاه جمعه خان در حین ملاقات میرصاحبان چندین طومار ورسالهٔ تدبیرات مدعای خود خواند وازهرقسم سخنان بیان نمود لیکن فائده نشده بلکه میرصاحبان عالیجاه جمعه خان را باتفاق معتبران خود بحضور شهزادهٔ موصوف روانه نمودند که درمکان کهوتنکی رفته مشرف سلام شهزاده والاتبار گردیده مقربان شهزادهٔ عالی تبار بسیار بدلاسای واستمالت عالیجاه مذکور پرداخته بعد حصول سلام شهزاده عالیجاه جمعه خان تمامی سرگذشت را طرف عالیجاهان مقصود خان وتاج محمد خان وجمیع خوانین پته داران وشاهو کاران نوشته فرستاده که آمدن شهزاده والاتبار محض بمصلحت و صلاح امیران سنده میباشد. دراین صورت ترک شکارپور نمودن وازمعشوقهٔ حکمرانی شکارپور مفارقت اختیار نمودن بسا بهتر ومقرون مصلحتهاست. عالیجاهان مذکور بعدرسیدن نوشتهٔ عالیجاه جمعه خان داغ حکمرانی شکارپور بردل گذاشته سینه سوزان ،اشک ریزان ، دست افسوس چون مگس سائیده برفرق حسرت زنان عالیجاه تاج محمدخان روانهٔ سمت خراسان ومقصودخان بمفاصلهٔ چهار کروه ازشکارپور در اورنگ آباد رفته بر او رنگ حسرت نشسته بعداز چندروز شهزاده محمدتیمور معه سید میرابوالحسن شاه ودلاورخان پیش خدمت بجمعیت دوصد سواره وپیاده داخل شکارپور گردیده وازطرف امیران خیرپور عالیجاه حمزه خان تالپر ودیوان ذل پت رای بجهته خدمتگذاری ودلجوئی ودلاسائی رعایای شکارپور برکاب شهزادهٔ موصوف حاضر بودند ومبلغ هفت روپیه یومیه متصرف میشدند ودرحین جلوس فرمانی شهزادهٔ ممدوح برمسند حکومت شکارپور تمامی خوانین پته دار وشاهو کاران آمده دولت استیلام شهزادهٔ ممدوح حاصل نمودند واز دفترخانه عاطفت شهزاده فرمان جهانمطاع دلاسائی واستمالت بنام رعایای شکارپور وهرخاص وعام شرف صدور یافت و در شهر شکارپور منادی امن امان درهر کوچه و برزن گردانیدند. شهزاده والاتبار که عین موسم بهار گلزار جوانیش بود واوقات خودرا به گلچینی ریاض عیش وعشرت وکامرانی بسرمی آورد وروز بروز گلچهرهٔ رخش طراوت تازه میگرفت و در روز هفت لباس گوناگون رنگ می پوشید و در باغ های شکارپور هم آغوش شاهد تماشای ونای نوش بود تامدت هفت هشت ماه مطلق العنان بود ازمعشوقهٔ حکمرانی شکارپور وگلزار خان پری وشان شکارپور حظ هائی میبرو که دراین اثناء خبر وحشت اثر هزیمت اولیای دولت ازپشاور رسیده که شکر عیش درکامش چون زهر تلخ گردیده واز انتظار اولیای دولت چشم براه وهرنفس نفس های سرد از دل میکشید وایادی دعاء بدرگاه ایزد کبریاء برداشته از ورود اخبار اخیار ای ادیم اولت آمین آمین میخواند.

دربیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر و جنگ نمودن باشاه شجاع الملك درپشاور وهزیمت شاه وچند روز توقف شاه دردرهٔ خیبر، ازآنجا آمدن درشکارپور از راه‌های بیراهی برهنمونی سید ولی شاه

هزارداستان قلم خوش رقم درنغمه طرازی این‌داستان دربوستان بیان چنین خوشنوای میگردد که هرگاه سرکار اشرف از دیرهٔ غازیخان برآمده بقطع منازل رونق افزای پشاور گردید وبرتخت سلطنة جلوس نموده بانتظام امورات جهانداری میپرداخت سردار محمد عظیم خان ازدارالجنة کشمیر بـی‌نظیر معهٔ جمعیت خزاین وحشم روانـهٔ پشاور گردیده وعالیجاه عبدالجبارخان برادر خودرا در کشمیر گذاشته وسردار موصوف از می دولت کشمیر چنان سرشاری داشت که دروقت سواری فقط سی چهل اسپ بایراق طـلا وجل‌های زربفت وکلنگـی های مرصع در جلو سردار موصوف میرفتند واز خیام های گـلـگون پشمینه وغیره اسباب وسامان که بهمراه سردار ممدوح بود تعداد آن ازتحریر وتقریر خارج وهمین اراده داشت که همه دولت وسامان نظرگذار اولیای دولت نموده بخلاع وزارت سرفرازی خواهم یافت ودرخدمات اولیای‌دولت درهمه‌باب جانفشانی نموده حلقه بگوش وبنده بفرمان خواهیم بود لیکن ازمشیت حق بیخبرکه دهقان قضا وقدر چه نخل‌های کینه وبدسلوکی درزمین دلهای طرفین میرویاند و مبازرار اده حق چه چیزها بربای مینماید هرگاه سردار محمدعظیم خان نزدیك یك‌دومنزل‌سوادپشاوررسیده و مردم خوانین درسرکار اشرف عرض نمودند که پاس عزت وحرمت سردار محمد عظیم خان درنظر سرکار اشرف داشتن وچندی از امراء برای استقبالش فرستادن بعید ازاشفاق خسروانه وعنایات شاهانه نخواهد بود چونکه سردار موصوف از نظر الطـاف سرکار اشرف بخلاع فاخرهٔ وزارت دولت سلطنة سرفرازی خواهد یافت درصورت اقبال این التماس ما هواخواهان دولت یکی نیکنامی وبلند همتی سرکار اشرف ودیگر خوشنودی خاطر وسرفرازی سردار موصوف خواهد شد ودر امور دولت سلطنة مجوز این نـحو کارهای مقرون مصلحتهاست‌ازانجا که‌سرکار اشرف همیشه جرعه نوش بادهٔ خود پسندی بود حرف مصلحت وخیر اندیشی‌دیگـری ازامراء گـوش نمیداد بـامـراء خـود جواب‌داده که هرگاه سردارمحمد عظیم‌خان خودرا ازخدمتگذاران وجان فشانان سرکار اشرف میداند پس استقبالش چه احتیاج، خانه دولت سلطنة همه ازخود اوست باید که باهمه اسباب دولت کشمیر برابر خود را به‌آستان فلك بنیان رسانیده دولت عقبه بوسی حاصل‌نماید. بعده نوازش او اختیار سرکار اشرف میباشد هرچند خوانین دراینباب بارها عرض کردند لیکن بدرجهٔ اجابت واقبال نرسیده از توسن سرکش استبداد خود فرونیامد دراین صورت دانسته سردار محمد عظیم‌خان شده که اول بسم الله غلط هنوزشاه بی‌سرو سامان ودرابتداء کار که تاحال‌جلوس فرمای تخت سلطنة نگردیده چنین روش کم‌التفاتی میفرمایند ودرعین سلطنة که خمخانهٔ غرور است چه نحو گـل هائی ازاهتزاز نسائم بی‌مهری

سر کار اشرف نسبت ما هوا خواهان متبسم خواهدشد. رفته رفته از آهنگ نوازان ساز قضا وقــدر ازطرفین قانون ناساز گاری و عناد در نوای آمده سردار محمدعظیم خان عالیجاه مهرعلی خان میراخور خودرا بجمعیت لشکر درمقابله سر کاراشرف مامور نمود چون موسم بهار بود اکثر اسپان عمله فعله سر کار اشرف بجهة خسیل خوری دردهات گردونواح پشاور رفته بودند هر گاه اولیای دولت ازین شراره فساد آگاه شدند لاچار بجمعیت معدودهٔ موجوده سوار وپیاده ازبالاحصار پشاور فرود آمده رفته درمیدان جنگ پای پردلی افشرده جنگ جنگ را درنوای آورده وپیادگان پلتن دراضراب اتواب وتفنگ ها درچستی وچالاکی برق شتاب بودند لیکن ازبرق آسمانی خبری نداشتند که شعله افروزان قضاوقدر درعین شعله افروزی جنگ شرارهٔ آتش دربارود خانهٔ سر کار اشرف افتاده ودبه های باروت را شعلهٔ آتش گرفته بنحوی صداها بلند گردیده که گویا ازفلك رعد برزمین رسیده وازبس دود بارود راه شش جهات بنظر نمی آمده واکثر پیاده گان شاه چون کاغذ بادی برباد رفتند. مهرعلی خان میرآخور این حالات دیده آو [صداهای دبه های بارود شنیده متحیر مانده که آیا این چه طلسم بازی است وپای خودرا ازکار زارسست گرفته چون بعد سوختن آتش خانه بارود شاه براسپ خود سوار و فیل گرد اررخ نهاد درهٔ خیبر گردیده بعد ازساعتی که غباردود فرونشست میرآخورمذکور دید که میدان جنگ صاف افتاده بعده رفته توپخانهٔ شاه وغیره سامان بدست یغمای خود آورده ودرتعاقب سر کار اشرف مبلغی راه رفته واسپان خود را دوانید لیکن برگردش نرسید پس ردید وسر کار چون برق شتابان خودرا درکوهستان خیبر رسانیده چندایام در کوهستان خیبر توقف گرفته هرچند سردار محمد عظیم خان جهة بدست آوردن شاه بطایفهٔ خیبریان تلاش نمود، نداداش هر گاه سردار موصوف ازدرهٔ خیبرعبور نموده داخل کابل گردیده بعداز دو سه ماه خبررسید که خطهٔ کشمیر جنت نظیر را خالصه رنجیت سنگه فتح نمود وعبدالجبارخان فراری شده داخل کابل گردید. سردار محمد عظیم خان ازین معنی درعظیم غم والم مبتلا گردیده دست افسوس می سائید . وچون مگس برسر ندامت خود میزد واز دست جبر جبارخان فریادهای میکرد که ای جبار اینچه جبر کردی که ملك کشمیر ازدست دادی لیکن باتقدیر رب قدیر چه تدبیر (یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید) چون خالصه سنگه این تمامی ملك های کشمیر وپشاور وغیره که گرفته بود بضرب شمشیر که چندین هزارهای فوج لشکر خودرا درمیدان معارك بربادداده وشرح جنگهای خالصه سنگه دفتری علیحده میخواهد. غرض ولایت کشمیر درنزهت وصفائی بی نظیر ومحل عیش وتماشائی میباشد دیده مردم تماشای بین ازنظارهٔ آن محو حیرت میشوند. بهشت برین را باا وچه مشابهت وروضه جنت را باا وچه نسبت :

بچشم کــم نبینی ملــك کشمیر　　　که صدفردوس پیشش خوشه چین است

لیکن دولت کشمیر عجب تاثیری دارد درهرخانهٔ جا کمراه یافته خانمان اورا بربادفناداده چندین ناظمان کشمیر خراب و برباد گردیده خرابی بنیاد سردار محمد عظیم خان ازدولت کــشمیر بعمل آمــده و بنیــاد سلطنــة خــالــصهٔ رنــجیت سنگــه کــه در عقل نه می آمد ازدولت دخل کــشمیر منــهــدم ساخته بــر بــاد رفت

دربیان آنکه بعد هزیمت شاه شجاع الملك از پشاور میرصاحبان سنده در کشیدن شاهزاده محمد تیمور ازشکارپور بسیار ساعی شدند و جمعه خان بارکنزائی را برپای نمودند که با شاهزادهٔ ممدوح جنگ نموده فراری شده و آمدن در شکار پور

تیغ قلم تیز رقم در معرکه آرائی این مدعای چنین جلوه بیان میدهد که هرگاه سرکاراشرف ازمقابلهٔ میرعلی خان میر آخور هزیمت یافته در کوهستان خیبر پور رفته متواری گردید و این خبرهزیمت شاه درتمام اکناف عالم شهرت گرفته لیکن چند روز خبرسرکار اشرف محقق معلوم نمی‌شد که کجا هستند؟ میر صاحبان سنده بعد ریافت این‌خبر یك مرتبه دست طمع وتوقع از خلافت سلطنة شاه شسته وچشم اخلاص را پوشیده جانب شاهزاده محمد تیمور که‌درشکارپور سرخوش باو نشاط کامرانی بود عرایض خود باین مضمون نوشته فرستادند که از تقدیرات الـهی مقدمهٔ خلافت سرکار همایون باین قسم درهم بر هم گردیده که احوال کماهو حقه اولیای دولت معلوم نیست که کجا نزول اجلال دارند وطایفهٔ بارکنزائی درقرب وجوار شکار پور بلکه درعین‌شکار پور توقف دارند واوشان منتظر چنین وقت بودند مبادا ازروی ستیزه‌و کینه‌وری باملازمان‌شاهزاده درمقام سرکشی درایند‌وچشم زخم رسانند وفردا ما اخلاص کیشان درحضور امنای دولت محل عتاب وخطاب شویم وفقرات نویس شرمساری گردیم که چرا صلاح خبرندادند‌بفکر ورای خیر نمای ما هوا خواهان همین میرسد که مـلازمان شاهزاده اگر از شکارپور تشریف فـرمای طرف دیگر شوند عین قرین مصلحت ودر این امر محض خیر دولت ملازمان شاهزاده متصور وبطرف عالیجاهان جمعه خان ومقصود خان نوشته فرستادند که مقدمهٔ سلطنة شاه شجاع الملك باین‌قسم که بمطلب دولت سلطنة نارسیده از جنگ سردار محمد عظیم خان چنگ مدعای خود بحنای‌خون هزیمت رنگین ساخته چنگ فرار نواخته است سراغش معلوم نمیشود که کجا رونق افزای میباشند درحال توقف شاهزاده در ملك شکار پور مقرون مصلحت دور اندیش نیست از روی صلاح میباشد که ملازمان شاهزاده ازشکارپور منزل اند ازطرف دیگری شوند کـه بهتر است ایشان هم متحرك این سلسله گردیده اگر بسخنان اهلیت وانسانیت رفتن مـلازمان شاهزاده گردد زهی احسن و الا بمقتضای مضمون:

چون زاهلیت نگردد کارها صورت‌پذیر   چین ابرو را کلید مخزن مقصود کـن

زیاده اختیار دارند فقط ازانجا که عالیجاهان موصوف بعد مطالعهٔ این مراسله در کشیدن شاهزادهٔ ممدوح ازشکار پور هرچند تمهیدات حیله وری درپیش نمود ند لیـکن

بحضور ملازمان شاهزاده پیش نرفتند رفته رفته ما بین ملازمان شاهزاده و عالیجاهان جمعه خان و مقصود خان نوایرهٔ آتش جنگ شعله‌ور گردیده ازطرفین چند نفر سپاهیان کشته شدند آخر عالیجاه جمعه خان بارکزائی از روی مصلحت فـرار اختیار نموده رفته در اورنگ آباد باتفاق عالیجاه مقصود خان هم مقصود توقف گـردیده اگرچه میر صاحبان سند ه بجهة کشیدن ملازمان شاهزاده ازشکار پور تیرهای در کمان تدابیر خود انداخته بزور بازوی شعور ودانش تا گـوش کشیدند لیکن برهدف مدعای نخورده ملازمان شاهزده شمشیر مردانگی بر کـمر همت بسته درجواب باصواب جانب میر صاحبان سند ه فرمان جهانمطاع باین مضمون نوشته فرستاده که ازشرایط صداقت اخلاص کیشی وهواخواهی که آنعالیجاهان خواص خیر خواه دولت ابد مدت میباشند بسیار تعجب گردیده امروز روز امتحان نقص و عیار از کامل عیاران بوته صداقت اخلاص میباشند وهم از قانون مخالف نوایان دغل اندیش آگاه شدن است مـلازمان شاهزاده باستظهار صداقت اخلاص آنعالیجاهان نشسته خاطر جمع میباشند واین چه خیال محال اندیش درسر صداقت اثر گرفته که جمعه خان بارکزائی را انگشت به . . . داده برپای کرده‌اند که باملازمان شاهزاده متحرك سلسلهٔ بی ادبی و فساد میگردد وآنعالیجا هان بچشم تما شا می بینند و استمداد نمیکنند ، اینچه مروت وچه اخلاص واز کدام نیك مسلمانـــی وقرب جوار تصو ر نموده‌شود .

مکن مکن کـه نـکو محضران چنین نـکـنند

وتاخبر سرکار اشرف شاه باما محقق معلوم نـگردد رفتن مـلازمان شاهزا ده از شکار پور محال واگر بفریب دنیای بیوفای دوروزهٔ بی اعتبار دست فتنه و فساد کوتاه ندارند اختیار دارند بیت :

هرچه آید برسر فرزند آدم بگـذرد   مرد را باید که‌ازمردانگی خود نگذرد

میر صاحبان سند ه چون ازمضمون جواب شاهزاده والا تبار مطلع شدنـــد سر خیال بجیب عاقبت اندیشی فرو برده دوست تحمل درحلقهٔ ابواب بردباری زده طریق اصطبار دربیش گرفتند وهرروز یك نغمهٔ تازه ازقانون لطایف الحیل بذریعهٔ عرایض مینوا ختند تامدت چهل پنجاه روز ما بین شاهزاده ومیرصاحبان سند ه دربزم گـفتگوی نی حکایات وشکایات بلند آواز بود دراین صورت عالیجاهان مولا دادخان وخیرالله خان ومددخان فوفلـزائی آمده درخدمت شاهزادهٔ والا تبار حاضر شدند وچند کسان سپاه از مردمان شهر ازقسم جـولای وموچیان وقصابان وغیره اصنافـکـران جمع نموده از نظر شهزاده گـذرانیدند ولاف وگـزاف ازخدمتگـذاری وجان فشانی میزدند و قسم ها می خوردند که‌در دفع رفع مخالفین دولت خود ها را معاف ومقصر نخواهیم کرد وجان را نثار راه خدمات سرکار اشرف خواهیم نمود وسوم حصه ازپیدایش مالیات‌سائر شکارپور شاهزاده مذکور میگرفتند ودلجوئی شاهزاده می نمودند وشاهزاده چشم انتظار براه سرکار اشرف داشت وازصدور اخبار آمین آمین میخواند .؟؟؟

دربیان نزول اجلال شاه‌شجاع الملك درشكارپور وبجلدی تشریف بردن شاه پیش میر صاحبان سنده وعهد و پیمان كردن با امیران سنده وباز تشریف آوردن در شكار پور

توسن‌قلم مشكین رقم در قطع منازل این مدعای چنین تیزرو بیان میگردد كه هرگاه سركار همایون از درهٔ خیبرپور برآمده رخ نهاد دیرهٔ غازیخان گردیده چون نزدیك دیرهٔ مذكور رسیده عالیجاه محمد زمانخان كه ناظم دیره بود بدریافت خبرهزیمت اولیای دولت جمع آوری لشكر نموده مستعد مقابله ومحاربه گردید ازانجا كه اولیای دولت نظر برصورت حال آوارگی خود اقامت مقابله نگرفته رخ تاب شده روانهٔ شكار پور و برهبری سید میان ولی شاه سكنهٔ شكار پور ازراه رو جهان و كشمور ا بطی منازل وارد شكار پور شدند بعضی معاندین كه فلك وار دغدغه داشتند از پرتو مقدم آفتاب سركار اشرف خفاش‌وار درآشیانهٔ هراس پنهان شدند وبروز مجال پرواز وتردد نداشتند سركار اشرف بعد نزول اجلال‌شكارپور درعرصهٔ چند روز ازهست ونیست مالیات وتمامی امورات واقف گردیده دانست كه‌ازین درآمدمالیات‌سائرشكارپورحفظ اخراجات‌خوانچهٔ‌سركاراشرف هم نخواهد شد و انتظام امورات دولت سلطنة بدون خزائن متعذر و هم توقف سركار معلی درشكارپور بجز ساز گاری و موافقت میرصاحبان سند صورت پذیر نخواهد شد اولاً شرط ورودشكارپور دستخطهای مبارك‌مشعر برنزول‌اجلال‌خود ومراسم‌صداقت‌واخلاص وخیر خواهی وشرم ناموس داری به مضمون مرغوب كه راقم دستخط های مذكور این خاكسار بود نوشته جانب‌میرصاحبان فرستاده وبعدازچندروز ازروی‌مصلحت‌وقت خود اولیای دولت به بهانهٔ زیارت فیض بشارت مخدوم حضرت لعل شهباز قدس‌الله سره‌العزیز بسواری كشتی ها از ناله سند شكارپور درعین موسم طغیانی معهٔ چند خوانین وعمله وفعله تشریف فرمای بسمت امیران سند گردیده هرگاه سركار اشرف اعلی زیرقلعه ... عبور فرمودند مستحفظین قلعهٔ مذكور تفنگ های بر كشتی سركار همایون زدند لیكن خیرخیر كنان زورق های سركار اشرف چون برق بروی دریای قلعه ... گذشتند و رفته در مكان دوهه لنگر انداز گردیده میر صاحبان خیرپور چون لنگر اندازی سركار اشرف شنیدند عالیجاهان امیران هریك میرسهراب خان ومیر رستم‌خان ومیر مبارك‌خان ودیگر صاحبزادهٔ گان سرعتاً ازخیرپور سوار گردیده درمكان دوهه مشرف‌سلام سركاراشرف اعلی گردیدند وآداب عبودیت واخلاص را بجا آورده تحائف نفیسه ازهرقسم پیش كش نمودند ودرتعارف مهمانداری اولیای دولت دقیقه ازدقائق نامرعی نگذاشتند به مد نظر اینكه صدر نشینان دولت واقبال كه جرعهٔ ازجام جهان نمای عقل وخرد نوشیده اند شخص عزیز كردهٔ نازونعمت خاندان عظیم‌الشان باشد اورا بچشم حقارت ملاحظه نمیكند چه جائی كه پادشاه باشد امیران ممدوح بعد نظر بلند ناموسی خود دربجا آوری مراسم

میزبانی اولیای دولت قصوری نکردند سرکار اشرف میرصاحبان ممدوح را در خلوت خاص شرف احضار داده و به خلاع تقرب سرفراز ساخته و از گردشات روزگار غدار بار شرم نام ناموس بر دوش اخلاص نیوش و همت میرصاحبان انداخته و فقرات رنگین بند ناموسی و ننگ داری برصحایف خاطر امیران ممدوح نگارش داده بخوانند بسم‌الله مجریها و مرسها ان ربی لغفورالرحیم تشریف فرمای حیدرآباد که در عرصهٔ دوازده پاس لنگر انداز حیدرآباد گردیده درآنوقت امیران حیدرآباد هریك عالیجاه میر کرم‌علی‌خان وعالیجاه میر مرادعلی خان بتقریب‌نشاط برشکارپور تشریف برده بودند هرگاه ازنـزول اجلال اولیای دولت واقعهٔ حیدرآباد بشنیدند ذائقهٔ شکارپوردر کام امیران ممدوح ناگوار افتاده سرعتاً ترك شکار که یار دلخواه است نموده وتوسن خیالات را درمیدان تفکرات دوانده دوانده وارد حیدرآباد شدند و از غفلت کار پردازان خود نهایت درجوش خشم شدند که ازآمدن شاه هرگز خبری و اطلاع ندادند اگر خدا نخواسته کدام غنیم دیگر میبود چه فساد ها می‌انگیختند غرض بعد این همه سخنان طوعاً وکرهاً به تعارف وتلافی اولیای دولت پرداختند و بموجب معلم فکر ودوراندیش کتاب لطف‌الحیل پیش معلمان اولیای‌دولت کشاده باب‌باب‌صداقت اخلاص وخدمتگذاری وجان فشانی های مطالعه نمودند نحویکه همای طبع اولیای دولت فریفتهٔ حطام تملق شیرین زبانی های خود نمودند سرکار اشرف اعلی در صورت مشاهدهٔ چنین صورت صداقت اخلاص امیران ممدوح نهایت سرخوش بادهٔ نشاط گردیده امیران را بنوازشات شاهانه وعنایات خسروانه امیدوار ساخته سلسله عهد وپیمان‌را درتحرك آورده امیران موصوف هرچند ازنظام‌سلسلهٔ عهد وپیمان پهلوتهی کردند وبسیار داستان حیله‌وری خواندند لیکن به پیش اولیای دولت پیش نرفتند و امیران را کماهوحقه قایم گرفت تا عهد وپیمان باسرکار اشرف نکنند هرگز رفتن سرکار ازحیدر آباد نخواهد شد وچند روز مابین سرکاراشرف وامیران حیدرآباد درعهدنامه مباحثه میرفت آخر لاچارامیران موصوف متعهد عهدوبیمان گردیدند بموجب قسم کلام الله همین عهد نمودند که دشمن سرکار اشرف اول دشمن‌ماست ودشمن ما دشمن‌سرکار وخیروشر وننگ وناموس دولتین حکم واحد دارد وبرخلاف آن کوشیدند گویا پشت به کلام الله دادن خانهٔ دولت واقبال خودرا خراب و برباد کردنست ودر استمداد اولیای دولت ازهرقسم ورسم حتی‌الامکان خودهارا مقصر نخواهیم داشت چون بعد این عهدوبیمان سرکاراشرف ازحیدرآبادمراجعت فرمای خیرپور ودروقت‌روانگی اولیای دولت‌امیران حیدرآباد مبلغ بیست وپنج هزار روپیه نقد ودیگر تحائف نفیسه پیشکش سرکار اشرف نمودند وچند ملك ها چنانچه‌محال کوبنزجی وقلعه کرن و کهری باسین وسوم حصه محال روپاه بجهة مدد معاش سرکار اشرف واگذار شدند وهم مراسلات خود را در خصوص ادای مالیات مقرره دیهات متعلقهٔ شکارپور جانب میر صاحبان خیرپور نوشتند کهماه بماه بموجب اقساط رسانیده باشند وبهر حال رضاجوئی سرکار اشرف خواهد نمود هرگاه امنای دولت بعدمراجعت

حیدر آباد تشریف فرمای خیر خواه برخیرپور ردیده میر صاحبان ود بجاآوری خدمات ومهمانداری واعزازواکرام سرکار اشرف اعلی بهیچ وجه قصوری نکردند وامنای دولت بموجب دستورعهدوپیمان امیران حیدر آباد بمیر صاحبان خیرپور اسم تکلف عهدوپیمان نمود ازانجا که میر صاحب میر سهراب خان که دانای زمان ودیرینه سال ونشیب و فراز روزگار غدار دیده وسردی وگرمی زمانه چشیده بود ازنمودن عهدوپیمان باولیای دولت جواب صاف دادند وعرض کردند که عهدوپیمان امیران حیدر آباد که نموده است کافی است احتیاج جداگانه ندارد هرگاه امیران حیدرآباد بایفــای عهد وپیمان پرداختند پس مقتدی رادرپشت امام اقامت نمودن ضرور است واگر اوشان وفای عهدوپیمان نکردند پس مایان را معذور انگارند هرچند اولیای دولت دراینخصوص مبالغه بسیار نمود لیکن فایده نشد بلکه میر صاحب میرسهراب خان والی خیر پور برعدم رسائی هوش امیران حیدر آباد افسوس میکرد ومیگفت کهمهام پادشاهی مشکل و ازمعرکهٔ امیران حیدرآباد هرگز ایفای عهد وپیمان پیش نخواهد رفت عبث خود را بدنام وبقسم کلام الله مبتلا ی نمودند تادیده شود که چه گلهائی ازبستانم گردشات روزگارغدار متبسم شوند اولیای دولت ازعهدوپیمان میر صاحبان خیرپور مایوس ولب به خاموشی مراجعت فرمای شکارپور شدند .

دربیان مراجعت فرمائی اولیای دولت ازحیدر آباد وخیرپور ورسیدن درشکــارپور و گرفتن سامان وجمع آوری لشکر ونمودن قواعد پلتن

ودر بحر فکر و تشویش شناوری نمودن امیران سند ه

قاری قلم خوش رقم درقرائت سورهٔ این مدعای چنین خوش الحان میگردد کـــه هرگاه سرکار اشرف بعدعهدوپیمان قسم کلام الله وتفاسیر آیات ننگ و نـــاموس و احادیث خیروشر بامیران حیدر آباد بیان نمود رونق افزای شکارپور گردیده حسب صلاح امیران ممدوح قلم نگهداشت لشکر سوار وپیاده جاری نمود وازهرطرف و جوانب مرجع سپاه سوار وپیاده گردیده وازخراسان چند خوانین هریك عالیجاهان نور محمدخان الکوزای وبلوچ خان اچکزای وعبدالوهاب خان وعبدالمجیدخان بارکزای بینی بریده وغیره خوانین معهٔ جمعیت سواره وپیاده درشکارپور آمــده مشرف سلام سرکار اشرف شدند وازامراء میر افضلخان اسحاقزی وخوانین غلامخانه هریك عالیجاه خانشیرینخان جوانشیر و بیات وقزلباش وعرب وتاجك وغیره عرایض مشعر بـــرخدمتگذاری ورسوخ اخلاص کیشی با شرایط عهدوپیمان به پیشگاه امنای دولت عرض میکردند و استدعای تحرك رایات عالیات بسمت خراسان می نمودند سرکار اشرف نیز در فکر وتهیه سامان استعدادوآمادگی خراسان بودولیکن درهرامورامورات کلی وجزوی مصلحت ومشورت بامیران سنده میفرمود واز هر احوالات خام وپخته مافی الضمیر خود امیران سنده را مطلع وبا

خبر میساخت وصلاح صواب میطلبید تامدت دو سال اولیای دولت درشکارپور شیرین کام شهد کامرانی بودند دراین عرصه سامان جنگ از اتواپ وتفنگ ها و جزائیل (۱) و سارونخانه همه را صورت انتظام داده وجمع آوری لشکر سوار وپیاده بهمرسانیده در هفتهٔ دوبار قواعد پلاتن وشلك های اتواپ وتفنگ های بیرون دروازه هزاری مقرر نموده بود هرگاه بوقت سحر صدای اتواپ رعد نوای به آن لب دریای بیگوش هوش امیران سنده میرسیدند موج صفت درپیچوتاب اضطراروبیقراری آمده حباب وار حیران وسرگردان دریای بی کران تشویش وفکر میبودند و میگفتند که چنین بادشاه نامدار در قرب و جوار خود نشانیده دیده ودانسته خود را در رنج و بلا انداختند واین تیشهٔ غفلت و خطا کاری بدست خود بپاهای خود زدیم تا ببینیم که عاقبت کار کجا سر کشد و در شطرنج بازی شاه چه رخ نماید وقبل این فساد درهندوستان کدام خرابی پردازد واسپ این فتنه تا کجا تازد وسواران وپیادگان شاه که جمع نموده است بوزیر کدام تدبیر از عرصه شکارپور کشیده شود که هنوز خود بدولت شاه درششدر حیرانی روزگارخودمات است هروقت تدبیری صائب باید نمود که مات شاه از عساکر خراسان رخ نماید ووسمت این بدناموسی درصورت عهد وپیمان مایان نه نشیند وعقلامی گفته اند که سه چیزرا کم نباید دانست اول مخاصمت اعدا اگر درظاهرش بوقوع نیاید صد چندان از کمینش بوقوع خواهد رسید ودوم شراری کهدرنیم نفس عالم را بسوزاند سوم بیماریست که دراندکش اگر هم اچه اسکند رفته رفته تسلط یابد ومعمورهٔ حیاتش زیروزبر سازد ، فی الجمله امیران سنده بقضای نه یار رنجدونه لعل بشکنند بجهة کشیدن اولیای دولت خساره دولت و اخراجات برخود هموار نموده رقم مدعای را درخصوص طلبانیدن سردار محمدعظیم خان ازخراسان معهٔ حشم ازدفترخانه دانش خود بنام وکلای خود نگارشدادند وانتظام مجموعهٔ دولت وراست خود را از دست ندادند .

دربیان اطوار ظالمانه شاه در شکارپور و بعد فوت سعادت مند خان الکوزائی خانهٔ اورا غارت نمودن ومتاع گران مایه ازو بدست یغمای آوردن وبحال منسوبان آنها گوناگون عذاب دادن و فرس ظلمرا درمیدان شهوت پرستی مطلق العنان تاختن وغیره وقوعات شنیعه

شحنهٔ قلم که فقرات نویس خبروشر که عبارت از عدل وظلم است بردار گیر این ماجرای چنین آوازه میدهد که هرگاه سرکار اشرف چند مدت که از گلزار

---

(۱) جزائیل ـ غالبا جزائر بوده و کاتب دران سهو کرده خواهد بود زیرا جزائر یك نوع سلاح جنگ است که بندوق کلان گفته میشود ـ « خلیل »

حکومت شکار پور گلهای کامرانی وعیش وعشرت بکام دل چیده و ازموائد گو ناگون نعمتهای شیرین کام گردیده بعد سیار ریاض معاشرت کاری شده توسن سرکش ظلم را درمیدان آرزوی نفس نافرجام میدوانید وجرعهٔ ازجام ستم آشامید هرجا که سراغ دختری با کره مطهره می یافت اشهب ظلم میتاخت وجائی که چراغ دولت را فروخته میدید پروانه وار خود رارسانیده میتاخت وتاراج آن می پرداخت اولاً خانهٔ عالیجاه سعادت خان الکوزائی ونائبش عبدالعزیزخان بعدوفات عالیجاه مذکور آوازهٔ دولت او راشنیده حکماً وجبراً بعجز تاراج آورده دولت بسیار ازنقد وجنس از قسم طلاوزیورات مرصع ومینا کاری وجواهرات گران قیمت واسلحه ازشمشیر جوهر دار کردی وایرانی وتفنگ های جواهر د ر د ی وخیام گلگون کشمیری ومشك وپشمینه شالهای عمده وظروف نقره ومسین وغیره اثاث البیت اورا همه در دست یغمای آورده وجهت پیدا کردن دولت عالیجاه مذکور بعدازین همه یغمای فرهاد وار تیشه ها بدست آورده در کندن بی ستون خانه سعادت خان درهردیوار وزمین که گمان داشت تقصیر نکرده بکن بکن بود تااینکه تمام زمین خانهٔ عالیجاه مذکوررا کندو ازیافت دولت شیرین کام گردیده بعد پس مانده گان عالیجاه مذکور ازنساء چند ایام درقید سخت مبتلا بودند وتفنگ جزائر برشانه مستورات بیچاره گذاشته درآفتاب استاده میکردند انواع انواع عقوبت بحال آن عاجزان می نمودند و بجهة جستجوی عبدالعزیزخان تلاشی بسیار کردند که بدست آید لیکن نامبرده بدست اولیای دولت نیامده آخرمبلغ هفت هشت هزار روپیه عوض جرمانه از پس ماندگان عالیجاه مذکور باز یافت نموده بعدرهائی دادمن بعدآن مبلغ دولك روپیه عوض کوه نور که خالصه رنجیت سنگه درحین قید اولیای دولت ازگماشتگان ساهو کاران شکار پوری واقعه امر تسر باولیای دولت... بودازساهو کاران طلب نمود چنانچه چند بازوی متعبر ساهو کاران هریك سیت تنذن مل وسیت گلاب رای وغیره درصندوق خانه پیش قدیر خان صندوق دار نظر بند کنانیده دم بدم شعله خشم برفروخته تاب ودهشت برساهو کاران می انداخت که زود مبلغان مذکور داخل صندوق خانهٔ سرکار نمایند و درصورت عذر اهمال در حق ایشان خوبی وبهبودگی نخواهد شد وآب و آبروی وعزت خود نریزنند ساهو کاران عرض میر سانیدند که مایان خود داخل صندوق خانهٔ سرکار میباشیم احتیاج اد خال مبلغان نیست لیکن شاه عدل وانصاف فرماید شاه تبسم فرموده سررشتهٔ مطالب خود را از دست نمیداد تااینکه چند ایام مابین سرکار اشرف وطایفهٔ ساهو کاران گفتگوی میرفت چون قاعده سرکار اشرف بود که بوقت سحر براسپ خاصه سوار گردیده بجهته هوا خوری تشریف بیرون شهر تاناله سند میرفتند روزی که برای هوا خوری رفته در ناله سند ه کجاوه های پوش دار خراسانی دید واسپ را دوانید معلوم نمود که این کجاوه های مستورات عالیجاه جمعه خان نوفلزائی میباشند که از ترس شاه بیرون جانب قریهٔ بیچا نچی

میرفتند شاه هما نوقت بعالیجاه نیکوخان خواجه حکم داد که درمیان عورات رفته ملاحظه نمایند که کدام دختری باکرهٔ جمیلهٔ لایق هم آغوشی سرکار باشد زود باخبر سازند خواجهٔ مذکور چون درمیان عورات رفت های وهوی وفریاد وفغان از قانون وجود زنان خاست آخردختری عالیجاه جمعه خان که نامزد شده بود دید چه دختری بلکه اختر آسمان خوبی بود بیت- دل آرامی که مه وقت کمالش - تجلی کسب کردی ازجمالش- سریر حسن را زیبا نگاری براورنگ رعونت کلهداری-سرکار اشرف چون چنین تعریف حسن دختر شنید درساعت زمام شتران کجاوه های حکما" بدست خواجهٔ مذکور داده کشان کشان آورده داخل اندرون شهرشکارپور نمودند وعالیجا هان مولا دادخان ومدد خان وخیر الله خان فوفلزائی رابه پیشگاه اشرف بار احضار داده بابت تزویج دختر مذکور فرمایش نمود کجاوه ها را حوالهٔ عالیجا هان مذکور نموده هر چند عالیجا هان مذکور بسبب نا مزدی دختر مذکور بحضور اولیای دولت فریاد وفغان نمودند لیکن مؤثر نگردید، بعد از چند روز تیر کمان رابه خانه دختری فرستاده به موجب رسم وآئین شاهانه تزویج نموده در دولت خانهٔ خود آورده بازور بازوی قوت کمان مباشرت راکشیده تیر اندازی بادمی نمود...... فی الجمله بسبب اینچنین ظلم ها ونظر بند نمودن ساهو کاران راو زور بردن دختران باکره ازخانه های مردم در شهر شکارپور تفرقه واقع شده ورعایای شهر پای شکارپور بمعاینهٔ این رفتار های ظلم فرعونی چون رودنیل درطلاطم اضطرار وپریشانی آمدند وعرایض مشعر برظلم اولیای دولت بحضور میرصاحبان سنده عرض نمودند واستمداد موسوی ازید بیضا وعصای عدالت وغور رسی خواستند میر صاحبان سنده بعد دریافت چنین رفتار های ظلم وتمادی شاه،عالیجاه نواب ولی محمدخان مشیر تدبیر امیران حیدرآباد وعالیجاه حمزه خان تالپر از طرف امیران خیرپور بجهت رستگاری ساهو کاران وباز داشتن ازامورات شنیعه مامور خدمت اولیای دولت شدند ودرحین استیلام سرکار اشرف در خلوت مغنان نوش آمیز بش انگیز رابسمع اولیای دولت رسانیدند وچند روز ما بین سرکار اشرف ووکلای امیران سنده معرکه آرائی این قیل وقال میرفت واین مسئلهٔ مشکله رستگاری ساهوکاران حل می نگردید آخر رفته رفته ازخزانة العلوم دانائی حل این مسئله نمودند که مبلغ یك الك روپیه عوض دعوی جواهر کوه نور وبابت مال مقصود خان وجمعه خان بارکزئی ازساهوکاران حصول نموده عایدخزانهٔ سرکاراشرف نمودند وموجب نجات ورستگاری ساهو کاران شدند ومراسله ازشاه جانب خالصه سنگه در باب حصول مبلغ مذکور بابت کوه نوربه ساهوکاران نویسانیده دادند بعد وصول مبلغان سرکار اشرف ساهوان را بخلاع فاخره سر افراز نموده بدلاسای واستمالت آنان پرداخته رقم استمالت از دفتر خانهٔ عاطفت بنام ساهو کاران وغیره رعایای خاص وعام نگارش دادند لیکن مار گزیده از ریسمان میتر سد ساهوکاران ورعایای شکار پور از ظلم سرکار اشرف همیشه در هراس وجهت رفتن شاه از شکارپور امین امین میخواندند

لیکن کل امر مرهون باوفا نهاست اولیای دولت مدت دوسال از ابتدای سنه یکهزار ودوصد وسی چهار هجری مطابق سنه یکهزار ودوصد وسی شش هجری در شکار پور دایر بوده تا اینکه امیران سند هـ وکلای خودرا جانب خراسان پیش سردار محمدعظیم خان فرستاده تجویز اخراج شاه از شکارپور بعمل آمده فقط .

شاهی که بررعیت خود میکند ستم — مستی بود که از بدن خود خورد کباب
نـما نـد ستمگار بـد روزگار — بماند بـر او لعنت پا یـدار

لعنت الله علی الظالمین برهانی است قاطع زیاد زیاد است .

در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه بطریق رسالت پیش سردار محمدعظیم خان در کابل وبوعده های عظیم اورا خوش نموده معهٔ حشم عظیم همراه خود آورة ـ اولیای دولت را ازشکارپور کشیدند

صراف قلم جواهر رقم زر کامل عیاری این مدعای را در مکیال بیان چنین سنجش مینماید که امیران سند هـ بعد استدراك اینچنین روشهای ظلم سرکار اشرف و مشاهدهٔ شاهد جمعیت او که روز بروز بمشاطگی قوت به آرایش سیاه خط وخال سامان زیب تازه گرفته میرود مانندشانه در گیسوی مدعای پیچیده در آویخته آئینهٔ تدبیر در پـیش روی خیال بزانوی فکر واندیشه گذاشته صورت اخـراج اولیای دولت را از شکار پور میدیدند که بچه نحو صورت کشیدن شاه صورت وقوع یابد رفته رفته تمثال طلبانیدن سردار محمدعظیم خان ازخراسان درمرآت مدعای خود مشاهده نموده عالیجاه سید محمد کاظمشاه وکیل خودرا طرف کابل نزدسردار محمدعظیم خان فرستادند وهم عرایض خودرا بعبارات رنگین بوساطت وکیل باین مضمون نوشتند مضمون مدعای که امنای دولت را خیال تسخیر ولایت خراسان واستیصال معاندان بسیار درملك شکارپور روز بروز جمعیت لشکر وسامان محاربه ومجادله گرفته میرود بعد استحکام اساس جمعیت تشریف فرمای خراسان خواهدشد وامرای خراسان تمامی باولیای دولت همدم مصلحت وهم اتفاق بنظر می آیند هرگاه پای سرکار اشرف در خراسان رسید همانوقت پای سرکار ازخراسان کشیدن مشکل ودشوار خواهد شد وفیمابین ما واشرف الوزراء ازقدیم سلسلهٔ محبت واخلاص کیشی در انتظام نظر بران مراسم خیر خواهی وبهبود خانـدان عظیم الشان ازهمه جهات ملحوظ خاطر صداقت مظاهر داریم پس رای خیر نمای ما هواخواهان متفق بران است که خود بدولت سردار معهٔ حشم رونق افزای شکارپور گردد که باتفاق یکدیگر انتظام مجموعهٔ جمعیت اولیای دولت گسیخته شود ازراهی که آمده است همان راه روانه نموده شود وهم مبلغان کلی عوض اخراجات ومالیات سند هـ خدمت سردار نموده خواهدشد هرگاه وکیل

مذکور باین همه محاکات ومدارجات روانهٔ کابل گردد سرکار اشرف بدر یافت این خبرفقرات نویس تشویش وحیرانی گردید وجوش اندیشات برحصار وجودش استیلاء آورده واز بس تشویش چون سیماب بیقرارشده ـ جانب امیران سنده نگارش نموده که اگرچه صورت خـوب وزشت وتمثال نیك وبد خود را هر کس درآئینهٔ مدعای خود خوب میبیند لیکـن بسبب برستادن وکیل پیش سردار محمد عظیم خان سرکار اشرف را عظیم تعجب دست داد کـه با وجودیکه مثل سرکار بادشاه نامدار دربهلو وقرب و جوار نشسته فرستادن وکیل پیش محمدعظیم خان وطلبانیدن او ازچه مصلحت وازچه اراده در میزان عقل سنجیده اند هرگاه کدام مخالف اطرافی درنواختن قانون مخالفت آن عالیجاهان سرکشیده باشد بفضل الهی واقبال عزومال گوشمالی آن مخالف نوایان ساز ناسازگاری بیك اشاره گوشمالی انگشت تدابیر سرکار اشرف بعمل خواهد آمد وازین قسم چندی نواهای بلند ناموسی و عاقبت اندیشی از قانون قلم خوش رقم در مجلس فهمایش امیران سنده درنوای آورده ـ لیکن درگوش سماعت نیاوردند سوالی دیگر جوابی دیگر مینوشتند که ما هوا خواهان خلاصه خیر اندیش سرکار اشرف میباشیم رفتن وکیل مایان جانب خراسان ازروی مصلحت بعضی مطالب ضروریست اولا وکلای صاحبان انگلیسی بها در درحیدر آباد آمده اند وعجب نغمات ناساز ازقانون مدعای خود می نوازند که ممکن آن نا ممکن است از روی نگاه دور اندیشی ومصلحت وقت سردار محمد عظیم خان را از خراسان طلبانیده ایم که تابراهالی انگلستان نیك معلوم شود که امیران سنده واولیای خراسان باهم یك اتفاق دارند ودیگر اینکه بارتنگ سرکار اشرف بر گـردن ما هواخواهان است انشاء الله تعالی بسعی وسر فروشی ماهواخواهان معشوقهٔ دولت و سلطنة هم آغوش اولیای دولت گردد کهعین سرخ روئی وبلند ناموسی ما اخلاص کیشان است دیگر هیچیك خیال ما هوا خواهان نیست ونخواهد بود سرکار اشرف از یکمعنی با لکل خاطر مبارك مطمئن فرماید عهدی که بسته ایم بستهٔ همان عهدوپیمان میباشم با وصف این همه عرایض معروضه امیران سنده صورت اطمینان درمرآت خیال سرکار اشرف جلوه نمای نگردیده بلکه یقین دانسته که طلبانیدن محمدعظیم خان محض برای کشیدن سرکار اشرف خواهد بود دم بدم مثل قلم درسیه چاه ـ مداد اندیشه غوطه خورده فـقرات حیرانی مینوشت وازگلبن خیال گوناگون گلهای رنگارنگ می چید و در بحر این اندیشه هرچند بزور بازوی شعورودانائی شناوری میکرد لیکن از کنارمدعای خود نشانی نمی یافت وحیران این ماجرای بود خون جگر میخورد ودم نمیزد و از آمـدن سردار محمدعظیم خان در عظیم قلزم اندیشه افتاده ومنظر تماشای این شطرنج بازی روزگار گردید .

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان بموجب استدعای امیران

سند ه ووقوع گفتگو مابین اولیای دولت وامیران سند ه وسردار محمد عظیم خان واز تدبیرات امیران سند ه اولیای دولت بخیر وعاقبت متوجه ..... و سردار محمد عظیم خان عزیمت فرمای خراسان وامیران سند ه جلوس فرمای مسند ریاست سند ه

شاه قلم که شاهسوار توسن سخن وریست رخ نهاد این داستان گردیده بار این همه وقوعات برقبل مدعای انداخته بمنزل مدعای رسانیده میشود که هرگاه سید محمد کاظمشاه از جانب امیران سند ه بطریق رسالت روانهٔ کابل کردند از گلستان ملاقات سردار محمد عظیم گلهای مراد به کام دل فراهم چیند وکیل موصوف دستهٔ گلهای رنگین از کشمیر درنظر سردار ممدوح جلوهٔ تازه داده راغب شکار پور نموده سردار موصوف نیز فریفتهٔ رنگ وبوی گلهای از کشمیر گردیده معه برادران سرداران هر یك سردار دوست محمدخان وسردار شیر دل خان وامرای عالیشان بجمعیت عساکرچهل پنجاه هزار خویش دستهٔ جوانان زره پوش که نهنگ دریای جنگ بودند معهٔ وکیل امیران سند ه از کابل برآمده ازراه احمد شاهی بقطع منازل وارد مکان...سرحدوالی قلات گردیده سرکار اشرف از ورود سردار محمد عظیم خان درمکان . . . نهایت در هراس آمده دستخط های مبارك بجهة دریافت نقص وعیار ازاخلاص و صداقت بطرف امراء وخوانین که همرکاب سردار ممدوح بودند بطریق اخفاء نوشته فرستاد که سردار محمد عظیم خان چون آهوی بدشت ختن مراد آمده وبرطبق مضمون :

صید مقصودی که من درآسمان میخواستم ‍ ‍ ‍ ‍ درزمین اکنون بدام بخت مقصودم فتاد

درحال صلاح آن امرای که خود را ازخویشان و هوا خواهان سرکار اشرف میشمارند چیست که مقدمه نزدیك آمده است هرچه کهما فی الضمیرآنعالیجاهان بوده باشد زود بعرض رسانید که دانستهٔ سرکاراشرف گرددوخوانین مذکور درجواب بذریعهٔ عرایض بعرض رسانیدند کهمایان ازحلقه بگوشان وخد متگذاران وجان فشانان سرکار اشرف میباشیم وبرای دولت سلطنهٔ سرکار تشنه لب بلکه یعقوب صفت از بس انتظار مفارقت یوسف لقای سرکاراشرف چشم بینور گردیده که بعد از مدتنسیم این پیراهن یوسف سلطنهٔ اولیای دولت بمشام آرزوی رسیده که روشنی افزای دیدهٔ مدعایم گردیده خدانخواسته هرگاه سردار محمدعظیم خان باسرکار اشرف درمیدان مقابله چنگ جنگ درنوای آورد انشاءالله تعالی درعین نواختن چنگ جنگ آهنگ خارجی ازقانون ناسازکاری برآورده خودهارا ازسردار محمدعظیم خان جداساخته آمده ملحق رکابسرکاراشرف خواهیمشد واین شکار که عبارت ازمحمدعظیمخان میبا شد بپای خود بدام صیاد می‌آید اورا گرفتار ساخته بسرکار اشرف خواهیم داد چون چنین عرایض خوانین مذکــور به پیشگاه اولیای دولت رسیدباری‌شاهد جمعیت هم‌آغوش سرکار اشرف گردیده وصورت اطمینان ازمرآت آرزویش رخنمای‌شده در ساعت همین احوال خوانین مذکور در حیز

تحریر و تعبیر آورده جانب امیران سنده فرستاده و هم اعلام نمود که حال اندك استقامت آنعالیجاهان بسکار است چونکه دستور دیرینهٔ افغانان خراسان است هرجا نیکه چراغ دولت افروخته بینند پروانه وار هجوم می آرند ودرمجلسی که سفرهٔ شیرین مکنت گسترده یابندمگس واررجوع میگزیدند هرگاه خوانین خراسان صورت اتفاق سرکار اشرف وآن عالیجاهان درآئینه خیال ملاحظه نمودند هماتوقت بی‌جنگ آمده بر کاب نصرت مآب ملحق خواهد شد واین شاهد فتح وفیروزی هم‌آغوش اولیای دولت خواهد گردید ونقش نیکنامی وعلوهمتی آنعالیجاهان تاابد یادگارعرصهٔ روزگار خواهدماند واین آفتاب ارتفاع ناموس‌آنعالیجاهان درشهر وتمام اکناف عالم جلوه نمائی خواهد گرفت منفعت این دولت بلند ناموسی نصیب‌حال آنعالیجاهان خواهد شد ازانجا که امیران سنده دراصل‌لباس کشیدن امنای دولت از شکار پور بخیاط اندیشه وصلاح موافق اندام استعداد اولیای دولت بگز تدبیر پیموده وبه مقراض فکر صائبه بریده وبرشته و سوزن تجویز وحیله دوخته بودند با وجود نوشتن فقرات رنگین از بلند ناموسی هرگز دردل امیران سنده سرایت نمیکرد واصلا ملتفت نوشتجات‌اولیای دولت نمیشدند ودرپی حصول مدعای خود بیش ازپیش میکوشیدند تااینکه میرصاحبان حیدرآباد ومیر صاحبان خیرپور ازروی خیر ودفع‌شر بادهٔ مدعای را درشیشهٔ اتفاق بین‌خود بندنموده امیران حیدرآباد هریك عالیجاهان میر کرم علی‌خان ومیر مراد علی‌خان و دیگر امیران وامیران خیرپور هریك عالیجاه میرسهراب خان ومیر رستم‌خان وغیره امیران معهٔ قشونات موفور و آلات محاربات اتواپ وتفنگهای وشمشیرهای وسپرهای کلان که درسایهٔ آن شیرماده باشیر بچه های‌خواب کنند وخیام گلگون ولواهای بوقلمون وغیره سامان رزم وبزم ازحیدر آباد وخیرپور بنا برمقابله ومصالحهٔ سردار محمد عظیم خان برآمده بقطع منازل مشورت کنان عبور دریای نموده وارد لدوکانه وچندایام درانجا توقف گرفته بعده سلسلهٔ عزیمت را بحرکت آورده درمکان قبهٔمرحوم محمدشاهی عباسی‌منزل انداز گردیده خیام گلگون در آنجا مضرب نموده توپ خانه تدابیر خودرا آتش دادند آنچه که باروت خانه ازفن ودانش خودها درصندوقخانهٔ استعداد دانشوری وحیله‌سازی خود داشتند همه را صرف این معرکه آرائی می‌نمودند فقط

(دربیان آنکه امیران سنده از روی تجویز عاقلانه امنای دولت را ازشکارپور کشیدهٔ بطرف خود طلبیدند

قانون قلم‌مشکین رقم درنواختن نغمات این مدعای در محفل بیان چنین بلند آواز میگردد که درسنه یکهزار دوصد وسی‌شش هجری سردار محمدعظیم خان بموجب استدعای‌امیران‌سنده بقطع‌منازل‌منزل‌انداز ازمکان بهاك گردیده هماتوقت فیما بین امیران‌سنده وسردار موصوف بروجه اخراجات معهوده مالیات مقرره که از خبر انجام داری آن هراسناك بوده گفتگوی واقع وارغنون ناساز گاری‌ازطرفین درنوای آمده سردار ممدوح مطابق انجام‌عوض مبلغان اخراجات که از هرمنزل از کابل تاشکار پور یك یك

لك روپیه مقرر در انجام نموده بودند بدل مالیات مقرره ازامیران سنده درخواست نمود چون ازقرار منزل مبلغان باین اخراجات در نظر امیران سنده بسیار آمده و هم صورت این ماجرای که ما بین سردار محمد عظیم خان وسرخیلان حبوش زمزمهٔ بی اتفاقی از چنگ ناموافقت درنوای وچنگ موافقت واتفاق در بزم آرزوی اولیای دولت بنوازند چون امیران موصوف اززمزمهٔ مذکور آگاه شدند این نوای خوش نمای راهین مراد خود دانسته بیکبار تارستار انجام معهوده را بدست بی پروائی گوشمالی پیچ و تاب داده گسیختند ودرخواندن مقام دیپك که عبارت ازمتمردی ست آمدند وازدادن اخراجات معهوده مالیات مقرره متعذر وقدر قلیلی دادنی کردند سردار ممدوح هرگز باقبال آن نه پرداخته درفکر معارك آرائی گردید چون امیران سنده ازین اراده سردار موصوف مطلع شدند وزمزمهٔ چنگ بنای جنگ بگوش شنیدند بعده ازروی مصلحت وکیل مقرر خودرا معهٔ عرایض به پیشگاه سرکاراشرف درشکارپور فرستادند وبکمال عجز وتملق که روش روزگارست بعرض رسانیدند که برای جهان آرای روشن ست که طلبانیدن سردار محمد عظیم خان درخراسان ازروی مصلحت ملك داری ونشان دهی وکلائی اجلای سرکار انگلیسیه بهادرصورت وقوع یافته بود وحالا وکلای اجلای سرکار ممدوح بر انتظام مهام مرام خود گاه روانهٔ انگلستان گردیدند درحال سردار محمد عظیم خان دهان صناديق طمع چنان کشاده دارد اگر گنجهای روی زمین داران انداخته شود هرگز پری ندارد وخیال بیهوده مال مقابله درسر گرفته است باوجودیکه صورت نفاق واتفاق امرائی و خوانین برمرآت ضمیر که انطباع پذیر اشرقات عالم قدس است انعکاس پذیرست باوصف این همه اوحال مایان ازروی مصلحت وعاقبت اندیشی پاس لحاظ مراسم دوستی مرحوم اشرف الوزرا وزیر فتح خان درمقاومت مقابله باسردار ممدوح نهایت چشم پوشی مینمائیم وطریق تحمل وبردباری را ازدست خودهای نمیدهیم که بفریب دنیای بیوفاء کشت وخون مسلمین طرفین نگردد لیکن سردار محمدعظیم خان باغوای دولت کشمیر ولشکر خراسان می نازد وتوسن آرزوی خودرا درمیدان سرکشی میتازد ازانجا که چون پرتو چراغ عمرصیدی بپایان رسد باضیغم شرزه جنگ آغاز کند باوجودیکه مثل سرکاراشرف پادشاه نامدار شجیع پیش امام خود داشته باشیم ازسردار محمد عظیم خان چه خیال داریم اورا بد بختی بر داشته است که چنین خیال بیهوده مهآل نموده است این چه آثارطلوع آفتاب و مراد ازمشرق دولت واقبال اولیای دولت است امیدداریم که سرکار اشرف فوراً ازشکارپور معه سامان نهضت فرمای بمنزل قبهٔ محمد شاهی عباسی شوند که این قاشق خون جان ناتوان خودرا برکاب سرکار اشرف نثار خواهیم نمود وسعادت ابدی حاصل نمائیم سرکاراشرف بعد ملاحظه معروضات امیران سند بوده وازشنیدن سخنان وکیل چندروز بامدبر اندیشه در رای خود مشورت میکرد آخر طوعاً وکرهاً از روی مصلحت دوراندیشی اولاً حرم محترم خود را معهٔ اسباب نقد وجنس نفیسه روانهٔ ملك امیران سنده به آن لب دریای نموده ودر دستخط مبارك چندین آیات بینات ننگ وناموس واحادیث حمیت و غیرت نوشته جانب امیران موصوف فرستاده وبعد از چند روز باز شهزاده محمد تیمور خلف الصدق خودرا مامور نمود وهمین مضمون دستخط مبارك رقمزدهٔ کلك خیال منشیان گردیده که سابق

حرم محترم بدولت خانهٔ آنعالیجاهان فرستاده شد حالا قوهٔ باصرهٔ عظمت و کامگاری وغیره ناصیهٔ دولت و بختیاری شاهزاده محمد تیمور را روانه نمودیم ازانجا که آنعالیجاهان بمقتضای ذات وصفات بلوچیه درمراتب ننگ دار وعلو همتی شهرهٔ آفاق اند که هرکس وضیع وشریف از حسن ننگ‌داری وجوان‌مردی آنعالیجاهان داستان طراز وافسانهٔ روزگار دارند نظر بران اولاً حرم محترم دوماً شاهزاده کامگار روانه نموده شد این همه بار ناموس برگردن آنعالیجاهان است باید که نهال این ناموس‌را که (اصلها ثابت وفرعها فی السما) دارد زلال‌همت وبلندناموسی پرورش داده سبار بوستان ننگ داری که (ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد) است ، خواهند شد ودریبی زرد روئی گلهای بی‌ننگی وبد ناموسی نخواهند کوشید که‌روزگار دنیای بیوفا در گذر است نه‌این بزم ونه‌این ساقی نه‌این پیمانه میماند همین حرف‌مروت درجهان افسانه میماند هرگاه دریمخصوص چشم‌پوشی نمودندوحرمت حرم‌محترم‌وشاهزاده جوان‌بخت‌مرعی نداشتند پس ازسرکار اشرف هرقسم ورسم خواهد گذشت . هرچه‌آید برسرفرزند آدم بگذرد ، مردرا باید که ازمردانگی خود نگذرد . سرکار اشرف از چندین کوره‌های وقوعات روزگار غدار برآمده است. این هم اندر عاشقی بالای غمهای دگر. لیکن در صورت بی ننگی ودون همتی آنعالیجاهان نام زشت تاابد یادگار عرصهٔ روزگار خواهد ماند ومحل طعن‌ولعن هرخاص وعام درتمام اکناف عالم خواهدشد. بلکه‌هرکس‌ازاطراف‌وجوانب‌از ارباب‌ورعیه هوس تسخیرملك وجان‌ومال آنعالیجاهان خواهدنمود. من آنچه‌شرط بلاغست باتو میگویم، تواه خواه‌ازسخنم‌پندگیرو خواه ملال باوصف‌این‌همه‌نصایح ومواعظهٔ‌اولیای‌دولت هیچ دردل‌امیران‌سند‌ه سرایت نکرد، بیش‌ازبیش دراخراج سرکاراشرف ازشکاریور کوشیدند وهرگز بننگ داری و اموس‌نپرداختند ونقض عهد وپیمان را روا داشتند .

در بیان رفتن شاه شجاع الملك از شکارپور بموجب استدعای

ومصلحت امیران سند ه ورخصت دادن ساهوکاران‌را ازشکارپور وگرفتن مبلغ‌سی هزار روپیه عرض رخصتانه ازساهوکاران وفریب بازی امیران نسبت اولیای دولت

آهوی قلم سیه چشم درحوالی ختن مدعای چنین چشم گرد ان تیز روی بیان میرود که‌درسنه یکهزار و دوصد سی وشش‌هجری هرگاه امنای دولت حسب الخواهش امیران سند ه ازشکارپور اراده روانگی جانب امیران ممدوح نمودند اولا ساهوکاران شکارپور هریك سیت تندن مل وسیت سیوا سنگه و سیت گلاب رای وغیره سیت ها را حکم احضار داده درحین احضار به آنها امر نمود که سرکار اشرف را معاملهٔ مقابلهٔ سردار محمد عظیم خان در پیش است ازروی مصلحت وحسب‌الخواهش امیران سند ه عزم بالجزم است واز کارخانهٔ قضاوقدر کسی را خبرو آگهی نیست که ازآئینهٔ مشیت حق چه نحو تمثال عکس پذیر گردد وشما رعایای شکارپور چند مدت درسایهٔ عاطفت‌سرکار

بسر آورده اند وباسرکار اشرف بدنام شده اند مبادا فردا درپنجهٔ ستم وگیر ودار سردار محمد عظیم خان گرفتار آیند درآنوقت بدعای وشکوه ازسرکار اشرف نمایند خوب نیست وقت همین است اگر صلاح رفتن ازشکارپور وخواه ماندن درنظر خیر خود داشته باشند بسرکار اشرف عرض نمایند ساهوکاران کلان بعدتامل وفکر صلاح کار خود در رفتن ازشکارپور دیده مطابق رخصت امنای دولت معهٔ خانه کوچ روانهٔ لوهری آن لب دریا گردیده درحین رخصت مبلغ سی هزار روپیه ازساهوکاران سرکاراشرف گرفته ودرزمان نقل مکان باساهوکاران چندین نقصان های رسیدند لیکن درآنوقت بجز سوختن وساختن ساهوکاران دیگر علاجی ندیده روانه شدند سرکار اشرف بعد رفتن ساهوکاران بجمعیت سواران وپیادگان از شکارپور برآمده واز معشوقه کامرانی شکارپور وداع ساخته (هذا فراق بینی وبینك) گفته بیرون شهر در عیدگاه منزل انداز گردیده چند روز درعیدگاه ماند درین اثنا باز وکیل امیران سنده نزد سرکار اشرف حاضر آمده بالتماس سرعتاً بلادیر به تحرك رایات عالیات پرداخت سرکار اشرف اعلی ضرورةً ازعیدگاه شکارپور معهٔ جمعیت کوچ فرموده در کهری یاسین منزل انداز گردیده درآنجا باز عرایض امیران موصوف به پیشگاه اشرف اعلی رسید باین مضمون که وکلای سردار محمدعظیم خان نزد مایان آمده اند وخوان رنگین محاکمات گسترده آرزوی تناول موائد پرفوائد مصالحه دارند ازینطرف هم وکلای هر یك جناب عرفان مـآب عمدة العارفین پیر میان غلام محی الدین صاحب سرهندی وسیادت پناه ز بدهٔ نجبای شیخ الزمان سیداسمعیلشاه به تفویض مطالبات ما فی الضمیر ازطرف سردار ممدوح مامور اندهرگاه سردار موصوف ازروی بهبودی ونیك اندیشی خود درمقام سلوك آمده واطاعت وفرمان برداری سرکار اشرف قبول نموده عین مدعای والا بر خلاف آن رفتاری پیش گرفته پس جان را نثار خدمت سرکار اشرف خواهیم نمود بالفعل سرکار اشرف در عرض راه اقامت پذیر بوده تعجیل حرکت روا ندارند عقدی که بناخن تدا بیر انکشاف باید حاجت دندان نیست کاری کــه بشیرین کامی بدست آید چه جای تلخکامیست سرکار اشرف باستدراك مضمون عرایض امیران محتشم الیه رسالهٔ تخیل کشاده فقرات تحیروحیرانی مطالعه می نمود وبا خوانین وامرای خود شمع مشورت وصلاح دربزم مدعای خود می افروخت تا آنکه بتوقف وتحرك منازل پرداخته درعرصهٔ چند روز در منزل قبهٔ محمد شاهی عباسی دراردوی امیران سنده رونق افزا گردیده امیران موصوف بدریافت این خبر عالیجا هان نواب ولی محمد خان لغاری وسید محمد کاظم شاه بقدر مسافت اندك طوعاً وکرهاً بجهت استقبال اولیای دولت فرستادند و مشمل اردوی خود بموضعه قدر قبل جای توقف دادند ومراسم تعارف ومهمانداری بنحویکه شایان شان سرکار اشرف اعلی بود بجای نیاوردند روز دوم امیران سنده هریك میر کرم علی خان و میر مراد علی خان و الیان حیدر آباد باعملهٔ خواص خود برای استیلام اولیای دولت آمدند ودسته دسته گلهای صفا ومرحبا از بوستان خوش آمد وتملق چیده درنظر سرکار اشرف اعلی جلوهٔ تازه دادند وباهتزاز نسیم اخلاص کیشی و خدمتگذاری غنچهٔ خاطر سرکار

اشرف اعلی را متبسم نموده شاهد اطمینان هم آغوش سرکار اشرف ساخته راجع خیام های خود شدند سرکار اشرف اعلی نیز چندین گلهای مواعظه ونصایح که رنگ وبوی نیکنامی و بلند ناموسی داشته درسرودستار وکلاه افتخار امیران موصوف زده بعدازساعتی منشی خوشخرام خودرا نزد سرکار اشرف فرستادند واوانشای مدعای را به پیشگاه اشرف اعلی برقرطاس التماس نگارش داده که مضمون صداقت واخلاص وفقرات رنگین اتفاق امرا وخوانین خراسان را کههم اتفاق سردار محمد عظیم خان میبا شند همه معلوم که آیات نویس صداقت و خدمتگذاری واحادیث طراز موافقت وجان فشانی سرکار اشرف اعلی هستند البته دربن نزدیکی عرایض مشعر برصداقت واخلاص خوانین مذکور نزد سرکار اشرف اعلی رسیده باشد میر صاحبان بجهت معاینه ومطالعهٔ عرایض مذکور نزد سرکار اشرف التماس دارند تا آنکه صورت اتفاق ونفاق خوانین مذکور ازمرآت مضمون عرایض مذکور جلوه نمائی کرد که تا بهچه حد نزدسرکار اشرف اعلی رسوخ اخلاص وصداقت کیشیدارند امنای دولت بی تامل عرایض خوانین خراسان ازدفترخانه کشیده حوالهٔ منشی امیران نموده امیران ممدوح بعد مطالعهٔ عرایض مذکور حصول مطالب ما فی الضمیر خود دانسته بجنسه و بدست معتبری بوساطت وکلای خود نزد سردار محمد عظیم خان فرستاد وهم نوشتند که خوانین خراسان که همرکاب ایشان میباشند همین صورت دارند که درظاهر بایشان نغمه موافقت میخوانند ودر باطن باولیای دولت قانون اتفاق مینوازند چنانچه از مضمون عرایض خوانین خود حسن وقبح وخیروشر خود معلوم مینمایند بعدعزم رزم ماخیر اندیشان مجوز دارند با وجود این همه صورت منافقت خوانین خراسان ماهواخواهان نمیخواهیم که چهرهٔ عافیت آنعالیجاهان ازسیلی آلام ناموافقت مجروح گردد وچشم زخم برسد بهتراست که طریقهٔ سلوك و اتحاد قدیم ازدست نداده هوای زیاده طلبی اخذ مالیات واخراجات مجوز ندارند وشمع طمع آرزوی نفس را در کاشانهٔ حرص وازنیفروزند کهالحرص شوم والحریص محروم وبمقتضای خیرالامور اوسطها عمل نمایند وکلای امیران ممدوح شانه واردرعقده کشائی زلف معشوقه مدعای خود باسردار محمد عظیم خان آویزان بودند.

(دربیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان بحضور

اولیای دولت و تصدیق شدن قول امیران پیش سردار
محمد عظیم خان بسبب آمدن خوانین و مقرر نمودن
چوکی امیران برسواع جهة ممانعت خوانین
خراسان که درحضور شاه بمانند)

امیر قلم سحر رقم که چون هاروت وماروت درسیه چاه بابل مداد همیشه آویزان سخن طرازی است چنین جادوی مدعای بیان مینمایند که هرگاه امیران سند ها باین سحرکاری عرایض خوانین خراسان از اولیای دولت گرفته و نوشته پیش سردار محمد عظیم خان بوساطت وکلای فرستادند و منتظر صدور این جواب بودند

که درین اثناعالیجاه خالوخان الکوزی از لشکر سردار محمد عظیم خان بهمهٔ چهار صد
فراری شده آمده مشرف عتبه بوسی سرکار اشرف گردیده وبخلاع فاخره سرفرازی یافت
از انجا که از آمدن عالیجاه مذکور به پیشگاه اشرف اعلی موجب تصدیق قول امیران درپیش
سردار ممدوح شده و هم متعاقب متواتر دسته دسته لشکر از سردار موصوف جدا گردیده
آمده ملحق رکاب اولیای دولت میشدند سردار محتشم الیه بمعاینهٔ این حالت لشکر خود
البته فقرات نویس تردد وحیرانی گردیده جمیع خوانین وامرای خود را پیش خود طلبانیده
شمع خلوت را روشن نموده وقطعات عرایض که امیران از اولیای دولت به بهانهٔ مطالعه
گرفته فرستاده بودند به هریك امیران وخوانین خود نشان داده تبسم کنان با امرای
وخوانین مخاطب شده که شاه شجاع الملك از ملك هندوستان همین بازی مهر کنی یاد
گرفته که عرایض از طرف شما خوانین نوشته ومهرهای هریك زده امیران سنده را فریفته
میخواهد که باین حیله سازی رخنه انداز اساس جمعیت ماشود این بگفت وعرایض بدست
هریك خوانین داد آنها بمعاینهٔ عرایض خود عطسهٔ ندامت از دماغ حماقت خود زده
بایکدیگر نگاه ها کرده وبخیام های خود رفته دست افسوس میسائیدند و لب حسرت
بدندان ندامت میخائیدند ومی گفتند که این آتش افروخته بادتزویر امیران سنده واین
غبار فتنه انگیخته تدابیر آنهاست واین آب آورده از جوی حیله وری او شان است زود است
که جوهر صداقت اخلاص وایفای عهد وپیمان با اولیای دولت بمنصهٔ شهود جلوگر میسازند.
خوانین خراسان بعد معاینهٔ این صورت قلم وقدم خودرا از نوشتن و رفتن پیش امنای
دولت موقوف و کوتاه داشتند ومرهون منت واحسان سردار محمد عظیم خان شدند باوجودیکه
تمامی منسوبان وخان ومان خوانین وامراء مذکور درخراسان واقعهٔ کابل قندهار بدست
سردار ممدوح بود اگر در خورچنین حرکات عقوق طراز بپاداش سزای خوانین وامرای
مذکور میپرداخت جای داشت لیکن سردار موصوف ازروی فکر صائب واندیشهٔ بالغه ومصلحت
وقت با خوانین مذکور چون گل شگفته فرحان وشادان گاهی چین خشم وکین و ملال
هرگز بر جبین خود نینداخته با امرا وخوانین خود سورهٔ عبس نخوانده که مبادا باعث
تشویش واندیشهٔ خوانین مذکور گردد بلکه بیش ازپیش از اهتزاز نسایم التفات ومهربانی
موجب شگفتگی از هار اولیای خوانین خود میگردیدند فی الجمله امیران ممدوح باین
حسن لطایف که مذکور شده سردار محمدعظیم خان را ازتوسن سرکش خیال جنگ وجدال
فرود آورده خودها رابرسمند مدعای مافی الضمیر خود سوار کردند بندوبست اخراجات معهوده
ومالیات مقرره با سردار ممدوح نمودند بعد از آن چوکی های لشکر خودرا بموجب
صلاح سردار موصوف بر شوارع تعین نمودند وحکم قطعی دادند که هرگاه احدی سوار
خواه پیاده از لشکر سردار محمدعظیم خان فرار گردیده بحضور اولیای دولت بروند نگذارند
واز قتل وقتال آن صرفه نکنند که دو باره احدی از لشکر سردار ممدوح هوس رفتن
به پیش بادشاه نکنند چوکی لشکر امیران چندین کسان سواران و پیاده گسان ازلشکر
مغرورهٔ سردار موصوف بقتل رسانیدند هرگاه صورت این واقعه بر مرآت ضمیر اولیای

دولت عکس پذیر گردیده چون آئینهٔ آبدیده درهم برهم گردیده جانب امیران موصوف اعلام نموده که این چه رفتار اخلاص شعار است که درپیش گرفته اند کـه ... چوکی آنعالیجاهان سدراه خوانین خراسان گردیده بـکشت وخون لشـکر خراسان که در پیش سرکار اشرف اعلی می آیند میپردازند اینچه صداقت واینچه اخلاص وچه آئین است بلـکه جای تعجب وحیرانی ست امیران موصوف در جواب دست در حلقه اعتذا رزده ابواب تملق وچاپلوسی کشاده بعرض امنای دولت رسانیدند که روز بروز بدلی چوکی ها میشود ومردم بلوچان وحوشان از خود وبیگانه خبری ندارند ازین جهت مرتـکب چنیـن رفتار ها می شوند من بعدازین بسر خیلان لشکر فهمایش خواهد شد که باردیگر بقتل وقتال افغانان خراسان نخواهند پرداخت چون امیران موصوف در ظاهر ساز سازکاری باولیای دولت مینواختند و در باطن نغمهٔ دلکشای موافقت با سردار ممدوح میخواندند و درپی حصول شاهد مدعای خود بودند و درساعت درآئینهٔ خیال تمثال مدعای خود می دیدند وعجب تر نغمه آنـکه روزی در لشکر امیران زمزمه از قانون افواه مردم افتاد کـه شیر بیشهٔ شجاعت وجلادت سردار شیردل خان معهٔ جمعیت سواران جرار خویش آئینه زره پوش بطریق چپاول ازسردار محمد عظیم خان مامور که چون سهباز بلند پرواز خواهد افتاد ازشنیدن این نغمهٔ نامتافق درلشکر امیران عظیم تفرقه افتاد که دست وپای احتیاط گم نموده بی اذن واجازت مؤکلان خود تمامی لشکر سراسیمه سوار گردیده نعره زنان در مقابله سردار شیردل خان روانه شدند وفقط امیران موصوف باچند نفر عمله وفعله خواص خود تنها درخیام ها حیران مانده وبربی وفوئی وحماقت لشکر خود نفرین میگـفتند وکمان اندیشه بزور بازوی عاقبت اندیشی کشیده سهام گوناگون وخیالات برهدف عاقبت کار خود میزدند که آیا چگونه این مقدمه خواهد شد واز امنای دولت هم در هراس که مبادا مقدمه نحو دیـگر چهره کشائی گردد که اولیای دولت وقت فرصت یافته بر سرمایان کـه تن تنها هستیم جلو ریز گردد والامان والامان ورود زبان داشتند هرچند عالیجاه نور محمدخان الکوزی که امیر کبیر و مرد شجیع بود بعرض سرکار اشرف رسانید که عجب میدان صاف وامیران بی انصاف که شب وروز در فریب بازی سرکار اشرف ساعی میباشند تن تنها در خیام های خود نشسته اند مثال حال وقت فرصت بدست نخواهد آمد .

اگرازسرکاراشرف امر گردد که امیران را چنگ آوره چنگ خودرا بحنای مدعای رنگینی ساخته شود امنای دولت باین معنی تن نداده مانـع گردید که هرگز دمان خودرا باینچنین لقمهٔ ناگوار که ازعلوهمتی دوراست آلوده نخواهیم نمود که دردفترخانهٔ مشیت حق چه نوشته خواهد بود مبادا ازآن سورالده وازین سومانده شوم مرد آخر بین مبارك بنده است ، هنوز اولیای دولت باخوانین خود درین گـفتگوی بودند که لشکر حماقت اثر امیران موصوف اسپان را دوانیده دوانیده پس آمدند ویاوه گوئی مینمودند تا آنـکه پیاله های زمرد گون زده بعده آرام گرفتند وآوازهٔ چپاول سردار موصوف دروغ بیفروغ شده بعد معاودت لشکر باری آب اطمینان برآتش دل بیقراری امیران افتاده وغبار تشویش کـه زباد اندیشه ها درضمائر امیران انگیخته بود فرونشست وسر خیلان

لشکر خودرا ازروی خشم سرزنش می‌نمودند وحیف صدحیف میگفتند بلکه بسیاری سرخیلان لشکر خودرا بسبب این حرکت ناصواب که‌رسیده بود بلائی ولی بخبر گذشت ازنظر عاطفت خود انداختند چون عنایت حق سبحانه تعالی امیران را ازین آتش فتنه درامان خویش نگهداشته والا از حماقت لشکر در گرفتاری امیـران موصوف چیزی باقی نمانده بود . بیت

دشمن چه کند چومهربان باشد دوست　　　درظل خودش نگاه دارنده هم‌اوست

دربیان مصالحه نمودن امیران سند باسردار محمدعظیم خان وعبور کنانیدن شاه را ازدریای به‌آن‌لب‌دریا

امیر قلم خوش رقم که جلوس فرمای‌مسند سخندانی است در تحریر این مدعای چنین جلوهٔ بیان میدهد که درسنه یکهزارو دوصدو سی‌وشش هجری ۱۲۳۶امیران سندهه بعدبر اندیشهٔ وزیر تدبیر خود وباستظهار اولیای دولت شاه‌عنان اسپ سرکش عـزیمت سردار محمدعظیـم خان ازمالیه ستانی واخـراجات معهود کثیر تافته بر خیرالامور اوسطها راضی ساخته اورارخ نهاد سلوك واتحادخود نمودند وشاه ازبساط شطرنج بازی امیران سنده پیاده وار درششدر حیرانی مات گردیده فیل کردار باربونهٔ رفتن خود انـداخته آه سرد ازسینهٔ بی کینهٔ خود میکشید و برصداقت واخلاص وبلند ناموسی‌امیران ممدوح دست افسوس میسائید هرگاه امیران موصوف چون‌اساس قصرمدعای مافی‌الضمیرخودهارا بامسالهٔ تدبیرات بهمراه سردار ممدوح مستحکم نمودند بعده درتجویز ملاقات جسمانی سردار موصوف شدند وابواب وسل ورسائل برچهرهٔ حال یکدیگر مفتوح ساختند لیکن سردار معظم‌الیه بسبب بی‌اعتباری امرا وخوانین خود دل‌نهاد ملاقات نگردیده بامیران موصوف نوشته فرستاد کـه تااولیای دولت به‌آن لب دریای منزل انداز نشود هرآئینه فیمابین شمع ملاقات دربزم آرزوی یکدیگـر روشنی پذیر نخواهد شد وعکس صورت ملاقات درآئینهٔ خیال نخواهد دید امیران موصوف چون ازینچنین نوشتهٔ سردار معظم‌الیه واقف شدند درساعت وکلای خودرا بپیشگاه اشرف واقـع منزل قبهٔ محمدشاه عباسی فرستادند والتماس کردند کهما هواخواهان را آداب حرف عزا پرسی که‌رسم عالم‌اسباب است ازمرحوم وزیر فتح‌خان باسردار محمدعظیم خان ازجمله ضروریاتست لیکن سردار موصوف ازاندیشه وخیال سرکار اشرف اعلی دلنهاد ملاقات نمی‌شود هرگاه امنای‌دولت ازراه نوازش شاهانه وعنایت خسروانه عبور دریای فرموده منـزل‌انداز آن لب‌دریای گردد عین لطف سرکار اشرف خواهد بود وبعد ملاقات سردار ممدوح وادای فاتحه معذرت مرحوم وزیر فتـح خان اولاً بانتظام مجموعهٔ امورات اولیای دولت خواهیم‌پرداخت وانشاءالله تعالی ایرزنگ کلفت وکینهٔ دیرینه که برمرآت ضمائر دولتین نشسته است بصیقل کاری تدبیرات صائبه مصفا نموده چهرهٔ شاهد دولت سلطنهٔ بکام‌دل امنای دولت رخ‌نمای خواهد شد وبعد ازاین سردار عظیم الوقار و برادرانش وجمیـع خوانین وامرای خراسان درهمه باب فرمان بردار وتابع فرمان اولیای دولت خواهد

بود از آنجا که اولیای دولت سابق از ارادهٔ امیران مطلع بودند که این همه لطایف الحیل بجهة کشیدن سرکار اشرف مینمایند طوعا و کرهاً ازمنزل قبه مذکور نقل فرموده وایس منزل انداز لدو کانه از آنجا هم امیران ساعی شده بهرقسم سرکار اشرف را راغب عبور دریای نمودند اولیای دولت از بس خفگی چون موج درخروش وپیچ وتاب آمده لابد عبور دریای نموده به آن اب دریای منزل انداز و ازخدعه طرازی امیران موصوف حباب وار حیران این ماجرای مانده واز بدعهدی امیران تأسف می نمود .

دربیان ملاقات امیران باسردار محمد عظیم خان

وضیافت نمودن بایکدیگر

دریاي قلم‌صاف رقم درتحریر این مدعای چنین موج‌زن بیان میشود که هرگاه اولیای دولت در سنهٔ صدر بدستیاری ملاح عاقبت اندیشی بموجب کشاکش ناخدای بیوفای امیران موصوف منهٔ جمعیت موجودهٔ خود درزوارق اراده نشسته عبور دریای نموده لنگر انداز آن لب‌دریای گردیده امیران ممدوح باسردار محمدعظیم خان بخاطر جمع شمع افروز مجلس ضیافت وملاقات گردیده بانتظام مجموعهٔ امورات خود پرداخته اولاً بسبب فاتحه خوانی مرحوم وزیر فتح خان سردار معظم الیه ضیافت و مهمانداری امیران ممدوح نموده ودرآن صحرای انواع انواع اطعمه واقسام اقسام اغذیه درخوان‌ها ترتیب دادند وخیام گلگون پشمینه کشمیری برافراخته وفروش رنگین پشمینه گسترده وشمع های کافوری برافروخته بعده امیران موصوف را حاضر آورده خوان اطعام الوان پیش‌روی امیران گذاشتند چون امیران ممدوح اولاً بمشاهده خیام گلگون وفروش بوقلمون محو حیرت گردیدند بعده بتناول طعام میل فرمودند واکثر ما کولات را نمی‌شناختند که این‌چه طعام است بلکه اینچنین طعام در خوان خیال هم ندیده بودند بعد ازتناول طعام نهایت شیرین کام گردیده چون هزار داستان نغمه سنج داستان شکرگذاری و ثناخوانی گردیده ومدتی تماشای لولیان گلرخان پری‌وشان کشمیردیده ونغمات‌حزین دلکشای شنیده خوشوقت شدند وقانون محبت آرائی کوک‌ساخته ازنواهای دلکشای ملاقات یکدیگر حظی بردند بعده آهنگ رفتن نمودند امیران موصوف بخیام خود تشریف آوردند روز دویم امیران موصوف بضیافت ومهمانداری سردار محمدعظیم‌خان پرداختند واساس مجلس آرائی بربای‌نموده خیام گلگون وفروش بوقلمون‌زده وگسترده وچندین قسم‌طعام ازطباخان ولایتی تیار کنانیدند خصوصاً ماهی را که لطیفه‌ترین غذای اهل سند میباشد وبرطبق مضمون ، شست قلب نازکان را ماهی ازمهتاب برد ، بصدآب ورنگ پخته در خوان های اطعام رنگین درمجلس سردار موصوف حاضر آوردند سردار وبرادرانش وجمیع امرأ ازاکل ماهی هردم در دریای التذاذ غوطه میخوردند وازشناوری تعریفش بکنار انتهایش نرسیده سیر نمیشدند بعد تناول ماکولات طبلهٔ خواندن درقصیدن لولیان پرتمکین ملاحت آگین در محفل بلند آواز گردیده تامدتی بازار ساز وناز ونیاز لولیان گرم مانده هرچند امیران موصوف دربزم آرائی ضیافت قصوری نکردند لیکن برطبق مضمون ،

آن مه تابان کجا وان عارض جانان کجا   هر دو تابانند اما این کجا و آن کجا؟

از آنجا که ضیافت و بزم آرائی امیران را باضیافت ومجلس آرائی سردار موصوف چه نسبت ببین تفاوت راه از کجا است تا به کجا ؟ فی الجمله امیران موصوف باسردار محتشم الیه همدم خوان محبت ویکرنگی گردیده ومابین خود عهد وپیمان موثق ساخته وتحایف نفیسه وارمغان لطیفه ازهرقسم بنادق میرخانی جوهردار کاربهر پوره وشمشیرهای جوهردار باساز طلا ومرصع واقمشه سنگین قریب لکهه روپیه خواهد شد با سردار موصوف وبرادرانش وامراء عالیمقام پیشکش نموده ومبلغ دوازده لکه روپیه عوض اخراجات لشکر ومالیات مقرره علاوه بسردار ممدوح دادنی کرد وبخلاع فاخره سرفرازی یافته وو کلای خودرا مامور نمود وازخدمت سردار معظم الیه شرف ترخیص حاصل نموده از پس شوق خضر وار (هذا فراق بینی وبینك) برزبان محبت ترجمان خود رانده امیران حیدرآباد برحمتی های خاص مرکوب گردیده بادوار درمیان دریای روانهٔ حیدر آباد وامیران خیرپور بخیر راجع خیر پور وسرکار اشرف برکنار دریای ازتلاطم امواج روزگار غدار وصداقت اخلاص امیران نامدار موج صفت درپیچ وتاب حیرت ودردریای حسرت و حیرانی هردم غوطه میخورد ولیکن از کنار مطلب خود نشانی نیافت آخر چون خضر کشتی مدعای خود شکسته بکمال مایوسی وناامیدی از کنار دریای روانه وبمکان درازه منزل انداز گردیده بملاقات جناب عرفان مآب زبدة السالکین قدوة العارفین فقیر میان قبول محمد صاحب فیض گردیده چند روز درانجا اقامت پذیروسپاهیان بجهة ایصال تنخواه خود باولیای دولت مرتکب فساد شدند بعد هزار تلخکامی تنخواه سپاه سوار وپیاده متعینهٔ خرد داده وچند عرابه توپ بطریق امانت بعالیجاه میر رستم خان والی خیر پور تفویض نموده ازانجاازراه جیلمیر رخ نهاد لودیانه ودرعرض راه بسبب مسافت ریگستان ونایابی آب وکاه ودانه بسیار صعوبات کشیده وزهر تلخکامی های چشیده بعد ازچندماه بقطع منازل رونق افزای لودیانه گردیده بسریر استراحت وآرام جلوس فرمای گردیده از ملاقات منسوبان ومتعلقان خوشوقت شد .

دربیان بعد مصالحه امیران سنده ، آمدن سردار محمد عظیم خان

درشکارپور ووصول مالیات ازامیران و روانه شدن طرف خراسان

نقاش قلم مانی رقم که مصور تألیف سخن طرازیست تصویر این مدعای را چنین نگارش میدهد که در سنه صدر بعد تشریف فرمانی امنای دولت جانب لودیانه وروانگی امیران سند بمکان مالوفهٔ عالیجاه سردار بلند اقتدار محمد عظیم خان رونق افزای شکارپور ودرباغ شاهی منزل انداز گردیده شب وروز در نای ونوش و تماشای لولیان شهرآشوب وشیرین کار کشمیر بی نظیر محو ومست جام می عیش وعشرت بود بعدازچندروز مبالغ اخراجات ومالیات از امیران موصوف عاید خزانه خود نموده وبرای طلبانیدن ساهو کاران که فراری بودند بسیار استمالت نامه ها نوشته فرستاد لیکن ساهو کاران بدارمدار پرداخته ازلحاظ عاقبت اندیشی وترس جان وعزت خود ازآمدن خوددرشکارپور

متعذر، پهلو تهی میکردند ودرجواب استمالت نامه های عرایض خودرا بعبارات مرغوب بعرض سانیده بخوش دلی سردار ممدوح میپرداختند وگماشتگان معتبر و هوشیار بجهة خدمتگذاری سردار معظم الیه مامور نمودند تا همینکه سردار موصوف معهٔ حشم ازشکارپور براه کچهی تشریف فرمای خراسان و بسبب قلت آب دسته‌دسته لشکر جداگانه ازدشت بدشواری گذشتند با این هم بسیاری ازمردم لشکر واسپان ضایع شدند و زمام نظامت ملك شکارپور سردار ممدوح به لیجاه سردار شیر بیشه جلادت و شجاعت سردار شیردل خان مفوض نموده ازجانب او عالیجاه رفیع جایگاه عدالت دستگاه نایب ملا مومن خان غلزائی به نیابت عهدهٔ نظامت شکارپور مامور گردید. هرچند قصاید جوان مردی وعلوهمتی وعدالت گستری نایب ممدوح ازمدح شعرای فصیح اللسان و بلیغ البیان برفن کریم الاخلاق کثیر الاشفاق رعیت پرور، عدالت گستر منبع سخاوت، مظهر شجاعت بوده درعین جلوس حکومت شکارپور نایب مذکور مردم بلوچان قطاع الطریقان شقاوت نشان درتاخت وتاراج رعایای ومردم مترددین الی دروازهٔ شکارپورصرفه نمیکردند. نایب ممدوح ازروی غیرت ایمانی وشجاعت مردانگی باوجودیکه ماه صیام وایام گرم که ماهی درمجمردریای میسوخت وروزه دردهن داشت بااینهم بمه‌ٔعمهٔ خود درتعاقب بدکاران افتاده وچون باز بلندپرواز خودرا برسر بدکاران رسانیده ایرجان بدکاران صیدسر پنجهٔ اقتدار خود مینمود. بعضی ازمفسدان رهزنا نرادرانجامقتول ساخته سرهای آنهارا بریده و برخی رازنده اسیرنموده می آورد. چنان قانون سیاست وحکمرانی درنوای آورده بود که دوباره زمزمهٔ زدبرد بدکاران گوشزد هر خاص وعام نمیگردید وشاهد امن وامان هم آغوش خلق الله رعایای گردیده مترددین شوارع بی دغدغه بخاطر جمع آمدورفت شهر بشهری قریه بقریهٔ می نمودند تامدت هفت هشت ماه نایب معظم الیه جرعه نوش بادهٔ حکومت شکارپور بوده ازروی عدالت وانصاف برطبق مضمون کریمهٔ (ان الله یأ مر بالعدل ویحکم بین الناس بالحق) عمل نموده بانتظام مجموعهٔ امورات خلق الله رعایای شکارپور میپرداخت که هرکس وضیع وشریف ازحسن عدالت وانصاف ورعیت پروری نایب ممدوح ممنون وشکرگذار بودند بعدازآن سردار بلند اقتدارسردار رحمدل خان ارقندهار بنابرحکومت شکارپور تشریف‌فرمای گردیدندونایب ممدوح درد آشام قدح عزل شده متوجه خراسان ودرحین روانگی این نوازندهٔ قانون سخنوری را نیز تکلیف رفتن جانب خراسان نموده لیکن درآن اوقات بسبب عدم‌رخصت والدین که رضا جزئی اوشان سعادت دوجهانی وخوشنودی یزدانی است. اتفاق رفتن خاکسار نیفتاد بعدازچند ماه بموجب‌طلب‌نایب موصوف وحصول رضا مندی والدین روانهٔ خراسان گردیدم هرچند بندگان سردار رحمدل خان بجهة ملازمی وتوقف درشکارپور به خاکساربسیار فرمود لیکن عالیحضرت رفیع منزلت میرزا عطامحمدخان قندهاری که بلباس رنگین بلاغت وسخنوری و بحلیهٔ فصاحت ونکته پروری آراسته وپیراسته بود باتفاق سردار ممدوح برعهدهٔ میرزائی مامور بود روزی بخاکسار انشای مطلب‌خودرا به صحیفهٔ بیان نگارش داد که امروز ارباب حکومت وکامرانی اکثر تنگ چشم و دست داد و دهش درآستین انصاف کشیدهٔ دارند هرگاه توقف شما درشکارپور گردیده پس کار روزگار من چندان رواج نخواهد گرفت واین زحمت مسافرت خراسان و اخراجات که

نموده ایم همه بر من نقصان و بیهود خواهد شد. اگرچه رزاق علی الاطلاق کریم ذوالاشفاق
است لیکن برای نفس نا فرجام خار راه دیگری شدن و پای بر روزی دیگری گذاشتن
از قانون مروت و همت بسیار دور است - آخر خاکسار حسب الـلسان میرزای ممدوح و
بمقتضای قسمت آبخورد کـه قیدالماء اشد من قید الحدید است ترك شکار پور نموده
روانهٔ قندهار دوسه صد نفر سپاه پیاده ازروحیله وهندوستانی و تملکینهٔ که از شاه شجاع الملك
ازنوکری مانده بودند بموجب خواهش سردار شیردلخان باتفاق عبدالصمدخان پیشخدمت
سردار ممدوح روانهٔ قندهار بودند خاکسار هم باتفاق آنها بقطع منازل داخل قندهار
ودرخدمت نایب موصوف مشرف شدیم اوشان ازروی بزرگ منشی ومسافرنوازی وقدردانی
بگوناگون نوازشها وعطاهائی بعطای پرداخته همانـدم بحمام فرستاده ودلاکان اهل حمام
از مالش زدن کیسه وسنگ پای وحجامت قصور نکردند و دم بدم صحت حمام میگفتند
تا آنکه تمام اعضایم که ازمسافرت چرکین و کوفته مانده شده بودند از بس شست وشوی
و کیسه مالی بنحوی پاك وصاف نمودند که گویا نو تولد شدیم واثری از ماندگی منازل
درجانم نمانده وساعتی در جامه کن آرام گرفتم که بخارات حمام برطرف گردیده و شربت
های قندیزدی با بیدمشك نوش نمودیم وخلعت فاخره که از نایب ممدوح عطا شده بود پوشیدیم
و درخدمت نایب موصوف حاضر آمدیم وضیافت را برای خاکسار نموده بود واین چنین
طعام های گوناگون درخوان حاضر آوردند که تعریف آن ازتحریر خارج است تا چند
مدت از خوان احسان نایب ملامؤمن خان شیرین کام وهر روزه بجهة تفـرج بساتین
وزیارات اولیاءالله میرفتم و با هر کسی مردم اعزهٔ خراسان راه معرفت پیدا نمودیم و کسانیکه
اهل کمال وارباب رقم بودند مانند قلم بر بیاض تقرب جای داده فقرات نویس مهمانداری
بودند هر گاه خوان رنگین صحبت مـی گستردند ازشنیدن موائد سخنان شیرین آنها
نهایت شیرین کام میشدیم وطبع آزمائی میکردیم نه مثل این ملك سنده هر گاه نان
گندمی نیست زبان مردمی چه شد درین ملك نه نان گندمی ونه زبان مردمی نان ایشان
جواری وزبان شان خواری واز علـم و کمال عاری وباحسد و کینه برباری و ابجمه
نایب ممدوح که بعهدهٔ نیابت و مختار کاری بندگان سردار شیردل خان مامور بود
زمام مختار کاری سردار موصوف تفویض خاکسار نمود که بافضال رب متعال بانتظام
جمیع امورات مختار کاری میپرداختم وعالیجاه شاه فرودیوان مروت و انسانیت مطلع
قصیدهٔ مرحمت و عنایت پسندیدهٔ اخلاق کریم الاشفاق میرزا احمدخان که سابق بعهدهٔ
مختار کاری سردار موصوف مامور بوده هر گاه عهدهٔ مختار کاری بوساطت نایب ممدوح
تعلق بخاکسار گرفت ازانجا که دنیای بیوفا محل حسد وجای حقد میباشد لیکن عالیجاه
میرزا احمدخان ازروی نیك ذاتی ونجابت خود گاهی باخاکسار طریقهٔ حسد را که بدترین
عملی ازعمل های ناصواب است پیش نورزیده وچین برجبین نور آگین خود نینـداخته
بلکه طایر دل خاکسار فریفتهٔ دانه ودام مهربانی وشیرین زبانـی خود نموده تا مدت
دوسال درایام عمل مختار کاری باستمداد ومراعات ورضاجوئی خاکسار میپرداخت اگرچه

روی اهل حسد ونفاق همیشه مانند روی قلم سیاه ودر سیه‌چاه مداد غم و حسرت هردم غوطه میخورد وهمیشه فقرات‌نویس تعصب وحیرانی میباشد لیکن آفرین برمیرزای ممدوح ورحمت خدای براو وپدر بزرگوار او باد کـه در محل حسد باخاکسار طریقهٔ شفقت ومحبت ورزیـد این همه ازمروت و کمال اوست هرچند روزگار یوناً همچون بـرق درگذراست لیکن ازمردان نیکوکار همین قصه‌های مردی ونیکونـی یادگارعرصهٔ روزگار میماند وبرطبق مضمون :

نه‌این بزم ونه‌این ساقی نه‌این پیمانه‌میماند　　همین‌حرف مروت درجهان افسانه میماند

واز حسن خوبی ونیك اخلاقی وعلو همتی نایب ممدوح وعالیجاه نورد یـدهٔ سعادت وکامگاری طره بازخان برادرزادهٔ نایب موصوف چه انشأ نمایم .

این نه بحری است که پایان و کناری دارد

خدای شاهد حالست کـه در ایام مختار کاری مبلغ دولکهه وچهل هزار روپیه درتنخواه سپاه وعملهٔ سردار شیردل خان بدست‌خودصرف‌نمودیم‌لیکن نایب ممدوح گاهی نپرسیده که مبلغان‌را چه نحو خرج نمودند وبه که دادند وخاکسار را محل‌اعتبار کلی میدانستند وخاکسار هم بمقتضای ؟

نیست در دولت رهی ناراست را　　تیرکج هرگز نیاید برنشان

ازروی امانت ودیانت کـه شیوهٔ مجاهدین طریق حق شناسی وصداقت است راست رو طریقهٔ مختار کاری بوده دیناری‌بیجای صرف نکردیم وقدر یك خرمهره خیانت را روا نداشتم وبفحوای مضمون ؟

هرکه پوشیددیدهٔ اخلاص ازحق‌نمك ؟　　چشم امیدش زنیل یأس نابیناشود ؟

عمل نمودیم تا مدت دوسال در قندهار بخدمت نایب موصوف و سردار بلند اقتـدار سردار شیردل خان بعهدهٔ مختار کاری روزگار خودرا بسر آوردیم بعدهٔ بسبب آمدن بندگان شهزاده کامران ازهرات بعزم‌تسخیر قندهار اتفاق رفتن سردار صاحبان قندهار بنا برمقابلهٔ شاهزاده ممدوح افتاده وخاکسار هـم درعزیمت این سفر همرکاب سردار صاحبان بوده بعهدهٔ خودمامور بودیم وآنچه که وقوعات جنگ وجدال وغیره بسردار صاحبان درسفر هرات رخنمای گردیده منصل رقم زدهٔ کلك بیان میگردد .

در بیان آمدن شاهزاده کامران بعزم تسخیر قنـدهار و داخل‌شدن در قلعهٔ فراه ورفتن سرداران قنـدهار بنابر مقابلهٔ شاهزاده ممـدوح و گرفتن قلعهٔ مذکور را

هزار داستان قلم خوش رقم برشاخسار این مدعا چنین خوش الحان بیـان میگردد که درسنه یکهزار ودوصدسـی وهشت هجری مطابق ماه جمادی‌الثانی سردار صاحبان قندهار در قندهار سیار گلزار استراحت وجرعـه نوش بادهٔ فـراغت وآرام بودنـد

والاعموم رعایای ومستاجرین را تکلیف مالا یطاق میرسانیدند خصوصاً عالیجاه خدایانظرخان ماماى سرداران که زمام مختار کاری قندهار بدست اقتدار او بود ازخداناترسی دست تعدی وظلــم بحال رعایای وتجاران دراز داشت ورعایای ومستاجرین ازدست جور وستم او دست نفرین بدرگاه خدای جلشانه فراز داشتند ازآنجا کــه اساس ظلم بر روی آب میباشد که بیك آه مظلومی ازپای درآید وبرطبق مضمون :

چو آزردی دلی را ازمکافاتش مباش ایمن　　　که ازهرمدآهش کار صدشمشیر می آید

چون دراین اثنای خبررسیده که شاهزاده کامران بعزم تسخیر قندهار معهٔ عساکر وسامان محاربه ومجادله از دارالسلطنه هراة برآمده وشاهزاده جهانگیر خلف خودرا معهٔ عالیجاه وکیلخان که ماماى شاهزاده جهانگیر بود ومهولیخان پیشخدمت خودرا در هرات گذاشته بقطع منازل داخل قلعهٔ فراه درانجا بفراهمی لشکر ایلات والوسات میپردازد چون عالیجاه گلذار خان بامیزائی کــه با شاهزاده کامران بسیار گلذار مخالفت بود همین احوال ورود شاهزاده ممدوح درقلعهٔ فراه جانب سردارصاحبان قندهار نوشته فرستاد کــه شاهزاده را عزم تسخیر قندهار بالجزم است وروز بروز جمع آوری لشکر مینمایند هنوز چندان استقلال نگرفته .

سرچشمه شاید گرفتن به بیل　　　چو پرشد نشاید گذشتن به پیل

هرگاه بدفع شاهزادهٔ موصوف بپردازند وقت بهتر ازحالا نخواهد بود. سردارصاحبان بمجرد استدراك این خبر درقلعهٔ فکر محبوس گــردیده درصدد تجهیز سامان مقابلــه وجمع آوری لشکر شده درعرصهٔ اندك جمع آوری قشونات وسامان نموده هریك سردار کــهندلخان وسردار پردل خان و سردار شیردل خان معهٔ خوانین عالیجاه عبدالله خان اچکزائی ونایب ملامؤمنخان غلزائی ورمضانخان هوتکی وهوتخان غازئی ویونسخان بارکزائی وتاج محمد خان بارکزائی و میرزا احمد خان عمله باشــی وغیره بجمعیت سه هزار سواره جرار خوش اسپه زره پوش ویکهزار وپنجصد نفر پیاده رو حیله ونجیب وتلنگهٔ هندوستانی وهفت عرابه توپ جلوی ازقندهار برآمده رخ نهاد قلعهٔ فراه وعالیجاه سردار مهردل خان را معهٔ نایب گلمحمد خان بجمعیت معــدوده در قندهار گذاشتند وسردار رحمدلخان درانوقت درشکار سرخوش بادهٔ حکومت شکارپور بوده هرگاه سردار صاحبان ممدوح بطی منازل در منزل خرما لك منزل انداز گــردیدند ودرانجا خبر رسید که شاهزاده کامران خلف خود شهزاده سلطانعلــی را درقلعهٔ فراه گذاشته خود بطریق استعجال معاودت فرمای دارالسلطنهٔ هرات گردیده سردار صاحبان باستماع این خبر فرحت اثر چون گل شگفته نغمه سنج مسرت وابتهاج گردیده ودر ساعت کوچ منزل نموده روانهٔ قلعهٔ فراه هرگاه نزدیك قلعهٔ مذکور رسیدند شاهزاده سلطانعلی تاب مقاومت نیاورده بی مقابله ومجادله فرار برفرار اختیار نموده سردار صاحبان تجویز صف آرائی لشکرخود نمودند سردار شیردل خان بمعهٔ عملهٔ لشکر خود که همه جوانان شایستهٔ زره پوش بودند پیش قراول گردیده وسردار پردل خان معهٔ قشون خود در صف

قلب وسردار کهندل خان درصف آخرین ترتیب گرفته رخ نهاد قلعهٔ فراه ودرعرض راه تمامی اربابان و کدخدایان قلعهٔ مذکور بجهته استقبال سردار صاحبان آمده مشرف سلام شدند وسر اطاعت و فرمان برداری برکاب نصرت مآب انقیاد سردار صاحبان گذاشتند و بخلاع فاخره سرفرازی یافتند سردار صاحبان بیرون قلعهٔ فراه خیام گلگون مضرب ساخته فرو کش گردیدند وعالیجاه میرزا ابوالقاسم خان را باندرون قلعه مامور نمودند ودرشهر قلعه فراه منادی امن وآمان گردانیدند و به استمالت ودلاسای رعیت پرداختند . بعدازچند روز قلم تحصیل مالیات جاری نمودند وفتح نامجات احتوای معاودت شاهزاده کامران جانب هرات وفراری شدن شاهزاده سلطان علی ازقلعهٔ فراه وتسخیر نمودن قلعهٔ مذکور بمضمون رنگینی جانب کابل بخدمت امیردوست محمد خان وقندهار وشکارپور و غیره رقمزدهٔ کلک جواهر سلک منشیان بلاغت ترجمان گردیده وچند روز بانتظام مهام مالی وملکی آن سر زمین پرداخته بعده در مجلس مشورت قانون عزیمت هرات ، بین خودها می‌نواختند واین خوان درمطبخ خیال می پختند اراده سردار کهندل خان و پردل خان همین بود که قلعهٔ فراه را درتحت تصرف حکم خود آورده ورعایای قلعهٔ مذکور مطیع فرمان خود ساخته وحاکم ازطرف خودها در قلعهٔ مذکور مقرر نموده وچندنفر ازروسای بطریق یرغمال گرفته بندوبست پخته نموده و معاودت فرمای قندهار شویم که قلعه هرات دراستواری چون سد سکندریست بااین مشت لشکر تسخیر آن بسیار دشوار وناممکن است سردار شیردل خان که بشیر دلی خودمغرور بود هرگز این سخنان برادران و امیران خود بگوش اصغا نیاورده چنگ مدعای خود را دربزم برادران درنوای آورده این نغمه سرائید که اینچنین وقت‌غنیم بدست نخواهدآمد شاهزاده کامران بالفعل از تخت سلطنه هرات آواره وانشاءالله تعالی زود صید سرپنجهٔ اقتدار مایان خواهد شد وتاهراة درتعاقبش‌رفته‌انتقام اشرف‌الوزراء وزیرفتح خان ازاو خواهم گرفت،دشمن هروقت که دست دهد دردفع آن فرصت وتاخیر نباید کرد تاآنکه تمامی سرداران طوعاً و کرهاً رضاجوی سردارشیردل‌خان مقدم دانسته وحاکم خودرا در قلعه فراه گذاشته عزیمت فرمای جانب هرات شدند .

دربیان کشته‌شدن مهولی خان درقلعهٔ هرات‌ازدست شاهزاده جهانگیر وباغی شدن امرای‌هرات و کشیدن شاهزادهٔ‌مذکوررا ازهرات‌وجلوس دادن حاجی فیروزالدین شاه رابرتخت وباز عزل شاه مذکور ونصب شاه محمود شاه ونگذاشتن شاهزاده کامران را درقلعه هرات

شبدیزقلم شیرین رقم درمیدان این مدعای چنین ترك تازبیان مینماید که درسنهٔ صدر هرگاه شاهزاده کامران قلعهٔ هرات را تفویض شاهزاده جهانگیرخلف‌خود ووکیل‌خان ومهولی‌خان پیش خدمت خود نموده بعزم تسخیر قندهار رونق افزای قلعه‌فراه گردیده دراین اثنا مابین وکیل‌خان ومهولی خان آتش عناد شعله ور گردیده چنانچه شاهزاده

جهانگیر به موجب مصلحت وکیل خان خالوی خود صورت حیات ازصفحه زندگانی محو ساخت ازانجا که دنیا دار مکافات است بعد از چند روز عالیجاهان مصطفی خان زوری ودوست محمد خان ابدالزائی ودیگر امراء باهم متفق شده شهزاده جهانگیر ووکیل خان را ازتخت جهانگیری هرات معزول ساخته اخراج نمودند بعده حاجی فیروزالدین شاه را برسریر سلطنهٔ هرات جلوس دادند چندروز حاجی موصوف بزیارت کعبهٔ تخت سلطنهٔ هرات پرداخته وامراء ورعایای هرات همه معتکف حریم کعبه طاعت وفرمان برداری او بودند بعد از چند روز امرای هرات احرام کعبه عبودیت وبندگی حاجی ممدوح شکسته رختاب گردیدند وبعد بر وزیر تدبیر و مصلحت وقت بندگان محمود شاه را براسپ اقتدار سوار نموده به تخت سلطنهٔ فرود آوردند وخود امرای مذکور فیل واربار کش خدمات ومانند پیاده چپ وراست در دائره خدمتگذاری میدویدند تامدت یکنیم ماه از شطرنج بازی روزگار غدار این همه عزل ونصب بادشاهان برتخت سلطنهٔ هراهٔ صورت وقوع گرفت چون شاهزاده کامران هرگاه درقلعه فراه ازین وقوعات هرات واقف شده اولاً از محو صورت هستی مهولی خان پیش خدمت خاص محو حسرت و افسوس گردیده ومحو خیال و عزیمت تسخیر قندهار را از صحیفهٔ خاطر خود نموده باستعجال تمام معاودت فرمای هرات خلد آیات گردید هرگاه شاهزاده کامران بقطع منازل منزل انداز بیرون قلعهٔ هرات گردیده امراء وخوانین هرات ابواب قلعهٔ هرات بررخ شاهزاده کامران مسدود ساخته نگذاشتندش که قدم نهاد اندرون قلعهٔ هرات گردد تا مدت چند ایام بیرون قلعه مذکور درباغ شاهی سیار خیابان حیرانی و گلهای اندوه وحسرت میچید وازمفارقت معشوقهٔ سلطنهٔ هراهٔ لاله وار داغ داغ حزن وبیقراری هرچند طرف امرای هرات ابواب رسل ورسایل مفتوح ساخته لیکن هرگز ابواب قلعهٔ هرات برچهرهٔ حالش نگشادند تا آنکه شبی ازشبها به موجب صلاح و رهنمونی طایفهٔ بردرانی که اندرون قلعهٔ هرات محلهٔ علاحده دارند ازمحلهٔ آنها نردبان ها بردیوار قلعه گذاشته هوس جلوه ریزی نمودند درابن اثنا چوکی مستحفظین قلعهٔ مذکور باخبرشدند پروانه وار خودهارا رسانیده شمع جنگ را برافروخته وبسیاری ازلشکر شاهزادهٔ ممدوح بضرب شمشیروتفنگ ازنرد بان حیات برزمین ممات انداختند بقیه تاب مقاومت نیاورده نردبانهای درانجا گذاشته فراری شدند و درباغ هزیمت داخل شدند هرچند شاهزاده کامران با امراء و خوانین قلعهٔ هرات بسیار اسپان حیله وری خودرا درمیدان تمهیدات و تدبیرات دوانید لیکن گوی مراد از میدان مدعای نبرد امرای مذکور بحضور شاهزادهٔ موصوف نوشته فرستادند که سرداران قندهار از فراه درتعاقب شاهزاده می آیند وعزم مقابله دارند اولا رفته بمقابلهٔ سرداران ممدوح بپردازند اگر بفتح و فیروزی کامیاب گردیدند بعده مقالید ابواب قلعهٔ هرات دریغ داشته نخواهد شد حاصل که شاهزاده کامران از کامرانی هرات بسبب عناد امرای هرات بالکل مایوس گردیده روزی چند درباغ شاهی انتظار کشیده واز گلچینی گلزار سلطنهٔ هرات خارهای حسرت در پای مدعای خورده مانند بلبل نالهای اندوه می کشید تا آنکه سردار صاحبان قندهار در قلعهٔ میرداؤد که نزدیک سواد هرات است منزل انداز شدندود مبدم توسن خیال مقابلهٔ شاهزادهٔ مذکوردرمیدان آرزوی میدوانیدند و ساعت به ساعت سمند اراده را درعرصه قلعه تجویزات میتاختند.

دربیان رفتن سردار صاحبان قندهار از قلعهٔ فراه جانب هرات ورسیدن عالیجاه شمان آخند زاده بطریق رسالت امر شاهزاده نزد سردار صاحبان در عرض راه و سلسلهٔ محاکات مصالحه را در تحرك آورده و پس رفتن وکیل مذکور بیحصول مدعای

رسول قلم که فقرات نویس خیر ورفع شر میشد در تبلیغ این مدعای چنین بیان مینماید که در سنهٔ صدر هرگاه سردار صاحبان موصوف ازقلعهٔ فراه در تعاقب شاهزاده کامران عزیمت فرمای جانب هرات شدند درمنزل خاك سفید عالیجاه شمان آخند زاده وکیل شاهزادهٔ ممدوح چون باد درنزد سردار صاحبان ورود آورده رسالهٔ مدعای را پیش معلم دانش سردار صاحبان مطالعه نموده شرح مطول مدعای موکل خودرا بعبارات مختصر بیان نموده که الحال شاهزادهٔ موصوف ار آتش کینه و نفاق بالکل دست بردار و تشنهٔ آب زلال اتصال و اتحاد است که ارادهٔ تمد ریس رسالهٔ مودت واتفاق نسبت سردار صاحبان بخاطر دارد و بغیر از این هرگز مباحثهٔ منازعهوفساد نخواهد کرد بلکه به تفاسیر آیهٔ کریمهٔ یحبهم ویحبونهخواهد پرداخت که نهال محبت واتحاد را اصلها ثابت وفرعها فی السماء است .

وازقرار عهدنامه ملك فراه که تعلقهٔ قلعهٔهراتست درتصرف سردار صاحبان واگذار خواهدشد ومبلغ یك الك روپیه عوض نعل بندی هم خواهد داد ویکی از فرزندان خود در خدمت سردار صاحبان مامور خواهد نمود که همیشه خواهد ماند امابشرطیکه سردار صاحبان عزیمت هرات موقوف داشته مراجعت فرمای قندهارشوند هرگاه سردارصاحبان ازشمان آخوندزاده وکیل مذکور برمعنی لفظ مدعای واقفشدند به نحشیت رسالهٔانبساط وخرمی پرداخته جواهر اسرار معنی مشورت ومصلحت را مابینخود مطالعه نموده گاهی حاشیهٔ عهد وپیمان شاهزاده موصوف مطالعه می نمودند وگاهی از رعونت نفس تکرار می کردند که امروز شاهزاده کامران ازسریر کامرانی آواره و مایوس وقت بهتر ازحالا بدست نخواهد آمد واز رسم لفیف مفروق در گذشته درس لفیف مقرون شاهزاده موصوف میخواندند وبدلامای وکیل مذکور میپرداختند ومنزل به منزل بسرعت تمام ترجانب هرات میرفتند هرگاه سردار صاحبان منزل انداز بزیارت حضرت خواجه اوریا صاحب قدس اله سره العزیز گردیدند دران منزل باعلماء دانش و اصحاب بینش مشوره نموده مختصر مدعای خودرا نوشته بدست آخوند زادهٔ مذکور داده رخصت دادند وبجانب شاهزاده ممدوح نوشته که وکیل درلامعهٔ دستخط معلی رسیده سخنانی که مفروق مصالحه و رفع منازعه بود بیان طراز نمود لیکن حالی رای شاهزاده معلی خواهد بود که مایانومرحوم اشرفالوزراء وزیر فتحخان چقدرخدمات وجان فشانی های درخانوادهٔ سدوزائی خصوصاً ازوالد ماجد ایشان که عبارت ازبندگان محمودشاه است نموده ایم نتیجهٔ خدمات همین بود که اشرفالوزراء وزیر فتحخان را بگفتهٔ معاندین بگوناگون عقوبات هلاكنمودند نظربران برعهد وپیمان ایشان چه اعتبار ، هرگاه مردمیدان میباشند

بسم‌الله این گوی واین میدان ، کـه ازین عرصه رخ تاب نگردیده اسپ همت خود را دراین میدان مبارك بتازند تا به موجب مدبر وزیر تقدیر برد ومات از طرف که باشد ، شاهزاده کامران چون ازنوشتهٔ سردار صاحبان و بیان شمان آخندزاده و کبیل خود مطلع گردیده پیاده وار درششدر حیرانی آمده باربونهٔ ارادهٔ خودرا برفیل فرار انداخته بااسپ خیزان و دوان رخ نهاد قلعهٔ لاش و درمات شاهزاده کامران اکثر خوانین او معهٔ لشکر آمده مشرف استیلام سردار صاحبان شدند و به خلاع فاخره سرفرازی یافتند وباز درین اثناء وکلای بندگان محمودشاه و امراء هرات معهٔ محاکات مصالحه بحضور سردار صاحبان آمدند وبیان نمودند که امراء ورعایای خاص وعام از رفتار های ظالم وتعدی شاهزادهٔ موصوف در کورهٔ عذاب وناخوشی بودند ازاینجهته اورا در اندرون قلعهٔ مذکور راه دخول ندادند ، الحال ارادهٔ شاه ممدوح و امرای هرات همین است که فیمابین طریقهٔ اتحاد وسلسلهٔ مودت ووداد صورت استحکام وانتظام پذیرد احسن وانسب آنست که سردار کهندل خان را در قلعهٔ هرات بگذارند کـه باما همدم خوان اتفاق وشمع افروز مجلس وفاق بوده باشد وآنچه که مالیات هرات خواهد بود آن را بقرار چهار حصه قسمت کرده دوحصه خلاصه ازشاه ممدوح ویك‌حصه ازامرایان ویك‌حصه بسردار کهندل خان داده خواهد شد ودر معاملهٔ نیك وبدومقابلهٔ اعدائی باما یان شریك خواهدبود سردار صاحبان باین قسمت راضی نشدند بلکه فریب بازی تصورنموده بخیال دانستند که درقلعهٔ هرات لشکر قدر قلیل واز جای دیگر هم استمداد برای اهل هرات نخواهد رسید وقلعه‌را به‌آسانی فتح خواهیم نمود وبکام‌دل هم آغوش شاهد سلطنهٔ هرات خواهیم شد وکلای امرای هرات را بجواب صاف برداخته رخصت دادند وتخم تسخیر قلعهٔ مذکور درمزرعهٔ خیال می کاشتند و از دهاقین قضا وقدر غافل بسیاری کسان مزرعهٔ خود را درویده خرمن ها تیار نموده میخواستند کـه بردارند صاعقهٔ تقدیر گوشهٔ چشمی نمود وبگذاشت که یکدانه تصرف نمایند .

در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با امراء و خوانین هرات

وفریب خوردن زرمحمدخان خلف عیسی خان کوهی

لوای قلم مشکین رقم که معارك آرای میدان سخن طرازیست در عرصهٔ بیان این مدعای چنین برافراشته میشود که در سنه ۱۲۳۸ صدر سرداران قندهار داخل سبزوار گردیدند درآنجا مراسلات‌عالیجاه بنیاد بیگ‌هزاره بصحابت معتبری بحضور سردارصاحبان رسیدند باین مضمون که ما ازقدیم هوا خواه واخلاص کیش سابق هم در خدمتگذاری مرحوم اشرف الوزراء وزیر فتح خان بهیچو جه قصور نکرده ایم و ازمقدم شریف سردار صاحبان باین مملك هرات بسیار خوش شد یم در حال قلعه هرات خالی افتاده بدون مصطفی‌خان زوری و دوست محمد خان ابدال زائی دیگری اندرون قلعهٔ مذکور نیست و چندان قوت مقابله ندارند هر گاه سردار صاحبان بزودی تشریف فرمای سرزمین هرات شوند عجب میدان خالی افتاده است وما هم بمعهٔ جمعیت موجودهٔ خود همرکاب اتفاق سردار صاحبان گردیده جواهر زواهر خدمات

وجان فشانی خودرا درسلك مدعای منتظم خواهیم نمود ازآنجا که بنیاد بیگ هزاره پیش از ورود سردار صاحبان معهٔ سه هزار لشکر درقلعهٔ هرات برمصلای فرو کش بوده اولا باامرا وخوانین هرات نان موافقت وساز گاری درتنور مدعای خود می پخت و جهت اندرون رفتن قلعهٔ هرات قانون حیله سازی را درنوای آورده لیکن نواهای حیله سازی او درگوش امرای هرات نا موافق افتاده هرگز اورا اندرون قلعهٔ هرات جای ندادند بلکه بروایش نوشته فرستادند که هرگاه شما با ما یان درمقام موافقت و اتحاد میباشید پس اولا با سرداران قندهار که بعزم تسخیر قلعهٔ هرات داخل سرزمین هرات میباشند رفته مقابله نمایند وازینطرف هم کمك خواهد شد هرگاه به هزیمت سرداران موصوف پرداختند بعده در اندرون قلعه ماننه مردملك دیده بشما جای خواهیم داد ونوعیکه مرکوز ماقی الضمیرشما خواهد بود دران خواهیم کوشید ، والا این سخنان شما محض بی بنیاد است ازانجا که بنیاد بیگ هزاره بنیاد مقابلهٔ سرداران مذکور نداشت واز امرای هرات هم بنیاد کارخود محکم ندیده درآب وگل مایوسی چون خر فرو رفته بعده ازروی مصلحت بوضع ارتفاع بنیاد کاخ محبت واتحاد سردار صاحبان ممدوح پرداخته راغب تسخیر قلعهٔ هراة گردیده چنانچه سردار صاحبان ازمنزل میرداوٗد کوچ نموده عبور دریای ساخته نزدیك پل مالان منزل انداز شدند و درآن منزل خلف بنیاد بیگ هزاره معه تحایف نفیسه ودوراس اسپان بجهت ملاقات سردار صاحبان آمده مشرف سلام گردیده ، تحایف پیشکش نموده سردار صاحبان هم به تعارف مهمانداری خلف مذکور بخوبی پرداختند واو بسر دارصاحبان شمع افروز بزم خلوت گردیده چراغ مدعای خود راازشعلهٔ التفات ومحبت سردار صاحبان برافروخته روز دیگر رقم رخصتی از دفتر خانهٔ مهربانی وعنایت سردارصاحبان ممدوح حاصل نموده روانهٔ منزل گاه خود روز سوم عالیجاه سردار کهندل خان بجهت ملاقات بنیاد بیگ هزاره تشریف فرمای گردیده با او بنیاد دوستی و عهد وپیمان مستحکم نموده مابین متفق اللفظه وٗ المعنی شدند بعده در تجویز وتدبیر وضع بنیاد ومحاصرهٔ قلعهٔ هراة ساعی گردیدند سردار صاحبان طرف مشرق بفاصله نیم گروه قلعهٔ هرات سنگر زده درآن دایر شدند و حاجی خان کاکری را حکم دادند که از گردونواحی هرات مردم بیلداران فراهم نموده بوقت شب تاریك رو بروی هردروازهٔ هراة بفاصله تیر تفنگ برج های ترتیب داده سپاهیان برجسته باجزائلها درآن برجها تعین نمایند که احدی از اندرون قلعه آمد ورفت نکنند هرچند دروقت بنای برجهای مذکور چندین مرتبه مابین لشکر هرات وسردار صاحبان مقابله و مجادله روی داده لیکن بهرصورت برجهارا بمقابلهٔ هردروازه هرات قایم نمودند وسدراه آمدورفت مردم قلعه...شدند وهر که از اندرون قلعه بیرون می آمد سپاهیان از برجهای جزائلی میزدند وبسیاری را هلاك می نمودند اما آنکه امرای هرات نیز تمامی ابواب هرات خاك ریز نموده یك دریچه ازدروازهٔ مشهد مقدس گذاشته بودند که ازان دریچه آمد ورفت می نمودند وهرشب سواران وپیادگان ازقلعهٔ مذکور بر آمده باسواران چوکی سردار صاحبان گرگ جنگی نموده کشته وکشتانده بازباندرون قلعهٔ مذکور میرفتند وسواران از لشکر سردارصاحبان تابدروازهٔ قلعهٔ هرات درتعاقب سواران وپیادگان

تعاقب میکردند وچون از بالای قلعه شلك اتواپ وجزائر می‌نمودند سواران سردار صاحبان
ازعین دروازه واپس می آمدند تامدت چهل پنجاه روز ما بین لشکر سردار صاحبان ولشکر هرات
کرك جنگی واقع بوده ودرآن سال بحکم ایزد متعال سقای ابر بهار باب پاشی آن سرزمین
چنان پرداخته بود که از بس آب ولای پیاده چون خر بگل فرو میرفت چه جای سواره که
تحرك نماید سردار صاحبان ایام بارش باران در سنگر توقف داشتند وقدمی بیـــرون
نمیگذاشتند ودرآن سنگر چنان آبادی دکاکین از میوه فروشان و طباخان وقصابان
ورخت فروشان وغیره کشانیده بودند که هرات ثانی در نظر مردم می آمد و عالیجاه
گلندارخان که ماما ی عالیجاه سالوخان بود بسبب واقف کاری اورا بجهت تحصیل
مالیات دیهات بیرونات قلعهٔ مذکور مامور نمودند که در عرصهٔ اندك چهار لـــك روپیه
جمع آوری مالیات نموده وداخل خزانهٔ سردار صاحبان نمود وسردار صاحبان بسبب
چنین خدمات مالیات ستانی نقد اعزار و آبروی در جیب مدعای عالیجاه گلندار خان
می‌انداختند و بهرحال بتازه روئی گلندار عزت و حرمت عالیجاه مذکور میپرداختند
لیکن رفته رفته بمقتضای . من‌عان ظالما فقد سلط‌الله علیه. در خور این همه خدمات جمع
آوری مالیات بوقت مراجعت هرات چنان نتیجه یافت که ذکر آن در داستان مراجعت
هرات بیان نموده خواهد شد که گلندار عزتش را در طرفة‌العین برباد دادند .

در بیان رفتن سردار شیردل خان برای ملاقات محمدخان کوهی
و آگاه شدن از فریب بازی کوهی مذکور و باز آمدن درهرات

ابر قلم سیه رقم که اقطار بار لالی سخنان آبدار است بهارستان این مدعای را چنین سرسبز
ساخته بیان مینماید که بعد ممانعت بارش باران سردار صاحبان ازسنگر کوچ نموده در باغ شاهی
که متصل قلعهٔ هرات است منزل انداز گردیدند وهر روز چوکی های طرفین دست از گریبان جنگ
وجدال وقتال قتال کوتاه نمیکردند دراین اثنای مراسلات عالیجاه محمد خان کوهی بخدمت
سردار صاحبان وارد یافتند درآن مندرج بود که ما همیشه اخلاص کیش وهواخواه خاندان
عظیم الشان بوده وقدوم میمنت لزوم سردار صاحبان از خدای عزوجل میخواستیم الحمد لله
که بکام دل رسیدیم الحال ارادهٔ خاطر این اخلاص کیش همین است که باهم متفق گردیده
مهم تسخیر قلعهٔ هرات را بانجام رسانیم لیکن دو حرف حجاب راه این مدعای شده اند یکی
آنکه مدتی است که عالیجاه سالوخان پیش من التجای آورده وارادهٔ ملاقـــات سردار
صاحبان دارد و از خصومت سردار صاحبان نهایت در هراس وچون قلم سرگردان فقرات
نویس وسواس هرگاه یکی از سردار صاحبان بشمع قدوم اشفاق لزوم بزم افروز ملاقات
ماشوند که رفع تیره گی وسوسه وهراس عالیجاه سالوخان بچـــراغ مـــهربانی والتفات
آنعالیجاهان نموده شود که اوهم من بعدازین در دایرهٔ خدمتگذاری وجانفشانی بصدق
عقیده واخلاص ثابت قدم خواهد بود وهرگز پای ازدایره فرمان برداری بیرون نخواهد
گذاشت ودیگر اینکه بنیاد بیگ هزاره با ما بنیاد مخالفت وعناد مستحکم دارد و بالفعل
بنیاد بیگ مذکور بنیاد انداز اقامت درنزد آن سردارصاحبان میباشد هرگاه به تخریب
بنیاد بنیاد بیگ مذکور پرداخته اورا اسیر ودستگیر نمایند یقین که بنیاد محبـــت ووداد

مستحکم مابین خواهد بود و تا ابدمرهون احسان سردار صاحبان خواهیم بود بعد انجام این هر دو مطلب ما هم بجمعیت لشکر آماده حاضر رکاب سردار صاحبان خواهیم شد و بفضل الهی گشایش قفل ابواب قلعهٔ هرات موقوف بیك اشارهٔ مشار الیه تدبیر من است چرا که امرای هرات بدون ما دیگر جای استمداد ندارند اینقدر خویشتن داری که در قلعه مذکور نموده اند محض بامید استمداد و کمک من است انشاء الله تعالی بشرط رسیدن مفاتیح ابواب قلعهٔ مذکور بدست من خواهد افتاد و فتح قلعه مذکور بی جنگ وجدال نصیب سردار صاحبان خواهد شد چون سردار صاحبان ازچنین نوشته کوهی مذکور مطلع شدند فریفته سخنان تزویر بنیان او گردیده مابین خود شمع خلوت را روشن کردند وشعله این سخن را بیان نمودند که مردم این سرزمین نهایت دغا باز که در تلبیس ابلیس لعین راهم درس میدهند مبادا کدام دام حیله وری در رهگذر مدعای ما یان انداخته طایر وجود ما یان را صید سرپنجه مدعای خود نمایند ودرین باب فکر مفصل و تدبیر براصل باید نمود که فردا دست تفابن وحسرت نمالیم ولب افسوس بدندان ندامت نخائیم، سردار صاحبان هنوز راه این مدعای را بپای اندیشه و تدبیر می پیمودند که دراین ضمن خبر رسید که عالیجاه محمد خان کوهی الك الك خانهٔ ملك بنیاد بیگ هزاره در تحت تصرف خود آورده به تخریب بنیاد هزارهٔ مذکور پرداخت بنیاد بیگ هزاره که در نزد سردار صاحبان واقعهٔ هرات بود بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر بنیاد هوش وحواس خودرا ازدست انداخته وخلف خودرا بمعهٔ عمله قدر قلیل در خدمت سردار صاحبان گذاشته خود بجمعیت موجوده از خدمت سردار صاحبان مرخص وروانه ملك مالوفهٔ خود شده سرداران ممدوح بعد رفتن بنیاد بیگ هزاره پاس بنیاد بلند اساس ناموس وسرداری خود ملحوظ نداشته بموجب نوشتهٔ کوهی مذکور کوه الوند بدنامی را برسرخود برداشته ازروی مصلحت وقت خلف بنیاد بیگ هزاره را در بنیاد نظربندی انداختند بعد ازآن سردار هژبر بیشهٔ شجاعت ودلاوری سردار شیردل خان بجمعیت یکنیم هزار لشکر جرار خوش اسپان زره پوش شمشیرزن نیزه باز بجهت ملاقات کوهی مذکور روانهٔ مشهد خورد ریزه گردیده هرگاه سردار موصوف سرخوش بادهٔ ملاقات کوهی مذکورشده مشارالیه مقدم سردار ممدوح از جملهٔ مدد گاری بخت وطالع قوی خود دانسته انواع انواع مراسم مهمانداری وتعارف بجا آورده لیکن ازخبث باطن تخم اندیشهٔ باطله درزمین خیال خاطرخود کاشته اراده داشت که در حین شمع افروزی مجلس ضیافت برخوان یکرنگی بلقمه تیر تنگی گرفتار ومبتلا نمایم، لیکن یکنفر توپچی باشی که سابق با سردار ممدوح معرفت داشت بلکه ملازمی سردار موصوف هم نموده بود سردار مذکور را ازهمین ارادهٔ باطلهٔ کوهی مذکور مطلع وباخبر نموده بود سردار موصوف باطلاع اینمعنی ازروی شیر دلی مستعد و آماده گردیده سپاه خودرا مسلح ومکمل نموده دست بشمشیر نشستند. چون کوهی مذکور این حالت را معاینه نمود دانست که سردار صاحب معزی الیه ازفتیلهٔ تفنگ ارادهٔ ما بوئی برده است. بعده دست کوته فکری خود در آستین عاقبت اندیشی باز کشیده در تمهید رفع اندیشهٔ سردار موصوف گردید. بهرقسم سردار مذکور را در مجلس ضیافت خود آورده مابین خودها عهد و پیمان نمودند ویسالوخان را نیز باسردار صاحبان آشتی داده

رفع کدورت و کینهٔ دیرینه نمودند روز دیگر کوهی مذکور تحایف نفیسه و اسپان خاصه پیشکش سردار موصوف نموده رخصت داده وعالیجاه خدا نظرخان مامای سردار صاحبان پیش خود توقف داد و بسردار شیردل کوهی مذکور مخاطب گردیده که عساکر میمنه واورگنج برای تخریب بنیاد بیگ هزاره طلبانیده بودیم بعدفتح ملك لك لك خانه بنیاد جمعیت بنیاد بیگ هزاره کشیده شده که او جانب قلعهٔ بسامیان آواره ودربدر میگردد وپسرش نزد سردار صاحبان نظربند دشمن قوی بنیاد من همین بنیاد بیگ هزاره بوده الحال احتیاج طلبانیدن لشکر میمنه واورگنج نیست بالفعل عالیجاه سالوخان رابجهت ممانعت لشکر مذکور فرستاده می شود که حرکت لشکر مذکور ازآنجا نگردد و امرای قلعه هرات که چشم امید بر کمك من دارند بمجرد رسیدن سرزمین هرات فتح قلعهٔ مذکور نصیب سردار صاحبان خواهدشد وحالا که فرستادن سالوخان طرف میمنه واور گنج محض برای طلبانیدن لشکر بنا بر مقابله و مجادله سر دار صاحبان بود سردار صاحبان از چنین فریب بازی و سالوسی سالوخان بی نبردندوبحسب استدعای محمدخان کوهی عالیجاه خدانظرخان مامای خودرا درنزد کوهی مذکور گذاشته خودسردار شیردل خان ازمشهد خورد ریزه مراجعت فرمای هرات گردیده بعداز چند روز کوهی مذکور مع چهار هزار لشکر دو هزار سواره اسپان ویکنیم هزار خرسواره جزایلی وپانصد نفر پیادهٔ تفنگچی وچهار عرابه توپ باتفاق مامای مذکور بقطع منازل داخل هرات گردیده برلب دریای متصل پل مالان فروکش شده سردار صاحبان بجهت استقبال کوهی مذکور سردارعظیم الوقار سردار کهندل خان را مامور نمودند وهم تدارك ضیافت ومهمانداری کوهی مذکور گرفتند وچشم انتظار براه آمدن کوهی مذکور داشتند بعدازچندمدت سردار موصوف پس آمده بیان نمود که محمدخان کوهی سبب آمدن پس ماند لشکر خود وتجهیز سامان سه چهار روز مهلت طلب نموده بعد ازآن آمده ملحق رکاب خواهدشد سردار صاحبان سخن کوهی مذکورمحل اعتبار دانسته چهارروزطریق اصطبارورزیدندوجرعه نوش بادهٔ انتظاربودند ونمی دانستند که کوهی مذکور خود مجنون وار عاشق جمال لیلی قلعهٔ هرات وفرهاد واو در کندن بیستون مدعای تسخیر هرات جان شیرین میدادوخسرو آرزوی خودرا برسرراه اتفاق امرای هرات جلوس داده بفریب بازی وخدعه طرازی سردار صاحبان میپرداخت بلکه خیال اسیری و دستگیری سرداران موصوف دردل خبث منزل خودداشت لیکن قادر نشد ..

در بیان فریب بازی محمدخان کوهی وجنگ نمودن باسردار صاحبان و هزیمت یافتن کوهی مذکور

مبارز قلم تیزرقم که معارك آرای سخن طراری است درمیدان این مدعای چنین ترددات بیان می نماید که درسنه ۱۲۳۸ صدر هرگاه محمد خان کوهی داخل سرزمین هرات گردیده درظاهر بنواختن طبل اتفاق وکمك سردار صاحبان میپرداخت ودر باطن قانون ساز کاری وموافقت باامرای هرات در نوای می آورد تااینکه بعداز چهار یوم سردار کهندل خان باز بجهت ملاقات واستقبال کوهی مذکور تشریف فرمای

گردیده وسردار صاحبان در باغ اسباب ضیافت و مهمانداری از اغذیهٔ گونا گون وفروش بوقلمون مهیا وموجود ساخته وا تواپ سلامی تیار ساخته منتظر مقدم کوهی مذکور بودند و سردار کهندل خان هنوز نا رسیده که کوهی مذکور پیش از رسیدن سر دار محمد وح خرسواره وپیاده‌ها پیش روی خود ساخته وسواران پس‌پشت خود نموده بموجب ساز کاری امرای هرات رخ نهاد اندرون قلعهٔ هرات گردیده وعالیجاه خدانظرخان ماما که با کوهی مذکور همرکاب بود بملاحظهٔ این صورت محو حیرت شده مضطربانه معهٔ عمله خود جلو اسپان برداشته ازلشکر کوهی مذکور جدا گردیدند دراین صورت مابین ماما‌ی مذکور و لشکر کوهی فساد برپای گـردیده ازطرفین چند نفر مقتول ومجروح شده آخر ماما‌ی مذکور جان خودرا کشیده افتان وخیزان و گریزان خود را در باغ باصد داغ حسرت نزد سردار صاحبان رسانیده و کوهی مذکور بااین فریب بازی طرف قلعهٔ هرات رفته امرای هرات لشکر کوهی رادر اندرون قلعه راه نداده بیرون قلعه متصل دیوار حصار جای توقف دادند فقط تن‌تنها بمعهٔ چند نفر خواص محمد خان کوهی را دراندرون قلعه بردند درانوقت از اندرون قلعه اینچنین شلك اتواب متواتر گردید که رعدفلك درخروش وگاوزمین در جوش لرزه آمده سردار صاحبان از شلك اتواب مذکور یکبارگی درتحیر آمده حیران این ماجرای ماندند ورسالهٔ تدبیر واندیشه‌را مابین خود کشاده مطالعه می‌نمودند وانواع انواع فقرات برصحیفهٔ مصلحت نگارش میدادند دراین اثنای گوناگون اخبارات رسید بعضی میگفتند که مصطفی خان زوری درقلعهٔ ارگ هرات لـوای بغی و عناد رافراشته است وبرخی ها بیان می‌نمودند که محمدخان کوهی سردار کهندلخان وماما‌ی خدانظرخان رااسیر ودستگیر نموده همراه خود دراندرون قلعه برده هرگاه اینچنین اخبارات مختلفه بسمع سردار صاحبان رسیده هوش‌وحواس خود باخته فقرات نویس غم والم گردیده تجویز کردند که‌الحال درباغ نشستن دیده‌ودانسته خودرا درآتش جنگ سوختن است که مبادا لشکر کوهی مذکور ولشکر هرات دیوارهای باغات را گرفته مایان رامحاصره نمایند‌بعده جان کشیدن نتوانیم بهتراست که‌ازین باغ خودها را بیرون کنیم‌درصورت مجوزاین مصلحت عالیجاه سردار شیردل خان از روی شیردلی معه عملهٔ خود در ساعت سوار گردیده رفته پیش روی لشکر هرات گرفته که هوس برآمدن باغ نکنند بعده سردار کثیرالاقتدار سردار پردل خان از پردلی تمام جمیع اسباب خیام وصندوق خانه واتواپ ود کاکین اردوی بازار وغیره ازباغ کشیده معهٔ سوار وپیاده متوجه تخت صفر که واقع هرات است گردیده لشکر محمدخان کوهی بعدمعاینهٔ صورت کوچ لشکر سردار صاحبان پرش جانب باغ مذکور نمودند عالیجاه سردار شیردل خان که پیش راه آنها گرفته ودر دائره جلادت و مردانگی ثابت‌قدم بودنگذاشت که لشکر کوهی مذکور قدم‌پیشنهاد شود مابین لشکر هرات و سردار موصوف نائرهٔ آتش جنگ‌وجدال شعله ور گردیده بسیاری از لشکر کوهی مذکور چون بزهای کوهی بساطور جلادت و دلاوری حلال نموده در مسلخ قتل وقتال آویزان می‌نمودند هرگاه سردار کهندل خان بجمیع اسباب سالماً از باغ مذکور بر آمده منزل انداز تخت‌صفر گردیده همانوقت سردار شیردل‌خان ازروی مصلحت ازمیدان وغاعنان‌تاب گردیده رخ‌نهاد دامن کوهستان گردیده ولشکر کوهی بعدعنان‌تابی سردار موصوف تفنگ

زنان در تعاقبش چون سایه افتادند بخیال اینکه سردار موصوف هزیمت خورده میرود چون لشکر کوهی وهرات از دیوارهای باغات بیرون آمدند و بمیدان صاف رسیدند همانوقت سردار شیردلخان ازروی جلادت وشیردلی معهٔ سپاه وعمله یکبارگی جلو اسپان برداشته خود هارا برلشکر کوهی مذکور رسانیدند و بسیاری های ازلشکر کوهی زیرتیغ بی دریغ کشیدند ، ودرحین مقابله لشکر کوهی فقط ازشنیدن آواز مهیب بزن بزن جوانان لشکر سردار ممدوح اسلحهٔ حیات ازتن خود دورانداخته جرعه نوش بادهٔ بیهوشی میشدند جوانان مذکور دست برپش دراز آنها انداخته بر زمین میزدند وسرهاش می بریدند و لشکر بیاد کمان کوهی ملك الموت را بچشم خود دیده بجوانان مذکور بکمال عجز وزاری میگفتند که برای خدا مارا نکشید که مسلمانان اهل سنت وجماعت میباشیم. افغانان بزبان افغانی با آنها مخاطب میشدند «ستاسی وژل پرمالوی ثواب اری» افغانان همین می گفتند که کشتن شما برای ما بسیار ثواب دارد وسرآنان را بی رحمانه می بریدند وبفتراك اسپان خود می بستند تا آنکه لشکر کوهی وهرات شکست فاحش خورده لشکر سردار موصوف مظفر و منصور گردیده سرهای لشکر کوهی برتخت صفر آورده پیش سردار شیردلخان می گذاشتند وازخدمت جنگ محمود گردیده بزبان افغانیه بسردار صاحبان اظهار خدمتگذاری وجانفشانی ومردانگی خودها را کرده تقاضای افزودی تنخواه میکردند، سردار صاحبان میخندیدند وآفرین آفرین بجوانان می گفتند وهریك را بفراخور مردانگی وشجاعت بانعام لایقه وخلاع فاخره سرفراز وخوشوقت می نمودند، بعد ساعتی هنوزغبار جنگ ازفلك فیروزه رنگ برطرف نشده بود که امرای هرات بجمعیت سوار وپیاده اندرون قلعهٔ هرات بر آمده بنواختن طبل جنگ پرداختند سردار شیردلخان باوجود ماندگی وهلاکت جنگ سابق با هم عنان تابی را عار دانسته عنان اسپ همت خود را معهٔ عمله سپاه نصرت پناه جانب لشکر هرات گردانید ودرمیدان جنگ ترددات دلیرانه وحملات بهادرانه بسیار نمود تا آنکه امرای هرات پیاده وار درششدر هزیمت مات گردیده فرار اختیار نموده داخل اندرون قلعهٔ هرات شدند و دوباره سرشورش وعناد از گریبان فساد بیرون نکشیدند دراین اثنا مبارز آفتاب عالمتاب ترددات نوروضیا نموده منزل انداز مغرب زمین وشاقان (١) انجم درچهار سوق لیل قایم کردند سردار صاحبان ازبس ترددات جنگ از میدان وغا عنان تاب گردیده برمنزل تخت صفر مستقر وصبح از آنجا کوچ نموده درچمن ازهرات که مفاصلهٔ سه کروه دارد رونق افزای شدند وباخوانین خودها هریك عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی ونایب ملامومن خان غلزئی ورمضان خان هوتکی وحاجی خان کاکری شمع افروز بزم خلوت گردیده بیان نمودند که محمد خان کوهی چنین نرد دغابازی باخته وسالوخان نیز برای گرفتن لشکر میمنه واورگنج رفته است هرگاه سالوخان باجتماع قشونات به آن لب دریای آمده وازاین طرف لشکر قلعهٔ هرات خواهد شد پس درمیان دولشکر گرفتارخواهیم شد در آن وقت جان کشیدن از این دوعسا کر بسیار مشکل آن است که ازدریای عبور نموده درمکان میرداؤد منزل انداز شویم اگرازآن طرف

---

(١) وشاقا بمعنی غلام ساده رو و کنیز واین لفظ ترکی است ،

سالوخان آمده پس بمقابلهٔ او خواهیم پرداخت هرگاه لشکر هرات آمده هرآینه باو جنگ جنگ را درنوای خواهیم آورد واز اندیشهٔ دولتشکر فارغ البال خواهیم شد سردار صاحبان وخوانین امراء بدین مصلحت همدستان گردیده روزدوم از چمن زار کوچ نموده ازمکان اوبه، عبور دریای هرات نموده در منزل میرداؤد آمده فروکش شدند چندروز مکث پذیر بوده دربحر اندیشه وتدبیر تسخیر قلعهٔ مذکور شناوری میکردند ودر گرداب انتظار غوطه میخوردند که دراین اثنا چاپار از قندهار معهٔ نوشتهٔ سردار مهردل خان ورود آورده مندرج بود که عالیجاه سمندر خان بامیرزائی بجمعیت لشکر برسرقندهار آمده سخت محاصره نموده است ونایب گل‌محمد که عزیز فریب اوفت مبادا فریب بازی نموده زمام ملك قندهار بدست اوسپارد دراینصورت خرابی کلی روی خواهد داد یکی ازسردار صاحبان بزودی عزیمت فرمای اینطرف قندهار گردد که بروقت بدفع دشمن پرداخته آید والا صورت حال مقدمه دگرگون بنظر می آید سردارصاحبان بمجرد دریافت این خبر وحشت اثرنهایت مشوش گردیده خیال محال تسخیر هرات از سر کشیده وفکرنمودند که مبادا ازینسو رانده وازآن سو مانده شویم ، وبرطبق مضمون ، بیت

بیچاره خر آرزوی دم کرد ... نایافته دم ودوگوش گم کرد

مبادا ملك قندهار هم ازدست برود همان دم لاله وار داغ مفارقت هرات بردل گذاشته بمهٔ جمعیت لشکرخود مراجعت فرمای قندهار وازدغابازی محمد خان کوهی وسالرسی سالو خان دست افسوس چون مگس میسائیدند

دربیان مراجعت سردار صاحبان قندهار ازهرات بی‌نیل مقصودو

عرض راه غارت نمودن شهزاده سلطان علی خلف شهزاده کامران را وجنگ نمودن با او .

شبدیز قلم مشکین رقم درطی منازل این مدعای چنین تیزرو بیان میگردد که درسنه یکهزار ودوصدوسی وهشت هجری هرگاه سردار صاحبان بااین همه فریب بازی ازتسخیر هرات مایوس و مراجعت فرمای قندهار شدند دراول منزل عالیجاه گلدار خان که عم سالوخان بود اورا بسبب عداوت وعناد سالوخان باوجود خدمات مالیه ستانی هرات وغیره همهٔ را منسیاً منسیا نموده درعین سواری سواران سردار صاحبان بموجب حکم ازهرچهار طرف میرعالیجاه گلدار خان چاوریز شده گلدار عزت وتمکین او را برباد دادند کسی ازسواران شال از سرش برداشته وکسی شمشیر از کمرش خلاص نموده وکسی تفنگچه ها و کسی قبای وچوغه از برش بیرون آوردند دریك پیراهن و زیر جامه ازاسپش فرود آورده و بازویش بریسمان بسته براستر لگدپران سوار نموده تا بقندهار آوردند وبدست ستم عالیجاه خدانظرخان ماماسپردند تامبالغ کثیر ازاوحصول نماید ونامهای مذکور درصورت... خداترس ودرستم گاری ازحجاج بن یوسف هم گذشته عالیجاه گلدارخان رادرمجلس خود بارا حضار داده ویکجای همراه خود برخوان طعام خورانیده بعده حکم برعقوبات اومیداد که اورا درشکنجهٔ عذاب گرفتار نموده ازحد بیحد ظلم برحالش میکردند نعوذ بالله هیچ مسلمانی را بدست ستم

اینچنین ظالم خدا گرفتار نکند ، غرض با این همه عقوبات گوناگون وعذابها مبلغ یك لك روپیه ازعالیجاه گلندارخان حصول نموده او را رهائی دادند آخر نتیجه خدمات هرات همین بود که عالیجاه مذکور ازسر دار صاحبان یافته وشهزاده کامران بعد فرار هرات درقلعهٔ لاش رفته آتش افسوس واندوه هرات در مطبخ خیال می پخت ودرآتش انتظار می سوخت که آیا مقدمهٔ هرات چگونه خواهد شد واین معشوقهٔ سلطنت هرات هم آغوش که خواهد گردید چون مغنی قلم مشکین رقم چنین نغمه طراز بیان میشود که هرگاه سر دار صاحبان بدریافت خبر قندهار عزیمت تسخیر هرات موقوف داشته مراجعت فرمای قندهار وبسرعت سریعه دو منزل رایك منزل نموده در این اثنا شهزاده کامران از مراجعت سر دار صاحبان باخبر گردیده نهایت خوشوقت شده در ساعت شاهزاده سلطان علی خلف خودرامعه خوانین هریك عطامحمدخان الکوزی وجهان دادخان بامیزی معهٔ قدری لشکر مامور نمود که رفته پیش روی شکست سرداران بگیرند چون شاهزاده سلطان علی داخل سبزوار گردیده درانجا جمع آوری لشکر می نمود هرگاه سرداران مذکور نزدیك سبزوار آمدند شاهزاده ممدوح وخوانین مذکور مطلع شدند که سر داران موصوف در واقعهٔ هرات نیز خوب مقابله ومقاتله بالشکر هرات ومحمدخان کوهی نموده باجمعیت سامان محاربه ولشکر بسبب شنیدن خبر وحشت اثر قندهار معاودت نموده اند شاهزاده وخوانین مذکور باستماع خبر توان مقابله ومجادلهٔ سر دار صاحبان در خودها ندیده ازسبزوار برآمده بفاصلهٔ دوازده کروه رفته در کوهستان روی پوش ومتواری گردیدند وسرداران مذکور چون داخل سبزوار شدند وقت نصف لیل بود که یك افغان نزد سر دار صاحبان آمده گفت که شاهزاده سلطان علی معهٔ خوانین وقدری لشکر معهٔ صندوق های خزاین که همه مملو ازطلاست بجهت گرفتن پیش روی سرداران داخل سبزوار گردیده جمع آوری لشکر می نمودند لیکن چون ازجمعیت لشکرو توپخانه وغیره سردار صاحبان واقف شدند تاب مقاومت نیاورده رفته در کوهستان فرو کش شده اند سر دار صاحبان هرگاه نام خزاین وفرار شاهزاده مذکور شنیدند همانوقت سردار شیردل خان بجمعیت پانصد سوار جرار کرارخوش اسپه بطریق چپاول برهنمونی افغان مذکور چون شهباز تیز پرواز بوقت سحر که نسیم سحری غنچهٔ صبح رادرتبسم آورده بود خردرا درآن سرزمین رسانیده در آنوقت شاهزاده و خوانین مذکور معهٔ لشکری همه بخواب آرام رفته بودند سردارموصوف اولاً برچوکی سواران آنها که برشوارع مامور بودند رسیده وازقضای کردگار سواران نوم برحصارجان سواران چوکی استیلای آورده بود که ازغفلت خواب خبری نداشتند سردار ممدوح سواران چوکی مذکور اسیر ودستگیر نموده اسپان واسلحه آنها غارت کرده بعد گرفتاری چوکی مذکور سواران سر دار موصوف چون گرگ درپی صید شاهزاده وخوانین مذکور درمیان کوهستان متفرق ومتلاشی گردیده آخرچند سواران برخیام شاهزاده مذکور افتادند شاهزاده وخوانین مذکور یکبارگی چشم ها ازخواب بیخبری کشاده دیدند که چه نحو صورت دارد هرگاه سواران چپاول ملاحظه نمودند هوش و حواس باخته مضطربانه بهچشم خواب آلوده برسر کوه بپای فرار افتان و خیزان بالا میرفستند وسواران دست به یغمای اسباب شاهزادهٔ مذکور دراز کردند

هرگاه شاهزاده مذکور بسر کوه رفته دید که سواران چپاول قلیل است حیف دانسته همانـدم معهٔ خوانین مذکور از کوه فرود آمده بمقابلهٔ سواران مذکور پرداختند چنانچه سواران مذکور در هم برهم شدند شاهزاده مذکور بفراهمی اسباب وسامان خود پرداخته آماده گردیـد کـه در ایـن اثـنا سـردار شیـر دلخـان معـهٔ لشـکـر در مقـابلهٔ شاهـزاده وخوانین مـذکور رسیده آتش جنگـک شعله ور گـر دیده لشکر شاهزادهٔ مذکور باز روی درفرار نهادند وشاهزاده معهٔ خوانین پای پیاده برسر کوه افتان وخیزان میرفت هرگاه شاهزاده وخوانین ولشکرش بربالای کوه رفتند بمتانت کوه بازاتفاق مقابله ومجادله افتاده تامدت دوپاس خوب جنگک تفنگک زنی مابین طرفین واقع شده وسردار هم نتوانست که برسر کوه حمله کنند آخر خوانین شاهزاده مذکور بعداتمام باروت وگوله های عاجز آمده بزبان افغانیهٔ خود بسردار موصوف مخاطب شدند کـه ای سردار!

روی خدابین مایان هم درانی وسیال و عزیز شما میباشیم از تقدیر خدا الحال مایان گریخته ایم در حال بشما صلاح ندارد ویس مایان بیائید وایس بروید، ازما و شما باین کار کلان پرده میباشد سردار موصوف چون دید که شاهزاده و خوانین مذکور بسیار عاجز شده اند ودرعجز کشاده التجای مینمایند و زور من هم بکوه نمیرسد لاچار بمدنظر التجای آنان تعاقب شاهزادهٔ مذکور گذاشته و ازجنگک دست بردار گردیده آنچه که خیام وفروش واسپان وغیره اسباب شاهزاده ممدوح و لشکرش در منزل باقی افتاده بود همه را لشکر سردار موصوف بحیز یغمای آورده وایس داخل سبزوار شدند وچند روز درآنجا اقامت گرفتند و عجیب تر نغمه آنکه سواران لشکر کـه دراین چپاول همرکاب سردار ممدوح بودند بعضی ازان ها باتفاق سردار موصوف چنگک جنگک را در نوای می آوردند و برخی چنگک یغمای دراز نموده اسباب و سامان شاهزادهٔ موصوف بچنگک تصرف خودمی آوردندو نوازندگان چنگک جنگک رادرانوقت چیزی از یغمای شاهزاده چنگک نیامده ودیگران که چنگک یغمای مینواختند چنگک خودرا ازحنای یغمای خوب رنگین ساختند هرگاه سردار موصوف بعدنواختن چنگک رزم شاهزادهٔ ممدوح بزم افروز منزل سبزوار گردیده هما نوقت چنگک حکم خودرا درنوای آورده که هرکه ازسپاه متعینهٔ چپاول غنیمت شاهزاده درچنگک خود آورده است همه را درسر کار ما حاضر نمایند که بموجب قسمت بهر کس سپاه متعینهٔ چپاول عطائی خواهد شد چون سپاهیان باستماع این نوای چنگک حکم سردار موصوف غنیمت را ازچنگک تصرف خود بیرون دادن محال دانسته مستعد وآماده نواختن چنگک جنگک شدند هرگاه سردار موصوف از نغمهٔ ناسازگاری سپاه آگاه گـردید از روی تجویز عاقلانه آنچه که اسپان خوب وخاصه از یغمای شاهزادهٔ مذکور بچنگک سپاه آمده بودند همه بوعدهٔ عطای قیمت ازچنگک آنها بیرون آرورده دراصطبل خاص بستانیدند مابقی را در چنگک سپاه واگذشته وکسانی که غنیمت شاهزاده بچنگک خود نیاورده بودند آنهارا ازچنگک نوال وجود خود خوش دل ساخت بعده از منزل سبزوار چنگک تحرك در نوای آورده روانهٔ قلعه فراه گردیده در این اثنا خبر قندهار رسید که عالیجاه سمندر خان چندروز بنواختن چنگک جنگک ومحاصرهٔ قندهار پرداخته وچند

هزار مبلغان بصلاح صواب نائب گل محمد خان از سردار مهردل خان گرفته بچنگ تصرف خود آورده روانهٔ مکان مالوفه گردید سردار صاحبان ازسماعت این نغمه دلکشائی چنگ خوشی و خرمی در بزم آرزوی بنوای آورده بقطع منازل داخل قلعهٔ فراه شدند و مبلغ دوازده هزار روپیه سردار صاحبان که در حین رفتن جانب هرات در دریای فراه غرق شده بودند غواصان و شناوران جمع نموده بکشیدن مبلغان مذکور حکم دادند چیزی مبلغان کشیدند وچیزی در قعر دریا فرو رفته سرداران باقی مبلغان مغروقه بموجب تقسیم حکماً از رعایای فراه تحصیل کردند بعده چنگ عزیمت شاهزاده کامران دربزم خیال خاطر درنوای آورده مستعد جانب قلعهٔ لاش شدند ومیرزا ابوالقاسم خان بجهت جمع آوری سرسات وغیره سامان مامور نمودند ازانجا که درعین تیارگی قلعهٔ لاش نغمهٔ ناخوش بگوش سردار صاحبان رسیده که از گوشمالی نوازندگان ساز قضا وقدر تار عمر سردار محمد عظیم خان از قانون حیات گسسته سردار صاحبان بشنیدن این نوای اندوه افزای چنگ ماتم داری درنوای آوردند وعزیمت لاش بشگون نامیمون دانسته و میرزا ابوالقاسم خان را واپس طلبانیده ، ودوعرابه توپ کلان که درقلعهٔ فراه افتاده بودند آنهارا به زور باروت شکستانیده تکه تکه نموده برشتران بار نموده بطریق استعجال تمام روانهٔ قندهار که درعرصهٔ هفت یوم ازقلعهٔ هرات بتاریخ بیست وپنجم ماه ذیحجة الحرام سنه یکهزار ودوصدوسی وهشت هجری رونق افزای قندهار شدند ودر حمام ها رفته وبحوض عشرت نشسته و ازطاس آب صحت برسر خود انداخته وکیسهٔ فرحت بر اعضای مالیده وسنگ راحت بپای زده وچرک منافرت را پاك وصاف نموده ازموائد خوان رنگین وفواکهات شیرین بهره ور وشیرین کام بوده هم آغوش شاهد کامرانی قندهار شدند وچند روز این رساله سفر هرات وفریب بازی محمد خان کوهی مابین خود مطالعه مینمودند و ازهرات افسوس میخوردند .

در بیان رفتن سردار شیردل خان طرف کابل و گرفتار نمودن حبیب الله خان خلف مرحوم سردار محمد اعظم خان و جنگ نمودن باسردار دوست محمدخان وبعدمصالحه نمودن تمام دولت مرحوم محمدعظیم خان را بدست آوردن باز داخل قندهار شدن

مغنی قلم خوش رقم درنواختن این نغمهٔ خوش الحان می گردد که درسنهٔ صدرهرگاه سردار صاحبان درعرصهٔ شش ماه از هرات مراجعت نموده داخل قندهار گردیدند بعده یکی ازسرداران بجهت عزاپرسی مرحوم سردار محمدعظیم خان درفکر رفتن کابل شده که دربن اثنای مراسلهٔ عالیجاه حبیب الله خان خلف مرحوم سردار صاحبان قندهار ورود آورده دران مندرج بود که سردار دوست محمد خان بفریب دنیای دوروزهٔ بی اعتبار

مجنون وار فریفتهٔ جمال لیلی مال واسباب مرحوم پدرم گردیده باما در مقام عنادو معرکه آرائی است و بجهت رفـع این فتنه وفساد یکی ازان سردار صاحبان بـزودی متوجه اینطرف کابل شود کـه آتش عناد روز بروز اشتعال پذیر است ، سردار صاحبان بعد دریافت این مضمون مابین خود رسالهٔ مشورت را مطالعه نموده رفته رفته فهرست رسالهٔ شجاعت وجوانمردی سردار شیردل خان معهٔ یکهزار سوار جرار شیر بیشهٔ جلادت وجنگ درآخرماه صفر سنه یکهزار ودوصد سی و نه هجری روانهٔ کابل گردیده بعد ورود کابل سردار موصوف اولاً باسردار دوست محمد خان همدم خوان اتفاق گـردیده وعهد پیمان ساخته یکـدل شدند بعده ازروی مصلحت مابین خود گفتگوی زرگری نموده آمـده بعالیجاه حبیب‌الله خان خلف مرحوم مذکور بجای خود سلسلهٔ اتحاد و اتفاق را صورت انتظام داده درصورت دوستی واتحاداورا گرفتار ساخته تمام مال‌واسباب از دولت کشمیر بچنگ آورده عالیجاه حبیب الله خان بچنگ اسیری روانهٔ قلعه عالیجاه خـدانظر خان ماما نمودند کـه در انجا بچنگ حبس گرفتار بوده باشد و خود سردار شیردل خان در کابل متوقف گـردیده بغرور دولت کشمیر خیال ریاست کابل وگـرفتاری سردار دوست محمد خان هم درسر گرفته چنانچه روزی سردار شیردل خان مجلس ضیافت برای سردار دوست‌محمدخان ترتیب داده طلب سردار ممدوح نمود چون سردار دوست محمدخان ازآفت ضیافت مذکور بی خبر بود هرگاه معهٔ عملهٔ خواص خود داخل مجلس گـردیده بعضی از امرا مجلس نغمهٔ گرفتاری بگوش سردار ممدوح رسانیدند هماندم ترك مجلس نموده برخواسته روانه بجای‌خود گردید در بنای ضیافت مقابله ومجادله سردار شیردل‌خان ساعی گـردیده تاچند مدت فیمابین سرداران ممدوح ضیافت جنگ و جدال برپای بود تاآنکه سردار پردل خان ازچنین ضیافت معرکه آرائی آگاه شده از قندهار بسرعت سریعه خودرا برخوان ضیافت جنگ وجدال سرداران رسانیده بچندموائد مواعظه ونصایح رفع تلخکامی نفاق سرداران ممدوح مینمود لیکن سردار شیردل خان موائد مواعظه را نـاگوار دانسته یکبارگی پیالهٔ آب جنگ را ازسردار دوست محمدخان دریغ نداشته آتش مقابلـه را شعله ور ساخت و بسیاری لشکریان از طرفین برباد قتل و قتال رفتند آخر سردار دوست‌محمدخان ازخاك میدان وغ عنان تاب گردیده داخل اندرون شهر کابل گردیده سردار شیردل خان بعد عنان تابی سردار دوست محمد خان معهٔ چند نفر خواص خود دراندرون کابل‌رفته دست‌اتحاد درمعانق سرداردوست‌محمدخان انداخته از ضیافتهای یکدیگر مخاطب گـردیده از موائد خوان یکرنگی و برادری خود های شرین کام گردیدند و درچمن موافقت ویکو جودی بسان گـل شگـفته خندان میشدند گـویا غبار کینه وفساد بردامن حال سردار صاحبان ممدوح ننشسته بود چند ایام سردارشیردل خان وسردار پردل خان در کابل به‌بوستان سرای سردار دوست‌محمد خان به تماشای گوناگون گـلهای کابل که گـفته اند :

گـل بکابل باده درشیراز رنگین میشود زلف درایران کمر درهند پرچین شود

چون ولایت کابل‌را حق تعالی ازشه فرد دیوان‌ولایات آفریده است سردار صاحبان نضارت بخش دیده فرحت وانبساط بودند و ازاقسام‌اقسام اطعمه‌وانواع‌انواع‌فواکهات محبت لاکلام یکدیگر شرین کام بوده طرفین به کام دل رسیدند سردار شیردل خان غنیمت کشمیر مرحوم سردار محمدعظیم خان عظیم وغ بمت‌دانسته غنیمت ریاست کابل در تحت‌تصرف سردار دوست‌محمدخان بمدنظر نگاه یك وجودی‌غنیمت تصوریده ازگلزار خدمت سردار دوست‌محمدخان دسته دسته گلهای‌مهرومحبت بدست‌آورده بحصول گلهای رخصت از دارالفردوس کابل رخ نهاد قندهار گردیدند وسردار دوست محمد خان در دارالسلطنة کابل مستقر سریر ریاست وکامرانی گردیده آنچه که منکوحات وغیر منکوحات ازطائفهٔ ارباب طرب ازمرحوم بودندهمه‌راگل‌رخصت دست داده مطاق العنان نموده مگر یك‌زوجه ازمرحوم سردار محمد عظیم‌خان درحبالهٔ نکاح‌خود آورده وعالیجاه حبیب‌الله خان را از قلعهٔ عالیجاه خدانظر خان ماما طلبانیده وصورت دیوانگی وبیهوشی اودیده که بسبب رفتن دولت کشمیر وخزاین پدرش دیوانه‌گردیده بود مراعات سردارانه وبرادرانه پرداخته عنان توسن جهانگردی بدست‌اختیار آورده که ولایت بولایت اوقات عمر ناپایدار را بگدائی بسر می آورد ودروقت کامرانی دوازده هزار اشکر درپس عالیجاه حبیب‌الله خان سوار میشدند ودرحین سواری اسپ کرسی زرین مرصع در زیرپای عالیجاه مذکور میگذاشتند که برآن پای گذاشته براسپ ورکاب سوار می‌گردید وعاقبت کار او بگدائی سرکشیده ازانجا که برنقش ونگار بیهوده دستگاه تعلقات دنیای بیوفای هیچ اعتبار نیست خصوصاً رایحهٔ این اخبار بمشام هرخاص وعام رسیده باشد که دولت کشمیر وبال جان است بخانهٔ هرکس راه یافته زود خانهٔ عافیت او را خراب نموده سردار محمدعظیم خان که دولت کشمیر بجور وتعدی جمع نموده بود بعد وفاتش درطرفة‌العین برباد رفته بدست‌یغمای‌سردار شیردل‌خان افتاد و خانهٔ اورا هم برباد داد وبزودی ازدارالفنا بدار بقاشتافت وازدولت کشمیر بهرهٔ نیافت وپسران سردارشیردل خان هم دیوانه و کچکول گدائی درگردن دارند ولایت بولایت میگردند حال دنیای دنی این است .

زاهدی خواب رفت درفکری　　دید دنیا چو دختر بکری

کرد از وی سوال کای دختر　　بکر چونی باین همه شوهر

گفت دنیا که من بگویم راست　　که مراهر که مرد بودنخواست

هرکه نامرد بود خواست مرا　　این بکارت ازاوبجاست مرا

چون دنیا بگذاشتهٔ اتقیای‌وبرداشتهٔ اشقیاست هرکه طالب اوست ذلیل واهل‌خیرت‌را این دلیل قل متاع‌الدنیا قلیل .

دربیان رفتن سردار رحمدلخان ازشکارپور جانب قندهار ومقرر نمودن عالیجاه عبدالمنصور خان بعهدهٔ حکومت شکارپور و گرفتن شکارپور امیران سند و کشیدن عبد المنصور خان از شکار پور .

مشاطهٔ قلم مشکین رقم درچهره آرائی عروس این مدعای بخط و خال وسمه وغازهٔ عبارات چنین زینت افزای بیان میشود که هرگاه درسنه یکهزار و دوصد وسی ونه هجری عالیجاه سردار شیردل خان از کابل بحصول شاهد مدعای خود مرا جعت نموده داخل قندهار گردیده بعد از گذشتن یك دوماه سردار رحمدلخان برادر خود را که درشکارپور هم آغوش معشوقهٔ حکومت بود طلب قندهار نموده سردار موصوف بموجب طلب سردار شیردل خان تشریف فرمای قندهار گردیده وعالیجاه عبدالمنصور خان خیرپور خودرا بعهدهٔ نیابت حکومت شکارپور مامور نمود بعد گذشتن چهارماه آوازهٔ آمد آمد افواج خالصه سنگه بعزم تسخیر شکارپور منتشر عالم گردیده بلکه عالیجاه موسیو نورلیه ونطوره فرانسس بجمعیت عسا کر داخل دیرهٔ غازیخان شده امیران سند بدریافت این معنی فقرات نویس تشویش وتجویز گردیده بمقتضای عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد ، دراین صورت گرفتن شکارپور عین مدعای خود دانسته عالیجاه نواب ولی محمدخان لغاری را که مشیربی نظیر امیران سند بود مامور نمودند که طائفهٔ افغانان را از شکارپور اخراج نموده ملك شکارپورا در قبضه اقتدار خود آرند . نواب مذکور اولاً از اندوکانه نوشته جات خود را محتوا تر بطرف عالیجاه عبدالمنصور خان بهمین مضمون فرستاده که ارادهٔ آمدن افواج خالصه سهنسکه بنابر تسخیر ملك شکارپورمصمم وحالاً که ملك شکارپوردرقرب وجوار همسایگی ملیان است خدا نخواسته اگر ملك شکارپور تصرف خالصه سهنسکه گردیده پس خوب نیست ازهمسایگی خالصهٔ مذکور برای مایان چندین شکوفه های خراب متبسم خواهد شد نظر بران علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد گفتهٔ خرد مندان است بالفعل اهالی خراسان را قدرت مقابلهٔ خالصه سهنسکه نمیباشد سردارصاحبان درخراسان لحم گوسفندان ناصری و برنج های پشاوری وانگور صاحبی و خلیلی و کشمشی وخربوزه ها و سرده ها وتربوزهای شرین وانار های بی دانه وفالوده ها نوش جان میفرمایند وآب یخ مینوشند ازین سبب لشکر برودت برحصار وجود سردار صاحبان استیلا آورده که اصلاً گرمی غیرت اسلامی درشریان جان ندارند تا لشکر از خراسان بیاید بسیار سفر میخواهد و ملك شکارپورازدست خواهد رفت مشتی که بعدازجنگ بیادآید بگردن خود باید زد افضل همین است که ملك شکارپور بدست تصرف مایان سپارند که باز اهل اسلام میباشیم هرگاه سردار صاحبان ملك های دیگر سلطنت از خالصه سهنکه گرفتند وبراعدای دین مظفر و منصور شدند پس ملك شکارپور دور نیست دولت خاص ایشان است ، الحال مهربانی نموده بزودی بلا توقف یکدم تشریف فرمای خراسان شوند که پردهٔ کار طرفین دراین است بخیر وعافیت رفته باسردار صاحبان همدم خوان گوشت و پلو های وفواکهات شرین، شیرین کام گردیده صحت حمام حاصل نمایند واگر بنجود یکرارا ده مطمح نظر

دارند پس این گوی و این میدان وعبث خود را وما را درفکر دور و دراز نیندازند که عاقبت سود ندارد عالیجاه عبدالمنصور خان هرگاه ازچنین نوشته جات نواب موصوف مطلع گردیده مانند دود بر خود بپیچیده حیران این ماجرای شده وهیچ چارهٔ این کار نتوانست کرد، لاعلاج درفکر تدارک روانگی خود جانب خراسان گردیده ودر جواب بطرف امیران سند و نواب مذکور نوشته فرستاد که لشکر خالصه سهنگه قدر قلیل ودر حدود دیرهٔ غازیخان بجهت انتظام امور خود درآن سرزمین دایر است و ارادهٔ ملک شکارپور ندارد واکثر ملکهای متعلقهٔ شکارپور همه با حاطهٔ تصرف ایشان است فقط چهار دیوار شکارپور مانده بود که الحال بران هم دندان طمع خود را تیز نموده اند ولحاظ عاقبت اندیشی ندارند وچشم اخلاص ازاهالی خراسان پوشیده وبهانهٔ خالصه سهنگه پیش نهاد خاطر خود نموده باین حیله وری ملک شکارپور را بدست تصرف خود می آرند، مکن مکن که نیکو محضران چنین نکنند.

ودوستی والیان خراسان بفریب دنیای بی اعتبار ازدست ندهند و ازتصرف شکارپور هیچ نتیجهٔ خوبی و بهبودگی نخواهد دید بلکه بدنامی بسیار دارد لیکن امیران سند بمقتضای الملک لمن غلب شیرازهٔ مجموعهٔ سلطنت خراسان درهم بر هم دیده و آوازه آمد آمد لشکرخالصه سهنگه سپرمدعای خود نموده عالیجاه نواب ولی محمد خان معهٔ قدری لشکر وچند سرکردگان بنابر تسخیر شکارپور درسنه یکهزار و دو صد سی ونه هجری مامور نمودند چنانچه نواب مذکور آمده درباغ شاهی و قلعهٔ شکارپور منزل انداز گردیده وعالیجاه جمعه خان بارکزئی را پیش خود طلبانید و نشیب و فراز نشان داده واز کتاب لطایف الحیل مسئل نوش ونیش خوانده حکم داد که عالیجاه عبدالمنصور خان رازود بهمان دم ازشکارپور روانهٔ خراسان نماید ومالیهٔ سایر شکارپور مطابق تاریخ صدور حکم پروانه سرکار مارعالیجاه مذکور بازیافت نموده زود برسانند والا درحق شما خوبی نخواهد شد و بیشک این مبلغان ازشما باز یافت نموده خواهد شد عالیجاه جمعه خان ازاینچنین سخنان دهشت آمیز نواب ممدوح دل ازدست داده صورت وای ویلا آه سرد از دل کشیده پیش عالیجاه عبدالمنصور خان آمده درباب رفتن ازشکارپور ودادن مالیهٔ سایر مطابق حکم پروانه به عالیجاه موصوف گفتگوی سخت ودرشت نموده لیکن عالیجاه عبدالمنصور خان ازرفتن خراسان عذری نکرده وازمالیات سایر جواب صاف نداده بلکه چند روز مهلت طلب گردیده که تادرستی فرمایشات سردار صاحبان بعمل آید لیکن عالیجاه جمعه خان که چشم خشم آلوده نواب معظم الیه دیده بود ازلحاظ نقض عزت خود طنبور آه و آخ کوک ساخته هردم درپیش عالیجاه عبدالمنصور خان نغمهٔ هی هی و وای وای می سرائید ومی گفت که من درمیانه چه گناه وچه تقصیر نموده ام که نواب مذکور برمن زهر غصه و خشمگی ازمار زبان میریزد و آبروی میگیرد وشما بجای خود طبل بی پروائی می زنید این چه حال و چه خیال است هنوز عالیجاه جمعه خان همین چنگ گفتگوی می نواخت که دراین اثنا مسمی دلاور خدمتگار نواب مذکور باچند نفر کلاه داران لولیده موی ستیز خوی جامه چرکین چشم رنگین پرانگبین حکم شکارپور چشمک زنان پری رخان شکارپور معهٔ چوبداران شهر برو برو گنان داخل شهر شدند ودرقصر سیت میارام درباغچه سردار بر مسند حکمرانی آرام گیر

ودر پیرهن خرمی وخوش‌حالی چون‌غنچه‌نمی گنجیدند ودرساعت منادی حکم‌حکم امیران سند درهر کوچه وبازارشهر گردانیدند وجای‌بجای برمحال‌سایر وکوتوالی وهشت دروازه آدمان خودرا مقرر نمودند ومکاید ابواب‌شهر بدست خود کردند. روز دویم خدمتگار مذکور مستعد شهر گردی شده ریش راشانهٔ فرحت داد ودرسر افتخار فرق کشیده پیرهن ململ وکلاه مخمل وتنبان گلبدن بایك‌وجب‌بخیه کاری در لنگان سیه‌فام پوشیده ولونگی زری کنار مستعمل بکمر نازنین بسته وشمشیر آویزان ساخته معهٔ سواران چرك پوشان به تماشا و به نظارهٔ شهر در هر کوچه وبازار تفرج کنان وپری رخان دیوسیرت شکارپور دیده محوحیرت می‌شدند وبه‌یکدیگر نگاه های کرده وچشمك های‌زده می گفتند واه شکارپور واه شکارپور ودیگر سخنان بیهوده بیان کنان‌از هر کوچه گذر کنان می‌رفتند. مردم شهر بمعاینهٔ این حالت خدمتگار مذکور وسوارانش حیران وچندین رباعیات می خواندند ودست افسوس می‌سائیدند ومی گفتند که‌ملك شکارپور محل‌حکام وسلاطین خراسان وامراء عالیمقام بود، الحال باین‌درجه رسیده که ازرسائی هوش کار پردازان امیران سند زمام حکومت شکارپور بدست چنین خدمتکاران هرزه گوی افتاده است ـ فی‌الجمله روز سوم عالیجاه عبدالمنصور خان بموجب مصلحت عالیجاه جمعه خان بجهت ملاقات نواب موصوف در باغ شاهی رفته نواب‌مذکور مقدم اوراعزیز دانسته بسیار تعارف وتملقات اونموده اورا مرخص‌ساخت. عالیجاه مذکور تمام فرمایشات سردار صاحبان که هنوز ناتمام بودند بار اشتران‌ودر گادی‌ها انداخته ازشکارپور روانهٔ کهری باسین وچند روز بجهت درستــی فرمایشات ناتمام بموجب فرمودهٔ نواب‌موصوف نواب‌موصوف در کهری مذکور متوقف گردید. خیاطان وغیره صنعت گران بموجب حکم نواب مذکور در کهری مذکور رفته فرمایشات ناتمام را تمام می‌نمودند چیزی تمام شده وچیزی ناتمام بودند که‌باز حکم نواب معزالیه در باب روانه گی عالیجاه عبدالمنصور خان از کهری باسین صادر شده عالیجاه مذکور لاعلاج ازآنجا هم کوچ نموده منزل بمنزل روانهٔ خراسان گردیده وازمفارقت معشوقهٔ شکارپور که ازسالهای سال‌یاردلخواه والیان خراسان بوددیدهٔ گریان وسینهٔ‌بریان جا بجا دران وافسوس کنان می‌رفت .

چنگك قلم خوش‌آهنگك نغمهٔ‌این‌مدعای راچنین‌درنوای بیان‌می‌آرد. که بعدروانگی عالیجاه عبدالمنصورخان‌عالیجاه نواب ولی محمدخان برحسن رای خرد پیرای وفکورسای هوش خود بلبل زبان‌را در گلزار تحسین وآفرین خوانی برشاخسار بیان مترنم می ساخت ومی گفت که‌اینچنین ملك شکارپور که معشوقهٔ قدیم‌الوالیان سلطنت خراسان بود بی‌فتنه وفساد بدست انقیاد خود آوردیم وبرتسخیر اینچنین ملك ها چندین اخراجات لشکر کشی ونقص لشکر کشی میشود تا بدست تصرف می آید .

فقط باآب‌وتاب سخنان حکمت بیان‌ملك رابدست آوردیم مجلس نشینان نواب ممدوح باصغای این‌سخنان زبان مدح وثنای چون هزار داستان بداستان طرازی‌هرگونه‌تعریفات می کشادند وطبیعت لطیف نواب موصوف رادرنشاط می آوردند‌عجب‌نوابی بود اگر لطایف اوصافش مفصل بیان نمایم‌قلم‌سیه رقم سربسودای می کشد فی‌الجمله بعد ازچند روز نواب مذکور باتفاق عالیجاه فتح‌محمدخان کوری‌واعتمادی رئیس‌محمد کهتور خدمتگار امرای

امیران خیرپور بانتظام امورات مالیهٔ سایر شکار پور پرداخته بقرار هفت حصه مقسوم نمودند چهارحصه ازامیران حیدرآباد وسه حصه ازامیران خیرپورمقرر نمودند واز طرفین امیران کارکنان وحاکمان جداگانه مقرر شدند وحسن انسانیت حاکمان شکارپور که در هرماه ماه حیات حکومت شان در برج زوال می رفت چه انشأ نمایم اکثر جاهل و از خرد بیگانه ودرفسق وفجور یگانه پری رخان شکارپور دیوسیرت دیده مجنون وار صحرانو رد لیلی جمال پری رویان دیوسیرتان شکارپور بودند وهمیشه بدرد سرخمار زنا کاری مبتلای آخر بعد ازچند ماه طلوع ماه سیادت دستگاه امیرامراء نادرةالایام سیدمحمد کاظم شاه ازطرف مغرب عنایت امیران حیدر آباد برشهر حکومت شکار پور گردیده واز امیران خیرپور فقیرعالم خان میری که حکماء یونان دانش وبینش ازمعالجه آن عاجز آیند مامور گردیده فقیر مذکور بزودی برقصررفیع اساس حکومت شکارپور نشسته وصورت پری رخان شکارپور دیده مجنون گردیده وپیاله های زمردگون باشراب آمیز زده تمام روز یا وه گوئی می نمود ودرطریق فقرودریشی دلریشی نموده سخنان بی معرفت بیان می نمود وچون آسیای درهر کوچه وبازارروزوشب در گردش وعیش می نمود هر کجای وهر کوچه که کدام حریف زنکه بازی می دید اورا استادن نمی داد وبلکه آنهارا سخت د شنام می داد که مبادا زیور حسن ازمحسنان کشیده بروندخودشیفته وفریفتهٔ حسن گلر خان شکار پور بوده دیگری را روای نداشت که پای درین گلزار حسن بگذارد ودریوم میلهٔ هندوان برناله سند گاه سوار وگاه پیاده غبار کف پای پری رویان افتخار سروروی خود دانسته برناله مذکور درمیله حاضر می شد وبی محابا درمیان عورتان عورویو شیده خودرا داخل می نمود وبدلجوئی آنها می پرداخت وبعضی عورتان خنده کنان ازاو حجاب می نمودند وبعضی متنفر می شدند فقیر مذکور بمعاینهٔ این حالت درزبان سندهی بعورتان مخاطب می گردید . که از فقیر چرا می گریزید وچرا پنهان می شوید هرجا کهازشمایان بیکر در انجا از فقیر عالم جان وسر خواهد بود چون ازین قسم چندین اختراعات فقیر مذکور می باشند اگر تشریح داده شود هرآئینه مجموعه هزلیات خواهد شد وارعالیجاه زبدهٔ نجبا سید محمد کاظم شاه چه بیان نمایم - صفت پاکوی ازمدحت ما مستغنی است دست مشاطه چه باحسن خداداد کند؛)

درنجابت ذات وحسن صفات یگانهٔ روزگار، وقدراهل کمال وشریف بسامی دانست وخود هم در کمال وحسن صورت معنی نظیر نداشت ودست نوازش چون ابر بهار درزیرش عجب جوان رعناقد زیبا صورت شرین کلام خسرو معنی شناس بود وبانتظام امورات ریاست شکارپور بخوبی می پرداخت کههر کس وضیع وشریف ازحسن اخلاق کریمانهٔ او ممنون وثنا خوان بوده مگر آدمان عمله اشاکثر بادی آتش خوئی کهاصلاً آب مروت در دیدهٔ حیانداشتند وبراندك سخن چون غبار آشفته می شدند فی الجمله از سرائیدن این نغمه مطرب خامه را باز داشته بنواختن طبل جهاد جناب عرفان مآب میرمیان احمد شاه غازی پرداخته میشود.

دربیان آمدن احمد شاه غازی درسند ودعوت نمودن طایفه مسلمین خاص وعام بجهاد وبعده روانه شدن او طرف خراسان

واعظ قلم خوش رقم در تفسیر آیات جهاد بر منبر بیان چنین خوش الحان می گردد که در سنه یکهزار و دوصد وچهل هجری جناب عرفان مآب زبدهٔ سادات عظام خلاصهٔ خاندان کرام رافع رایات اسلام. قاطع بنیاد کفر و اظلام میر احمدشاه غازی بقضای حصول سعادت سرمدی و بامید حیات ابدی برطبق مضمون آیهٔ کریمه که در باب تاکید وامر جهاد نزول یافته است عمل نموده ازمکان بریلی ضلع هندوستان لوای عزیمت جهاد کفار سکهه برعرصهٔ خاطرهمت مظاهر برافراشته بامشت جماعهٔ مسلمین مجاهدین صادق تشریف فرمای ملك سند گردیده باامیران سند وسادات عظام وعلمای کرام وامرای عالیمقام ومشایخ ذوالاحترام وهرخاص وعام از طایفهٔ اهل اسلام دعوی جهاد کرد لیکن احدی وفردی ازملك سند اعلی وادنا بسبب دون همتی و شهوت پرستی دلنهاد سعادت جهاد نشدند بلکه معاینهٔ یکمشت جماعهٔ مجاهدین بی سر وسامان حمل برفریب بازی جناب ممدوح نموده گاهی ازقانون زبان اعتراض نغمهٔ وهابی نسبت جناب ممدوح مینواختند. گاهی نوای جاسوسی صاحبان انگلیس بهادر ازارغنون دل برمی آوردند واصلا براقامت جهاد جناب موصوف اعتماد واعتبار نمی کردند که ازین یکمشت مجاهدین چه بندد وچه کشاید وچگونه نظام مهام جهاد خواهند داد ومحض فریب بازی و خدعه طرازی میدانستند. چون جناب ممدوح چند ایام بمساکن مخزن معارف انسیه معدن لطایف قدسیه پیرمیان صبغة الله توقف پذیر گردیده ودرآنجا بندوبست نشانیدن اهل قوافل که عبارت ازپرده نشینان طهارت وعصمت است نموده ازانجا تشریف فرمای شکارپور که دراوقت عالیجاه سیادت پناه سید محمد کاظم شاه محسنی جلوس فرمای برمسند حکومت شکارپور بوده ناظم مذکور شمع افروز بزم ملاقات جناب سید ممدوح گردیده ازمواید پرفواید یحبهم ویحبونه نهایت شیرین کام شدند ودرحین اختلاط ومجلس آرائی جناب ممدوح مطابق حکم نص قرآنی و احادیث قدسی ناظم مذکور را راغب جهاد کفار فجار نموده ومابین خود عهد انجام موثق نمودند چنانچه ناظم مذکور همین انجام خود که وقت جهاد آمده بامجاهدین دین حاضر خواهیم شد لیکن لذت معشوقهٔ حکمرانی شکارپور دامن گیر ناظم مذکور بوده با وجود صدور چندین دعوت نامه ها ناظم مذکور متوجه سعادت جهاد نگردیده ابواب رسل ورسایل مشعر براقاویل جهاد مفتوح داشت ونرفت ودرجنگ سکه برباد رفت که ذکر آن درداستان جنگ سکه مندرج است چون جناب سید ممدوح ازشکارپور عازم خراسان گردیده اولا درملك کچهی رسیده والی قلات را وسایر رؤسای آن سرزمین ازخاص وعام ازقانون اسلام زمزمهٔ دعوت جهاد بگوش رسانیده لیکن هرکس این آهنگ خوش نوای را خارج ازعقل ناقص خود دانسته هرگز این نغمه دلکشای را بگوش هوش نیاورده علاوه رباب استهزا وخنده گی می نواختند وچنگ ازدل پرزنگ خود برقول محال درمجلس مشورت درنوای می آوردند. چون جناب ممدوح ازملك کچهی ساز همت را کوك ساخته متوجه قندهار وادراك ملاقات سردار صاحبان قندهار نموده به قندیزد جهاد شیرین بخش کام

سعادت فرجام سردار صاحبان گردیده وهم سایر امرای عالیمقام وسادات عظام وعلمای کرام ومشایخ ذوالاحترام وهرخاص وعام دعوت جهاد نمود علمای قندهار درصورت دعوت جهاد عداوت دانسته باسید صاحب ممدوح معر که آرای مسئلهٔ ومسایل گردیده و باستمداد عساکر علومات منطق ومعانی واصول وفروع وصرف نحو وفقه وتفاسیر واحادیث وغیره علوم دینی، شکست لشکر عزیمت جهاد سید ممدوح شدند تاچند ایام مابین علمای قندهار وسید موصوف مباحثه میرفت، لیـکن جناب سید ممدوح نیز علمای متبحر همراه آورده بودند. در صورت گـفتگوی علمای قندهار نتوا ستند که شکست افواج بحر امواج عزیمت جهاد سید صاحب نمایند بعده سید موصوف از قندهار تشریف فرمای سمت کابل گردیده در اثنای راه با مؤمنین را سخین ومسلمین صادقین ازصغار و کبار خارج ازحد شمار ملاقات کرده هر کس را دعوت جهاد می نمود، هر گاه وارد کابل گردیده اهالی کابل از سادات عظام و علماء کرام ومشایخ ذوالاحترام وروسای عالیمقام وسایر خواص وعوام بکمال محبت ونهایت ودت آمده ملاقات جناب سید ممدوح نمودند درآن ایام فیمابین سرداران کابل مقدمه قتل وقتال وجنگ جدال واقع بود سید ممدوح جهت اندفـاع این شرارت و انطفای این نوایـرهٔ آتش فساد مابین سرداران مذکور بسیار سعی وتلاش نموده ، لیـکن مؤثر نشد بعد از چهل وپنج روز سید ممدوح از کابل روانهٔ طرف پشاور ودر عرصهٔ راه با مؤمنین راسخین که ملاقات می نمودند از تبلیغ این باده دلـکشای فرح افزای دعوت جهاد سرشار وخبردار می نمودند وقتیکه سید ممدوح رونق افزای پشاور گردید درآنجا ملاقات صغار و کبار اهل ابرار نموده وبه نسایم خوش شمایم دعوت جهاد شگـفتگی بخش غنچهٔ مراد سعادت نژاد آنها گردیده سه روز اقامت پذیر گردیده تشریف فرمای موضع آش نگر که مفاصلهٔ ده کروه بسمت اوطان یوسف زائی ها از پشاور واقع شده است چند روز درآنجا مکنت پذیر گردیده مومنین آن دیار ومسلمین آن اقطار را بسوی اقامت جهاد وازاله کـفر وفساد ترغیب نمود . ازانجا کـه بقدرت کاملهٔ رب قدیر جمعی کثیر وجم غفیر از مومنین را سخین اطراف واکناف به نیت ادای سعادت وادراك این عبادت بحضور سید ممدوح فراهم آمدند بعدازان ازموضع مذکور کوچ نموده بموضع خشکـی ر سیدند وازانجا بموضع نو شهره آمده چند روز توقف کردند که دراین اثنای لشکر خالصه سنگه بمقدار شش هفت هزار بسر کرده گـبی لوده سنگه ابن عم خالصهٔ رنجیت سنگه بموضـع آکوره رسیده هرچند درمیان جنود نصرت آمود مجاهدین ولشکر سهکه دریای مسمی لنده حایل بود لیـکن جماعهٔ مجاهدین از روی حمیت اسلامی وغیرت ایمانی بوقت شب کـه آن شب را قدر سعادات خود دانسته از دریا عبور نموده در ماه جمادی‌الاول سنه یکهزار و دوصد و چهل دو هجری برسر لشکر سهکه رسیده بمقابله پرداختند غازیان بسیار از لشکر خالصه سنگه بسیوف قاطعه بدار جهنم رسانیدند وبسیاری مجروح ساختند و اشیای نفیسه از ازجنس اسپان واشتران واسلحه واقمشه یغمای آوردند بعداز چندروز عساکر فیروزی مـآثر مجاهدین ازدریای اباسین عبور نموده برقریهٔ خضرو دتاخت آورده جمعی را ازلشکر سنگه زیر تیغ بیدریغ کشیدند وجمعی را بطریق دستگیری آوردند ودرآن نوبت اموال خطیر وغنایم کثیر از نقود واجناس اینقدر بدست عوام الناس آمده که از تحریر و تقریر بیرون

است لشکر خالصه‌سنگه بسر کرده گی لوده‌سنگه در این هردو نوبت شجاعت مومنین جلادت و مجاهدین ظاهر و باهر دیده مغلوب گردید آخرالامر از قدمگاه خود رخت اقامت برداشتند و در مقام دیگر فرو کش شده گرداگرد لشکر خود سنگر زدند چون جمهور مؤمنین وحاضرین از سادات عظام وعلمای اعلام ومشایخ ذوالاحترام وامرای عالیمقام وسایر خاص و عام از اهل اسلام که برکاب جناب سید ممدوح حاضر بودند براین معنی اتفاق کردند که اقامت جهاد و ازالهٔ کفر وفساد مطابق وجه مشروع بدون نصب امام صورت پذیر نخواهد شد بناء علیه بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد وچهل دو هجری بیعت امامت بردست جناب سید ممدوح بجای آورده خطبه بنام سید موصوف خواندند ومن بعد آن مومنین صادقین و مجاهدین راسخین بیش از پیش در تحصیل سعادت جهاد کمر همت بسته زبان صدق ترجمان این نغمه می سرائیدند .

ماسبك روحان بامید شهادت زنده ایم　　　پیش ما ذکر حیات جاودان باشد گران

دربیان مقابله نمودن عالیجاه یارمحمد خان بارکزئی ناظم پشاور

با جناب سید میراحمد شاه غازی، و کشته شدن بارکزئی مذکور و گرفتن

پشاور سید ممدوح از دست برادران یار محمد خان مذکور .

مجتهد قلم صدق رقم در جهاد این معرکه ی چنین معرکه آرای بیان می گردد که هرگاه جناب سید ممدوح را جمعیت لشکر ظفر پیکر مجاهدین دین ومومنین صادقین بسیار از حد بی شمار گردیده عالیجاه سردار یار محمد خان بارکزائی ناظم پشاور که بعد مقابلهٔ سید مذکور به لقب یار سنگه ملقب گردیده از مقابلهٔ جمعیت لشکر جناب ممدوح بمقتضای (خناس الذی یوسوس فی صدور الناس) ، وساوس شیطانی را در خاطر خود راه داده از روی شقاوت نفسانی در پیچ وتاب آمده جمعیت مسلمانی را در پس پشت خود انداخته بموجب حکم خالصه‌سنگه جمع آوری لشکر نموده جانب یوسفزئی ها رفته با جناب سیدممدوح آتش مقابله ومقاتله بمضمون کریمهٔ (خسرالدنیا والاخره) ، برافروخته تا ازدست مجاهدین دین در این آتش جنگ راه درك الاسفل پیش گرفته افسوس ازچنین مسلمانی که صراط المستقیم هدایت ایمانی را ازدست داده بحکم خالصه سهنگه دیده ودانسته خود را درچاه ضلالت انداخته اینچه آئین وچه ملت وچه اسلام ، بی تکلف که جای تحسین است چون بعد کشته شدن عالیجاه یارمحمد خان لشکرش روی درفرار نهاد جناب سیدممدوح بمقتضای اذاجاء الحق زهق الباطل ، چون جناب ممدوح برطریق حق ثابت قدم بود مظفر ومنصور گردیده عالیجاه مذکور بموجب حکم خالصهٔ سنگه برباطل بود بسزای اعمال خود رسید .

چون جناب سید ممدوح بعد قتل عالیجاه مذکور شکست لشکرش سه چهار هزار لشکر جرار کرار مجاهدین که هریك پروانهٔ شمع دین متین توان گفت بارکاب نصرت مآب خود برداشته سرعتا داخل پشاور گردیده بالاحصار را چون نقطهٔ پرکار سخت محاصره نموده عالیجاهان سلطان محمدخان وپیر محمدخان برادران عالیجاه یارمحمدخان معهٔ جمعیت لشکر در بالاحصار پشاور اقامت داشتند. هرچند مستعد مقابلهٔ جناب ممدوح شدند

لیکن از جهة دوامر پهلوی خودرا از مقابلهٔ سید موصوف تهی نموده معارك آرای نشدند اول اینکه ازقتل عالیجاه یارمحمدخان برادر خود در ماتم داری غم والم گرفتار بودند دویما مهام دین داری جهاد بوده وهم معاینه حال یارسنگه برادر خودرا که باین لقب اشتهار در تمام اکناف عالم گرفته بود شنیده حیران ما جرای عاقبت کار خود بودند آخرالامر طاقت مقابلهٔ مجاهدین ندیده از بالاحصار بی مقابله فرار برقرار اختیار نمودند ودر موضع عالیجاه ارباب فیض‌الله خان که ازپشاور درسه کروه مفاصله دارد رفته منزل انداز شدند. از آنجا که ارباب مذکور درخدمت جناب سید ممدوح حسن عقیده وطریقهٔ کمال رسوخ ارادت مندی داشت عالیجاهان مذکور بوساطت ارباب مشار الیه باجناب سید ممدوح متحرك سلسلهٔ مصالحه گردیده حلقه اطاعت وفرمان برداری جناب موصوف درگوش‌جان خود انداخته راغب دولت ملاقات سید صاحب شدند. آخر ارباب مذکور بدعوت ضیافت جناب‌سید‌ممدوح پرداخته هرگاه جناب‌موصوف بدعوت ضیافت‌درموضع‌ارباب مذکور تشریف فرمای گردیده شمع افروز بزم‌خوان رنگین‌اطعام شدند‌درآنوقت عالیجاهان سلطان محمد خان وپیرمحمد خان برهبری ارباب مذکور درمجلس آمده ارمـایدهٔ سلام جناب‌سید موصوف شرین کام گردیده از کردهٔ خودنادم وپشیمان ودرمقام عذرخواهی آمده عفو تقاصیر گذشته خواستندوقسم های کلام‌الله یاد کردند که بعدازین‌مایان باولیای دین دولت هرگز مرتکب فتنه وفساد نخواهیم شد ودرهمه باب مطیع وفرمان برداربوده درمقابلهٔ اعدای دین جان ناتوان خودهارا بـر کاب نصرت‌ماب دین متین فدای نموده سعادت دوجهانی حاصل خواهیم نمود ازآنجا که‌جناب سیدممدوح را دراصل خیال تخریب جماعهٔ مسلمین وتسخیر ملك پشاور نبود لیکن بعد انقیاد وفرمان برداری جناب سیدمعظم‌الیه از ملك پشاور را بدستور اصلی بدست عالیجاهان مذکور تفویض نموده ومابین خود همین انجام بمودند که‌امورات شرعیه که‌اعظم رکن رکین قصر اسلام است باولیای دولت‌دین تعلق دارد ومعاملات ملکی ازمالیه ستانی وحکمرانی بعالیجاهان مذکور تعلق گرفت چنانچه باین عهد انجام جناب سیدممدوح خوش گردیده جناب مولوی احمدعلی صاحب را درموضع مذکور بجهت انتظام مهام شریعت بیضا گذاشته خود تشریف فرمای اوطان جماعهٔ مسلمین مجاهدین یوسفزی، ودرآنجا رسیده انتظام مجموعه جهاد ساعی وبه ترغیب مومنین صادقین مجاهـدین راسخین بنا برحصول سعادت جهاد می‌برداخت کـه بسیاری از مجاهدین از اطراف واکناف بامید شهادت جمع آمدند.

دربیان کشتن مولوی احمدعلی را عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمدخان در پشاور بفریب ضیافت

شمع قلم روشن رقم درمجلس افروزی این مدعای چنین شعله افروز بیان می‌گردد که درسنه یکهزارو دوصدچهل ودوی هجری جناب سیدمیان احمدشاه غازی ملـك پشاور بدستور اصلی تفویض عالیجاهان سلطان محمدخان وپیرمحمد خان نموده عـزیمت فرمای

جانب یوسف زئی ها گردیده مدت دوماه حکم پشاور بدست عالیجاهان مذکور وانتظام مهام شریعت غرا وملت بیضای آن سرزمین بجناب مولوی میان احمد علی صاحب تعلق داشت لیکن عالیجاهان مذکور تخم عداوت و کینه جناب سید ممدوح درزمین خاطر کاشته ونهال نفاق را ازسرچشمهٔ غبار آلودهٔ شقاوت آب داده در شوره زمین قلب پرورش می‌دادند ومنتظر وقت بودند تارفته رفته آش گرفتاری مولوی مذکور بهیمه جسدوآتش حقد در مطبخ خیال پخته در صورت دوستی و کمال ارادهٔ عقیدت مولوی مذکور را معهٔ ارباب فیض‌الله خان بنا بردعوت ضیافت در بالاحصار پشاور صورت احضار داده شمع مجلس آرا روشن ساختند وانواع اواع موائد طعام رنگین درخوان شقاوت شان حاضر ساختند بعدنوش‌جان غذای‌خوان رنگین‌صحبت‌واختلاط ازهرقسم دربزم آرزوی یکدیگر گسترده از موائد نکات عجیبه وغریبه شیرین کام شدند لیکن مولوی موصوف از طباخ اجل غافل که‌چه آش‌درمطبخ‌خانهٔ تقدیر ازلی‌پخت‌وپزخواهد شد هنوز بازار صحبت گرم بود که‌مجمعه چای‌خوری که رسم سلاطین روزگار قدیم است در مجلس نزد مولوی مذکور حاضر آوردند ودرعین چای‌خوری جناب مولوی وارباب فیض‌الله خان‌را باین همه مراعات ونیکوئی که درحین مقدمهٔ پشاور بعالیجاهان مذکور نموده بود بغتتاً بضرب شمشیر قاطعه مقتول ساخته درچاه شهادت انداختند وازروی شقاوت جزای ابدی (ومن یقتل مومناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها) حاصل نمودند وبرانتقام کشی عالیجاه یارسنگه بهسبب سیدممدوح خوش‌وقت‌شدند چون این‌خبروحشت اثر هرگاه بسمع سید موصوف رسیده بسیار از دغابازی عالیجاهان مذکور مشوش و پریشان خاطر گردیده دست افسوس بهم می‌سائید ودرفکر انتقام مولوی مذکور گردیده که درین اثنا خالصهٔ شیرسهنگه بجمعیت لشکر وافره وآلات محاربات متکاثره بمقابلهٔ جناب سیدممدوح نیران جنگ وجدال را در اشتعال آورده هزار های ازلشکر خالصه سنگه بسیوف قاطعهٔ مجاهدین بدار جهنم رفتند وبسیاری ازمجاهدین شربت شهادت (سقهم‌ربهم) چشیدند ودرقرب وجوار رب‌العباد آرمیدند وجناب سیدممدوح وجناب مولوی محمد اسمعیل صاحب که پیش امام وناظم مهام جهاد بودند بامید خرید متاع زندگانی جاویدانی نقدحیات مستعار را در میدان جهاد باخته جرعه‌نوش باده حیات شهادت گردیده بمراد دل خود کامیاب گردیدند خوشا بحال کسانیکه که‌نقد حیات مستعار برخریدمتاع حیات جاویدانی صرف نمودند وجان‌ناتوان‌را در راه حق باختند وبمقتضای مضمون کریمه(وتجاهدون فی سبیل‌الله باموالکم وانفسکم ذالکم خیر لکم انکنتم تعلمون لیغفر لکم ذنوبکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار ومساکن طیبة فی جنات عدن ذالک الفوز العظیم) عمل نمودند اگرچه بعد شهادت سید ممدوح چندین روایات مشتهر عالم گردیدند بعضی کسان می‌گفتند که درفلان کوه اقامت دارد وبرخی می‌گفتند که‌باز اجتماع قشونات مجاهدین بفلان مکان می‌نماید ازآنجا که درحیات زندگانی جناب ممدوح هیچ یک خلاف نیست کسی‌را که از شهادت حیات ابدی حاصل گردیده چه احتیاج این حیات مستعار فانی است آفرین هزار آفرین براستقامت وعلوهمتی جناب سیدممدوح که بایکمشت مجاهدین که‌فکر هرکس دراین امر نارسا بود چه کارهائی کرد باوجودیکه درحین حیات خود

برای هرکس از طایفهٔ مسلمین خاص وعام باین مضمون دعوت نامها نوشته فرستاد لیکن درگوش غفلت نیوش هیچکس مؤثر نیفتاد. مضمون دعوت نامه سیدمیان احمدشاه غازی که برای دعوت عامهٔ مسلمین مؤمنین نوشته بود: برالواح خواطر سادات کرام ومشاهیر علماء عظام وجماهیر مشایخ ذوالاحترام واراکین عالیمقام وسایرخاص وعام ازاهل اسلام وکافهٔ اهل دین وجماعهٔ ارباب صدق ویقین بطریق دعوت عامه نگارش کرده می شود که ای مومنان پاك وای مسلمانان چست وچالاك شکرمنعم علی الاطلاق بجاآرید وحقوق مالك بالاستحقاق بیاد آرید وبرجمعیت اسلامی کار فرمائید وغیرت ایمانی بروی کار آرید واین جان ناتوان ونهاد سست نبیان بخداوند حقیقی وخاوند تحقیقی بسپارید که متاع زندگانی فانی بعوض راحت جاودانی بفروشید ودرتحصیل رضاجوئی حضرت رب العزت بکمال علوهمت وتاکید عزیمت بکوشید ولباس صبر واستقامت درمیادین شجاعت وشهامت بپوشید وآب شمشیر بران مثل آب زلال بنوشید بالجمله محبت اهل وعیال والفت اخوان و اوطان پس پشت انداخته جان ومال در رضاجوئی ایزدمتعال درباخته و اطاعت رب ذوالجلال قبله همت ساخته وعلم دین متین برافراخته و کوس تائید شرع مبین نواخته مردانه وار درمعرکهٔ جهاد کفار فجار نگونسار درآئید وکوی سعادت دوجهانی وراحت جاودانی بقوت ایمانی ازمیدان شجاعت وجلادت بربائید ودرمصاف قتل و قتال ومعارك جنگ وجدال مثل کوه متین در مقابله اعدای دین ثابت القلب وراسخ القدم باشید وشکستن رونق اهل کفر وعناد و برباد دادن نمایش ارباب شرك وفساد بمثابهٔ راندن مگس ناپاك یا برتافتن خس وخاشاك بشمارید و نص قرانی یاد آرید ان تنصر الله و ینصر کم ویثبت اقدامکم در دل جلادت منزل ملاحظه کنید و آیه فرقانی، کان حق علینا نصر المومنین وکم من فئة قلیلة غلبة فئة کثیرت باذن الله به لسان صدق ترجمان بخوانید ومضمون، فاذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون ولاطاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده مثل قاعدین سابقین برزبان حدت نشان مرانید گلگونه شهادت برچهرهٔ عروس عبودیت واطاعت مالیده سرخ روئی دنیا وآخرت حاصل کنید وانگشت وفا وانقیاد بحنای خون اهل کفر وفساد رنگین کرده عروس وار درمحضر داور دادار جلوگر شوید وچون همین رفتار و کردار و گفتار واین نیت جست وعزیمت درست مثل شیرغران وپیل مست دمان در مقابل اهل کفر وطغیان خواهند رسید ضرور بالضرور برطبق مضمون لازم الوثوق وان جند نالهم الغالبون مظفر ومنصور خواهند شد وازالواث آثام مطهر گردیده و ازعذاب جهنم نجات یافته بمدارج عالیه ومراتب شامخه در ریاض جنان وروح ریحان درجوار ملك المنان خواهند رسید و درسلك عباد مقربین وجماعهٔ سابقین از بندگان خاص ومقبولان ذوالاختصاص منسلك خواهند گردید وعلاوه برین آنکه اینجانب در منامات بیشمار ومعاملات خارج ازحد حصار در باب سرانجام دادن این امر عظیم ومهم فخیم ازپردهٔ غیب باشارات ربانی مامور و ازمکمن لاریب به بشارات رحمانی مبشر است وچونکه الهام غیبی بکلام لاریبی مصمم گردد پس درنظر مومنین راسخین ومخلصین کامل الاعتقاد بمثابه نورعلی نور جلوه گر شود اگر تقاعد وتساهل درینباب بعمل خواهد آمد وپس چنانکه دردنیا منکوب شده آید ودرآخرت

بعذاب الیم در درکات جحیم گرفتار خواهد گردید ودرعوض ایشان دیگر سعادت مندان ازلی ومقبولان لم یزلی در سلک جود ربانی منسلک خواهند شد قال الله تبارك وتعالی وستبدل قوم غیرکم ولا تضروه شیاً والله علی کلی شیء قدیر بالجمله ازین زندگانی فانی روزی گذشتنی وگذاشتنی است.

ودرمحکمه حساب وکتاب وسوال وجواب درحضرت رب الارباب حاضرشدنی است اهل تقاعد وتساهل درمعرکهٔ حساب وکتاب یکدام زبان جواب خواهد داد ودر حضور ملك علی الاطلاق ومالك با استحقاق یکدام روی حاضر خواهد شد وازگرفت وگیر آن رب قدیر یکدام حیله ونذو پررعائی خواهد یافت. وما علینا الا البلاغ المبین والسلام علی من اتبع الهدی باوجود ارقام واصدار اینچنین دعوت نامها باآنهم احدی وفردی ازملك سند وکچها وقلات وقندهار وکابل ازخواص وعوام اهل اسلام باجناب سید ممدوح در میدان جهاد گوی موافقت استمانت نزدند بلکه به تیرطعن از کمان نفاق هرهدف اهانت نسبت جناب سید ممدوح میزدند ونغمه وها بی می سرائیدند.

چه حکمتست که در فرقهٔ مسلمانان . کسی نزاد که آزار دیگری نکنند
هزار طایفه بیش است ذات هندو را . که هیچ طایفه انکار دیگری نکنند

وعلاوه چندین سخنان ناتراشیده از خود تراشیده نسبت جناب سید ممدوح میگفتند این عجب مسلمانی است جای افسوس وحیرانی است باقی آفرین هزار آفرین طایفهٔ صادقهٔ یوسف زئی را که چون یوسف ازچاه ظلمت نفاق اخوان زمان برآمده هر یك صغیر وکبیر خود هارا مانند زال خریداران یوسف جهاد مسلك نموده درمصرمدعای باجناب سیدممدوح خلعت شهادت حاصل نمودند ووسمهٔ بی ننگی وبی عاری برچهرهٔ زلیخای حمیت ایمانی خود نگذاشتند وبه بوی پیراهن یوسف شهادت چشم یعقوب دنیا وآخرت خودرا روشن نمودند.

دربیان قلب کرم عالیجاه میر کرم علیخان والی حیدر آباد ونشستن

بندگان بمسندمراد کامران عالیجاه میرمراد علیخان تا پرو انتقال مرحوم خلد آشیان میر سهراب خان والی خیرپور وانگیختن غبار فتنه ونفاق مابین امیران خیر پور

فاختهٔ قلم مشکین رقم که نوائی خوان سخن طرازی است در شاخسار این مدعای چنین نغمه طراز بیان می‌شود که درسنه یکهزارو دوصدو چهل چهار هجری (محمدی ص) از فضای کردگار عالیجاه میر کرم علیخان والی حیدر آباد دنیاء بیو فا را گذاشته قلب کرم اختیار نموده وبداهٔ آکله راحلهٔ ازدنیای بی اعتبار کرده اگرچه روزی چند ازقلب کرم درحیدر آباد، بادمخالف شر وشور بوزیدن آمده لیکن مرحوم میر کرم علیخان از رنگ وبوی گلهای اولاد عاری بوده عالیجاه میرمراد علیخان برادرش از روی رای وکمال هوش ودانائی شعلهٔ آتش فسادرا سر کشیدن نداده بزلال تدبیرات فایقه خاموش نموده و تمام مال وملکش در پنجهٔ اقتدار خود آورده وباحدی دیگر نگذاشت که انگشت مداخلت در مال وملك مرحوم میر موصوف بگذارد وبس ماندگان و منسوبان مرحوم

مذکور عالیجاه میرمراد علیخان ازحسن مراعات خود ممنون و مشکـور داشته بهرحال
رضا جوئی آنها می‌نمود و بانتظام مجموعهٔ امورات ملك داری بخوبی می پرداخت کـه
ار تیقظ وهوشیاری عالیجاه میرممدوح هیچیك رخنه دراساس سلطنة سند نیفتاده وبازاز تقدیر
رب قدیر درسنه یـکهزار و دوصد و چهل شش هجری بندگان خلـد آشیان مرحوم میر
سهراب خان علیه الرحمه والغفر ان بمقتضای داجل دریچهٔ قصرش نشانه کـردرو بزد،
مطابق بیست هفتم ماه صفر سفرآخرت اختیار نموده ازبام قصرحیات برزمین ممات افتاد
(انالله وانااليه راجعون) عجب مرحوم میر ممدوح کامل صفات ودانای زمان بود بلکه
اسم اعظم درجبین نور آکین خود داشت درملك داری وغریب پروری وقدر شناسی و
اشراف نوازی ومسافر پروری ضرب المثال عالم توان گفت بعد قضیهٔ نا مرضیهٔ مرحوم
میر مبرور ما بین اولادش غبار فتنه وفساد برانگیخته ونوائرهٔ آتش نفاق وعناد شعله ور
گردیده عالیجاه میر مبارك خان که فصیح اللسان بلیغ البیان نسخهٔ جامعهٔ ذو فنون بوده
ازروی حکمت عملی عالیجاه میر رستم خان را که صاحب دستار ریاست بوده بجای خود
برپای نموده درمقابله عالیجاه میر علی مراد خان صاحب سلسله شـور وشـر بحرکت
آورده وخودرا بمعه فرزندان هریك میرمحمدخان ومیر محمد علیخان ومیر فضل محمدخان
ومیرعلی محمد خان بخیال تصرف نوالهٔ چرب دنیای بیوفا برخوان یـکرنگی عالیجاه میر
علی مراد خان متفق ساخته فرزندان خودهارا درملازمی میرصاحب میرعلی‌مرادخان مقرر
نمود وملك عوض جاگیرات ملازمی فرزندان خود ازمیر علی مراد خان صاحب گرفته متصرف
خود آورده وبساط شطرنج بازی گسترده دربر دومات شاه مدعای خود گردیده گاهی
بوزیری میرصاحب ممدوح خودرا نسبت میداد وگاهی پیاده وار درخدمتگذاری میدوید
وجمع آوری سپاه بلوچان ملازم خود ومیر صاحب ممدوح نموده فیل های سرسات را در
مصارف سپاه بیهوده بربادمی‌داد وشب‌وروز زمزمهٔ اسلحه سپرشمشیروتفنگ سپاه درخیبور
درهرکوچه وبرزن بلند وسپاه مذکور ازبس خوردن زورینه ولقمه های چرب از مطبـخ
خانهٔ میرصاحب ممدوح وزدن پیاله های زمرد رنـگ مستعد نواختن چنگ جنـگ بیهوده
گوئی ودر وقت احضار کچهری جانب سیرخیلان وغیره خاص‌وعام رخ‌نهاد گردیده ازقانون
زبان عجب نغمات استهزا آمیزی سرائیده وخنده‌های می‌نمود تامدت چند ماه اسپ آرزوی
خودرا در میدان مدعا با میرصاحب میر علی‌مراد خان میتاخت واز روی تملق و حکمت
عملی آهسته آهسته دندان طمع خودرا چون موش‌تیز نموده قراضهٔ زرو اسلحه باربند طلا
وبهر بوره ازبنادیق وشمشیر های جواهر دار و اقمشهٔ نفیسه ازصندوق خانـه استطاعت
میرصاحب میر علی‌مرادخان کشیده درسوراخ دهان خود فرو می برد ازانجا که‌درانوقت
عالیجاه میرعلی‌مراد خان صاحب بامقتضای بهار شباب جوانی سرخوش نشهٔ بادهٔ بی پروائی
وازچنین نشیب وفراز روز گار آگاه نبود لیـکن ازروی آگاه دلـی روزی چند
مابین خود پیش‌معلم ومدرس اتفاق رسالهٔ محبت ووفاق مطالعه‌می نمودند واز خوان‌موافقت
بانگشتهای موالفت واقمه های موانست می برداشتند وشمع یـکرنـگی در بزم یـکجهتی
می‌افروختند لیـکن بعداز چند ایام میرصاحب میر علی مراد خان از روی کمال دانش
و رسائی هوش در یافت که عالیجاه میر مبارك خان در صورت اتحاد طریقهٔ مخالفت را

درپیش گرفته است تا آنکه از کسانش گردش روزگار شیرازه مجموعهٔ موافقت اتحاد طرفین از انتظام اتفاق افتاده میرصاحب میر علی‌مراد خان معه احمال واثقال ومیرهای محترم ازخیرپور تشریف فرمای قلعهٔ احمد آباد که درآنجا رفته اقامت گرفت و داد مردانگی وهمت خودرا ازدست نداد ودرصورت رفتن میرصاحب ممدوح جانب قلعه احمد آباد آتش فتنه وفساد پیش ازپیش شعله ور گردیده هرچند میرصاحب میررستم خان که محاسن سفید وصاحب دستار بود درانطفای نوائرهٔ فساد کوشش وسعی می نمود لیکن حرارت کینهٔ قلبی ازطرفین بموجب تقدیر ازلی هرگز برطرف نمی گردید . اگر روزی چندخاموش‌می‌شد باز ازتحرك باد فتنه مفتنان در اشتعال می‌آمده تا آنکه دراین اندیشه ورفتار وگفتار کینه ومخالفت عالیجاه مرحوم میرمبارك‌خان درسنه یکهزارودوصدوپنجاه هجری تمام متاع دولت مملکت وکینه ومخالفت باولادخود گذاشته از دارفنا بدارالبقا ارتحال فرموده در حین حیات هرقدر که کوشید وجوشید ودرپی کیمیای گردید فایده ندید وحسرت برد وبعد رحلت مرحوم میرمبارك خان قانون فتنه ونفاق مابین اخلاف مرحوم مذکور ومیرصاحب میرعلی‌مراد خان پیش از پیش در نوای آمده تارفته رفته از آهنگ های مخالف رباب ریاست سند ازگوشمالی نغمه طرازان قضا وقدر از هم درهم افتاد که نغمه خرا بی سند موافق مقام ازقانون قلم درنوای آورده خواهدشد ازانجا که (بیت)

دولت همه زاتفاق خیزد　　　بی دولتی ازنفاق خیزد

دربیان فوتیدن عالیجاه‌نواب ولی‌محمد خان لغاری مشیربی نظیر

امیران‌حیدرآبادوآمدن عالیجاه بهادرخان کهگر دبیر مختار کاری

لاد کانه ونظامت شکارپور ومعزولی عالیجاه سیدمحمد کاظمشاه وآمدن بندگان شاه شجاع الملك

خسرو قلم شیرین رقم فرهادوار بربیستون این مدعای چنین تیشهٔ بیان می زند که در سنه یکهزارودوصدوچهل‌وهفت هجری مرحوم عالیجاه نواب ولی‌محمد خان لغاری که مشیر بی نظیر امیران حیدرآباد بود وزمام نظم ونسق ملك چاند وکه بدست اختیار او بود و دررسائی هوش خودرا سرآمد ارباب هوش می دانست وهمیشه فقرات نویس تدابیر ملك داری بوده بموجب حکم مالك مختار اختیار ملك حیات ازدست داده ازعهدهٔ حکمرانی معزول گردیده ازانجا که بعدعزل حیات‌نواب مذکور البته رخنهٔ نفاق دراساس اتفاق میر صاحبان سند بوقوع آمده عالیجاه میرمراد علی خان والی حیدرآباد باوجود این همه خزائن ودفاین که‌ازتعداد شمار بیرون بود و نهایت سخت دل‌ودست تنگ بود مرحوم نواب مذکور که‌براسپ کاغذی حکمرانی ملك میمنود وازهرچهارطرف ازدوست ودشمن برفتن وآمدن قواصدخبر گیری می نمود عالیجاه میر مرادعلی‌خان بسبب اخراجات‌قاصدان‌هم تنگدل میگردید وبیان‌میفرمود که‌نواب ولی‌محمدخان تمام مالیه‌ملك چاند کەدر اخراجات قاصدان‌برباد میدهد ازین سودای چه‌باید کرد وبعد وفات نواب‌مذکورمیرصاحب ممدوح ازاخراجات قواصد باری‌اطمینان حاصل نمود وعالیجاه

بها در خان کهوکهر که ازحقهٔ تریاق همیشه ورم در گودال چشم داشت معهٔ عالیجاه سمندر خان درانی با میرز برمختار کاری ملك چاندو که شکارپور مامور شدند وعالیجاه سید محمد کاظم شاه که چند سال ازموايد خوان حکومت شکارپور شیرین کامی حاصل نموده بود از کم التفاتی میرصاحب میرمراد علی خان زهرعزل چشیده به تلخکامی ازشکار پور روانه گردید ودر شب روانگی سید مذکور ازشکارپورعجب واقعه صادر شده که ازفلك فیروز رنگ اینقدر ستاره برزمین افتاده که عبرت افزای دیدهٔ عالم و عالمیان گردیده وهر خاص وعوام متحیر این واقعه بودند که آیاچه حادثه روی خواهدداد چون بعد ازچندماه بند کان شاه شجاع الملك حسب الخواهش عالیجاه میرمرادعلی خان والی حیدر آباد که ازروی مصلحت وقت طلبانیده بود درسنه یکهزارو دوصدو چهل وهشت هجری از لودیانه بقطع منازل رونق افزای شکارپور هر چند میرصاحبان خیرپور درآمدن شاه ممدوح بسیار ناراض لیکن ازلحاظ برادری عالیجاه میرمرادعلی خان سراز گریبان نافرمانی کشیده نمی توانستند تا آنکه عالیجاه سید محمد کاظم شاه ازطرف والی حیدرآباد بموجب حکم مؤکل بجهت استقبال شاه ممدوح تا بقلعه منزل مامور گردیده وازامیران خیرپور عالیجاه فتح محمدخان غوری روانه شده که شاه موصوف راخدمت کنان بکمال اعزاز آورده داخل شکار پور نمودند وعالیجاه میر زنگی خان ازمیرصاحبان خیرپور ومیرجهان خان بوالیان حیدر آباد پیش ازتشریف فرمانی اولیای دولت درشکارپور رسیده بدلاسای و استمالت رعایای شکارپور میپرداختند لیکن روزیکه عالیجاهان امیران مذکور داخل شکارپور می شدند مردم تماشابین بیرون دروازه لبهی استاده از مقدم امیران موصوف نظاره میکردند سواران همرکاب امیران مذکور خلق اله شکارپوررادیده اسپان خودهارا درجست وخیز آوردند چون ترك سواران درمیدان می تاختند بمجرد دوانیدن اسپان ازچند کسان سواران کلاهان ازسر برزمین افتادند و بعضی ها خود نقش زمین شدند مردم تماشابین بمعاینهٔ این حالت افتادن کلاهان وسواران شگون نامیمون گرفتند ازآنجا که ازامیران سند و اولیای دولت مابین خود همین انجام بود که بعد ازمرور چهل روزاولیای دولت چهل هزار روپیه عوض اخراجات ازامیران موصوف گرفته تشریف فرمای خراسان خواهدشد چون انقضای میعاد گردیده ومبلغان معهود عایدسرکاراشرف گردیدلیکن بسبب ایام گرم و باد سموم تحرك اولیای دولت ازشکارپور نشده مدت چهارماه درباغ شهزاده واقعهٔ شکارپور منزل انداز بوده وبه تجهیزسامان جمع آوری سوار وپیاده وآلات محاربات ازاتواب وتفنگ های میپرداخت عالیجاهان میرزنگی خان ومیرجهان خان تازمان روانگی اولیای دولت در شکارپور متوقف و انتظار می کشیدند که کی شاه ممدوح روانه خواهدشدچون عالیجاهان مذکور دیدند که باوجود گذشتن میعاد گرفتن مبلغان هنوز امنای دولت تشریف فرمای خراسان نمیشود آیا چه خیال سرکار اشرف دردل دارد عالیجاهان مذکورهردم چون قلم درسیه چاه مداد اندیشه غوطه میخوردند و فقرهٔ از فقرات مدعای خودنمی نوشتند آخر ازتوقف خود بسیارعاجز شدند و به تنگ آمدند فی الجمله به تجویزی ازحضور اولیای دولت شرف ارتخاص یافته وسرفرازی خلاع حاصل نموده مانند مرغ که ازقفس آزاد شود بال افشان دراوج مدعای گردیده رخ نهاد آشیانه مکان ماوفه وشکر بادشاه علی الاطلاق بجای آوردند

پوندرانه را ادای نموده وعالیجاه سید محمد کاظم شاه که درانوقت ناظم شکار پور بود
در خدمت گذاری اولیای دولت حاضر بوده وانتظام مجموعهٔ امورات از رسائیِ هوش خود
بخوبی میپرداخت وامنای دولت را بتدابیر فرزانه مستعد خراسان نمود لیکن اولیای دولت
چیزی مبلغان خرچ وشتران بجهت باربرداری وبازوی عالیجاه سمندر خان دورانی که پیش
والیان حیدرآباد بود ازعالیجاه میرمرادعلی خان درخواست نموده عالیجاه میر ممدوح از
دادن بازوی سمندر خان عذری نکرده بحضور اولیای دولت فرستاده داد واین نغمه از
قانون زبان سرائیدن گرفت که درسرکار ما بسیاری سمندرهای آتشین مزاج می باشند
ازین سمندر پروائی نداریم وهمدر استمداد خرچ وازدادن شتران دارمدار می کرد بلکه
بپیشگاه اشرف بعرض رسانید که شتران لایق باربرداری منازل خراسان دراین ملك سند
بهم نمیرسند اگر اسباب را ازاین ملك درگادی انداخته واقعهٔ ملك کچهی منزل انداز
شوند در آنجا بسیاری شتران سرکار اشرف موجود خواهد شد اولیای دولت از چنین
التماس میرموصوف نهایت در تعجب آمده بعالیجاه سید کاظم شاه که حاضر سلام بود خاطب
گردیده که اسباب وسامان دولت سلطنه گاهی در گادیها نرفته مگر عالیجاه میرمراد علی خان
این کلام رنگین ازراه صداقت واخلاص خود عرض میکند وبازروی استهزا بیان داده
فی الجمله مدت یکنیم ماه مابین شاه وامیرموصوف برخرچ وشتران گفتگوی میرفت لیکن
بسببی که شتران برای چرا درصحرای عدم رفته بودند وبهیچوجه از صحرای باز نگردیدند
ازینمعنی اولیای دولت ازبس خارخار شتران در انتظار روکف تلخکامی ازدهان میریخت
ودرصحرای تفکر وحیرانی می گردید ومیگفت که الحال چگونه مهار اشتر از دست میر
ممدوح گرفته شود چندروز خارخار اینمعنی دامنگیر خاطر اولیای دولت بود که ناگهانی
خبر وحشت اثر واقعه هائلهٔ انتقال مرحوم میر مرادعلی خان بگوش امنای دولت وهر
خاص وعام رسیده که درسنه یکهزارو دوصدوچهل وهشت هجری دست مراد ازحیات مستعار
شسته ومتاع زندگانی فانی رابرشتران ممات بارنموده منزل انداز سرای آخرت گردیده .
انالله وانا الیه راجعون چون اولیای دولت باستماع این واقعهٔ هایلهٔ میر ممدوح نهایت
غمناك واندوه گین گردیده افسوس میخورد وبیان می کرد که موحوم میر موصوف باری
دیرینه سال وذی هوش وباران دیدهٔ نشیب وفراز روزگار بوده ووقت راقضا هرگز نمیکرد
الحال خلفانش سبب ایام بهار جوانی وناز پرورد گی که زرد روی خزان گلنداز واقعات
روزگار راهرگز ندیده اند دیده شود که باسرکار اشرف کدام راه عرب سلوك ویا
ترکستان عدم سلوك اختیار خواهد نمود افسوس دانامردن ونادان زیستن وبلبل زبان
برشاخسار این ابیات مترنم می نمود :

بوقت نزع شنیدم که گفت افلاطون — هزار حیف که نادان بماندو دانا رفت
چه جای مجلس عیش است این سرای دودر — ازاین جهان همه یاران مجلس آرا رفت
بجای بلبل دستان نشست زاغ بباغ — دمید خار ببوستان بهار گلها رفت

این نغمه می سرائید ودست افسوس میسائید .

در بیان رفتن و کلای اولیای دولت بنا برعزا پرسی عالیجاه مرحوم میر مراد علی خان پیش خلفانش هریك میر نور محمد خان ومیر محمد نصیرخان و دادن خلاع فاخره وفهمایش نمودن به آنها .

منشی باشی قلم خوش رقم در تحریر بردست خط این مدعای چنین فقرات بیان مینگارد که در سنه یکهزار و دوصد و چهل وهشت هجری هرگاه عالیجاه میر مراد علی خان بمراد انتهای عمرخود رسیده اولیای دولت عالیجاه فضائل دستگاه قضی محمدحسن باتفاق عالیجاه سید محمد کاظم شاه معه خلاع فاخره ودست خط مبارك مشعر برالقاب مرحوم پدرش جانب عالیجا هان میرنور محمد خان که ولی عهدمرحوم میر موصوف بود ومیرمحمد نصیر خان بجهت ادای مراسم عزاپرسی وتهنیت جلوس مسند کامرانی مامور نموده وآنچه که شرایط سلوك واتحاد وناموس داری و بزرگی منشی بوده همه درسواد دست خط مبارك رقم زده کلك بیان گردیده وهم زمانی بقاضی معظم الیه از حضور اولیای دولت فهمایش رفته ومنتظر استمداد خرچ واشتران بوده عالیجا هان میرنور محمدخان ومیرنصیرخان روزی چند بقسمت مال وملك مرحوم پدر خود پرداختند اگرچه عالیجاهان مذکور از خودهم خزانه ملا مال داشتند لیکن خزانه پدرش علاوه از دیاد دستگاه دولت آنها گردید از آنجا که خمار دولت راغرور بسیار میباشد عالیجا هان مذکور رایکی خمار دولت ودیگر نشهٔ جوانی وحکمرانی بخیال آن یکبارگی راه احتیاط وعافیت اندیشی از دست داده بموجب مصلحت امرای کوته رائی که اکثر همنشین امیران ممدوح مردم صباغ وولگرد وحمال و دلال ودلاك وسگبان وقلتبانان وغیره اقوام سهل سفله بودند از استمداد خرچ وشتران بااولیای دولت بجواب صاف پرداختند بلکه ازغرور نومسندنشی از طنبور زبان نغمات خشونت آمیز و زمزمهٔ کلمات فتنه انگیز نسبت بااولیای دولت درنوای آوردند سرکاراشرف نغمات هیچ پوچ امیران مذکوردر گوش سماعت نیاورده ازروی تحمل وبردباری بلروی سعی میفرمود که آتش فتنه وفساد مابین سرکاراشرف وامیران ممدوح شعله ورنگردد بلکه تشئید بنیاد قصر سلوك واتحاد بعمل آید وبمقتضای آنکه انسان را تامقدور کاشتن نیشکر اخلاص ومحبت باشد کاشتن حنظل عناد وخصومت عین دون همتی است وتاغواص را دست رس گوهر محبت باشد جست وجوی خذف کلفتها کمال بلاهت و بدگوهری است اولیای دولت این همه مدارج درنظر داشته در تحـرك سلسلهٔ خیر وصلاح بود لیکن از تقدیر ازلی بحکم . جفالقلم بماهو کائن صورت اینمعنی برعکس برآئینهٔ ضمیر منیر امیران ممدوح رخنمای گردیده که اولیای دولت بعد وفات مرحوم پدرم مایان را طفل مکتب نادانی دانسته هوس مالیهستانی وملك گیری مینماید وهم سفله گان همنشین مجلس از چنگ زبان هریك نغمه سخنان رکیك میسرائیدند ومی گفتند کـه اول بسم‌الله غلط ابتدای جلوس‌مسند کامرانی سرکار دولت مداراست هرگاه مثل شاه که یك مشت‌مردم هندوستانی سربرهنه کون برهنه وچندمردم افغانان فـلاکت زده شکم گرسنه همراه دارد باینوقت اگر مالیات وشتران ازایشان گرفته پس چـگونه تثبیت امورات ملـك داری خواهد نمود اگر در آغاز جلوس مسند کامرانی نقش سیاست وحشمت خود را برالواح

روزگار مرتسم نساختند پس هر کس از مخالفین اطرافی که در کمین منتظر نشسته اند زود هوس تصرف ملك ومالیه ستانی سند خواهد نمود امیران سند بموجب اصلاح امرای کوته رای وسفله گان ناخرد مندان رخ اخلاص ازشاه تافته بموجب مـدبر وزیر تدبیر خود براسپ متمردی سوارشدنـد وچون فیل دمان مستعد میدان جنگ گـردیده لیکن ازپیادگان قضا وقدر غافل که چگونه در ششدر حیرانی مات میشوند شاه ممدوح هرچند نصایح عاقلانه ومواعظ فرزانه باامیران حیدر آباد بسیار بقلـم آورده لیکن همه را گوزخر دانسته [1]از استر لکد پران خود فرود نیامدند لاچار سرکار اشرف صلاح کار خود درتوقف شکارپور دانسته جانب امیران مذکوراعلام نمود که بالفعل بسبب پراگندگی کارهای ضروریه روانگی سرکار اشرف سمت خراسان نخواهـد شد هرگاه رونق وبند بست کارهای مرجوعهٔ سرکار اشرف بعمل آمده هماوقت تحرك لوای فلك فرسای جانب خراسان صورت وقوع خواهد گرفت امیران مذکورهرگاه ازچنین اعلام شاه ممدوح آگاهی یافتند مانند دود برخود پیچیدند وچون آتش شعلهٔ خشم از کانون وجود بر کشیدند ومثل موج آب درپیچ وتاب خفگی آمـده چون غبار از باد غرور برخواستند ومصلحت نمودند که هنوز شاه مذکور چندان جمعیت لشکر ندارد چون زلف سیه روزگارو پریشان است باید که جمع آوری سپاه نموده بد بد به زهای و هوی از شکارپور اخراج نموده شود که من بعد ازین توقف شاه درشکارپور مقرون مصلحت نیست هرگاه اولیای دولت ازین عزیمت امیران موصوف آگاه گردیده در فکر تهیه وسامان خود شده و این خبر نزاع مابین اولیای دولت وامیران ممدوح درتمام عالم صورت اشتهار یافته کارپردازان امیران که درملك آبائی برحکمرانی نشسته بودند از دریافت این معنی سراسیمه گردیده خود بخود از خوف جان کلاه تالپوری کـه برسر خودها کج نهاده خرامان خرامان چون کبك رفتار می نمودند درساعت کلاهای مذکور ازسر برداشته ودربغل خود نمودند ودستار سیاه چون ماتم زدگان برسر بسته وتغیر لباس ساخته ملکها را گذاشته شباشب عبور دریای نموده فراری شدند وعالیجاه سیدمحمد کاظم شاه پیش ازین واقعه معهٔ تحایف نفیسه واسپان ازمؤ کلان خود مامور اولیای دولت بوده ودرخیرپور رسیده بسبب حدوث این واقعه درآنجا متوقف شده قدمی پیش نمی برداشت هرچند دستخط مبارك امنای دولت درخصوص طلب عالیجاه سید محمد کاظم شاه مشعر بر کمال خاطر جمعی متواتر درخیر[2]پور میرسیدند لیکن مابین سیدممدوح وعالیجاه سمندرخان البته غبار کلفت واقع بود ازین جهت که مبادا غبار بی غیرتی بردامن حالم بنشیند رغبت آمدن خود به پیشگاه اولیای دولت نمی کرد وبدار مدار میپرداخت وباوجودیکه سرکار اشرف برای عالیجاه سید موصوف دستخط های مبارك امرصادر مینمود که شما بمنزلهٔ فرزند سرکار میباشید وعنایت شاهانه برشما بسیاراست هرگاه ملك شکارپور ازسرکاراشرف گردید با هم زمام حکم شکارپور بدست اختیار عالیجاه خواهد بود واگر ازامیران سند گردید نیز آن عالیجاه حاکم این ملك شکار پور خواهد بود که الطاف خسروانهٔ سرکار اشرف برآنعالیجاه بسیار است وهیچ خیال دیگر بخاطر خود نیارند که ننگ پردهٔ عزت و کلای درهیچ ملت ودین امین روانیست لیکن عالیجاه سیدموصوف بمقتضای سلسلهٔ تقدیر رب قدیر هرگز ازخیرپور

حرکت جانب اولیای دولت نکرد در آنجا مکث پذیر بوده در تجویــز و فکر طلبانیدن سید محمد تقی شاه برادر خود که بعهدهٔ نیابت شکارپور در آنوقت مامور بود گردیده وعالیجاه رحیم خان کوسه را که باو دم محبت داشت صلاح طلبانیدن برادر خود ازشکارپور بطریق اخفا که احدی وفردی مطلع احوال برادرش نگردد نمود واورا مامور کرد که درشب تار انجام این کار نماید لیکن سید محمد تقی شاه ازبسکه انقبای محبت درم و دینار دنیای بیوفای دارند بملاحظهٔ این تفرقه ناگهانی نهایت دل ازدست داده هوش و حواس باخته درهراس آمده وازخوف سر کاراشرف چون سیماب در بوتهٔ بیقراری ارزان وحیران درفکر رفتن خود گردیده آخر تجویزی از پیشگاه اولیای دولت نقد رخصت بدست آورده وآن را غنیمت دانسته مانند هدهد بموجب حکم سلیمانی شاه جمجاه در فضای مدعای خود درپرواز آمده رخ نهادشهــبای آرزوی خود گردیده که شباشب خودرا در خیرپور نزدعالیجاه سید محمد کاظم شاه برادرخود رسانیده درصورت اتصال قانون شوق نغمهٔ واشوقاً واشوقاً مابین خود می سرائیدندهرگاه سید محمد تقی شاه درخیرپور بنوعیکه مذکورشده بملاقات عالیجاه سید محمد کاظم شاه مشرف گردیده مابین خود صحبت آرائی از تلخکامی وقوعات روزگار شیرین کامیهای نمودند آخر مدعای همه نغمه خوانیهای رفته رفته ازسرنای وکرنای زبان همین نغمه را خواندند .

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت

وسجدات شــکرانه بیــکرانه بدرگاه ایزد یــگانه بجای آوردند . فقط

در بیان گرفتن کار پردازان امیران سند ازملک شکارپور مواضع متعلقهٔ آن خود بخود وآمدن رعایای غربای شکارپوروغیرهٔ مواضعات آن بحضورشاه بجهت دادرسی خود تعین حاکمان ازسر کاراشرف بروالیان شکارپوروآمدن لشکر میر صاحبان خیرپور واقعهٔ سهکه وواقعهٔ جنگ سهکه ازچنگ قلم عجب نغمهٔ رنگین سرائیده شده است .

تیر قلــم راست رقم از کمان مدعای چنین نشانه برهدف بیان میزند کــه در سنهٔ یکهزارو دوصدوچهل وهشت هجری کار پردازان امیران سند ملکهای متعلقهٔ شکارپور ازخوف جان خود گذاشته فراری شدند همانوقت تمام رعایای ملکهای به پیشگاه اولیای دولت آمده بعرض رسانیدند کارداران امیران خود بخود ملک ها را گذاشته رفتنــد وملک های ازحاکم وقت خالی افتاده اند وطایفهٔ بدکاران رهزنان اگرچه پیش ازین هم درتاخت وتاراج ماغربای رعایای قصوری نداشتند الحال که ملک های خالی دیده اند شب وروز ترك وتازودست بردمی نمایند هرگاه ازسرکار اشرف حفظت ونگهبانی غربای رعایای بعمل آید بهتر والاطعمهٔ کام نهنگ بلوچان بــدکاران خواهیم شد امنای دولت حسب استدعای رعایای بنابرحفاظت آدمان خودرا برملکهای مامور نموده که رفته بدلاسای واستمالت رعایای پردازند که متفرق وفراری نشوند وبدستور اصلی باماکن خود آباد باشند امیران سند چون دیدند که آدمان اولیای دولت درملکهای رفتــه نشستند ازبس حدت غصه مانند دیگ درجوش وچون موج درپیچ وتاب آمــدند اولاً امیران خیرپور قدری لشکر جمع نموده بسرکردگــی عالیجاهان میرمبارك خان ومیرزنگی خان مامور

گردیده لشکر را حکم عبور دریای دادند که درسهکه فرو کش شدند ودر بحر تدبیر شناوری مینمودند که بتجویزی وتدبیری رفع اولیای دولت ازشکارپور نموده شوده ازآنجا کـه التقدیر یضحك علی التدبیر فقیرعالم خان مری که چند سال ازموائد خوان نعمت حکومت شکارپور شیرین کام گردیده بود هرگاه یاد موائد حکومت شکارپور مینمود ازحسرت آن نهایت تلخکام شده دست تغابن وافسوس چون مگس مالیده برفرق خود میزد وازسوز حکومت شکارپور ومفارقت پری رویان ولولیان شکارپور سپندوار درمجمر سوزوگداز میسوخـت وآه آتشناك ازدل سوختـه میکشید و هـی شکارپـور هـی شکارپور میگفـت آخـر مـری مـذکـور بـلا فـرصـت همـه جـهان خـان خلف خود ولشکر متعینه عبور دریای نموده وارد سهکه شده دم بدم از هوای شکارپور نعرها میزدند روز دیگری مری مذکور ازسهکه سوار شده بتاخت و تاراج رعایای غربای دهجعفر آباد وقریه آباد وغیره دهات پرداختند وهیچ رحم بحال مردم غربای نکردند عالیجاه حاجی هدایت الله خان که ازسرکار اشرف درمحال کونرجی مامور بود بدریافت این خبر از کونرجی معهٔ چند نفر سوازان سوار شده درمقابله مری مذکور آمده هرچند بنا برعدم ایذای رعایای به مری مذکور هدایت نموده لیکن باز نیامده بی محابا مرتکب فتنه وفساد گردیده ازآنجا کـه جمعیت لشکر مری مذکور بسیار و ازعالیجاه مذکور چند نفر سواره بودند لاعلاج از کارزار رخ تاب نشده درمیدان مقابله ثابت قدم گردیده تا ازفضای کردکار گولهٔ تفنگ بجان مری مذکور که سر کردهٔ جنگ وجدال بوده خورده ازاسپ حیات برزمین ممات افتاده رخ نهاد منزل آخرت گردیده بعد قتل مری مذکور جهان خان پسرش ازسوز وگداز پدرخود عنان اختیار بدست بی صبری داده چون فیل دمان برعالیجاه مذکور که جلوه ریزی نموده بضرب تفنگ اورا روانهٔ آخرت نمود و دیگر سواران عالیجاه پیاده وار درششدر گریزمات شدنـد جهان مری سرعالیجاه مذکور چون سرقلم بریده درعلم علم ساخته مثل داربازان می گردانید وبهلگد بی رحمانه سرش می کوبید وتفهای بررویش می انداخت واز انتقام پادشاه علی الاطلاق غافل که وزیر تقدیرش درچه تدبیراست ازآنجا که درهرسری سری است عالیجاه مذکور یکی بزیورعلوم آراسته دوم دیدهٔ آرزوی خودرا بکحل الجواهر لقای زیارت فیض بشارت حرمین الشرفین زادهما الله شرفاً وتعظیماً منور نموده بود سوم ازطـرف پادشاه اسلام برای حق نمك و محض برای خیر خلق الله رعایای کشته شده به بینید که سراین سر کجا سر می کشد نظم.

هریکی را رنگ وجهی داد سلطان ازل — هرسری را سرنوشتی کـرد دیوان ازل

احتیاط ما چـه سنجد پیش تقدیـر الهٔ — چون ترا چون گوی چوگان کردچوگان ازل

هرچه کاری در بهاران تیره ماه آن بدروی — تاچه تخم انداخت اول دست دهقان ازل

دربیان مامور نمودن اولیای دولت عالیجاه سمندرخان درمقابلهٔ لشکر امیران خیر پور واقعه سهکه ولاف و گزاف زدن لشکر مذکور وغیره

تیغ قلم تیز رقم که معرکه آرای میدان سخن وریست دررزم این مدعای چنین جلوه افروز بیان می گردد که هرگاه درسنه یکهزارو دوصدوچهل هشت هجری عالیجاه حاجی هدایت الله

امیر کبیر اولیای دولـــت ازدست جهان خان مری کشته شده درین صورت آتش خشم اولیای دولت شعله‌ور گردیده عالیجاه سمندرخان را بمعهٔ سه‌هــزار لشکر سوار و پیاده وهفت عرابه توپ حکم‌داد که امیران خیرپور هیچ ادب ولحاظ سرکار اشرف ملحوظ نداشتند الحال سرکار را لاچارست. چو ازسر بگذرد آب ای خردمند. نهد مادر بزیر پای فرزند. شمارفته درمقابلهٔ لشکر امیران خیرپور بجوان‌مردی بکوشید هرچه باداباد نوعیکه رقم ازل دردفتر تقدیر بمقتضای جف‌القلم بماهو کائن ثبت‌ست ازپردهٔ تقدیـــر جلوه گر خواهد شد وامیران خیرپور نیز بسبب کشته شدن عالـــم خان مری عالم عالم فتنه وفساد وجهان جهان شور وعناد برخواسته طوایف بلوچان سرکردگان هـــریك محبت خان‌مری ودهگانه خان مری وجلال‌خان مری وفضل‌محمد خان مری وطایفهٔ نظامانی وجلبانی وباکرانی وغیره طوایف درعالیجاه میررستـــم خان وسیدمیان غلام مرتضی شاه ازمیرصاحب میرعلی‌مراد خان کهسید ممدوح همیشه سرخوش بادهٔ غرور وبهادری وسرمست شراب معارك وجوان مردی بلکه خودرا رستم‌داستان می گفت ازانتقام کشی عالم خان مری که پیادهٔ کارزار بود چون شیرغران ومانند رعد خروشان معهٔ جمعیت لشکرمو فوره چون گردباد ازهرطرف دوان دوان وکلاهای تالپوری برســرهای خود کج نهاده وبروت هارا تاب داده یاوه گویان خودهارا درلوهری رسانیدند وعبور در پای نموده درمقام سهکه رسیده دست ظلم بتخریب رعایای سهکه ازتکالیف مالایطاق‌دراز نمودند وادب درگاه فیض پناه حضرت‌شاه خیرالدین علیه‌الـــرحمه مرعـــی نداشتند باوجود یکه

اولیارا هست‌قدرت ازاله — تیر رفته باز گرداند زراه

هرکه درمهام توسل واستمداد ازاولیاءالله نجوید در هیچ معارك کمرفتـــح ونصرت نه‌بندد وعالیجاه سیدمحمد کاظم شاه که چندروز حسب‌الارشاد مؤکلان خود درخیرپور متوقف بود دراندفاع شرارت فساد وانطفای آتش فتنه وعناد وبنای اساس سکوك‌واتحاد مابین امیران وشاه بسیار سعی وتلاش نمود، لیکن ازتقدیررب قدیر مؤثر نیفتاده عالیجاه سیدممدوح بجهت توقف خود درخیرپور بمیرصاحبان خیرپور بسیار گفتگو نموده لیکن امیران مذکور ازلحاظ عتاب امیران حیدرآباد درجواب گفتند که مایان نمی گوئیم که درخیرپور بمانید یا بروید اختیار خود دارید آخر بعدازچندایام پروانهٔ امیران‌حیدرآباد موسومهٔ سیدموصوف صدوریافته مضمونش این کهلذت خوان رنگین طعام امیران خیرپور بشما نمی گذارد کهازآنجا حرکت نمائید وقدمی ازخیرپور بردارید باید کهدست خود را ازین خوان رنگین کوتاه نموده ازآنجا روانه لدوکانه گردید بعالیجاه بهادر خان کوکر همدم مأبدهخوان اتفاق شوید چون ازصدور اینچنین پروانه بسیار مکروه طبیعت عالیجا سیدمذکور شده وازبی‌انصافی وبی‌تمیزی مؤکلان نوجوانان خود افسوس می‌خورد آخرالامر المامور معذور سیدمذکور ترك خیرپور نموده بعزم لادکانه روانه منزل‌اول درتندره لقمان‌خان انداخته اتفاقاً درآن شب خبر کشته‌شدن عالم خان مری درخیرپور رسیده ودرنصف شب های وهوی درشهر خیرپور واقع شده ودرهر کوچه وبازار تك‌ودو مردم بلوچان می‌رفت وبزبان سندی آواز می‌دادند ویاوه‌گوئی می کردندچون صبـــح شد عالیجاه سید محمد کاظم شاه بدریافت اینخبر مری مذکور رفتن خود جانب لدوکانه

موقوف داشته ازتندره لقمان خان پس آمده مشرف سلام میرصاحب میررستم خان گردیده گفت که الحال مقدمهٔ جنگ وجدال از طرف سهکه روی داده رفتن ما طرف لدو کانه چگونه شود میرموصوف هنوز درفکر جواب بود که از روی عقل سنجیده جواب داند که پیادگان قضا و قدر سید مذکوررا برمهٔ استادن یکدم نداد ونه جواب شنیده بمیرموصوف خدا حافظ گفته با تفاق سیدمحمد تقی شاه برادر خود وعمله فعله روانه سهکه گردیده وباین خاکسار که نوازندهٔ قانون این داستان است بسیار به تکلیف بردن همراه رکاب خود نموده لیکن بجواب صاف پرداخته بخدمتش عرض کردم که عقلاً هر جامهٔ را باندازهٔ اندامی دوخته اند وخاتم هرهنری درانگشتی داده اند هرقلم را به تحریر هر خطی سرکرده اند کارباز از بط نباید لحن طوطی اززغن کارمن قلم زنیست الحال مقدمه بشمشیر زنی سر کشیده برای ما فقرات نویس دانائی همین سربری قلم هم کافی است بخون ریزی ناحق مسلمین این معنی درچه ملت رواست اگر مقدمهٔ جهاد باشد هم مضایقه ندارد اگر درین جنگ بیسود کسی کشته شود چه سود بجزسرمایه خسرالدنیا والاخره چه حاصل خواهد شد غرض خاکسار باین مسایل ووسایل ازخدمت سیدممدوح رخصت گرفته روانه شکارپور بمکان مالوفهٔ خود شدیم باوجودیکه سیدمحمد تقی شاه برادرش باو بسیار ازین حرکت ناصواب ممانعت نموده لیکن بمقتضای اذاجاء القضا عمی البصر سخنان برادرخودرا هرگز بگوش نیاورده روانه جانب لوهری گردیده هرگاه درعرصهٔ راه آمدند ودیدند که جنازهٔ عالم خان مری من آوردند آنراشگون نامیمون دانسته خارخار اینمعنی دردل آنها راه یافته ویك طاقه شال برنعش مری مذکور انداخته وسوسه کنان داخل لوهری شدند وبلافرصت به تعجیل تمام عبوردریای نموده وارد سهکه گردیدند وبلوچان جلادت نشان لشکر امیران که مقدمهٔ جنگ بیگانه گاهی ندیده بودند بشمشیرزنی خانگی خود که برسگ گرگین وگربه ومرغ وبز وبزغالهٔ چرکین مابین خود جنگ می نمودند خود را سرخوش بادهٔ بهادری وپهلوانی دانسته ازسرنای زبان نغمهٔ لاف وطبل گزاف می نواختند که اینك لشکر شاه را که اکثر پیاده وقدری سواره فلاکت زده میباشند بیك چال پهلوانه وترك تاز بهادرانه مات ساخته برابررخ نهاد شکارپور می شویم وشاه را باوزراء وامرا اسیر ودستگیر نموده می آریم وملك شکارپور را غارت نموده فیل های رزو زیورات بارنموده وطایر جان پری رخان شکارپور که برهم زن خانمان عشاق می باشند چون شهباز در پنجهٔ اقتدار خود صید نموده خواهیم آورد وشکارپور را همچنین صاف خواهیم نمود که دوباره هوس هیچ احدی وفردی از غنیم نخواهد شد از آنجا که هرکه لافید نیافید وحالا که خود ازشاهین قضا وقدر غافل و بیخبر که چگونه طائرجان لشکر امیران وسرکردگانش شکار پنجهٔ شاهین مبارزین اولیای دولت می گردد وازسیلی هزیمت رخ خودرا مجروح ساخته غرق دریای می شوند .

« دربیان جنگ نمودن لشکر امیران خیرپور باعالیجاه سمندر خان امیر کبیر شاه و عزیمت یافتن لشکر مذکور وغرق دریای شدن »

شجاع قلم جلادت رقم که همیشه پهلوان میدان سخن وریست درمعر که آرائی این مدعای چنین حملات دلیرانه بیان می نماید که درسنه یکهزار ودوصدوچهل وهشت هجری هرگاه عالیجاه سمندرخان بموجب امرجلیل القدر اولیای دولت مع جمعیت سه هزار لشکرسوار وپیاده وهفت عرابه توپ ازشکارپور بعزم رزم

روانهٔ وبطی منازل سه چهار کروهی آهسته آهسته توقف کنان واز عاقبت کار هراسان که آیا شاهد فتح ونصرت بــکه رخ نماید درعرصهٔ هفت هشت یوم وارد ده جعفر آباد گردیده لشکر امیران خیربور که خارج از تعداد بود از روی فریب بازی که الحرب خدعة اکثری درناله لاله واه که متصل سهکه است چون خرگوش خود را خوابانیده پنهان نشستند وتفنگ های اجل بدست خود گرفته منتظر آوازملك الموت بودند عالیجاه سمندر خان چون بونی فلیتهٔ تفنگ فریب بازی لشکر امیران برده بوده قدمی پیش جانب سهکه از شاه راه نگذاشته از روی تدابیر فرزانه لوای مبارك لشکر خودرا در مقابلهٔ لشکر امیران بمسافت نیم کروه برسر درختان نصب نموده وجزوی لشکر خودرا درآنجا گذاشته که طنبور وطبل های جنگ درآنجا می نواختند چنانچه برلشکر امیران معلوم شود ویقین دانند که جیوش شاه در زیر لوای صف آرائی نموده استاده اند و ازآن غافل که برق بلائی ازطرف دیگر برخرمن حیات آنها ازآسمان اجل می افتد عالیجاه سمندر خان بعد این همه تدبیر تــند ویر علم هائی جنگ بردرختان جنگ نصب نموده خود برهمنونی کسان واقف کاران سرزمین معهٔ جمعیت قدری سواران وپیادگان ودوعرابه توپ به آهستگی تمام که صدائی پای بسرگوش هم نرسد بطریق عیاران ازراه کوه آدم شاه که روز اول نشور این آیه کریمه (ویسفك الدماء) بنام آدم صادر است برسر کوه آدم شاه بهزار شدت سوار شدند ودوعرابه اتواپ را نیز برسرش سوار نمودند این آدم نشد بلا شد بعده یکبارگی بغتتاً برلشکر امیران که سران وسرکردگان همه خیام هائی گلگون چرکین برلب دریائی مغرب ساخته غافل نشسته بودند وتماشائی امواج دریائی می نمودند واز اجرائی آب عبرت می گرفتند چنانچه ؛

برسر جوی نشین وگذر عمر ببین   کاین اشارت زجهان گذران مارا بس

که درهمین عبرت از سر کوه آدم شاه وشلك اتواپ متواتر از جانب سردار موصوف شعله ورگردیده چندین خیام واسپان وآدمان از ضربا ضرب اتواپ چون کاغذ بادی سرهوا پریدند هرگاه سران وسرکردگان لشکرامیران چنین شعلهٔ ناگهانی بدیدهٔ بیخبری ملاحظه نمودند سررشتهٔ احتیاط را ازدست هوش داده چون سیماب دربوتهٔ حیرانی بی قرار ومانند موج درپیچ وتاب اضطراب آمدند ومثل دیدهٔ حباب حیران این واقعه ها گردیده ازعدم حفاظت کوه آدم نادم ومستعد مقابله ومعامله شدند هریك ازلشکر امیران بی تربیت روی سوی خود نعرهٔ دم بها والحق زنان بنابر مقابله رخ نهاد کوه شدند وعالیجاه سید میان غلام مرتضی شاه که چون کوه الون بود ازبس نشهٔ بادهٔ غرور وبی پروائی درین صورت هیچ تحمل نکرده بر اسپ اجل سوار گردیده خودرا باسلاح آراسته وبروت هارا تاب داده معهٔ عملهٔ خود روانهٔ میدان جنگ وبوقت رفتن بیاران ورفقای خود که هم نواله وهم کاسهٔ محبت واتحاد بودند روی گردانیده ومخاطب شده که اینك مشت مرغان را گنجشك مثال که عبارت از لشکر اولیای دولت می باشد به حملات دلیرانه و بهادرانه ازسر کوه پرانیده مظفر ومنصور پس می آئیم وعالیجاه سید محمد کاظم شاه که یار وفادار او بود هرگاه چنین تعجیل کاری سید میان غلام مرتضی شاه رامعاینه نمود

دست افسوس بهم سائیده ونمی توانست که عنان اسپ او بگیرد و آخر خود هم لاچار گردیده وروی از رفاقت یار وفادار نگردانیده عندلیب زبان را بترانه سازی این بیت مترنم ساخته .

سخن درست بگویم نمی توانم دید   که می خورند حریفان ومن نظاره کنم

این بگفت و درساعت بر اسپ اجل را کب شده رخ نهاد میدان کارزار گردیده وچند قدم پیش از غلام مرتضی شاه رفته بر تردداد دلیرانهٔ چند نفر از پیادگان لشکر اولیای مقتول ومجروح ساخته خود هم بضرب تیر تفنگ ها از توسن حیات بر زمین ممات افتاده تیزرو منزل آخرت گردید . انا لله وانا الیه راجعون . بعد ازان سید غلام مرتضی شاه شمشیر برهنه بدست ولب حسرت بدندان گرفته چون فیل دمان خرامان خرامان در میدان رزم آمده پی مقابله و مجادلهٔ از دور طعمهٔ اژدهای تفنگ گردیده از اسپ بر زمین غلطیده وآه سرد از دل برآورده گفت رایگان بر باد رفتم وهیچیک مقابله باغداری نکردم بعد غلطیدن سید ممدوح پیادگان روحله برسرش رسیده سرش چون مرغ بریده ولباس فاخره از برش کشیده وسلاحش برداشته رفتند وبعده دریا خان نظامانی که ملازم وزیر خاص امیران حیدرآباد بود از قضای کردگار در میدان کارزار پیدا شده برادرزادهٔ عالیجاه سمندرخان اسپ خودرا براو تاخته بیک ضرب شمشیر ونیزه سرمایهٔ حیاتشرا ربوده از زین اسپ اورا کشیده برزمین انداخت وشمشیر اعلی از کمرش واز نموده برده و باز شجاعت بشاه جهان خان مری معه پنجاه شصت نفر مبارزین اشجعین دامن های پیراهن حیات با یکدیگر بسته که رسم بلوچان است بازی شمشیرها کنان درمیدان جنگ حاضر آمدند وبخوبی جنگ جنگ را درنوای آوردند وبسیاری ازلشکر اولیای دولت زیر تیغ بیدریغ خود کشیدند و داد مردانگی وهمت از دست ندادند تا آنکه خود را معهٔ رفقا برباد فنا داده لیکن برشجاعت جهان خان مری جهان جهان آفرین باید نمود اما عجب ازنادانی و حماقت بلوچان که در وقت کارزار اسپ ن فرود آمده پیاده شمشیر های برهنه بدست ولب بدندان گرفته نعره زنان برسر کوه می دویدند وتا رسیده بر کوه به تیر های تفنگ محار بین خودهارا ضایع می نمودند وتجوی آتش جنگ وجدل دراشتعال آمده کهخرمن حیات چندین بلوچان خاص وعام بربادفنا رفته وعالیجاه فتح محمدخان غوری وزیر پرتدبیر ومیرصاحب میررستمخان ومحبتخان مری وغیره کهدر نالهولاله وآه پنهان بودند اصلاً سرازنالهٔ مذکور بالانکردند بلکه دروقت جنگ نقش زمینشده افتاده بودند ونفس برنمی آوردند بامید اینکه پهلوان زنده خوش است شکر اولیای دولت که همه سواران خراسانی وپیاده روحیله وهندوستانی بودند سلاح شمشیرها و تفنگ ها باربندطلا ونقره بلوچان دیده چون مجنون صحرای غارتعشق جمال لیلی از باربند طلا ونقره سلاح ها گردیده دست بهیغما مقتولان ومجروحان بلوچان دراز کردند وهر احدی که بلوچان چون آهو صدتیر تفنگ خود می نمودند سران بیرحمانه بریده فرش روی زمین میکردند بعد بعد کشته شدن امرای امیران سند چنانچه سید میان غلام مرتضی شاه و عالیجاه سید محمد کاظم شاه وعالم خان مری و شجاعت نشان جهان خان مری کههریک شه فرد غزل

دیوان دلبری ومطلع قصیدهٔ بهادری بودند هرگز سزا وار قتل اینچنین جنگ نبودند لیکن با تقدیر رب قدیر چه تدبیر بهر صورت بقیهٔ لشکر بلوچان تاب مقا ومت نیاورده طرف دریای رخ نهاد فرار شدند نهنگ قلم دریای رقم در بحر این مدعای چنین غوطه بیان میدهد هرگاه لشکر بلوچان ازمقابلهٔ عساکر فیروزی ماثراولیای دولت هزیمت را غنیمت دانسته هجوم بر کشتی های گذر دریای آوردند عالیجاهان میر مبارك خان ومیر جنگی خان بفرموده شاه درمقام لوهری دائر بودند چون ازکه گیری اسپ هزیمت بلوچان مطلع شدند چون گرداب درپیچ وتاب آمده ازموج خفگی حکم برمسدودی کشتی های معابر دادند که احدی از بلوچان را نگذارند که عبور دریای کنند بلوچان بیچاره دل داده هوش باخته دردو شکنجه آب وآتش گرفتار آمدند ازیکطرف حدت آتش جنگ سردار سمندرخان شعله ور وطرف دیگر آب دریای موج زن هرگاه از تاب آتش جنگ سردار مذکور جانب دریای می آمدند ازمسدودی کشتی ها گذرراه عبور نیافته ازخوف تعاقب سردار موصوف غرق دریای میشدند واگر طرف سهکه پس می آمدند هرآئینه درآتش جنگ سمندر خان سمندر وار جای میگرفتند لشکر بلوچان از وا همه لشکر اولیای دولت بلاتحاشی خودهارادردریای میانداختند وبدست خود خودهارا غرق دریای می نمودند وبعضی بلوچان از حدت آتش جنگ لب خشك درآب دریای تا بعنق ایستاده آب آب میگفتند واز بیهوشی باوجودیکه درآب بودند آب را نمیدیدند وبرخی ازبلوچان بملاحان وکشتیبانان عجزوزاری میکردند که برای خدای عبوردریای کنانید وبسیاری بلوچان دم اسپان گرفته دردریای می افتادند وبکنار نارسیده معهٔ اسپان غرق دریا میشدند واکثری ازبلوچان خرجین رخت خودرا درمیان فراشی پیچیده وبرآن ریسمان بسته چون تور ساخته ومانند مشك بران سوار شده دست زنان میرفتند هرگاه رخت ترمیگردید ودردریای فرومیرفتند وغرق میشدند هرگاه عالیجاهان میرمبارك خان ومیر جنگی خان دیدند که لشکر بلوچان بالکل استادگی ندارند وغرق دریای میشوند بعده حکم معابر کشتی ها بملاحان دادند وبلوچان بر کشتی ها اینچنین هجوم آوردند اگر کسی ملاحان لحیهٔ مطول شان گرفته کش کشان داخل کشتی می نمودند باآنهم ازخود خبری نداشتند چون اینچنین طوفان هزیمت بلشکر بلوچان روی داده که از تقریر وتحریر خارج است بعد از هزیمت بلوچان عالیجاه نواب احمد خان لغاری که با رفمگسارسید میان غلام مرتضی شاه وسید کاظم شاه بوده عبور دریای نموده زیرقلعه رسیده کنار دریای کهرای فروکش و ازغم والم یاران غمگسا ران خود اشك حسرت ازدیده تاسف میریخت ودست افسوس بهم میسائید ومحاسن شریف را باین همه درازی میلرزانید ودرمقابلهٔ اعدای قدمی پیش نمیرفت وفتح محمدخان غوری ومحبت خان مری وغیره که درنالهٔلاله وآه پنهان بودند بعد انطفای نوایرهٔ جنگ از ناله مذکور چون مردگان سراز دخمهٔ گورستان بیرون کشیده یمین ویسار نگاه کنان هراسان افتان وخیزان دوان‌دوان خودهارا بر کشتی رسانیده عبور دریای نموده داخل لوهری شدند وشکر حیات تازه بدرگاه حق جل وعلی شانه بجای آوردند وعالیجاه

سمندر خان بفتح وفیروزی کامیاب گردیده درمیدان جنگ علم فتح و نصرت نصب ساخته ونقارهٔ فیروز مندی بلندآوا ز نموده جانب امیران اعلام کرده که من درمدت العمر هفتاد و دوجنگ نمو ده ام ودرهرجنگ از کشتها پشتها کرده ام و این جنگ هفتاد و سوم بود الحمد لله که از کشتها خالی نمانده بیا ری ایزد باری وا قبال لایزال شا هنشاهی شاهد فتح وفیروزی‌هم آغوش اولیای دولت گردیده وگوی فتح و نصرت از میدان وقامن بر ده ام الحال میدان جنگ صاف افتاده هرگاه احدی از ایشان خیال مقا بله دا رند بسم الله این گوی واین میدان واین‌چاه وریسمان واین ساقی واین جام هر که هوای جرعه نوشی این باده در سر دارد و خوش باشد که این چنگ جنگ عجب نغمه حزین دارد ومحك امتحان جلاوت مبارزین جهان است با وجود این همه نغمه خوانی احدی از امیران مذکور دوباره سرشورش‌ازگریبان مقابله برنیاوردند وما نند صورت بیجان حیران وپریشان این واقعهٔ‌ها ئله گردیده برلشکر بلوچان خودنفرین‌میکردند ودرمیدان تدبیردواسپه میتاختند آخر رفته رفته طرف امیران حیدر آباد رخ نهاد شدند ومعالجهٔ این هزیمت فاحشه را موقوف برتدابیر افلا طونی امیران حیدر آباد گذاشتند .

دربیان‌ماتم داری‌بلوچان کشته گان که درجنگ سردارسمندرخان کشته شدند

دبیردفتر دیوان خامهٔ قضا وقدر اعنی قلم سیه رقم که مضمون نویس فقرات شا دی وغم است ازسیه چاه مبداد حزن واندوه سواد الوجهی حاصل نموده چنین مرثیهٔ این‌واقعهٔ هایله بر صفحه بیان نگا رش میدهد که درسنه یکهزا رو دوصدو چهلو هشت هجری بعد هزیمت لشکر امیران خیرپور و کشته شدند سران وعمدگان وغیره درملك سند دهل ماتم داری درخانه های بلوچان ازغم کشتگان بلند آواز گردیده منسوبان و اخوان وعزیزان کشتگان کلاه ها از سربرداشته و برزمین زده ولباس های سیاه پو شیده و روی های خودرا بناخن‌حسرت خراشیده گریبانها چاك‌زده وبرسرها خاك انداخته عورتان معجرهای دریده بزبان سندهی میگفتند هی‌هی جو جوان هو جنگ جو پهلوان هواگر نغمات ما تم دا ری کشتگان از قانون قلم‌سرائیده شودهرآئینه شرح مطول میشود بمختصر مد های با ید کو شید بهر صو رت .

خدا کشتی آنجا که خو اهد برد وگر نا خدا جامه بر تن درد

درامور قضاوقدرجای دم زدن‌نیست

عا لمی را در دمی و یرا ن کند اوست سلطان هرچه خواهد آن کند

امیران خیر پور بعد از چنین چشم ز خم چشم حیا را بالا نمیکر دند و دم بدم عرق انفعال برجبین حال خود آور ده از بی تدبیری تعجیل کا ری خو د نادم واز بلو چان لشکر خود افسر ده دل گردیده بزبان حال بیان این مقال میفر مودند .

اگر این بلوچان رستم دستان با این همه جلادت ومر دا نگی که دارند وغواص بحر شعور ودانائی میباشند دیده شود که عاقبت کار کجا سر کشد از آنجا که سردار سمندرخان برسمند خوش رنگ فتح وفیروزی‌سوار گردیده فرحان وشادان نقاره زنان وشلك اتواب

کنان از مکان سهکه رخ نهاد شکار پور و بقطع مسافت مشرف دولت استیلام او لیای دولت گردیده وآداب عبودیت و بندگی بجای آورده فیلها پربار امتاع تهنیت و مبارک بادی های فتح و فیروزی پیشکش اولیای دولت نموده بخلاع فاخره تعظیم و تکریم و آفرین ازسر کار اشرف اعلی سرفرازی یافت ودرحین معاودت لشکر اولیای دولت از بس غنیمت بلوچان دروقت جنگ چنگ مدعای خودرا بحنای غنیمت خوب رنگین ساخته بودند کلاه های تالپوری اززربفت وکمخواب و مخمل وخود بافت دورالی کاشان ولونگی های رنگین لار ازروی استهزا برسر خود ها کج نهاده و تفنگ های اعلی وشمشیرهای باربند طلا ونقره بکمر ودوش و سپر های کرگدن درپس پشت آویزان ودف زنان رقص کنان دست افشان بذله خوانان نغمه گو یان خیزان ودوان و تفنگ زنان وقرابین شلك کنان داخل شکارپور شدند مردم تما شا بین ازخواص وعوام شکار پور بمشاهدهٔ این حالت در حیرت وچندین نغمات حزین نسبت با میران سند ازچنگ زبان می نواختند اولاً همین که هر که ازروی متابعت نفس نافر جام ازراه شریعت بیضا برگشته هر آئینه بر گشته بخت گردیده دوم هر که بـا بزرگان افتاد و درافتاد اولیای دولت که بادشاه ومالك ملك وحق دا ر بوده وهم مهمان ومسافر امیران سند ازبس غرور دولت وایلات الوسات هیچ پاس ادب اورا نگاه نکردند کفار باوجود قساوت قلب هم پاس ادب ورعایت مهمان می کنند این همه شامت ازبی ادبی باحکام دین مبین است کـه درصورت چنین عظمت واقبال وخدم و حشم ازدست قدر قلیل جمعیت لشکر اولیای دولت هزیمت یافته خودرا رسوای عالم ساختند غرض ازین قسم چندین سخنان ازخود تراشیده وبیان مي نمودند ازان روزاست که پردهٔ رنگ و بوی گلذار سند برباد رفته ازآنجا که دنیای بیوفاه محال عبرت وجای حسرتست باین زال مکاره دلبستگی نشاید، وبرطبق مضمون .

چیست دنیا کهنه زال پرفنی مکارهٔ	لولی آدم فریبی ساحری عیارهٔ
دیو طبعی چاپلوسی بدسرشتی بدرگی	ماده غولی کوز پشتی لاشهٔ پیتارهٔ
سست عهدی بیوفائی زود رنجی ظالمی	گنده پیری قحبهٔ شوهر کشی خون خوارهٔ
هر که دل بندد بدین زال فسونگر هست او	ابلهی لایعقلی دیوانهٔ بیچارهٔ

فی الجمله ازل جهان مکاره ایست لبریز شراب مکر وتزویر وعروس دوران جهان خونخواره ایست آدم کش چون درنظر سرمستان بادهٔ عرفان اموال واسباب جهان وجود پشیزی ندارد هرکه راست تعلق او ببینند معدوم انگارند ودیدهٔ حقائق بین را از ما سوی الله پوشیده در همه حال بیت

که یکی هست وهیچ نیست جزاو	وحده لا اله الا هو

تعلق دل داشته باشند .

در بیان آمدن امیران سند که عساکر بارادهٔ مقابله ومصالحهٔ اولیای دولت واقعه دهبدنجی ومصالحه نمودن شاه

مصلح قلم خیر رقم که فقرات نویس خیرالامور است درصلاحیت این مدعای چنین بیان می نماید که هرگاه درسنه یکهزارو دوصدو چهل ونه هجری مطابق ماه صفر اولیای دولت بهزیمت لشکرامیران خیرپور پرداخته هم آغوش شاهد فتح ونصرت گردیده امیران حیدرآباد ازدریافت این باد مخالف هزیمت امیران خیرپور چون گردباد ازخشم وعناد برخواستند وجمع آوری فشونات ایلات الوسات بلوچان نموده وتجهیز سامان محاربه گرفته بعزم مقابلهٔ اولیای دولت ازحیدرآباد چون بادسریع السیر روانه وبقطع منازل منزل انداز لاد کانه امیران خیرپور هم معهٔ حشم چشم زخم خورده رفته با امیران حیدرآباد ملحق شدند دراین اثنا انواع انواع اخبارات مختلفه امیران ممدوح صورت اشتهار گرفته اولیای دولت هرگز اخبارات مختلفه درگوش سماعت نیاورده بتوکل علی الله بجمعیت چهارهزارلشکر سوار وپیاده وهشت عرابه توپ ازباغ شاهزاده نقل فرموده درباغ شاهی متصل شهر شکار پور طرف جنوب منزل انداز گردیده وامیران مذکور ازلدو کانه برآمده وکنار دریای گرفته آهسته آهسته بقطع مسافت وارد موضع بدنجی و اوازه منازل کشتی ها از راه دریای بهمراه خودداشتند. بخیال اینکه مبادا بمقتضای (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) صورت مقدمه مجادله ازآئینهٔ فتح منعکس رخنمای گردد پس اوازه کشتی ها بوقت کار فرار بکار خواهد آمد وازطوفان هزیمت نجات خواهیم یافت بااین همه لحاظ های امیران موصوف بازابواب رسل ورسائل بهپیشگاه اولیای دولت مفتوح ساختندوخدام کرام ذوالعزوالاحترام مطلع انوار اولئك هم المقربون مظهرآثار (لاخوف علیهم ولاهم یحزنون) جناب عرفان ماب پیر میان نظام الدین صاحب و پیر میان فدای محی الدین صاحب صاحبان سرهندی را بطریق رسالت بحضور امنای دولت ماموز نمودند پیر صاحبان ممدوح بعد از استیلام از کنزالعرفان هدایت وخزانهٔ العلوم صلاحیت ارشادفیض مهاد مصالحه بااولیای دولت تلقین وبیان نمودند سرکار اشرف ساعتی در مراقبهٔ فکر فرو رفته آخراز توجه ظاهر وباطن پیر صاحبان ممدوح سرازمراقبهٔ فکر وعاقبت اندیشی برآورده روی ارادت از کلام مفخر نظام پیر صاحبان ممدوح برنتافته گردن ارادت وانقیاد در دایرهٔ صلاحیت نهاده جویای معشوقهٔ مدعای مافی الضمیر خود گردیده عالیجاهان محمدشریف خان ضبط بیگی و قاضی محمدحسن راباتفاق جناب پیرصاحبان مذکور طرف امیران موصوف مامور نموده درحین ملاقات اولاً امیران بغرورحشم قانون خشم ساز کردازروی حکمت عملی چند نغمات موافق ومخالف ازچنگ زبان بعالیجاهان مذکور درنوای آوردند بعد این همه نغمه طرازی در مقام سلوك آمدند وعالیجاه بهادرخان کهوکهرامیر کبیر خودرا بهپیشگاه اولیای دولت روانه نمودند که عالیجاه مذکور بوساطت عالیجاه سردار سمندر خان که باهم دم موافقت و یك وجودی میزدند وازخوان الفت مأیدهٔ اتحاد میخوردند مشرف استیلام اولیای دولت گردیده وبتدابیر عاقلانه و تجویزات فرزانه برضاجوئی سرکار اشرف برداختند ومبلغ چهار الك

نقد عوض اخراجات و پانصد نفر شتران بجهت بار برداری درسر کار اشرف دادنی کردند
و یك لك روپیه عوض ناف مالی بخوانین و امرای اولیای دولت خدمت کردند وهم انجام
نمودند که عالیجاه بهادرخان معه یکصد سواره تا به قندهار حاضر رکاب نصرت مآب اولیای
دولت خواهد بود بعد این همه عهدو پیمان و ادای مبلغان و دادن شتران امیران ممدوح
سر کار اشرف را ازشکاربور روانهٔ خراسان نمودند وخودها را برزورقها وسندبیسهای
خاص بنگله دارسوار ساخته و بزبان صدق ترجمان (بسم الله مجریها ومرسها ان ربی لغفور الرحیم
رانده و لنگر کشتیها برداشته در میان تیغهٔ دریای موج زنان فرحت و خـرمی
کنان چون باد تشریف فرمای حیدر آباد گردیدند وامیران خیربور بخیروعافیت راجع
خیربور شدند ازآنجا که دنیادار مکافاتست هرچه بکاری همان بدروی .

هر آنکه تخم بدی کشت وچشم نیکی داشت　　دماغ بیهده پخت وخیال باطل بست

چـون امیران سـنـد دفعهٔ اول در مـقدمـهٔ سردار محمد عـظـیم خـان
با وجود قسم وعهدو پیمان باولیای دولت نرد فـریب بازی که ذکر آن مافوق
مندرج است باختندوهیچ مراعات ننگ وناموس نکردند آخر رفته رفته نتیجه یافتند
چشم زخم هزیمت امیران خیربور و کشته شدن امرای عالیمقام وسر کردگان عظام یکطرف
وخسارهٔ اخراجات لشکر کشی ودادن مبلغان وشتران باولیای دولت دگر طرف وخندگی
عام خواص وعوام علاوه برآن ازآنجا که درآغاز کار ملاحظه عاقبت کار باید نمود .

اول اندیشه وانگهی گفتار　　پای پیش آمده است وپس دیوار

هرگاه امیران درابتدای برای شتران اولیای دولت برشتران بادی بهوای نفسانی
سوار نمی شدند وشتران را باولیای دولت میدادند هرگز این بار بلند ناموس از شتران
اقبال امیران برزمین هزیمت نمی افتاد ودیگر اینکه (خیرالامور اوسطها) است هرچیز
که ازحد اعتدال می گذرد درآن خلل های فاحش بهمرسند در اوقاتی که امیران سند
مالیه گذار بادشاه خراسان بودند همانوقت گلزار دولت ریاست سند روز بروز درنشوونمای
ترقی دولت که هرخاص وعام ازگلزار دولت امیران موصوف گلهای آرزوی بدامن مراد
خود میچیدند هرگاه بموجب اشارهٔ باغبان قضا و قـدر گلزار دولت سلطنت خراسان
ازتندباد خزان بی اعتدالی وستم سربزرد رونی کشیده انواع انواع گلهای فتنه وفساد
درخراسان سلطنت متبسم شدند امیران سند . . . . . . دست تصرف در ملکهای متعلقهٔ
شکاربور درازنمودند وبدکاران ودزدان را حرکت دادند که تادهن دروازهٔ شکاربور
بتاخت وتاراج غربای رعایای شکاربور میپرداختند تا اینکه اکثر ملـك های متعلقه
دراحاطهٔ تصرف خود آورند فقط چهار دیوار قلعهٔ شکاربور گذاشته بودند در آن هم
چشم طمع داشتند که کی بدست خواهم آورد وتاآخر رفته رفته ملـك شکاربور را
به بهانهٔ خالصه سنهکه درتحت تصرف خود آوردند بعد تصرفـی شکار بور هیـچ تمثال
خوبی وبهبودگی در مرآت مراد خود ندیدند بلکه درهرسال بیك بلای مبتلا میشدند
تا ازطفیل شکاربور ملك سند را هم برباد دادند ازآنجا که الحرص شوم والحریص محروم
چون امیران سند هرقدر که هوای زیاده طلبی می کردند روز بروز تیرگی بـی برکتی
دردولت خانهٔ آنها راه می یافت تا بحدی که دانـهٔ اسپان اصطبل خاص از انبارخانه پیدا
نمیشد تا نصف شب توبرهای اسپان بردکان های بازار می گردیدند .

در بیان رفتن اولیای دولت جانب قندهار وجنگ نمودن

«باسرداران قندهار وهزیمت یافتن او»

سلطان قلم زرین رقم که سریر آرای ولایت سخن دانی است در اقلیم مدعای چنین بیان مینماید که درسنه یکهزار ودوصد وچهل ونه هجری مطابق ماه صفر بعد مصالحه امیران سند اولیای دولت شکارپور متوجه سفر خراسان شدند عالیجاه میر محراب خان براهوای والی قلات بهتعارف و مهمان داری سرکار اشرف بخوبی پرداخته از حدود ملکخود سالماً غانماً گذرانیده همرکاب اولیای دولت رونق افزای شال کوت گردیده درآنجا لشکر افغانان ازهرطرف بهپیشگاه اشرف رجوع آوردند تارفته رفته چهل وپنجاه هزار جمعیت لشکر شده بعدازاوتراك چندایام ازشال کوت اولیای دولت لوای فلك فرسای عزیمت سمت قندهار برافراشته عالیجاهان سردار صاحبان هریك سردار کهندلخان بمقتضای کوه دلی خود چون کوه الوند پای استوار در قلعهٔ قندهار قایم نموده استقرار گرفت دوم سردار رحمدلخان ازبس رحمدلی دلرحم ازقندهار برنگرفته سوم سردار مهردلخان سلسلهٔ مهرومحبت را ازمعشوقهٔ کامرانی قندهار ازدست نداده هرسه اخوان برخوان اتفاق همدم موائد یك وجودی ووفاق گردیده معهٔ جمعیت سه هزار لشکر عمله وفعلهٔ خود تجهیز سامان جنگ وآذوقهٔ قلعه بندی گرفته دراندرون قلعهٔ قندهار بتوکل علی الله هوشیار وبرقرار نشستند و داد همت و مردانگی ازدست نداده پای نهاد رکاب توسن مقابله ومجادله شدند هرگاه اولیای دولت رونق افزای قندهار کهنهٔ ویرانه گردید ودراین اثنای اندازهٔ هفتاد هشتاد هزار لشکر ازطایفهٔ افغانان درسرکار اشرف جمع آمدند وچشم امید درخزانهٔ سرکاراشرف داشتند وشاه بابا می گفتند وازسرنای زبان به آواز بلند درزبان افغانیه نغمه های میسرائیدند که مطلوبش چنین بود.

پادشاه بابا کیجائی که خدای ترا آورد الحال چشم های ما روشن شد دشمنان ترا بیاری خدای زنده نخواهیم گذاشت وتخت پادشاهی ازشماست غرض درصورت نزول اجلال لوای اعتلای دولت واقعهٔ قندهار کهنه سردار صاحبان ابواب حصار قندهار برروی خود مسدود ساخته واتواپ ها بربرج های قلعه سوار نموده از شلك اتواپ وشبخون صرفه نمی کردند تامدت چهل وپنجاه روز مابین لشکر طرفین گرگ جنگی وشبخونی واقع بود وسردار صاحبان چشم انتظار برمقدم امیردوست محمد خان داشتند چون در رسیدن امیر ممدوح واقعهٔ قندهار بسیار روزها دیر وفرصت کشیده آخر ازروی مصلحت وقت تارسیدن امیردوست محمد خان از کابل فیمابین اولیای دولت و سرداران قندهار سخنان مصالحه بوساطت امراء ومقربین درپیش شدند که دراین اثنای امیر دوست محمد خان معهٔ جمعیت دوازده هزار لشکر وچند عرابه توپ از کابل داخل قندهار گردیده اگرچه پیش ازورود امیر موصوف دوسه مرتبه لشکر اولیای دولت برقلعهٔ قندهار جلوه ریزیها نمودند لیکن قادر نشدند بلکه بسیاری ازلشکر سرکاراشرف ازاضراب اتواپ وتفنگ قلعه گیان تباه شدند آخر شبی لشکر اولیای دولت نردبان ها برداشته درشب تاریك چون عیاران

آهسته آهسته زیر قلعه‌رفته ساکن شدند ومنتظر بودند که هرگاه لشکرخواب برقلعه‌گیان استیلای آورد هما نوقت نردبان‌ها بردیوار قلعه گذاشته جلوه ریزی دراندرون قلعه‌خواهیم نمود وحالا که لشکر اولیای دولت ازخواب اجل غافل هرگاه زیر قلعه رسیدند ازقضای کردگار جیوش نوم که اخ الموتست برحصار وجودلشکر اولیای دولت هجوم آورده که ازخودخبری نداشتند تاآنکه شحنهٔ آفتاب عالمتاب برچهار سوق بازار روزنشیند اولیای‌دولت منتظر وگوش‌هوش‌طرف قلعهٔ قندهار برلشکرماموره خودداشت که ازراه نردبان اینك‌داخل اندرون قلعهٔ مذکور میشوند لیکن دید هیچ‌غوغای برنمی‌آید وآفتاب سرازگریبان پیراهن صبح میکشد وخبری ازلشکر ماموره قلعه معلوم نمی‌گردد که چه شدند وکجا رفتند بعده حکم برشلك توپ چهوتی داد همینکه آواز توپ مذکور بلند شد لشکر امنای دولت که‌در زیر قلعه غرق دریای خواب غفلت بودند یکبارگی بیدار گردیده.دیدند که صبح سر کشیده دست افسوس می‌سائیدند لاچار ازخوف اولیای دولت نردبان ها بردیوار قلعه گذاشته بالا شدند مردم قلعه گیان سابق هوشیار وازصدای توپ چهوتی هوشیارتر شدند وبرفراز تخت وچوکی قلعه خبردار خبردار می کردند که‌درین اثنا لشکرشاه ازنردبان‌ها سر بالا کشیدند مردم قلعه گیان برآنها جلوه ریزی نموده بضرب توپ وتفنگ وسیوف ازنردبان حیات درخندق ممات انداختندولشکر اولیای دولت نتوانستند که‌داخل اندرون‌قلعه شوند اکثری از ابواب اجل‌داخل قلعه فنای شدند وبقیه هزیمت یافتند فی‌الجمله درعرصهٔ چهل وپنجاه روز لشکر سردار صاحبان ازترکتاز وجنگ وجدل باجیوش اولیای دولت تقصیری نکردندخواب وآرام برطرفین ناگوار بود لیکن بعد ورود امیردوست محمدخان سردار صاحبان قندهار برولایت نشاط وفتح وانبساط دست یافتند ودرمحفل آرزوی شمع اتفاق برافروخته درفکر وبندوبست مات شاه گردیده بمصلحت وزیر تدبیر براسپ همت سوار گردیدند واز روی شطرنج بازی فریب امرا وخوانین خود امیر ممدوح نهایت در اندیشه ودغدغه بودوبرانها چندان اعتماد نداشت اکثر خوانین امیر موصوف درظاهر با امیر ممدوح نرد موافقت می باختند ودربواطن رخ التفات باشاه داشتند ازین جهت ارادهٔ امیر موصوف همین بود که فیل هندوستان نفاق را بکجك های اخلاص ازساحت دل رانده بر اسپ مصالحه سوار شویم که مبادا ازدغا بازی امرا وخوانین پیاده‌وار حیران میدان هزیمت شویم ازآنجا که‌امیر موصوف درمضمار این مدعای باخوانین وبرادران خود دواسپه می تاخت لیکن بادشاه کارخانهٔ قضا وقدر نگذاشته که‌ما بین اولیای دولت وسردار صاحبان ممدوح صورت مصالحه ازمرآت تمنای رخنمای گردد .

دربیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار وامیردوست محمدخان باولیای دولت و هزیمت شاه ورفتن جانب قلعهٔ سالو خان

سپهسالار قلم مشکین رقم که معرکه آرای سخن طرازی است درمیدان این مدعای چنین ترکتاز بیان می‌نماید که هرگاه درسنه یکهزارو دوصد چهل ونه هجری امیردوست محمدخان از کابل باحشم داخل قندهار گردیده وباسرداران قندهار برادران خود همدم موافقت اتفاق گردیده همانوقت اولیای دولت که درشهر قندهار کهنه نزول اجلال داشتند ازروی مصلحت ترك قندهار کهنه اختیار نموده که مبادا امیر دوست محمدخان آب‌روان جویبار های قندهار بگیرد ازعطش آتش جنگ لشکرما بخاك تباه افتد بادوار متوجه طرف باغستان وانهار آب گردیده هرچند امرای خوانین بهپیشگاه اولیای دولت درباب عدم تحرك لوای فلك فرسای ازشهر قندهار کهنه التماس های نمودند هرگز بگوش نیاوردند تاآنکه بموجب ارادهٔ مبارز قضاوقدر اولیای دولت ازشهر قندهار معهٔ خدم وحشم برآمده درباغها وکنار انهار رسیده بتمامی قشون اولیای دولت که قریب هفتاد هشتاد هزار بودند همه‌رو بسوی خود درباغها متفرق وباغی وباغی آرام درحصار سایه درختان شدند امیردوست محمد خان چون دید که اولیای دولت شهر کهنه قندهار باميد تسخیر شهرنو قندهار گذاشته درباغها گلچین نزول اجلال گردیده ازاستشمام ازهار اینمعنی موجب شگفتگی غنچه مددگاری بخت خود دانسته درصورت تغیر لباس سرخود سوار شده استدراك حقیقت لشکر اولیای دولت نمودند دید که جمعیت لشکر امنای دولت همه متفرق وپراگنده درباغها زیرسایهٔ درختان به‌آرام چون سایه برزمین افتاده اند ازآنجا زود برگشته درلشکر خود آمده حکم دادن تنخواه لشکر خود بمستوفیان داد چون مستوفیان مشغول دادن تنخواه سپاه شدند دراین صورت امیر موصوف سه‌هزار لشکر جرار بهمراه خود گرفته وهم سرداران قندهار معهٔ جمعیت خود ازقلعهٔ قندهار برآمده باتفاق یکدیگر ازروی تجویز بعضی رفته شهر کهنهٔ قندهار گرفتند وبرخی‌ها ازهرطرف دسته دسته لشکر ها شده ازهرچهارطرف برلشکر اولیای دولت که درمیان باغات افتاده بودند جلوریز شدند اکثری ازلشکر اولیای دولت درمیان باغها پنهان شدند واکثری نوایره آتش جنگ جدال‌را دراشتعال آوردند ونحوی کشتخون واقع شده که از کشتها پشتها شدند نزدیك بود که جمعیت لشکر سردار صاحبان درهم برهم گردد درعین شعله افروزی مقابله ومقاتله مهمی شیخ شاغاسی که‌ازروی فریب بازی ازطرف سرداران گریخته آمده بعتبه بوسی سرکار اشرف مشرف گردیده سلام نمود وبه‌خلاع فاخره سرفرازی یافت چندایام در رکاب اولیای دولت حاضر بود در روز جنگ شاغاسی مذکور حیلهٔ برانگیخته درلشکر اولیای دولت همین آواز می‌داد که‌شاه گریخت شاه گریخت ودراردوی شاه دست‌غارت دراز کرد ولشکر اولیای دولت چون این آواز شنیدند وایشیك آقاسی را دیدند که‌غارت می‌نماید سراسیمه وحیران این واقعه شدند وحالا که امنای دولت درمیدان دغا سرگرم محاربه بودند وکیول نام بمهٔ پلتن‌خود طنبور جنگ می‌نواخت و ازبس اضراب اتواب وتفنگ‌ها دود برفلك پیچیده

جوانان سرباز خراسان پروای اتواپ نکرده جلواسپان برق شتاب برداشته خودهارا درپیش مذکور رسانیده دست به شمشیر کردند و کیول مذکوررا اسیر ودستگیر نمودند وتوپ هارا بدست خود آوردند بعدگرفتاری کیول مذکور تفرقهٔ هزیمت درلشکر اولیای دولت افتاد عالیجاه سمندرخان برادرزادهٔ خودرا درآن جنگ بقتل داد طرف شال کوت قرار برفرار نموده وعالیجاه بهادرخان کهو کهر که ازامیران سند برکابشاه بود اوهم اسباب وخیمه وفرش وفروش ودیك ودیکچه برآتش بار کرده همهٔ سامان دیگر گذاشته بزبان سندهی بعضی کلمات حاوی گریختن گفته ورو به گریز نهادند ورخ بملك سند کردند وعلی هذهالقیاس هر کس‌خاص وعوام ازلشکر اولیای دولت بصورت وانفسی آوارهٔ دشت فرارشدند وخود بدولت بندگان اقدس بعد معاینهٔ صورت شکست لشکر خود عنان تابی رالاچار غنیمت دانسته و صناديق خزانه شکستانده ازنقد آنقدر درخرجین های چرمین انداخته برپشت اسپان پیشخدمتان و دیگر سواران معتبران سوار نموده توسن سواری خاص خودرا مهمیز کنان تیزروی طرف‌حدود ملك هرات گردید چنانچه ازبیم تعاقب دومنزل عظیم‌را يك منزل ساخته بجرثقیل ورنج مسافت سخت کشیده داخل قلعهٔ عالیجاه سالو خان گردیده باری اطمینان نفس سوخته اش شده لیکن عالیجاه سالو خان هم امیر کبیر وصاحب‌الوسات وقلعه جات خود بوده که ازدست سالوسی شاهزاده کامران والی هرات رهائی نداشت اولیای دولت نیز ازسالوسی سالوخان درهراس ونفسی بکام دل نمیزد هرچند نامبرده بدلجوئی اولیای دولت بسیار پرداخته لیکن اطمینان خاطر اولیای‌دولت نمی‌شد طوعاً وکرهاً چندروز درقلعهٔعالیجاه سالوخان آرام پذیرفت ؛

(دربیان بعد هزیمت اولیای‌دولت تمام اسباب وسامان وخیام وغیره بدست یغمای سردار صاحبان قندهار افتاد)

ادهم خوش خرام قلم مشکین رقم که منازل پیمای طریق سخنوراست درقطع منازل این مدعای‌چنین ترك تازبیان‌مینماید کههرگاه درسنه یکهزار دوصد وچهل ونه هجری مطابق ماه صفر ازجنگ سرداران اولیای دولت هزیمت یافته رخ نهاد قلعهٔ عالیجاه سالوخان شده سردار صاحبان قندهار اراده داشتند که درتعاقب شاه بروند لیکن امیر دوست‌محمد خان به مخالفت سرداران موصوف پرداخته احدی را نگذاشت که درتعاقب اولیای دولت حرکت کنند وحصول این فتح و نصرت را ازجملهٔ مددکاری بخت خود میدانستند وکوس نشاط درمیدان انبساط می‌نواختند وازمیدان وغا بسیار غنیمت ازخیام گلگون واتواب وهزار ها بنادیق وصدها صنادیق واسپان وغیره سامان ازلشکر هزیمت اثر اولیای دولت بدست‌عساکر فیروزی مآثر سردارصاحبان ممدوح افتاد که ازتعداد خارج است وبعضی ازسپاه شاه جم‌جاه که طرف ریگستان فراری شده بودند سواران جرار کرار ازلشکر سردار صاحبان در پی آنها رفته هرجا که می‌یافتند می کشتند واسلحه وجامه وهمیانی زرهای آنها را تصرف میشدند تاچند مدت این رسم زدوبرد ازهرچهار طرف گرد ونواح قندهار در کوه وصحرای ودیهات جاری بود ودیگر اینکه پانصد نفر پیاده رو حیله ازلشکر شاه باهم يك آواز تفنگ اتفاق

گردیده وبرسر کوه رفته تفنگ ها را پر نموده بدست اتفاق گرفته بمردانگی خود نشسته بودند بخیال اینکه هرگاه ازلشکر سردار صاحبان برسرما یان آمده یکبارگی بشلک تفنگ ها صید سرپنجه اقتدار خود خواهیم نمود بعده هرچه بدا باد واشکر سواران سردار صاحبان هم چون این اتفاق و احتیاط مردم روحیله معاینه نمودند جرئت رفتن برسر مردم روحیله بالای کوه نمی کردند وزیر کوه دور ازضرب گولهٔ تفنگ گرداگرد کوه طایف بودند تامدت دوسه روز همین حالت مابین روحیله واشکر سردار صاحبان واقع بود آخر یکی ازسرداران برسر کوه پیش مردم روحیله رفته وبدلاسای واستمالت آنها پرداخته و بعهد وپیمان دل آنها را خوش ساخته وامان جان بآنها داده ازبالای کوه بزیر آورده تمام اسلحه از آنها گرفته ابواب ارتخص برچهرهٔ حال آنها کشاد مطلق العنان کردند ومیمسی کیبول را که مملوم وسرکردهٔ پلاتن بود اورا امیردوست محمد خان نوازش خلعت وتعظیم تکریم نموده پیش خود در سلك ملازمان منسلك نمود امیر ممدوح باوصف فوق امرأ وخوانین لشکر ازروی تدابیر فرزانه وهمت بهادرانه گوی فتح وفیروزی ازمیدان جنگ اولیای دولت برده وتمامی اسباب محاربهٔ اولیای دولت ازانواب وغیره بدست خود آورده ودست رخصت ازبرادران سردار صاحبان قندهار گرفته تشریف فرمای کابل گردیده وسردار صاحبان قندهار نیز در قندهار هم آغوش شاهد آرام و کامرانی شدند وبنوازش سلازمان جان باز نمك حلال خود وبسزای مردم نمك بحرام میپرداختند وازخبرگیری اولیای دولت نیز غافل نبودند .

(در بیان رفتن اولیای دولت در قلعهٔ عالیجاه سالوخان و آمدن خلف شاهزاده کامران بنا بر کمك اولیای دولت وفراری شدن ازقلعهٔ مذکور ورخ نهادن جانب قلات و آمدن سردار رحمدل خان در تعاقبش)

خنگ قلم نیز رقم درعرصهٔ این مدعای چنین جولان بیان مینماید که هرگاه اولیای دولت درسنه یکهزار ودوصد وچهل ه هجری بعدهزیمت قندهار داخل قلعهٔ عالیجاه سالوخان گردیده عالیجاه مذکور درتعارف ومهمانداری امنای دولت از خود قصوری نکرده دم بدم بدلجوئی اولیای دولت میپرداخت چونکه عالیجاه مذکور صاحب ایلات والوسات بود بسار بتدارك سامان جنگ وجمع آوری قشنونات تازه می پرداخت لیکن هرگاه این نوای جنگ هزیمت جنگ اولیای دولت بسمع گوش بندگان شاهزاده کامران والی هرات رسید، ازآنجا که مابین شاهزاده موصوف وعالیجاه سالون خان صورت مخالفت و کینه دیرینه واقع بود شاهزاده کامران بخیال اینکه مبادا عالیجاه مذکور ازروی عداوت دیرینه باولیای دولت سازش نموده رخ نهاد دارالسلطنه هرات شوند پس درصورت اتحادواخلاص خلف خودرا معهٔ چهار راس اسپان خاصه و چیزی تحایف نفیسه معهٔ جمعیت لشکر بجهت استمداد اولیای دولت مامور نمود ومعهٔ نامهٔ باین مضمون نوشته فرستاد .

نوشتن نامه شاهزاده کامران درخدمت اولیای دولت و مامور نمودن خلف خودرا

همیشه رایات عالیات درمعارك میادین معاندین دولت باشعات فتح وفیروزی جلوه گر بوده شاهد دولت سلطنه دم آغوش اولیای دولت باد دربنوقت تمثل این اخبار بر مرآت ضمیر محبت نظیرما رخنهای گردیده که ازتقدیر الهی جل شانه اولیای دولت از دست سرداران قندهار که همیشه باخاندان عظیم الشان ما درمقام عناد می باشند چشم زخم خورده رونق افزای قلعه عالیجاه سالوخان گردیده اند ازینمعنی افواج اندوه وتشویش بر حصار وجودم بسیار استیلای آورده ازآنجا که اولیای دولت عموی بزرگ وبجای پدر بزرگوار من می باشند اگر باین طرف هرات تشریف فرمای شوند عین سعادت وسرفرازی ماست وبرطبق مضمون.

رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست　　　کرم نمای وفرودآ که خانه خانه تست

وبالفعل شاهزاده سلطان علی خلف خودرا معهٔ جمعیت لشکر وارینه ن مامور خدمت اولیای دولت که مشرف عتبه بوسی گردیده بهرحال مترصد فرمان خواهد بود هرگاه این نامهٔ شاهزاده کامران به پیشگاه اولیای دولت شرف ورود آورده بعد مطالعهٔ آن افواج تفکرات وعساکر خیالات ازهرچهار طرف برحصار وجودش هجوم آورده باخود گفت که استمداد شاهزاده موصوف بجای خود ماند لیکن صورت فساد رخنهای نگردد ازآن بهتر همین است که پیش ازرسیدن شاهزاده سلطان علی خلف شاهزاده کامران خودرا ازین ملك بیرون کشم که خار خار سالوسی سالوخان یکطرف واندیشه آمدن شاهزاده مذکور دگرطرف که مبادا گرفتار آیم آخر بتجویز جان خودرا ازقلعهٔ عالیجاه سالوخان کشیده ازراه ریگستان که سخت ترین راه می باشد بمعهٔ عمله وفعله خود رخ نهاد قلات ملك عالیجاه میرمحراب خان براهوی گردیده سردار صاحبان قندهار که مستخبر احوال اولیای دولت بودند هرگاه ازروانگی اولیای دولت ازقلعهٔ عالیجا سالوخان طرف قلات مطلع شدند معاونت عالیجاه سردار رحمدل خان معهٔ شش هفت صد سواره جرار خوش اسپه ازقندهار سوار گردیده بخیال اینکه پیشروی ازاولیای دولت بگیرد لیکن.　　　عنقا شکار کس نشود دام بازچین

سردار ممدوح درعرض راه باولیای دولت ملاقی نگردیده چون سرکار اشرف سالماً وغانماً داخل قلات شدند وعالیجاه میرمحراب خان براهوی دربجا آوری آداب بندگی اولیای دولت خودرا معاف ندانسته دست ادب برسینهٔ عبودیت بسته ایستاده بود وازاعزاز نسانم خدمتگذاری هردم شگفتگی بخش غنچهٔ خاطر اولیای بوده تااینکه روزسوم سردار رحمدل خان وارد قلات شده وبهمراه عالیجاه میرممدوح در خصوص طلب بازوی شاه معزکه آرای گفتگوی وقیل قال گردیده میر موصوف جواب صاف برداخته بسردار ممدح گفت که کفار باوجود قساوت قلب همعار میداند که بازوی مهمان ادنی کشیده بدست معاندش بدهد چه جائیکه پادشاه نامدار باشد باوصف این همه خاندان

که پادشاه کوهستان گفته میشوم باین همه ایـلات الوسات بلوچستان چگونه روادارم که بازوی اولیای دولت از گلم بلوچهٔ خود کشیده بایشان بدهم وچهرهٔ خاندان خودرا بخط وخال بیننگی خود آرایش دهم این خیال خام سردار صاحب ازسر بیرون کشیده وگرد این امر محال نگردند که هرگز تمثال این آرزوی درآئینه مراد خود نخواهد دید فی الجمله بعد از چند ایام سردار رحمدل خان صورت مدعای خود درمرآت مقصود ندیده بی حصول مدعای بادیهای ازقلات روانه قندهار گردید واولیای دولت چندروز درقلات اقامت گرفته ازآنجا برآمده رونق افـزای مکان کنجابه ودرآنجا مفتکر و متردد خاطر گردیده که از کدام راه عازم دارالامان لود بانه شوم هرگاه از راه . . . . . . اتفاق رفتن اولیای دولـت واقـع شود پس ازخار خارسوء مزاج خاصه سهکه رفته نمیتوانم که مبادا خار راه گردیده خار اذیت وضرراو درپای راحتم خلد واگر ازراه سند میروم مبادا بلوچان سند ازغم کشتگان خود درجوش وخروش آمده ماتم داری تازه نمایند چون اولیای دولت چندیوم در کنجابه از کنج فکر وتدبیرخود ازاین معنیرا برمحک امتحان داش میزد ودرمیزان عقل ودانائی خود میسنجید که دراین اثنای عالیجاه سردار سمندر خان ازملك سیوی برسمند عزیمت عتبه بوسی سرکار اشرف سوار گردیده آمده مشرف استیلام اولیای دولت شده باز درفکـر تحرك سلسله جمع آوری قشونات شدند که دراینصورت ازتقدیر ناظم سلسلهٔ کاینات بای صحت عالیجاه سردار سمندر خان درسلسلهٔ سخت بیماری مبتلا گردیده آخر ازسلسلهٔ جنبانی این سلسله دست بردار گردیده ودرپیشگاه اولیای دولت متحرك سلسلهٔ التماس ارتخص گـردیده روانهٔ ملك سیوی اماکن مالوفهٔ خود گردید درآنجا رفته رفتن سفر آخرت اختیار نمود وازدنیا و مافیها آزاده شده وسلسلهٔ هوا وهوس خودرا باخود برد از آنجا که هـرگاه آوازهٔ سلسله گسیختن نفس عالیجاه سردار سمندر خان بسمع مبارك اولیای دولت رسیده پس سلسلهٔ حزن واندوه را درشورش آورده وسلسلهٔ انتظام مجموعهٔ عساکر سوار و پیاده از دست داده وبتوکل علی الله از کنجابه کنج گـنج صبردردل اختیار نموده رخ نهاد ملك سند وبقطع منازل منزل انداز مکان روجهان وازآنجا سرعتاً کوچ منزل نموده تشریف فرمای ملك لدوکانه شد .

دربیان رونق افزائی اولیای دولت در مکـان روجهان ورفتن سیدمحمد تقی شاه برادر سید محمد کاظم شاه از شکـار پور تعاقب اولیای طرف روجهان وپیش از رسیدن او سرکار اشرف وارد لدو کانه شد :

ناظم قلـم خوش رقـم برتوسن این مـدعای سوار شـده تیزروی بیان میشود کـه هـرگاه اولیای دولت درسنه یکهزار و دوصد وچهل ونه هجری بعد عـزیمت قندهار از کنجابه بقطـع منازل داخل مکان روجهان گردیده عالیجاه سیدمحمد تقی شاه ناظم شکاربور بمجرد شنیدن این خبر اولیای دولت بنابرخیال بیهوده مال تعرض اولیای

دولت از جوش مرحوم عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود از شکارپور معهٔ ترک سواران شکارپور از طایفه افغانان وقدری سواران سندهی بادی که بدون مواجب محض بخوشامد خشك وخالی جبه‌های وجبه‌های پوشیده ومندیلهای ململ ودودامی فرنگی بسر بسته وریش ها را بروغن چرب ساخته وشانه عاج داده وبروت‌هارا برپیچ وتاب‌علم ساخته‌وشمشیر وسپرها بکمروشانه آویزان نموده وچون خمیرماش گردن‌های خودرا از افتخار علم‌نموده خرامان خرامان درکچهری ناظم مذکور آمده سلام می‌نمود آنهارا ناظم مزبور روغن بلسان بسراپای اعضای خوشامد وتلافی مالیده راغب تبارگی ساخته بهمرای خود برداشته درمقابله و تعرض اولیای دولت بسرعت تمام از شکارپور روانه طرف مکان روجهان گردیده هرگاه ناظم مذکور در ده جاکن رسیده در آنجا خبر شد که اولیای دولت بلاتوقف از مکان اوجهان تشریف فرمایسمت لدوکانه ناظم مذکور از دریافت این خبر چون مار درپیچ وتاب آمده زهرغصه وخشم بگفتن سخنان لایعنی نسبت بسرکار اشرف برجان خود میریخت و میگفت ایکاش باولیای دولت اگر مقابل میشدم میدیدند که چه کارهای می‌نمودم ترك سواران حاشیه نشین به ناظم مذکور میگفتند آری در جلادت وجوان مردی ایشان هیچ شکی نیست :

(بیت)

گر گدا پیش رو لشکر اسلام بود — کافر از بیم توقع برود تادرچین :

آخر ناظم مذکور از دهجاکن باز ارادهٔ رفتن‌لدوکانه بتعاقب شاه نمود وعنان‌توسن تیزگام معهٔ‌ترك سواران مذکور جانب لدوکانه گردانید دراین‌صورت لشکراوزبك‌جوع برحصار وجود ترك سواران هجوم آورده بناظم مذکور التماس‌نمودند که معالجهٔ بیماری جوع‌بیك لقمه علاج پذیرد وفساد سیری بقصد فصاد ونوك نشتر و صدجلاب رنگ نگیرد دراینوقت از سیری شکم در گذشتیم نهایت‌اگر بلقهٔ نانی‌ناشتا دریابند بسیارخوب خواهد شد از آنجا که ناظم مذکور ماشاءالله سفرهٔ همت خود چنان گسترده دارد که گربهٔ ابوهریره‌را باستخوانی وریز نانی‌ننواختی باوجودیکه ترك‌سواران مذکوربرطبق مضمون:

(بیت)

عقدهٔ امساك ممسك وانشد مانند قفل — تا کلید آسا کسی انگشت‌در کونش‌نکرد :

پردهٔ حیا را ازرخ برداشته باردیگر التماس ها بناظم مذکور کردند لیکن‌هرگز بلقهٔ ناشته ترك سواران مذکور نپرداخت وسفره تکلم را کشاده بموائد سخنان شیرین خوش آمد آمیز هریك ترك سواران مذکور پرداخته از آنجا شکم گرسنه بشدت‌سرما وبادسردروانهٔ لدوکانه شدند که افتان‌وخیزان بوقت وسط لیل داخل لدوکانه گردیدند وترك سواران از بس ماندگی منزل دراز وگرسنگی فرش زمین شده افتادند وازخود خبر نداشتند تاآنکه قرص خورشید از سفرهٔ فلك فیروزرنگ‌سر برآورده که چند قرص نان در سفره پیچیده وقدری مسکه ودوغ جهت ناشته ترك سواران مذکور حاضر آوردند ترك سواران سراز خواب مانده گی برداشته سفرهٔ نانی باقدری مسکه‌ودوغ دید بایکدیگر نگاهی کرده این نغمه را ازسر بای زبان را ندند :

ای کاسه تو سیاه ودیك توسفید — از آتش آب هر دو ببریده امید
وان شسته نشد مگر بباب باران — واین گرم نشد مگر بتاب خورشید

این رباعی نسبت بناظم مذکور خوانده گفتند که :

کوفته را نان تهی کوفته است : بخوانید وزهر مارنمائید که سزای ما ترک سواران بادی همین است که نخورده ونبرده درد... . که برناحق درمقابلهٔ اولیای دولت باچنین ناظم صاحب کرم ترک تاز نمودیم از آنجا که ناظم مذکور را چه لیاقت وچه قدرت بود که متعرض حال اولیای دولت میگردید لیکن سبب کشته شدن مرحوم محمد کاظم‌شاه برادرش وبجا آوری خدمات اولیای رفته بود که چیزی در عرض راه از اولیای دولت از مال دنیا اخذ نماید لکن بکام دل نرسیده وبیهوده خودرا وترک سواران شکارپور را هلاک وخوار نمود وبعد مراجعت از لدو کانه با ترک سواران خود درمسافت سخنان وتکلم همین ترک تازبیان می‌نمود که مقتضای در عفو لذتی است که در انتقام نیست، امروز باینوقت انتقام برادر خود از شاه گرفتن امر آسان است لیکن در خانهٔ مایان امیران سند آمده است چه باید کرد :

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسا ،

چون انسان را اگر دست رس نیکوئی باشد پس پای در راه بدی گذاشتن عین بیجوهریست وبر طبق مضمون :

تا توانی در نیکوئی زیور دستار کرد سنگ بدکاری‌زدن برسر کل دیوانگیست،
دوستی با دوستان چند ان ندارد منتی هر که با دشمن‌نیکوئی میکند مردانگی است

چون ناظم مذکور اینچنین سخنان معرفت نشان بیان کنان چون بوم‌شوم سایه انداز شکارپور گردید فقط تا چند مدت درحین کچهری به پیش هرخاص وعام همین نغمات را از قانون زبان می‌سرائید محفل نشینان کچهری بعض چنگ تحسین را نسبت امیران سند و ناظم مذکور مینواختند وبرخی‌ها از راست قولی از زیروبم طنبور جواب همین آواز میدادند که خانه نشین بی بی از بی چادری است نه از مستوری چه خفته چه بیدار اگر امیران سند همت وجمعیت میداشتند پس اولیای دولت را از ملک سند نمیگذاشتند قلعه بهکر وشهر شکارپور چه قدر مالیه دارد که در صورت این همه اسباب دولت و بلند تا موسی از اولیای دولت دریغ میدارند غرض ازین قسم چندین سخنان حریفان نسبت امیران سند وناظم مذکور بیان می‌نمودند :

دربیان رسیدن اولیای دولت درلدو کانه‌وعدم التفات میراسمعیل شاه - مختار کار لدو کانه و گفتگوی مابین اولیای دولت ومختار کار مذکور وبموجب حکم امیران روانه حیدرآباد گردیدن

مختار کار قلم مشکین رقم که ناظم امور ولایت سخن طرازی است در انتظام این مدعای چنین می پردازد که هرگاه اولیای دولت تشریف فرمای لدو کانه گردیده ودرانوقت عالیجاه خلاصهٔ خاندان عظام میر اسمعیل‌شاه والد مرحوم محمد کاظم‌شاه بعهدهٔ مختار کاری لدو کانه مامور بود او شان ازسوز وجوش فرزند خود مرحوم مذکور با اولیای دولت درمقام ترش روی وتلخ گوی وبدعای آمده به تعارف ومهمان داری اولیای دولت نه‌پرداخته هرچند اولیای‌دولت طرف میر اسمعیل‌شاه گفته فرستاده که‌سر کاراشرف

از کشته شدن فرزند شما میر کاظم شاه بسیار ناخوش باوجودی که سرکار اشرف چندین مرتبه دستخط های مبارك طرف فرزند شما نوشته فرستادم که شما بمنزلهٔ فرزند سرکار اشرف می باشید بخاطر جمع خودرا درحضور برسانید اگر ملك شکارپور ازسرکار شده ازطرف سرکار اشرف شما حاکم خواهند شد واگر از امیران گردیده هم مالك میباشند باوصف این همه صدور دستخطهای مرکز فرزندشما بپیشگاه اشرف نیامده وخودرا بالشکر امیران خیرپور ملحق نموده بدست خود خودرا هلاك نموده سرکار عمداً فرزندشما را نه کشته ونه گفته بود که شما درجنگ بیائید درین صورت هیچ روی عتاب شما طرف سرکار اشرف نیست خود کرده گورا علاجی نمی باشد تقدیرالهی چنین بوداین ترشروئی وتلخ گوئی شما نسبت به سرکار اشرف ازچه روست از آنجا که میر اسمعیل شاه شخص ذی هوش ودانا بود سخنان اولیای دولت را راست وبرحق دانسته سربگریبان خاموشی کشیده بعده ازمقدم اولیای دولت درلدوکانه حقیقت را مفصل بذریعهٔ عریضه جانب امیران حیدرآباد وموکلان خود عرض نموده امیران موصوف هرگاه ازین ماجرا اطلاع یا فتند درساعت بزوا نجات درخصوص تعارف وخدمت گذاری اولیای دولت روانه گی جانب حیدرآباد بسواری کشتی ها بنام مختار کار لدوکانه ودیگر کار داران بتاکید تمام صادر شدند که بدان موجب سرکاراشرف تشریف فرمای جانب حیدر آباد گردیده و سیدابراهیم‌شاه خلف میراسمعیل‌شاه بنا برخدمت گذاری اولیای‌دولت تا به‌حیدرآباد مامور گردیده هرگاه اولیای دولت رونق افزای حیدرآباد شدند امیران حیدرآباد در تعارف ومهمانداری سرکاراشرف دقیقهٔ ازدقایق نامرعی نگذاشتند تاچندروز اولیای دولت درحیدرآباد مکنت پذیر بودند ودرحین شمع افروزی بزم ملاقات با امیران سند آنچه که شرایط خیر اندیشی وبهبودگی نسبت با میران ممدوح بودند همه را اولیای دولت با میران ممدوح فهمایش نموده که سرکار اشرف را ازدست خود ندهند فقط ملك شکارپور و قلعه بهکر به سرکار اشرف واگذارند که قرب وجوار سرکار باعث چندین خوبی و بهبودگی ایشان است واگر ازین امر چشم پوشی نمودند واین سخنان سرکار اشرف که محض خیرایشان است درگوش سماعت نیاوردند پس یقین دانند که تمثال خوبی در مرآت مقصود خود نخواهند دید ودست افسوس و ندامت برسر حسرت خود خواهند زد امیران موصوف در آن زمان ازروی مصلحت وقت بدلاسای واستمالت اولیای دولت پرداخته التماس نمودند که بالفعل سرکار اشرف تشریف فرمای لود یانه شوند که بعد ازچندماه مابین خود صلاح وسنجش نموده نوعی که مدعای مرکوز خاطر اولیای دولت خواهد بود دربجا آوری آن شرایط خدمت گذاری ازروی صداقت‌شعاری بجاء آورده خواهند شد فی الجمله امیران موصوف بعد رضا جوئی سرکار اشرف چیزی تحفهٔ تحایف وخیام و یك زنجیرفیل وچند هزار روپیه نقد عوض خرچ راه باولیای دولت داده ونفری خود بر کاب اولیای دولت مقرر نمود ازحدود ملك خود سالما گذرانیدند که بقطع منازل از راه چیلر بخیریت داخل لودیانه گردیده وبشهد ملاقات منسوبیان شیرین کام شده هم آغوش استراحت وآرام گردیدند .

دربیان فرستادن وکلای امنای دولت پیش امیران سند معه دستخط مبارک واستدعای کردن ازملک شکارپور وقلعه بهکر وجواب صاف دادن امیران مذکور ومایوس شدن شاه

مانی قلم زرین رقم که نقش کشور چین سخن وری است نقش این مدعای را برصحیفهٔ بیان چنین نگارش می‌دهد که اولیای دولت درسنه یکهزاردوصد و چهل و نه هجری نقش این همه سامان جمعیت لشکر واسباب محاربات که برنگ آمیزی تدابیر فرزانهٔ خود تیار نموده بود از کاوش رسامان کارخانهٔ قضاوقدر جنگ قندهار برباد داده وچندین هزارمردم ازلشکر غرق دریای قتل وقتال نموده بمرارت وتلخ کامی بسیار رونق افزای لودیانه گردید ازآنجا که بادهٔ دولت وسلطنت را درد سر و خمار بسیار است اولیای دولت باوجود این همه درد سری‌ها با آنهم دست آرزوی ازگریبان معشوقهٔ سلطنت کوتاه نساخته بیش ازپیش شایق اتصال معشوقهٔ سلطنت وشب و روز مجنون وار صحرای نور دخیال تعشق جمال لیلی سلطنت خراسان بوده خسرو آرزویش مانند فرهاد جان شیرین می‌داد بعداز دوسه‌سال درسنه یکهزار و دو صد و پنجاه ویك هجری و کلای خودرا معهٔ دستخط مبارك اعلی جانب امیران حیدر آباد فرستاد ومضمون دستخط مبارك همین بود که آن عالیجاهان عهد انجام باسرکار اشرف نموده بودند که ما بین خود صلاح ومشورت نموده بعداز چند ماه سرکار اشرف را خواهیم طلبانید آن را مدت سه سال گذشته که هنوز مشورت وصلاح آن عالیجاهان باتمام نمی‌رسد عجب مشورتی است که انتهای ندارد وسرکار اشرف آن عالیجاهان را خلاصه از اخلاص کیشان و خیر اندیشان دانسته مراسم خوبی وبهبودگی آن عالیجاهان ازهمه‌جهات ملحوظ خاطر سرکار اشرف می‌باشد نمی خواهم که شیرازهٔ مجموعهٔ ریاست سند آن عالیجاهان ازانتظام افتد وآن عالیجاهان ازانقلاب روزگار ودوست و دشمن خبری ندارند ودرخواب غفلت رفته‌اند وقتی که بالش از زیرسر ایشان کشیدند وسرایشان بزمین خورده همانوقت چشم باز نموده اینطرف وآنطرف دید که بالش ازسرم که برده آنوقت خواهند دانست که چه نحو صورت دارد ازآنجا که قرب وجوار سرکار واشرف برای آن عالیجاهان بالش سر استراحت است واز معاندان هرکه باشد ازگزند آن در امان وآرام خواهند بود و در صورت بودن سرکار اشرف‌اعلی به همسایه‌گی آن عالیجاهان هیچکس از معاندان هوس ملك سند نخواهد کرد بلکه روز بروز گلزار ریاست سند درنشوونمای وطراوت افزای ابدی خواهد بود قلعه بهکر وچهار دیوار شکارپور چندان ملك زر خیز نیست قلعهٔ بهکر محل اقامت اهل حرم محترم سرکار اشرف خواهد شد وشکارپور خرچ خوان سرکار اشرف است نمی دانم که چه بدبختی واد باری است که در ین امر دل بسته‌گی آن عالیجاهان نمی شود هرگاه این معنی در نظرآن عالیجاهان امرمحال و دشوار به نظر می‌آید خود دانند لیکن یاد دارند که پنجروز پیش خواه پس دست افسوس

چون مگس به خس مالیده برسر ندامت خود خواهند زد ،

من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم   تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

امیران موصوف باوصف این همه نوشتجات وفهمایش اولیای دولت ازبس باد غرور حیدر آباد سخنان سرکار اشرف چون باد دانسته در گوش نصیحت نوش خود نیاورده و درجواب دستخط مضمون حیله وری و نیرنگ نوشته وو کیل رابسخنان تملق و شیرین خوش ساخته مرخص واز پیش خود رواه نمودند .

دربیان مایوس شدن اولیای دولت ازامیران سند و سازش نمودن

با سرکار انگلیسه بهادر ورفتن اسکندر برنس صاحب به جانب خراسان:

شاه قلم زرین رقم که صدر نشین اورنگ سخن وری است درانتظام مهام این مدعای چنین میپردازد که هرگاه وکلای امنای دولت ازامیران سند باز آمده وازعرایض امیران مذکور مضمون یاس سرکار اشرف معلوم شده دراین صورت اولیای دولت بسیار افسوس خورده گفت حیف دانامردن وافسوس نادان زیستن ، از آنجا که بر اولیای دولت ناگوار بود که باستمداد واستظهار سرکار سرکار انگلیسه بهادر تسخیرولایت خراسان نمایند و برطبق مضمون .

رفتن بپای مردی همسایه در بهشت   حقا که باعقوبت دوزخ برابر است

چون ازهر طرف از طایفهٔ اهل اسلام امید منقطع نمود بعده لاچار درباب گرفتن ولایت خراسان با اهالیان سرکار انگلیسه بها در بندوبست نموده اولاً عالیجاهان اسکندر برنس صاحب بهادر ولیج صاحب بهادر وداکتر صاحب بهادر بجهت دریافت احوال سند وخراسان درسنه یکهزارو دوصدو پنجاه ودوی هجری وارد ملك سندو شکار پور شدند وبامیران سند ملاقی گردیده ازروی دانش افلاطونی تمامی دریافت احوال ملك سند نمودند و دانستند که اساس اعمار ریاست سند فقط برآب وگل است چندان استحکامی ندارد بمجرد تحرك باد مخالف ازپای خواهد افتاد وچند روز صاحبان ممدوح درشکار پور متوقف بودند ومردم شکار پور برای دیدن صاحبان می آمدند عالیجاه اسکندر برنس صاحب ازخیمه خود بیرون آمده بمردم ازروی تمسخر میگفت که بیائید دم وشاخ ما را ببینید مردم تبسم میکردند کسانی بصاحب ممدوح میگفتند که دم شمادراز تابولایت انگلستان و شاخ شمادرخراسان سرخواهد کشید صاحب بهادر خنده میکرد غرض بعدازچند یوم صاحبان ممدوح ازشکار پور بر آمده درمیان دریاه بسواری کشتی ها دریای پیما پیش کنان روانهٔ سمت دیره جات و باغان گردیدند وازراه پشاور داخل کابل شدند در آنوقت آوازه روس گرم بوده صاحبان ممدوح در کابل سرخوش بادهٔ ملاقات سردار فلك اقتدار خورشید اشتهار امیر دوست محمد خان گردیدند و درخصوص انتظام سلسلهٔ موالفت و اتحاد مابین اولیای دولت شه شجاع الملك وسرکار خالصه سنهگه ورفع غبارفتنه وفسادانواع انواع سخنان محبت آمیز واقسام اقسام کلمات موالفت انگیز درخدمت امیر موصوف ازقانون دانش

درنوای آوردند لیکن امیر موصوف درگوش سماعت نیاورده آخر صاحبان ممدوح چون دیدند که امیر ممدوح بهیچوجه درمقام سلوك نمی آید بعده بطریق خفا بملاقات امرای عالیمقام وخوانین ذوالاحتشام وروسای کابل پرداختند هریك را بجای خود بطمع وتوقع معشوقهٔ زرکه عجب جوهری است فرح بخش کهازدیدن آن طبیعت خلق درنشاط وازشنیدن نغمهٔ جپ جپ آن سرمایه رفع ملال وکدورت است فریفته نموده وازخود ساخته ومشخص معلوم نمودند که تمامی امرا وروسای کابل راغب خدمتگداری وجان فشانی اولیای دولت میباشند بعد این همه دریافت وبندوبست عالیجاه اسکندر برنس صاحب بهادر از کابل براه پشاور مراجعت فرمای لودیانه وعالیجاه لیچ صاحب بهادر از کابل در قندهار رسیده بملاقات سردار صاحبان فیز گردیده وبجهت انتظام امورات مرجوعهٔ خود خدمت سردار صاحبان مذکور بسیار ساعی شده لیکن بمنزل مدعی ما فی الضمیر خود نرسید واز خدمت سردار صاحبان قندهار رقم مایوسی حاصل نموده بازبجای خود بامرای خوانین قندهار دیده ودیده هریك خوانین راچنانچه حاجی خان کاکری وغیره را بکحل الجواهر طمع ازاحمر وابیض منور ساخته وازخود نموده بخاطر جمع ازقندهار برآمده بقطع منازل داخل قلات گردید عالیجاه رفیع جایگاه حشمت وشوکت دستگاه فرد دیوان شجاعت وبهادری مطلع قصیدهٔ همت ودلاوری امیر میرمحراب خان براهوی والی قلات را ملاقات نموده وبوعدهٔ مبلغان کثیر راه تردد افواج انگلیسه بهادر ازملك کچهی وداد هروشال کوت خواستند عالیجاه میر ممدوح نیز بطمع جیفهٔ دنیای بیوفا انجام دادن راه بنابرعبور لشکر از ملك خود ساخته ازآنجا که صاحبان ممدوح بزور بازوی دولت تمام کارهای مرجوعهٔ خودرا انتظام داده و تمام احوال ملك سند وخراسان دریافت نموده معاودت فرمای شدند وعالیجاه پاتنجر صاحب بهادر درحیدرآباد پیش امیران حیدرآباد تشریف آورده قانون فرهنگ ودانش نواهای موافق ومخالف گوشزد امیران ممدوح نموده وعهد انجام ساخته راه عبور افواج عساکر وسامان ازدریای وخشکی گرفته خاطر جمع شدند ازآنجا که امیران سند وعالیجاه میر محراب خان ازین غافل ؛

(بیت)

هر کس که مار را بدهد جادر آستین　　باید کند همیشه بمرگ خود انتظار

نقل است که شخصی درعالم خواب دید که مارسیاه ازشکم من عبور نمود ازهراس آن ازخواب بیدار گردیده درقعر چاه فکروتشویش فرورفت کهمبادا این مار که بر شکم من راه نموده است روزی زهر در کار و جودم نماید ازآنجا که شخصی درعالم خواب فقط ماررا دیده بود تمام عمر به آرام نخفت چه جائیکه دربیداری اژدها عبور نماید و مردم هرخاص وعام درآرام باشند ممکن نیست چندین عالم خراب وآباد خواهد نمود .

(دربیان رفتن لشکرافواج بحرامواج سرکار انگلیسه بهادر طرف خراسان باتفاق اولیای دولت وشاهزاده محمد تیمور)

اسکندر قلم که ممالك هفت اقلیم سخنوری است ازچشمه حیوان مدادسیه فام چنین برولایت خراسان بیان نگارش میدهد که هرگاه عالیجاه سکندر برنس صاحب بهادر از کابل مراجعت نموده داخل لودیانه گردید تمام صورت حال خراسان به پیشگاه اولیای دولت

ازاتفاق امرای خراسان بیان وگذارش نمود و درفکر تجهیز سامان ولشکر بنا برتسخیر ولایت خراسان ساعی شدند چنانچه بتاریخ سوم ماه نومبر سنه هژده صدوسی و نه عیسوی مطابق بیست وپنجم ماه شعبان سنه یکهزارودوصدو پنجاه وپنج هجری مقدسه، افواج سرکار انگلیسه بهادر ازشاه جهان آباد برآمده هرگاه قطع ثلاث منزل نمودند ازقضای تقدیر رب قدیر لشکر بیماری هیضه و طاعون برحصار وجود افواج عساکر انگلیسه بهادر هجوم و استیلای آورده چنانچه پانصد نفر از افواج مذکور دربن اطبه طعمهٔ کام نهنگ اجل گردیدند ما بقی افواج ازترکتاز لشکر وازبك طاعون رهائی یافته سالماً داخل فیروز پور شدند که دراین اثنا لارد اکلند بهادر شانزده رجمت ودیگر هفتم گورها سرخ پوش وسوم رساله ترك سواران از گوره واردویم رسالهٔ کالی ودیگر وسوم رسالهٔ از بیت و دویم پلتن و ششم توپخانه ودیگر چهارم رساله سکندر صاحب بهادر معهٔ سپه سالار کماندار چیف جنرال پستین صاحب بهادردرمقام فیروز پور رونق افزای شدند دراین ضمن مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور وصاحبزاده کهرك سنهکه معه سی هزار فوج شایسته وبایسته مسلح ومکمل خویش اسپان خیزان و دوان برای کلند ار ملاقات لارد صاحب بها در پاین لب دریای آمده لنگرانداز آرام شدند بعدملاقات صاحب ممدوح ومعینه قواعد پلتن مهاراجهٔ موصوف یك یك روپیه سر نفر بطریق انعام برپلتن مذکور مبذول فرموده هفت راس اسپان ولایتی خوش رنگ خوش رفتار معهٔ یراق های طلا ویك زنجیر فیل معه هودج مغرق طلا ودیگر تحایف نفیسه ازروی تعارف بصاحب بهادر پیشکش نموده صاحب بهادر نیز دوضرب توپ کنگکا جمنی بامهاراجه ممدوح عنایت نموده بعده سپه سالار کماندر چیف بهادر پلتن چهارم و دیگر توپخانه درفیروز پور گذاشته یکی فوج ازپلتن پانزدهم ملتکی وارپلتن گوره وسیزدهم ازاهل گورتی رساله رجمنت دهم سی وهفت پلتن وچهار توپ خانه دو ازاسپان ویك ازاشتران ویك ازگاوان ودیگر پلاتن ازاول دوم وسوم وچهارم وپنجم بادشاهی ودوهزار سواره از اندرسین صاحب وکرشین صاحب ودوتوب خانه معه بند گان شاه شجاع الملك طرف بهاولپور تشریف فرمای شدند و بخشی صاحب لار باتفاق شاهزاده محمد تیمور معه افواج انگلیسه بهادر وهشت پلاتن مهاراجه رنجیت سنگه روانهٔ درهٔ خیبر شدند وقتیکه صاحبان عالیشان واولیای دولت در اضلاع بهاولپور رسیدند والی بهاولپور اولاً راه سرك خوب صاف تیار ساخته که آن سرزمین ازخس وخاشاك فتنه وفساد سارقن وغارتگران وپاك ساخته بود و دوپما سامان از قسم غله مراجناس وآرد خشکه هزار های خروار وشکر سفید وقند سیاه وروغن زرد و برنج وبزها وگوسفندان وتخم مرغ ومرغان وغیره هزار های موجود مهیا کرده بود که از تحریر خارج است افواج سرکار انگلیسه بهادر هر چیز کـه می طلبیدند می یافتند وبقدر دومنزل ازبهاولپور خلف نواب بهادر خان برای استقبال صاحبان ممدوح رفته یکصد اشرفی طلا نثار سپه سالار کماندار چیف بهادر نموده وصاحب ممدوح هم بسیار التفات ومهربانی برخلف مذکور نموده چنانچه خلف مذکور صاحب بهادر را باعزاز

واکرام تمام خدمت کنان آورده داخل بهاولپور نموده ودو روز درآنجا صاحب ممدوح مقام نموده بعده تشریف فرمای احمدپور شدند وازآنجا نیز روانه ورخ نهاد طرف لوهری ملک سند گردیده هرگاه افواج بقطع منزل درجنگل لوهری رسیدند بسبب کثرت جنگل راه رفتن گم نموده مدت یکپاس صاحبان درجنگل حیران وسرگردان وجامه دران وتلخکامان می گردیدند تا آن که شخص سفیدریش ناگهانی در آنجا پیدا گردید خضر وارهادی راه آن ها شده که برهبری او افواج آمده و منزل انداز لوهری شدند وبرکنار دریای خیام های گلگون مضرب ساخته فروکش شدند و عالیجاه اسکندر برنس صاحب لارد پیش از ورود افواج درخیرپور رسیده به عالیجاه میر رستم خان والی خیرپور ملاقات نموده ازروی فراست افلاطونی وحکمت لقمانی میر موصوف را بدام صحبت واخلاص خود آورده و عهد انجام موافق ساخته راه عبور افواج از قلعه بهکر خواستند وهم اجازت جسر ازقلعه بهکر ازمیر ممدوح گرفتند اگرچه صاحبان عالیشان ازساختن جسر بدریای چندین مدعای ها درنظر داشتند یکی آن که برهرخاص وعام تابه خراسان معلوم گردد که اینقدر افواج های لشکر ازهندوستان . . آمده اند که بدون جسر عبور آنها متعذر است دوم صانع حکمت افلاطونی خود و اطراف ازبی شمار سبب ساختن جسر که گاهی بردریای سند که منجر هفت دریای است اتفاق جسر نیفتاده که هرکس دیده عبرت پذیر می گردیدند فی الحقیقت این چنین جسر به افلاطون بسته وبه ارسطو عجب کار نمایان کار کرده بودند که عقل افلاطون منشان ازدیدن آن حیران وفهم ارسطو طبعان از مشاهده صنعت آن سرگردان سوم صاحبان عالیشان را ارادهٔ تسخیر قلعه بهکر ملحوظ خاطر بود وامیران خیرپور ازشعبده بازی فلک نیرنگ بیز عارف بودند که درپس پرده درچه لعبت بازی است وعالیجاه لیچ صاحب بهادر درشکارپور جمع آوری سرسات و سامان ساختن کجاوه های وصندوق ها وغیره میپرداخت وبرای نزول افواج عساکر بیرون دروازه هزاری دهای شکارپور طرف مشرق متصل بالاپس وآنجا جنگل شکارگاهی ها کشانیده در عرصهٔ دو گروه میدان صاف مثل کف دست ساختند ومبلغ زر مانند بارش باران میباریدند هرکه این چنین زرافشانی میدید محوحیرت میشدند بعدازمدت معدودهٔ اولیای دولت وعالیجاه ولیم مکناتن صاحب بهادر معهٔ افواج وتوپخانه درحدود امیران خیرپور تشریف فرماشدند عالیجاه میرزا بیگی خان ، فتح محمدخان غوری ازامیران خیرپور برای استقبال اولیای دولت وصاحب ممدوح معهٔ تحایف نفیسه مامور گردیده که درمکان عالی و آهن تشریف اسبلام اولیای دولت بملاقات ولیم مکناتن صاحب بها در مشرف و مسرور گردیده وتحایف نفیسه نظرگذار نمودند و در بجا آوری خدمات حاضر بودند تا آن که اولیای دولت وصاحب ممدوح معهٔ افواج از گذر سعید پور عبور دریای نموده بتاریخ هفتم ماه ذی قعده سنه یك هزار ودوصد وپنجاه وپنج هجری رونق افزای شکارپور گردیدند وسپه سالار کماندر نجیف بهادروغیره صاحبان واقعهٔ لوهری برلب دریای منزل انداز بود وتماشای امواج نشاط دریای می نمودند وعالیجاه میر رستم خان والی خیرپور درمکان بیراوی که ازلوهری

فاصلهٔ چهار کروه دار دمعهٔ لشکر بلوچان جلادت نشان منزل انداز بود از آنجا که لفتنت لارد صاحب بهادر که دانای زمانه ودرجلادت و بهادری یکانه بود معه دو کس سرداران وپنجاه سوار جرار جانب میر موصوف تشریف فرمای گردیده علی الصباح میر ممدوح را ازخواب غفلت بیدار ساخته وآب سرد محبت را برچشمان خمار آلوده اوزده هوشیار نمودند وازچرب زبانی روغن لسان برسراپای اعضای میرموصوف مالیده اورا بهمراه خود گرفته داخل لشکر فوج خود گردیده کماندار چیف صاحب بهادر بوقت سحر تمام فوج را مسلح ومکمل ساخته ومانند قواعد صف بسته استاده کرده بود و بعد رشمع افروزی ملاقات خلوتکدهٔ ضمیر میرصاحب ممدوح را بانوار سخنان شیرین و رنگین منور و مسرور ساخته بمیرموصوف فرمود که فوج دریا موج را ملاحظه فرمایند که چه امواج میزند تامدت یکپاس بازار صحبت مابین خود گرم نموده بعده میرمذکور را سالما در لشکر خودش رسانیدند وآنچه که جوهراستعدادش بودصاحبان ممدوح همه را دریافت نمودند ودر میزان دانش خود سنجیدند بعد ازدو پاس صاحبان لقمان حکمت وافلاطون صفت قلعهٔ بهکر را خالی ازلشکر امیران دیده دیدهٔ تسخیر برآن کشاده ودوضرب توپ وچهار کشتیبان بر کشتی ها را کب نموده مامور قلعهٔ مذکور نمودند که از دریای عبور کرده داخل قلعه بهکرشدند وعلم ونشانه ها بربرج های قلعه منصوب نموده طنبور سرور وفتح وفیروزی درنوای آوردند وقلعه را محل ۰۰۰۰ وسامان مقرر نمودند امیران خیرپور درصورت گرفتن قلعه بهکر صورت مایوسی وملال درآئینه خاطر خود دیده چون قلمی دربیچ وتاب آمده لیکن بجز سوختن وساختن دیگر چاره کار خود ندید وصاحبان فرهنگ از روی کمال دانش افلاطونی زود غبار مایوسی میر صاحب ممدوح بعطای یك لك روپیه به عالیجاه فتح محمدخان غوری وزیر میررستم‌خان از مرآت خاطر برطرف نمودند وبسبب مهم خراسان بدلجوی میر ممدوح پرداختند وازخود راضی ورضامند نمودند .

(دربیان آمدن لشکر سرکار انگلیسه بهادر از.... وشورش‌فساد نمودن بلوچان وغارت نمودن ازچهاونی ورفتن فوج طرف قندهار وتسخیرقندهار)

ضیغم قلم شجاعت رقم دربیشهٔ این مدعای چنین صید سرپنجهٔ بیان مینماید که درسنه یك هزار و دوصد و پنجاه وپنج هجری هرگاه صاحبان عالیشان هریك سرجان انکی صاحب بهادر و جنرال ایلاشار صاحب واترم صاحب بهادر وغیره صاحبان معهٔ افواج بحرامواج سواره و پلاتن گوره وتیلنکه وتوپخانه از کراچی بندر برآمده داخل تهته کرشدند درین اثنا عالیجاه میرشیر محمد خان جمع آوری لشکر بلوچان نموده مستعد بمقابله و مجادله گردیدند وعالیجاهان امیران میرصوبدار خان ومیرمیر محمدخان نیز بهمراه میرشیرمحمدخان دراین هم مصلحت و رفیق بودند واین قدر لشکر بلوچان جمع شده بود که از تعداد شمار خارج بود ودم بدم طبل الحرب الحرب مینواختند وآن چه که سامان کدام درچهاونی سرکار انگلیسه بهادر افتاده بودهمه را بلوچان به یغمای بردند در صورت این هنگامه

آرائی رویکار روزگار دگرگون گشته ودرملك سند تفرقه واقع گردیده عالیجاه ولیم مکناتن صاحب بهادر که درشکاربور باتفاق اولیای دولت تشریف داشت بدریافت این رویکار نهایت اندیشه ناك ودربحر تشویش شناوری مینمود ودرساعت دیوان جهتمل را که ازطرف میران حیدر آباد بعهدهٔ نظامت شکار پور مامور بود بار احضار داده فهمایش نمود که سرکار انگلیسه بهادر را مهم خراسان درپیش وامیران سندرا چنین رفتار نشاید که بافواج سرکار مرتکب فتنه وفساد می شوند والاول همین مهم سند است ، هرچه بادا باد خود تماشای خواهند دید وحکم روانگی سپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر واسکندر برنس صاحب بهادر وغیره صاحبان که بان لب دریادر لوهری دایر بود ندطرف حیدر آباد صادر داده دیوان مذکور بعد فهمایش جناب مکناتن صاحب بهادر درساعت همین کیفیت را برای امیران حیدر آباد بذریعهٔ عریضه مشروحا نوشته جلدتر از راه دریای در میان کشتی خورد بدست معتبری خود فرستاد از آنجا که میر نور محمد خان که بیاری نوی فراست و دانائی در چشم عاقبت بین خود داشت در عین ظلمت فساد نور مصالحه روش ساخته میر شیرمحمدخان مانع گردید بلکه ازخود چیزی مبلغان بعالیجاه میرشیر محمد خان مدارا نموده رفع این شور وفساد نمود ومبلغ بیست وچهارلك روپیه عوض غارت گدام چهاونی درسرکار انگلیسه بهادر داده صاحبان عالیشان را از خود ممنون ورضامندساخته و سپه سالار و غیره صاحبان هرگاه از لوهری چند منزل رفته درمکان هاله کندی داخل شدند دراین اثناء خبر مصالحه میر شیرمحمدخان وصاحبان عالیشان رسیده بعدهٔ سپه سالاروغیره صاحبان از هاله کندی معاودت نموده وارد لوهری وازجسر دریای عبور دریای نموده داخل شکار پور شدندوصاحبان دیگر هریك جنرال ایلفنستن صاحب بهادر وسرجان ککن صاحب بهادر وانرم صاحب بهادر وغیره صاحبان از .... بجمعیت لشکر وسامان محاربه از راه سیوستان داخل لدوکانه شدند وازآنجا ازراه جهل وطنبور روانه خراسان وسرکار اشرف وعالیجاه ولیم مکناتن صاحب بهادر وسپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر و اسکندر برنس صاحب بهادر وغیره صاحبان ازشکارپور معهٔ عساکر و آلات محاربات تشریف فرمای خراسان گردیدند وقتیکه افواج عساکر نزدیك قلعهٔ خانگهر رسیدند ازقلعهٔ مذکور تفنگ صدای نموده وگوله بجان سپه‌دار کمپنی دو بم خورده آواره دشت هلاك شده بعد عالیجاه یوستن صاحب بها در خیال گرفتن قلعه مذکور در نظر داشته معه قدری فوج وچهار ضرب توپ رخ نهاد قلعه مذکور شدند وپنجاه گوله توپ زدند وهشت نفر ازبلوچان درقلعه جان بجان آفرین دادند و شش نفر ازتوپخانه آوازهٔ موت شنیدند هرگاه در وازهٔ قلعهٔ مذکور شکسته شد لشکرسرکار انگلیسه بها درجلوه ریز گردیده قلعه را ازدست بلوچان فتح نمودند وشب در انجا مقام گرفته بوقت صبح ازآنجا افواج نصرت امواج کوچ کرده وچهار ده کروه منزل سخت ازدشت دهشت انگیز طی نمودند در کهری خان محمد خان عمرانی منزل انداز شدند و درآنجا قدری آب بدست افواج آمده که رفع یك تعطش سیاه گردیده وشتران واسپان وغیره حیوانات راهمچنین انجام تشنگی ومهار تعطش دردهان و بینی بوده

مرکز لب راباب تر نکردند وصبح از آنجا نقل منزل نموده داخل مقام شاه پور شدند
ودر آنجا سبب کثرت ماه آسایش افواج ود واب بخوبی صورت گرفت و از آنجا نیز کوچ
افواج گردیده درمکان فهلچی فروکش شدند و بجارخان دو بنگی که مالك مکان مذکور
بود ازخوف عساکر فراری گردید ودر کوهستان رفته جای گرفت وصبح ازمکان مذکور
کوچ نموده داخل مکان لهری شدند ودز آنجا آب و دانه بهرکس سپاه رسید وبلوچ
خان که رئیس آن ملك بود پیش آمده بملاقات صاحبان جلیل القدر خوشوقت گردیده
افواج یك مقام درآنجا نموده باز برهبری بلوچ خان روانهٔ داد هرواز ملك سبوی بارام
تمام گذر کرده داخل داهرشدند لیکن مابین راه اززدبرد بلوچان بسیار تکلیف بافواج
رسیده که ازتحریر وتقریر خارج است هر که ماند ماند هر که رفت رفت لیکن صاحبان
عالیشان ازدشت جهنم آسا بتجویزی آب ودانه وگیاه برشتران بارنموده اندك اندك
فوج ازآن دشت برآمده داخل داهرشدند چندایام در آنجا مقام نموده اسباب وسرسات
از هر قسم غله ویا مهمه وگیاه گرفته داخل دره بولان شدند هرطرف کوهسار آسمان
سای ونشیب وفرازوسنگهای بیشماز افواج مذکور دیده حیران ماندند وبلوچان کوهستان
از تاخت وتاراج افواج قصوری نکردند هزاران قسم اسباب وشتران واسپان وفیلان
بسبب بار بر داری باسقاط رسیدند وبسیاری مردمان لشکر ازماندگی راه از دست
بلوچان ضایع شدند وغلات واسباب بسیار از لشکریان بدست بلوچان را هزنان افتادند
فی الجمله بهزار محنت وهزار مشقت ذلیل وخوار بعد ازیك ماه داخل شال کوت گردید ه
بعدمدت یکماه برکوتل رسیدند وبسبب عدم موجودی سرسات وتنگی وعسرت گذران بعدی
شده که یك آثار آرد خشکه سری سپاهی مقررشده وباقی لشکر یکپاوه آرد خشکه
میدادند ودیگربه لشکر از سرکار همین انجام شده که عوض کمی آرد درم نقد بموجب
نرخ روز مره ماه بماه ازسرکار عنایت خواهد شد واز چاری کوتل گذشتن عساکر
وسامان نهایت مشکل بود وصاحبان عالی شان دوماه پیش ازین دوضرب توپ وهزار های
خروار باروت برکوتل جهت صفای راه فرستاده بودند که بهزار شدت راه یکتوپ
برکوتل کوه درست نموده بودند آخر صاحبان بهادر رسن های باتواب بسته یك یك
توپ را بزور بازوی همت خود کشیده از کوتل کوه گذرانیدند ودیگر اسباب وسامان
نیز علی هذالقیاس از کوه مذکور گذرانیدند لیکن دراین صدمه هزار های شتران
واسپان وگاوان سبب ماندگی راه برباد فنا رفتند باوجود این همه بند وبست سامان
لشکریان اکثر بغارت رفته وبسیاری آدمان ازماندگی ونایابی آب ونان هلاك شدند
سه شبا روز تمام فوج در آن دره بی آب ونان ماندند ونحوی حالت بود که نیم آثار
آرد بمقابله یك روپیه بدست نمی آمد بعد ازاندك فرصت همان نیم آثار آرد هم نا پیدا
گردید بمقابلهٔ پنجروپیه یك آثار آرد پیدا نمی شد مدت سه روز درآن مقام دوزخ انجام
توقف افواج گردیده بروز چهارم بهزار خرابی وخواری ورسوائی از انجا کوچ نموده
بیك نهرآب منزل اندازشدند وازآنجا نیز کوچ کرده برجوی آب دیگر فروکش شدند

دراین اثناء خبر محقق رسید که سردار کهندلخان والی قندهار معهٔ جمعیت لشکر از قندهار برآمده زیر کوه قیام نموده است و سر نهر آب را که طرف لشکر سرکار انگلیسه بهادر منجر بود مسدود کرده است و ارادهٔ شبخون دارد بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر لشکر سرکار انگلیسه بهادر سراسیمه و مضطرب حال گردیده صاحبان عالیشان افواج چنین انتظام دادند که اتواب ها را هرچهار طرف لشکر خود نصب ساخته تمام فوج را در میان گرفتند گویا قلعه فوج بنای کردند و تمام شب فوج تیار و مسلح ماندند وفتیله‌ها اتواب روشن وسبب مسدودی نهر آب بسیار شدت وسختی بافواج مذکور روی داد اگرچه قدری آب بدست افواج بود لیکن تمام بدبوی وگنده و چرکین که درمیان آن جانوران مرده افتاده بودند هرکه از افواج آب از آن می نوشیدند بدرد شکم مبتلاء میگردیدند شکم آنها جاری می شد در آنجا دو روز آب بافواج بدست نیامده ازین جهت آدمان لشکر واسپان و شتران وگاوان نزدیک هلاك رسیدند و از بی آبی مانند بید برخود میلرزیدند آخر برهنمونی یك شخص واقف کار بشرط اخذ انعام وافره هنگام شب یك جمعدار ودو حوالدار ودو نائب وبیست نفر سوار وسی نفر عمله دار برای بریدن بندنهر مامور شدند که درآنجا رسیده بندرا قطع ساخته آب را طرف لشکر جاری نمودند چنانچه بوقت نصف شب آب حیات در لشکر سرکار انگلیسه بهادر رسید گویا جان رفته باز بجان آمده مردم لشکر آب را دیده ودیده برآب افتادند هرکه بلانحاشی آب را نوشیده در ساعت غرق آب ممات گردیدند هزارها مردم لشکر وغیره باین علت پرآفت طعمه کام نهنگ اجل شدند چون صبح شد هرآئینه چهره پژمرده لشکر تازه گی زنده گی یافته واز آن حالت پرملالت رهائی پذیرفتند که در همان روز حاجی کاکر شقاوت اثر نمك بحرام رانده بیت الحرام ازسالهای سال حقوق نمك سردار صاحبان فراموش نموده باميد نواله پاره حریصانه دویده آمده بحضور صاحبان عالیشان شرف استیلام حاصل نموده وسر عجز ونیاز برآستان نهاده بیان نمود که سردار کهندل خان معهٔ جمعیت لشکر برای شبخون ومقابله ومقاتله می آمد لیکن بعد آمدن من نا امید ومنصرف پس خیز معرکهٔ قرار گردید سحرگاه اولیای دولت و صاحبان عالیشان معه افواج از آنجا کوچ نموده بطی شش منزل داخل قندهار شدند وشهر را خالی دیده شلك اتواب سلامی نمودند وطنبور فتح وفیروزی بنواختند وعلم ها براوج قلعهٔ مذکور نصب نمودند وبعدازده روز یك دکانچه مثل تخت از گل تیار ساخته اولیای دولت را برآن دکانچه جلوس داده تمام فوج اولیای دولت وانگلیسه بهادر تیار کرده بملاحظه اولیای دولت آوردند واتواب سلامی وتفنگ ها مبارك بادی متواتر شلك کردند وسکه ضرب مبلغان بنام کمپنی جاری نمودند ومنادی دور دور اولیای دولت وسرکار انگلیسه بهادر در شهر قندهار گردانیدند چون فتح قلعه قندهار باین قسم که مذکور شده نصیب اولیای دولت وسرکار انگلیسه بهادر گردیده و سردار صاحبان قندهار سبب دغا بازی حاجی کاکری از مقابله مایوس وازقندهار بی مقابله وجنگ چنگ فرار درنوای آوردند ؛

دربیان هزیمت سردار صاحبان قندهار و توقف فوج در قندهار و کشیدن بیماری بعد دوماه روانه شدن جانب قلعهٔ غزنی و فتح قلعهٔ مذکور ودستگیر نمودن عالیجاه شجاعت دستگاه غلام حیدر خان خلف الصدق امیر دوست محمد خان

سردار قلم که معرکه آرای میدان سخنورست درطی منازل این مدعای چنین بیان مینماید که درسنه یکهزارو دوصد پنجاه وپنج هجری هرگاه سردار صاحبان قندهار هریك سردار کهندل خان وسردار رحمدل خان وسردار مهردل خان ازممر دغابازی ونمك بحرامی حاجی کاکری روی گردان کعبه اسلام رانده بیت الحرام از مقابله وشبخون افواج سرکار انگلیسه بهادر که ازبی آبی وبی قونی نزدیك شکست رسیده بودند رخ تاب گردیده وقلعهٔ قندهار را گذاشته معه عمله وفعله واتواب رواه قلعه کرش شدند کهصد کروه مفاصله ازقندهاردارد وصاحبان عالیشان بعد تسخیرقندهار بنا برگرفتاری سردار صاحبان ممدوح یك پلتن وپنجاه سوار ازترك سواران ویك پلتن وهزار سواره اندرسنی صاحب بهادر وازفوج اولیای دولت دوضرب توب ودیگر اسباب جنگ تیار کرده رواه قلعه کرش نمودند چون لشکر نزدیك قلعه مذکور رسیدند سردار صاحبان تاب مقاومت نیاورده قلعه کرش زا گذاشته طرف ایران زمین رخ نهاد شدند بعد رفتن سردار صاحبان فوج یك پلتن ازاولیای دولت وهزار سواره اندرسنی صاحب بهادر وچهار ضرب توب درقلعه کرش گذاشته دیگر افواج واپس آمده داخل قندهار شدند تامدت دوماه توقف افواج انگلیسه بهادر درقندهار واقع بود و در لشکر بیماری اسهال چنان شده بود کهدرمیان جیوش طاقت تحرك نمانده ونحوی ضعیف و نحیف گردیده بودند کهچون برگ کاه برخود میلرزیدند و درآنوقت گرانی غلات باین حد بود که دوآثار گندم ودوآثار برنج فی روپیه ارزش داشت ودیگر اجناس هم علی هذه القیاس نرخ داشت مگر فواکهات ازقسم آلوچه وآلو وخیار بسیار ارزان بودند مردمان لشکر وغیره بسبب گرانی ونایابی غلات برفواکهات مذکور اوقات گذاری خود مینمودند بهرصورت افواج سرکار جهانمدار واقعه قندهار ایام سخت و نحس ومصیبت انگیزیرا گذرانیدند وبسیاری مردمان افواج وحیوانات ازاسپان وشتران وغیره در این ایام نافرجام ضایع وبرباد رفتند آخر صاحبان عالیشان سرازنو بندو بست غله وغیره سامان ازلکهای روپیه تجویز کردند چنانچه ازممر خریداری سامان سرسات و غیره رعایای ملك قندهار تمام متمول وآسوده حال شدند چنانچه کاه فروشان از فروش کاه جوالهای زر ازسکه کمپنی بهادر مالامال نمودند لیکن چه فایده که سکه ضرب روپیه کمپنی بهادر هرگز خیر وبرکت ندارد .

فی الجمله اولیای دولت وصاحبان عالیشان بعد تهجیزسامان که مطلوب داشتند از قندهار

برآمده تشریف فرمای قلعه غزنی که در عرصه یازده روز بقطع منازل نزدیك قلعه غزنی رسیدند وعالیجاه شهسوار میدان جلادت و بهادری غلام حیدر خان خلف صدق امیر دوست محمد خان در قلعه مذکور پای اقامت در میدان معارك افشرده بود و نوائره آتش جنگ جدال از شلك اتواب وتفنگ های مابین افواج انگلیسه بهادر و خلف موصوف شعله ور گردیده چنانچه هر گوله که از قلعه مذکور می آمد گویا آفت سماوی بود که بر لشکر سرکار انگلیسه بهادر می افتاد و تمام روز جنگ واقع وسپاهیان اکثر گرسنه وتشنه کمر بسته ایستاده بودند وشتران وبابوگان تاشام زیر بار مفلوك بودند بعداز شام جای مورچه بندی منزل انداز شده از جنگ آرام گرفتند روز دوم بوقت دو پاس سردار محمد افضل خان خلف امیر ممدوح بجمعیت شش هزار لشکر بعزم مقابله از یك کوه برآمده افواج باخبر گردیده جنرال رایت صاحب بهادر وجنرال ساکو صاحب بهادر ودیگر دوازده صاحبان بچستی وچالاکی تمام مسلح ومکمل گردیده تیارشده معهٔ دو پلتن وشش ضرب اتواب برای مقابله محمدافضل خان رفتند تامدت یکپاس از طرف نغمه چنگ جنگ در نوای آمده و بسیاری مردمان از جانبین ضایع شدند درین اثنای تمام لشکر انگلیسه مستعد گردیده جانب قلعه غزنی جلوریز شدند که دراین حالت دو گولهٔ توپ از جانب قلعه بر آمده در میان لشکر افتادند یك نفر شتر و یك نفر سپاهی و یك اسپ چون کاغذ بادی برهوای پریدند صاحبان عالیشان هر گاه همان گوله را وزن کردند بیست وشش آثار وزن پخته شده درصورت رسیدن اینچنین گوله های توپ درلشکر باعث تهلکه شده وتمام فوج در هراس آمده آخر صاحبان عالیشان هریك کرنیل میرت صاحب بهادر ومیجر کالاس صاحب معهٔ کمپنی گوره وفوج پادشاهی و کپتان لارد صاحب ولفتن کرسین صاحب وجنرال کاتن صاحب این همه صاحبان شابر مقابله سردار محمدافضل خان برسر کوه بالارفته چنگ جنگ را انتظام دادند ودوصدوپنجاه نفر از لشکر انگریز چون اوراق از چنگ جنگ بر زمین ممات افتادند بوقت شام از تقدیرات رب قدیر سی نفر از لشکر سردار موصوف زنده اسیر ودستگیر شدند صاحبان عالیشان آنها را بمحافظت چوکی در حضور شاه فرستادند همانوقت امیران بموجب فرمان اولیای دولت بقتل رسیده بی کفن بی گور نعش های آنها در صحرای انداختند القصه تمام روز یکطرف هنگامه رزم گرم واز طرف دیگر صاحبان لقمان حکمت در تدبیر مورچه بندی قلعه و کندن نقب مصروف بودند چون از مضبوطی مورچه ونقب نهایت بندوبست کرده از کتاب اردس حکم بر آمده که جمع صاحبان بوقت علی الصباح در قلعه مذکور رسیده حاضری را در آنجا تناول خواهند نمود ویك یك اشرفی طلا بسپاهیان هر که سرحریفان بریده آوردند از سرکار انعام بالاداده خواهد شد چون فردا شد تمام فوج از سوار وپیاده تیار شده نزدیك قلعه مذکور رسیده هر چهار طرف قلعه را چون نقط پرکار محاصره نمودند ویك نقب را از دروازهٔ مغرب قلعه بمفاصله هزار قدم تیار ساخته وبا باروت پر نموده ویك مشك باروت بیرون دروازهٔ قلعه گذاشته دفعتاً سه هزار گوله توپ وتفنگ براتواب قلعه مذکور زدند وهم نقب را آتش زدند که یکبارگی نقب دریده زمین آن برآسمان پریده وچنان طوفان دود وغبار گردیده که شش جهات بنظر نمی آمدند دراین صورت دروازه قلعه که بضرب گوله های

مشبك گردیده بود بر زمین افتاده هما نوقت حسنی پلتن و گورها یرش اندرون قلعه برد ند وداخل قلعه شدند از آنجا که در آن زمان در میان قلعهٔ مذکور سه صد نفر غازیان جلادت نشان مردم هندوستان متوقف بودند در عین یرش شمشیرهای آبدار از نیام جلادت اهتمام برآورده از روی حمیت مسلمانی وغیرت ایمان چنان مقابله ومقاتله نمودند که سه دفعه سپاهیان حسنی پلتن را شکست داده از دروازه قلعه بیرون کردند بلکه از قلعه بیرون آمده تمام فوج را از جلادت وشجاعت خود پس پای نمودند وبرمفاصله هزار قدم توپ هارا میزدند دراین صورت فوج مذکور چون موج از جوش بحراین معارك دراضطراب و پیچ تاب آمدند در این اثنا لین جنرل صاحب بهادر و کماندارچیف بهادر صورت اضطراب سپاه خود دید وهمین آواز داد که ای مردان بکوشید و جامه زنان نپوشید در این حالت غازیان جلادت نشان از بس ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه از میدان دغا رخ تاب نگردیده اندرون قلعه رفتند چون در این دوتوب صدها مردم در قلعه غزنی غذای تیغ بیدریغ غازیان شدند وصدها زخمهای کاری مبتلا گردیدند باز فوج بنگاله وهرچهار طرف قلعه یرش آوردند باوصف این قدر یرش ومعر که آرائی مردمیکه ازقدیم مـلازم ورفیق نواب غلام حیدر خان بودند از روی نمك بحرامی بطمع جیفهٔ دنیای بیوفا دین خودرا فروخته واز اخذ مبلغان که کمپنی روی خودها را سیاه نموده از میدان جنگ بی جنگ گریخته رفتند وهرقدر غازیان جلادت نشان که در قلعه مذکور بودنـد شربت شهادت از آب کوثر نوشیدند و داخل روضهٔ جنات تجری من تحت الانهار شدند بعد از شهادت غازیان علیهم الرحمه افواج انگلیسیه بهادر استیلای آورده داخل انـدرون قلعه مذکور گردیدند و طنبور فتح وفیروزی نواختند وآنچه که اسباب در اندرون قلعه افتاده بود چنانچه سه هزار اسپان ترکی تازی وایرانی دوهزار شتران کابلی ولخی وبخارائی و بغدادی وقبضه‌های شمشیر ایرانی اصفهانی وطهرانی وفرسی وعربی وصدهای شـالهای پشمینه کشمیری و هزارهامن کشمش وبادام وپسته های خندان ممکین و روغن زرد وبرنج وآرد خشکه وهزار های تفـنگچه وچند هزار جلد کـتاب ازهر علوم منطق ومعانی واصول فروع و صرف ونحو وعربی و فارسی هرچه که بودند همه را داخل گـدام سرکار نموده وعالیجاه نواب غلام حیدر خان صورت فرار رادر مرآت خیال خود نازیبا دیده بلکه عار دانسته تن تنها دست بشمشیر درقلعه مذکور بر کرسی جلاوت نشسته بود گرداگرد نواب ممدوح کمپنان سرکار ایستاده شدند تاآنکه از کماندر چیف صاحب بهادر حکم شد که پلتن حسنی وجنرال راتب صاحب بهادر و برنس سکندر خوردوپنجاه سوار واحمدیارخان خلف وزیر وفادارخان و کپتان برت صاحب درقلعه رفته نواب غلام حیدرخان را گرفته بیرون بیارند صاحبان ممدوح بموجب حکم کماندر چیف صاحب رفته نواب راازقلعه بیرون آورده در خیمه کماندار چیف صاحب بهادر رسانیدند صاحب ممدوح نواب مذکور را بکمال اعزاز واکرام بر کاویل کیمخواب نشانیده وبسیار تعارف وصفا ومرحبا نموده بعد لمحهٔ صاحبان ممدوح براسپان سوار شده ونواب معظم الیهٔ رابهمراه خود گرفته درخیمه اولیای دولت تشریف فرمای شدند و درحین استیلام نواب مذکور بی حکم بر کرسی بحضور شاه جلوس نموده وهیچ آداب شاهانه بجای نیاورد وسلام شاه نکرد بلکه سخنان سخت درشت نسبت

باولیای دولت بزبان آورد وآب برای نوشیدن طلب کرده همانـدم آباز صراحی اولیای دولت در کاسه برایش آوردند بادشاه بافرمود که همین آب بخور نخورد بعده از صراحی مرزا قلی کشمیری که خال سیاه کفر را ازچهره خود به آب اسلام شسته بود آب آورده بنواب مذکور دادند که نوش جان نموده باوجودیکه ساعتی مابین اولیای دولت وصاحبان ممدوح ونواب موصوف شمع قیل وقال در مجلس اجلاس روشن گردیده لیکن غنچه طبیعت نواب مذکور ازاهتزاز نسایم گفتگوی اولیای دولت وصاحبان ممدوح هرگز متبسم نشده بعده شمع مجلس آرای خاموش گردیده نواب مذکور باتفاق صاحبان ممدوح سوار شده در خیمه کماندر چیف صاحب بهادر آمده آرام پذیر گردیده اولیای دولت هرچند بازوی نواب مذکور از صاحبان ممدوح درخواست نمود هرگز ندادند ودر قضیه خود نگهداشتند وبعد فتح قلعهٔ غزنی آنچه که اسباب وسامان ازهرقسم هرچیز تاراج آورده بودند همه را ضبط سرکار نمودند وهرچه که سپاه انگریز دراین جنگ از کشته پشته شده بودند همه را یکجای درچاه خندق کلان انداختند ونعش های غازیان شهیدان که مثل شهدای کربلای بی گور وکفن درمیدان معارك افتاده بودند مردم مسلمین میخواستند که بموجب آئین دین پیغمبری (ص) تکفین نموده مدفون نمایند لیکن سرکار حکم نداد از آنجا که بقدرت الهی درهمانشب تمام نعش های غازیان شهیدان ازمیدان جنگ غایب شدند والله اعلم بقدرت کامله ذوالجلال وعنایت شامله ایزد متعال کجا رفتند که نشان آنها معلوم نشد بلکه خون شهیدان که برزمین ریخته بود از آن نیز اثری پیدا نگردید وعجب تر آنکه یکنفر غازی اندرون برج قلعه نشسته بود وگوله های تفنگ میزد چنانچه هفتاد نفر از لشکریان برباد داده هر که ازلشکر بسراو میرفت باز زده نمی آمد آخر بعدازسه روز همان غازی معلوم نشد که کجا رفت ودرمیان قلعه غزنی این چنین زیرزمین های عظیم بودند که تا مدتی ازین معنی بافواج سرکار انگلیسه بهادر خبر نبود آخر بعدمدت چندماه هشتصدعورات محترم خورد ساله معهٔاطفال وپانصد مردان خراسانی وسه صد راس اسپان از زیرزمینهای برآمده بطرفی رفتند واحدی وفردی ازلشکریان مزاحم ومتعرض حال آنها نشدند ونه پرسیدند که کیستند وکجا بودند وکجا میروند چون بعد ازپنج روز تمام اسباب از قلعه غزنی صاحبان عالیشان بیرون کشیده دوطبل حکمرانی سرکار انگلیسه بهادر در قلعه غزنی نوی ععا
واضلاعش درنوای آوردند .

دربیان رفتن افواج انگلیسه بهادر بعد فتح قلعه غزنی جانب دارالسلطنه کابل وبرآمدن امیر دوست محمدخان بعزم مقابله تابه قلعه قاضی واز دغابازی خوانین نمك بحرام پی مقابله هزیمت یافته معه جمیع منسوبان رخ نهاد بلخ و گرفتار شدن امیر مذکور و محمد اکبر خان در نزد پادشاه بخارا

مجهود قلم جواهر رقم که شیفتهٔ ایجاز آداب سخن دانی است بعد تسخیر قلعه مدعای چنین بیان مینماید که هرگاه درسنه یکهزارو دوصدو پنجاه وپنج هجری صاحبان عالیشان واولیای دولت فتح قلعه غزنی نمودند ازآن پس حسنی بلتن ورساله کرنیل سکندر صاحب

بهادر بجهت محافظت ... درقلعهٔ غزنی مامور نمودند تمام افواج ... و بنگاله و اولیای دولت
طنبور فتح و فیروزی نواخته از قلعه غزنی سمت کابل روانه شدند بعد قطع شش منازل
بحضور صاحبان ممدوح خبر رسید که امیر دوست محمد خان باوجود غم والم اسیری و دستگیری
نواب غلام حیدر خان فرزند دلبند خود معهٔ عساکر نفاق ماثر و افواج دغا امواج واسباب
جنگ ارا توپ وغیره از کابل بر آمده بمسافت دوازده کروه در قلعهٔ قاضی منزل انداز و پای
همت وجلادت چون سد سکندری استوار نموده بندوبست مورچه بندی بقرار واقع مینماید
صاحبان افواج باستدراك این خبر وحشت اثر بوقت نصف شب حکم مقام لشکر خود داد ند
چون صبح شد خوانین نمك بحرام وملازمین بدانجام امیر دوست محمد خان چشم ازحق نمك
پوشیده وخال سیاه بی ایمانی بررخ خود نهاده امیر ممدوح را ازمقابله ومقاتله افواج انگریز
بهادر جواب صاف دا دند وغاشیهٔ اطاعت وفرمان برداری اولیای دولت بر دوش
کشیده فوج فوج ودسته دسته عساکر ازامیر دوست محمد خان جداشده آمده داخل لشکر
انگریز شدند وامیر موصوف ازدغابازی آن دغل اندیشان نمك بحرام درآن میدان حیران
وپریشان مانده عالیجاه سردار محمد اکبرخان خلف الصدق امیر بی نظیر که در شجاعت و
جوان مردی یگانهٔ روزگار میباشد بموجب حکم امیر ممدوح والد خود که در مقابلهٔ شاه زاده
محمد تیمور وبخشی دید صاحب بهادر وفوج خالصه سنهگه جانب دره خیبر مامور بود
نابودن سردار ممدوح درآنجا مقدور کسی نبود که درمیدان جنگ درمقابلهٔ آن شیرغران
درآید همه لشکریان مثل روباه درشواعب جبال روی پوش افتان وخیزان اوقات میگذرانید ند
درآن زمان بعضی مردم نمك بحرام بحطام دنیا سردار محمد اکبرخان را زهر قاتل داده
بودند که رمقی درجانش باقی مانده بود که صورت مرده گان برچهار پائی انداخته همان شب
درنزد امیر بی نظیر آوردند امیر ممدوح بمعاینهٔ این واردات جگر پاره فرزند خود پاره پاره
جگر گردیده ودست افسوس برسر خود میزد واشك حسرت از سحاب دیده می بارید
وآه وزاری میکرد لیکن بجز صبر وشکیبائی وسوختن وساختن چارهٔ کار دیگر ندید
وعالیجاه سردار محمد اکبرخان را باین همه بیماری مهلکه باپنجهزار اسپان ویابوبار بردار
١٥ معهٔ عیال و اطفال سی ودو فرزندان وهفت خواهر زاده گان و سیزده برادر زاده گان
وسی ودو نواده وسه صد نفر غازیان هندوستان وچهارصد نفر غلامان که در اوقات شداید
سهیم و غمخوار او بودند همراه سردار محمد اکبرخان فرزند دلبند خود داده روانه
طرف بلخ نمودند چون بسبب دغابازی ونمك بحرامی آن جماعت دغاباز میدان مصاف از
امیر بی نظیر خالی وصاف گردیده همانوقت افواج انگریسه کوچ نموده داخل شهر کابل
شدند وازمشاهدهٔ شهر کابل وچهار سوق کابل که قابل تحسین است و دکاکین مرغوب
وحوایض مربع مسطح وعمارات دلگزین وبساتین (ارم ذات العمادالتی لم یخلق مثلها
فی البلاد) دیده محو حیرت شدند ازآنجا که دارالسلطنهٔ کابل گویا دار الجنته است
ومتصل کابل محله جوان شیران علاحده می باشد دریك قلعهٔ چهار محله هستند یکی از چنداول
دوم طایفه بیات سوم شیروانی ، چهارم مرادخانی واز هریك محله سردار علاحده
جداگانه مقرراست و کسی را طاقت نیست که بی اذن واجازت سران قلعه دران محله های

تردد و تفرج نمایدروزی پنجنفر تیلهنگهه برای دیدن محله های مذکورسرخود و بی اذن رفته بودند آنهارا کشته درانهار آب انداخته بودند که طعمه حشرات شدند کسی نپرسید که چه شدند و کجا رفتند هرگاه این خبر لارد صاحب بهادر شنید حکم داد که هر کس درین چهار محله خواهد رفت جان بسلامت نخواهد برد هر روز همین منادی درشهر کابل می گردانیدند وصاحبان عالیشان بعدورود کابل حکم دادند که پنجا سواره ازرسالهٔ دوم معهٔ لفتننت لارد صاحب بهادر و کپتان ملار صاحب و گلاب سنگهه صوبدار و پانزده سوار حاجی کاکر شقاوت مآثر و برگدیرجنرال سیل صاحب کرنیل اودصاحب میجر قلسن صاحب و کپتان بل صاحب و کرنیلی صاحب وغیره بطور دوره درپی امیردوست محمد خان روانه شدند تا بمقام بت بامیان کهصد کروه از کابل دور بسمت بلخ واقعست تشریف فرمای شدند که در آن سرزمین رسیده خوب تماشای آن ملك نمودند وطنبور سرور ومسرت هـردم مینواختند وجست جوی امیربی نظیر می نمودند که بعد ازچند روز از کابل نزد صاحبان ممدوح خبر رسید که امیربی نظیر رخ بهاد ملك اورنگ گردیده که مرزا مراد بیگ والی آن ملك بسیار تعارف ومهمانداری و بجـا آوری خدمات امیرممدوح نموده تامدت دوماه امیر خورشید نظیر درآنجا اقامت پذیر بوده بعده تشریف فرمای بلخ شده و الی بلخ ازروی مهمان نوازی بسیار باعزاز واکرام امیرموصوف پرداخته مدت دو ماه امیر بی نظیر دربوستان سرای بلخ بود که در این عرصه رقم های بادشاه بخارای شریف در خصوص طلب امیر بی نظیر بدست شتر سواران متوا تر شرف نفاذ یـافتند امیر ممدوح حسب الحکم ارقام قضا نظام بادشاه موصوف وابستگان عیال اطفال تمام خود را دربلخ گذاشته خود و سردار محمد اکبرخان خلف خود را بهمراه رکاب برداشته روانـهٔ بخارای شریف گردید که بقطع منازل بدارالعلم بخارای شریف رسیده رساله سلام که طریقه سنت سید انام است بحضور بادشاه بخارا مطالعه نمود ومستظهر بسیار نـوازشات شاهانه وعنایات خسروانه گردیده یك قلعهٔ خاص جهة توقف امیربی نظیر از سرکارشاه ممدوح عطای شده واز اخراجات مـا یحتاج مستغنی نمودند وگاه وبیگاه امیر موصوف بی ممانعت صاجبان شرف احضار شاه بخارامی یافت بعد ازچندمدت روزی درمجلس خاص بادشاه ممدوح بامیر بی نظیر شمع بعضی سخنان برافروخته امیر از روی تأمل در جواب آن تاخیر نمود لیکن سردار محمد اکبرخان که شجیع ودلاور روزگار بود تاب سخنان شاه بخارا نیاورده درجوابش سخت گفتگوی نا موافق نمود بعده امیرموصوف وسردار ممدوح ازدربار شاه راجع بمکان مانوسه شدند که دراین اثنا دریای خشم شاه موصوف درتموج آمده از روی قهر سلطانی به عالیجاه سردار سعید خان معهٔ دو هزار نفر اوزبك حکمداد کهامیررا باز گرفته بیارند هر گاه سردار مذکور بموجب حکم شاه در تعاقب امیرممدوح روانه گردید بامیر موصوف در عـرض راه رسید دراوقت هفت هشت سوار بامیر مذکور حاضر رکاب بودند از قضا کردگار مابین امیر وسردار مذکـور اتفاق مقابله ومقاتله افتاد سی سوار اوزبك بقتل رسیدند وهفت سوار ازامیر بی نظیر کشته شدند امیر ومحمد اکبرخان خلفش هردو درآن میدان جنگ مجروح شدند ازمهر ضرب زخمها

بیهوش شدند آخر گرفتار نموده هردو را بحضور شاه ممدوح حاضر آوردند شاه جهان بخشی مجروحات مهجوران نموده حکم برقید آنها داده وحکم جراح بجهة مرهم زخمها اوشان مامور گردیده که درعرصهٔ اندك ازمعالجه حکیم باعث اندمال زخمهای مجروحان شدند ودرحین حبس امیرممدوح نزد پادشاه بخارای شریف صاحبان عالیشان انگلیسه بهادر درگرد نواح اضلاع کابل بخاطر جمعی تفرج می نمودند وبرای دیدن بند بر بر رفتند وعجایب وغرایب بندمذکور رامعاینه نمودند بعده درکابل آرام گرفتند وبانتظام امورات آن سرزمین می پرداختند وازعاقبت کار خود خبری نداشتند.

دربیان مراجعت افواج انگلیس بهادراز کابل ومقابل شدن با عالیجاه

میر محراب خان براهوی والی قلات وشهید نمودن اورا

هزار داستان قلم خوش رقم برشاخسار این مدعای چنین مترنم بیان می گردد که صاحبان عالیشان درسنه یکهزار دوصد وپنجاه وپنج هجری بعد ورود کابل بیرون شهر چهاونی را بنای کرده وعمارات عالی درست کنانیده اقامت پذیرشدند واسکندر برنس صاحب بهادر اندرون شهر درسرای نواب امین الملك متوقف گردیده اوقات را بعیش وعشرت بسر می آوردند بعد مرور یك ماه صاحبان حکم دادند که افواج ... از راهی که آمده ازهمان راه روانه شوند بسبب همینکه صاحبان موصوف اراده گرفتن قلات درخاطر داشتند اولاً ازفوج بنگاله یك رجمنت گوره دویماً رجمنت ترك سوار وتوپخانه همراه قیدیان داده روانهٔ هندوستان نمودند وازرسالهٔ دویم یك پلتن طرف غزنی فرستاده درعرصهٔ بیست روز نواب غلام حیدر خان را ازغزنی طلبانیده ودو روز مقام در کابل نموده بعده نواب مذکور وحاجی کاکر را بهمراه جنرال صاحب بهادر ازراه پشاورروانه نمودند نواب ممدوح ازدریای آتك بسواری کشتی ها ازراه سکهر وبهکر تشریف فرمای گردید وکاکر مذکور روانهٔ هندوستان شده بعده افواج .... بقطع منازل از کابل برآمده دردره بولان رسیدند جنرال صاحب بهادر معهٔ چهار پلتن گوره و توپخانه روانه قلات گردیدند عالیجاه میرمحراب خان براهوی والی قلات بسیار تعارف و ضیافت صاحب ممدوح نمود وازشعبده بازی فلك نیرنگ باز خبری نداشت چون صاحب معظم الیه طرف میر ممدوح درصورت دوستی پیغام فرستاد که ما بسیار مشتاق ملاقات میباشم وهم تماشای قواعد پلاتن نمایند که چه نحو حظ دارد میرموصوف اولاً ازآمدن خودعذری نمود آخر صاحب ممدوح هزار منت واشتیاق مندی میر موصوف را بحضور خود شرف احضار داد. بازار صحبت آرائی گرم نمودند بعد ملاقات تماشای قواعد پلتن به میر مذکور نشان داده سپاه وپلاتن درعین حرکت سلسلهٔ قواعد شلك اتواب وبناديق جانب میرمذکور نمودنددراین صورت امیرمذکور صورت مقدمه را برعکس در مرایای روزگار دیده معهٔ سواران همرکاب خود شمشیر

های ازنیام کشیده بریلاتن جلوه ریز گردیده تمام را زیرتیغ بیدریغ کشیده بعده رخ نهاد قلعه میری قلات شده لیکن دو پلتن پیش از این نزدیک قلعه مذکور رسیده پیش روی میر موصوف گرفته بودند یکبارگی با میر مذکور آتش مقابله ومجادله برافروختند ودر آن میدان کارزار میر موصوف از روی غیرت ایمانی وحمیت مسلمانی داد شجاعت ومردانگی را ازدست نه داده کار رستمانه کرد واز کشته‌ها پشته‌ها نمود آخر خودهم سرخوش باده شهادت گردیده چنانچه یوم جمعه ماه رمضان المبارک سنه صدرهجری باین نحو شهادت شهسوار میدان جلادت ویکه تاز عرصه شجاعت میر محراب خان براهوی گردیده از آنجا که میر مذکور را از چنین خدعه طرازی صاحبان عالیشان اطلاع نبود و اغوای خدمات خود از دادان راه بافواج انگلیسه بها در از ملک موروثه خود وغیره مغرور بود اصلاً بفکرش نبود که افواج سرکار انگلیسه بی‌سبب مرتکب مجادله ومقابله خواهد شد ازین معنی بالکل غافل نشسته بود هرگاه صاحب ممدوح نزدیک قلات رسیده همانوقت میر ممدوح را چیزی بوی ازین فلیته تفنگ شراری وفساد بدماغ هوش رسیده بود عالیجاه محمد اعظم خان برادر خود را طرف ایلات والوسات بلوچان براهویان فرستاده استمداد لشکر طلب کرد لیکن اکثر روسای بلوچان بسبب ناسازگاری و یا اتفاقی دل نهاد استمداد نشدند مگر طایفهٔ جهلوان وسرپان طوعاً وکرهاً معهٔ جمعیت دوازده هزار لشکر باتفاق عالیجاه محمد اعظم خان بنا بر استمداد رخ نهاد قلات شده نه لیکن پیش اررسیدن لشکر مذکور عالیجاه میر محراب خان بدرجه شهادت رسیده بود پس از شهادت میر معظم الیه مدت هفت روز شهر قلات راغارت می‌نمودند و میگویند که دوازده لک روپیه نقد وجواهر گران مایه واجناس نفیسه از اقمشه و پشمینه سلاح وشمشیرها جواهردار و تفنگ های رومی واسپان خاصه ولایتی وغیره سامان ازهرقسم بحیز تاراج بردند وغنیمت شهر که تعداد آن معلوم نیست همه بدست افواج انگریز بهادر افتاد بعداز هفت روز صاحبان عالیشان منادی امن وامان درشهر گردانیدند وبدلاسای رعایای پرداختند و ملکی که در احاطهٔ تصرف میر ممدوح بوده در تصرف سرکار انگلیسه بهادر آمده جنرال صاحب بهادر عالیجاه شاهنواز خان براهوی برادر زاده مرحوم میر محراب خان معه لیدین صاحب بهادر درقلات برمسند ریاست مقرر نموده و ملارحیمدادخان ومحمدحسن وغیره خوانین خان موصوف گرفتار نموده بهمراه خود آورده وارد شکارپور وخوانین مذکور را درقلعهٔ بهکر محبوس ساخته تشریف فرمای ... گردیده وعالیجاه راس بیل صاحب بهادر اجنت سندرملک خان ممدوح تا بهشال کوت بنای چاونی ها مقرر نموده وعالیجاه میر نصرخان خلف مرحوم میرمحراب خان درصغرسن بعدشهادت پدر بزرگوار خود والده مسمی بی بی گنجابه ودیگر عیال واطفال ونایب گل محمد خان وچند سرکرده گان درکوهستان آواره می گردیدند لیکن درترک تاز وتاخت تاز وتاراج افواج انگریز بهادر قصور نمیکردند .

(باقیدارد)

دربیان زدبرد بلوچان کوهستان وبراهوی وغیره درحین روانگی افواج جانب خراسان وبنای نمودن چاونی ها درسکهر وشکار پور ودریافت نمودن احوال سند وآموختن زبان بلوچی افغانیه وسند وهزیمت یافتن ایمیل صاحب بهادر از بلوچان کوهستان و غیره

ترک سوار قلم تیز رفم درمیدان این مدعای چنین ترکتاز بیان مینماید که در حین روانگی افواج انگلیسهٔ بهادر جانب خراسان بلوچان ترک علی جهکرانی و بگتی ودو بیگی و کلپرو بیرک و براهوی از تاخت و تاراج سامان گدام وشتران وغیره درعرض راه تقصیری نکردند وصاحبان عالیشان این همه هرج ومرج دیده بسیار خشم آگین می شدند ودم نمی‌زدند خون جگر میخوردند عالیجاه ولیم استوک صاحب بهادر درشکار پور رسیده درتجویز وبندوبست بلوچان مذکور شده شیرمحمد بلدی را بمعرفت عالیجاه فتح محمد خان غوری مشیر تدبیر عالیجاه میرصاحب میررستم خان والی خیرپور پیش خود طلبانیده قدری مواجب بلدی مذکور مقرر نموده عهد انجام ساخته از بدی و بدکاری دست بردار نموده ونیز بمعرفت سهته جهت سنگه شاهور کار شکارپوری بنای طلبانیدن بجارخان دوبنگی نموده بود ودیگرهم علی‌هذه القیاس بندوبست بلوچان بدکاران مینمود که درین اثنای عالیجاه راس بیل صاحب بهادر اجنت سند مقرر شده داخل شکارپور گردیده بعد ورود صاحب ممدوح عالیجاه ولیم استوک صاحب بهادر تشریف فرمای ولایت گردیده وعالیجاه تامس لوس صاحب بعهدهٔ کلکری شکارپور مامور شده و استوک صاحب خورد نیز بهمراه کلکر صاحب مذکور بر کار خزانه مقرر مانده از آنجا که صاحبان مذکور بسیار هوشیار ودانای زمانه بودند دریافت ملک سند ازهرقسم ورسم نمودند وزبان افغانیه وبلوچیه وسندیه وفارسی وعربی می آموختند بلکه اززبان های مذکور کتابها ترجمهٔ انگریزی درست ساختند و هریک ازصاحبان عالیشان بعهدهٔ کار خود مامور بودند بعضی پیمایش زمین ملک سند آباد و غیر آباد جنگل وشوره می نمودند وبرخی خانه شماری وآدم شماری می کردند وبعضی نقش های ملک تیار مینمودند و بعضی خریداری گدام می‌ساختند ومبلغان سکهٔ کمپنی مثل بارش باران می‌ریختند ودرمکان چهری واقعهٔ لب‌دریای بنگله های بسیار خوب ومطبوع مرتب ساختند وصدر بازار بنای کردند و در شکارپور هم صدر بازار و بنگله های تیار ساختند وروزگار مردم هرخاص وعام جاری گردیده ومردم سند این چنین زرریزی گاهی بچشم خود ندیده بودند از سکهٔ کمپنی دیده مجنون وار شیفته وآشفته درپی روزگار می گشتند وصاحبان عالیشان درملک سند رجوع آوردند یگان می آمدند ویگان می‌رفتند و از زبان بعضی صاحبان شنیده شده که می گفتند که هرگاه درملکی یکی ازصاحبان انگریز آمده دایر شد اورا یکی نراند گویا هزار یاجوج بهمراه دارد وجائی که صدهای صاحبان آمده جمع شوند پس صدهزارها شیاطین جمع میشوند آدم بیچاره ازیك شیطان امان نیافته که از بهشت محروم ماند چه جائیکه

هزارهای شیاطین گرد آیند پس وای برحال مردمان آن سرزمین است خصوصاً آدمان ملک سند ازخاص وعام اکثر از خرد بیگانه ملک سند زود تر خراب خواهد شد که ازآتش فتنه انگیزی صاحبان انگریز خبرندارند فی الجمله عالیجاه کپتان ایمیل صاحب بهادر مامور محافظت ملک بالادشت گردیده و قلم نگهداشت سپاه جاری نموده چنانچه مردم افغانان و بلوچان کوسه و کهری وغیره باشندهٔ این ملک اندازه سه چهار صد سواره ملازم داشتند وفی سواره بیست روپیه و پانزده روپیه وجمعدار پنجاه روپیه مشاهره مقرر نمود ند وعالیجاه الفخان ترین نیز در آن ایام باچهل پنجاه سواره درسلک ملازمین سرکار انگلیسه بهادر منسلک گردیده که رفته رفته از بس خدمات سرکار بلقب خان بهادر ملقب شده چون جناب ایمیل صاحب بهادر باین همه سپاه از شکارپور روانهٔ مکان شاه پور درانجا رفته دایر گردید لیکن مردم بلوچان کوهستان اززد برد و قتل قتال افواج انگریز بهادر هیچ صرفه نمی کردند و صاحب ممدوح هم در تعاقب بلوچان بدکاران رفته از کشتن و بستن آنها دریغ نمی کرد لیکن همان آش در کاسه بود بازار تاخت وتاراج بلوچان روز بروز گرم . روزی بلوچان کوهستان اندازهٔ سه صدنفر سوار وپیاده نزدیک مکان چهتر رسیده درپشت نی آب پنهان گردیدند وچندنفر سوارهٔ بلوچان از روی چال فریب بازی درشاه پور رسیده خودها را بافواج انگریز نشان داده پس پای شدند ایمیل صاحب بهادر که معهٔ چندسواران برای هوای خوری رفته بودند با سواران بلوچان فریبه مقابل شده درتعاقب آنها افتاد چون نزدیک پشت نی رسیدند صاحب ممدوح ازفریب بازی بلوچان مذکور خبری نداشت بلوچان که در نی متواری بودند بغتةً تفنگ های برروی سواران صاحب ممدوح زدند چند سواره ازصاحب موصوف بضرب شلک تفنگ های از اسپ حیات برزمین ممات افتادند معهٔ اعتبار کهری معه‌سواران دیگر بمشاهده این حالت دل ازدست داده چون کهه کهران پس خیز معرکه فرار گردیده صاحب ممدوح هرچند به کهری مذکور باش باش می‌نمود او زیاد باش باش فرار میگردید هرگز پای استقررا نگرفت محتشم تن‌تنها در آن میدان عنان توسن کشیده استاده شد و شمشیر ازنیام بیرون آورده وبدست شجاعت گرفته مستعد حملهٔ بهادرانه گردید که درآن اثنا اعتبار کهری بلحاظ پاس اعتبار خود باز درنزد صاحب ممدوح آمده براسپ صاحب بهادر تازیانه حواله نمود تابی اختیار اسپ صاحب بهادر در میدان تیز روی شده باین طریق صاحب بهادر ازآنجا برآمده جان بسلامت آورده این خبر بطریق هزیمت صاحب موصوف از افواه عوام‌الناس منتشر عالم گردیده چنانچه بعد ازچندماه صاحب معظم‌الیه برای جوابدهی این هزیمت درمقام سکهر بحضور صاحبان درکوسل حاضر شده آخر ازروی کورت چیزی قصور برصاحب ممدوح ثابت نشده از آنجا رهائی یافته بعده بزودی روانه ولایت گردید چون صاحب ممدوح بسیار جوان مرد وعالی همت بود ودست نوال همیشه کشاده داشت ودر ابتدای ورود افواج بحرامواج انگلیسه بهادر در بجاآوری خدمات سرکار انگلیسه بهادر قصوری نکرده بود .

دربیان رفتن صاحبان عالیشان طرف چهتر وفلیجی و گرفتار نمودن بجارخان دوبیـکی وترك علی جـکهرانی وغیره جـکهرانیان

ترك سوار قلم تیزرقم درمیدان گـبرودار این مدعای چنین تیزرو بیان میشود کـه درسنه یـکهزارو دوصد پنجاه وشش هجری عالیجاه کپتان ایمیل صاحب بهادر ازشاهپور تشریف فرمای چهتر گردیدی بجارخان دو بنگی پیش ازرسیدن ازصاحب ممدوح ازمکان مذکور فراری شده طرف کوهستان دیره بیرك رفته سکونت گرفت باقی میرحسن خان نوتهانی وبلوچ خان دوبنگی درمکان مذکور آمده بسلام صاحب ممدوح مشرف شدند و مصدر نوازشات گردیدند دوصد روپیه به بلوچ خان سر کـرده طائفه بلوچان دوبنگی ومبلغ صدروپیه بمیرحسن خان نوتهانی عوض خلعت صاحب ممدوح عطای نمود وآنهارا ازخود بسیار خشنود نموده بلوچخان دوبنگی حلقه اطاعت و فـرمان برادری سر کار جهان‌مدار درگوش جان انداخته بمدعهد آنجام ازخدمت صاحب بهادر رخصت گـرفته جانب مـکان لهری‌ملك خود رفته ومیرحسن خان نوتهانـی حسب‌الحکم صاحب بهادر معهٔ پیغامات طرف بیرك بنگی روانه ومامور شده که بنگی مذکور را هدایـت نموده راغب سلام صاحب معظم الیه نموده چنانچه احمدخان خلف بیرك مذکور باتفاق میرحسن نوتهانی آمده مشرف سلام صاحب بهادر گـردید وعزت وآبروی بسیار یافته بعدانجام انداختن چهاونی دردیره بی بیرك نموده رفت درین اثناء میجر بلیمان صاحب بهادر معهٔ پلتن خود ودوعرابه توپ دردیره مذکور رفته دایره گـردید بی بیرك نیز بسلام صاحب ممدوح آمده سرتسلیم برآستان فـرمان برداری گـذاشته وکپتان ریت صاحب بهادر ازدیره بی بیرك عازم قلعه کهان شده و شجاعت نشان دودخان مـری معهٔ پانصد سواره ازقلعه کهان برآمده سلام ریت صاحب بهادر نمود وگـفتگوی انداختن چهاونی درقلعهٔ مذکور مابین صاحب ممدوح ومری مذکور واقع شده لیـکن مری مذکـور انداختن چهاونی درقلعه کـهان ناگوار دانسته بجواب صاحب پرداخت وهماندم روانه گـردیده دراندرون کوه رفته طبل متمردی بنواخت وکپتان ریت صاحب بهادر درقلعه کـهان کپتان برون صاحب بهادررا گـذاشته خود باز دردیره بی بیرك آمده دایر گـردید چون بی بیرك مذکور شنید که دودخان مری باصاحبان درمقام سلوك نیامـده از انداختن چهاونی جواب صاف داده اوهم ازقلعه خود بتمام سامان واسبـاب بطریق اخفا کـشیده بوقت‌شب ازدیوار قلعه برآمده میخواست کهروی درفرار آرد درین صورت چوکیداران قلعه باخبر گردیده بی بیرك را گرفتار نمودند بعدگرفتاری او قلعه‌را تاراج نموده تمام اسباب قلعه‌را لیلام نموده داخل سرکار کردند درین اثنا عالیجاه طامس پوتنس صاحب‌بهادر داخل مـکان لهری شده سیدامیر شاه‌را برای گرفته آوردن بجارخان دوبنگی فرستاده نامبرده آمدن خود بحضورصاحب مذکور اختیار نکرده مـگر بحضور کپتان ایمیل‌صاحب بهادر آمده سلام کرد وتجویز ایمل صاحب بهادر همین بود که بالفعل ازروی صلاح وقت بلوچان را گرفتار نباید کرد بلـکه درملازمی سرکار نگـاه بایـد داشت تاآنکه همه

بلوچان کوهستان به تجویز بدست سرکار آیند و کپتان ایمبل صاحب سیادت پناه سید عنایت شاه را نزد شجاعت نشان دوده خان مری فرستاده که اورا رهبری نموده در سرکار بیارد که بعد آمدن مری مذکور بندوبست بلوچان بخوبی نموده خواهد شد که درین صورت حکم جناب راس بیلصاحب بهادر اجنت سنده درباب مقیدی بلوچان مذکور صادر گردید کپطان ایمبل صاحب بهادر مطابق حکم اجنت سنده بازوی بلوچان هریك بجار خان دوبنکی ودرباخان جکهرانی و جانی جکهرانی وغیره جکهرانیان بطرق آئین قیدیان بدست عالیجاه الف خان جمعدار جانب لهری پیش طامس بوننس صاحب بهادر روانه کرد مگر ترك علی جکهرانی که سرکرده جکهرانی های بود اورا پیش خود معطل نمود طامس بوننس صاحب بهادر بلوچان مذکور را در قید محکم کنانیده صبح از لهری سوار گردیده داخل شاه پور شده وبا کپتان ایمل صاحب بهادر مشورت نموده همه بلوچان را سپرد کپتان دونصاحب بهادر نمودند ودوست علی برادر زاده دوده خان مری که بموجب هدایت سید عنایت شاه بجهت سلام صاحبان می آمده لیکن درعرض راه جز قید شدن بلوچان مذکور شنیده قدمی پیش نگداشته واپس روانه مکان مالوفه خود شده و سید مذکور باز آمده صورت حال پس رفتن دوست علی مری بصاحبان ممدوح حالی نمود بعده کپتان دونصاحب بهادر همه بازوی بلوچان قیدی باحتیاط تمام از شاه پور روانه گردیده داخل شکارپور شده وبعد ازچند روز طامس بوننس صاحب تشریف فرمای شکارپور گردیده تمام اسپان مادیان و سلاح بلوچان مذکور ایلام کرده داخل سرکار نمودند وبجار خان دوبنکی وغیره را درقلعه لهکر محبوس نمودندوجانی جکهرانی که پست قامت و حرام زاده بود اورا در شکار پور مقید نمودند لیکن نامبرده هرگز بهمراه قیدیان برسرکار نمیرفت واگر میرفت بازهم کار نمیکرد با وجودی که محافظین چوکی اورا میزدند هزار های سخنان فحش بمحافظین چوکی میداد واورا زنجیرها درپای ودست وگردن انداخته سخت عذاب میدادند بازهم هیچ پروای نکرد. به آدمان سرکار میگفت کهزنجیرهای در تمام اعضای من انداخته اند مگر . . . من بی زنجیر مانده است اورا هم زنجیر بیاندازند و . . . خود را به آدمان سرکار نشان میداد چون جکهرانی مذکور چنین سرکش وبی باك وشوخ بود و ترك علی جکهرانی را معه بیست نفر سواره ومحمد خان دوبنکی را در سرکار ملازم داشته درخدمت کپتان ایمبل صاحب بهادر مقرر نمودند که باصاحب ممدوح در خدمات مرجوعه ترك تازی می نمودند تا رفته رفته طایفه جکهرانی از مهربانی سرکار جهاندار کامیاب مطالب ما فی الضمیر خود شدند.

در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر طرف قلعه کهان وبنای کردن چهاونی و کشته شدن صاحبان از دست بلوچان مری وهزیمت صاحبان

رستم داستان قلم شجاعت رقم در میدان رزم این مدعی چنین بیان می نماید که در سنه ۱۲۵٦ صدر کپتان کلاك صاحب بهادر که معه کدام جانب قلعه کهان رفته بود کدام را درقلعه مذکور درنزد کپتان برونصاحب رسانیده مراجعت نمود هرگاه صاحب ممدوح درمکان سارتاب که درمیان کوه واقع است رسیده درینصورت شجاعت نشانان

بلوچان مری پیش روی صاحب معظم الیه گرفته چقمق شرارت وفتنه برسنگ مقابله و مقاتله زده مستعد محاربه شدند درانوقت بهمراه صاحب ممدوح چهل سواره و پنجاه شصت نفر پیاده حاضر رکاب بودند سوران هرگز باحریفان مقابله نکردند بلکه پس پای شدند وصاحب ممدوح با پیادگان جنگ کنان ازدست بلوچان کشته شد . وهفت هشت صد نفر شتران همه سامان بدست یغمای بلوچان مری افتاده وهشتاد نفر دیگر پیاده از فوج انگریز که پیش برونصاحب طرف قلعه کهان میرفتند آنها را نیز بلوچان در راه زیر تیغ بیدریغ کشیدند ودرقلعه ممات انداخته غرض بلوچان مذکور چون زنبور متفرق گشته هرجا وهرمکان که از لشکر انگریزان در کوهستان می یافتند به نیش ضرب شمشیر و تفنگ وسنگ می کشتند وهیچ صرفه نمی کردند دراین ایام جناب راس بیلصاحب بهادر اجنت سند بجهت هوا خوری سمت شمله تشریف فرماي گــردیده بود و کپتان آنرا مند جان برونصاحب بهادر درچهاونی سکهر بجایش مقرر بود هرگاه این اخبارات مذکور باجنت سند رسیده از آنجا چهتی انگریزی برای کپتان ایمبل صاحب بهادر نوشته فرستاد که هرقسم که دانند شجاعت نشان دوده خان مری را در حباله اطاعت وفرمان بر داری سرکار بیارند که ازحسن خدمات ایشان متصوراست صاحب مذکور حسب نوشته اجنت سند باز ازشاهپور سوارشده درمکان لهری داخل گردید ومدت سه ماه در آنجا متوقف بود باطایفه بلوچان مری بندوبست می نمود وآخرمری مذکور بدست و کلای معتبر خود بخدمت صاحب ممدوح پیغام فرستاد که ما مردم بلوچان کــوه نشین وصحرای نورد میباشیم کدام ملــك زر خرید بدست نداریم سنگ و سنگ ریــز های بسیار داریــم

اگر خواهش وآرزوی سرکار برآن باشد پس بارهای نموده بحضور سرکار فرستاده آید سرکار جهان مدار مهربانی نموده ازمابلوچان کوه نشین درگذرد بنای چهاونی درقلعه کهن بالکل روا ندارند که پس پیش از انداختن چهاونی صورت بهبوده کــی هرگز درمرآت مدعای خود نخواهد دید گریا سرخودرا بسنگ زدن است آینده سرکار مختاراست چون کپتان ایمبل صاحب بهادر همین سر گذشت بلوچان میری بحضور اجنت سند طرف کوه شمله نوشته فرستاد ازآنطرف بازحکم آمده که چهاونی را ضرور بالضرور درقلعه کهان بنای خواهند نمود چنانچه عالیجاه کلبرن صاحب بهادر معه سه صد سواره وشش هفت عرابه توپ وشش هفت صد پیاده ویکهزار و چهارصد شتران بر بارسرســات وسامان وخزانه روانه قلعه کهان شده هرگاه صاحب ممدوح در مــکان لفنگ رسیدند از آنجا که مکان مذکور چون نفس بسیار تنگ میباشد بلوچان میری درآن مکان برسر کوه رفته مستعد وآماده جنگ نشسته بودند در این صورت کپتان ریت صاحب بهادر و کپتان مورصاحب والفتنت مرکن صاحب معه دوصد نفر پیاده برمکان لفنگ بالای کوه رفتند بلوچان میری کهسابق مستعد محاربه نشسته بودند یکبارگی جلوه ریزی بر صاحبان ممدوح نموده دوسه صاحبان ودوصدنفر پیاده بزدن تفنگ های وسنگ ها بالای کــوه هلاك نمودند ودر آن مکان لفنگ نفس ها حیات صاحبان ممدوح وپیادگان لشکر گرفتند وجناب کلبرن صاحب بهادر از نایابی آب نهایت بی تاب گردیــده میر حسن نوتهانی واعتبارخان کهری معه پنجاه اسپان توبخانه برای آوردن آب فرستادند اگر چه

آب نزدیك بود لیکن کار گذاران قضاوقدر چشم نامیر ده کان از آب پوشیده آب نزدیك را ندیده طرف مکان سارتاف رفتند در این اثنا. راه بلوچان میری به آنها مقابله نموده بسیاری آب زندگانی گرفته اسپان را بغارت بردند در این صورت کلبرن صاحب بهادر روی آب ندیده از عدم رسیدن آب بی‌تاب شده تاب مقاومت نیاورده تمامی اسپان وسامان وشتران وخزانه وسه عرابه‌توپ در آنجا گذاشته وسوراخ دنباله توپ ها بند نموده جریده طوری گریزان افتان خیزان خود را درشاه پور رسانیده از شومی مکان لفنگ چندین نفس های لشکریان برباد داد نفس خاص خودرا در شاه پور آرام داده نفسی بکام دل برآورده کپتان برون صاحب که درقلعه کهان دایر بود سابق ازعدم رسیدن و موجودی سرسات بسیار تنگدل بوده خصوصا از شنیدن خبر هزیمت و کشته شدن صاحبان ممدوح بسیار بی قرار ومشوش احوال گردیده آخر از روی صلاح وقت بهمراه بلوچان میری سازگاری نموده . . داده وامان خواسته قلعه کهان را گذاشته و برای جان خلاصی خود بامیری عهد انجام ساخته وچتی انگریزی نوشته داده باعانت سواران بلوچان میری ازقلعه مذکور برآمده داخل مکان لهری گردیده شکر حیات تازه نموده صاحبان انگریز بهادر ازروی انصاف از جوان مردی وشجاعت بلوچان میری خود معترف وآفرین میگویند فی‌الحقیقه باوجود تسخیر قلات وقندهار و کابل وغزنی بازهم بلوچان میری در کوهستان متمرد نشسته از تاخت تاراج وقتل قتال افواج انگلیسه بهادر دست خود را کوتاه نداشتند وصاحبان انگلیسه بهادر هنوز در تجویزات تسخیر کوهستان واستیصال طایفهٔ بلوچان میری مبیا شند دیده شود که عاقبت این کار کجا سر کشد وصورت این معامله چگونه از مرآت مدعای رخنمای گردد .

(دربیان آمدن عالیجاه میر نصیرخان براهوی برقلات و گرفتن قلات ازشاه نواز خان براهوی و کشتن لبدین صاحب بهادر)

نصر قلم‌خوش رقم که‌مفتح ابواب قلعهٔ ممالك سخن وری است درفتح قلعهٔ این مدعای چنین جلوه ریز بیان میکردد که هرگاه صاحبان انگلیسه بهادر در سنهٔ یکهزار ودو صدو پنجاه و پنج هجری فتح قلات نمودند راس بیلصاحب بهادر اجنت سند عالیجاه شهنواز خان براهوی عمو زادهٔ مرحوم میر محراب خان را بعطای لك روپیه وملکها باتفاق عالیجاه لبدین صاحب بهادر برمسند ریاست قلات جلوس داده تامدت چندماه عالیجاهان مذکور جرعه نوش بادهٔ حکمرانی قلات بودند ومیر محمد نصیرخان خلف مرحوم میر محراب خان همهٔ عیال واطفال خانه بدوش در صحرا و کوهستان آوارگی می کردیدند آخر میرنصیر خان جمع آوری قشونات الوسات طائفهٔ جهلوان وسراوان وغیره نموده برسرقلات رفته قلات را محاصرهٔ سخت نمودند و درقلات افواج انگلیسه بهادر قدر قلیل بود هرگاه بنای مقابله شده احدی از الوسات براهوی بکومك شاه نوازخان نپرداختند بلکه آنچه که بلوچان براهوی اندرون قلعهٔ قلات بودند همه از اندرون برآمده با عالیجاه میرنصیرخان ملحق و متفق شدند وقلات‌را بدست میرمذکور دادند وشاه نواز خان ازقلات جان خود کشیده

روی درفرار نهاد وطرف بافان رفته سکونت پذیر گردیده وعالیجاه لبدین صاحب بهادر از فرار عار دانسته درقلات مانده میر مذکور صاحب ممدوح را گرفتار نموده محبوس گردانیده واسباب وسامان صاحب ممدوح همه در حیز تاراج آورده وبرا هویـان بنابر انتقام مرحوم محراب خان انواع انواع عقوبات بصاحب ممدوح می‌نمودند و در ... باسنگ آب ونان بصاحب ممدوح میخورانیدند بعد ازچند روز میر مو صوف محمد اعظم خـان عموی خود را درقلات گذاشته معهٔ جمعیت دوازده هزار لشکر روانهٔ شال کوت گردیده ولبدین صاحب را هم برشتر پشت برهنه سوار نموده وزنجیر ها درپایش انداخته بهمراه خود برده ودرعرض راه براهویان سنگدل سنگ و کلوخ برجان نازنین صاحب ممدوح میزدند ودرمقام شال کوت عالیجاه لبدین صاحب بهادر باستقلال تمام دایر بود وهم پلاتن بنابر کمك ازقندهار درشال کوت رسیده بودند میرمذکور هرچند جهت گرفتن‌شال‌کوت بسیار کوشش نمود لیکن‌قادر شدن نتوانست تامدت سه ماه در مکان مستونك منزل انداز بود و عالیجاه استوك صاحب بهادر بموجب حکم اجنت‌سند بنابر تعمیر بنگله های طرف بهاك از شکارپور روانه گردیده اولاً درجانی دیره بنگله را بنای ساخته بعده وارد برشوری شده درآنجا نیز بنای تعمیر بنگله نموده لیکن دراوقت درمکـان برشوری خبرها شرشور بلوچان براهوی متواتر میرسیدند صاحب ممدوح بسبب شنیدن این اخبارات شرشور از آنجا کوچ مکان نموده داخل بهاك شده وسید محمد شریف عامل کچهی که از سرکار جهان مدار مقاطعه دار ملك کچهی بود بخدمت صاحب ممدوح حاضر آمده ازروی حکمت عملی‌انواع انواع سخنان دهشت آمیز از لشکر بـراهویان بحضور صاحب معظم‌الیه‌بیان نموده صاحب ممدوح بشنیدن سخنان آمد آمد لشکر براهویان متردد خاطر گردیده بسواری شتر بادی جریده طور بهاك روانه مکـان چهتر وملهچی گـردیده وافواج سرکار که درآنجا دایربود درعرصهٔ دوروز یکهزار سوار وپیاده وچهار عرابه توپ ازآنجا بهمراه رکاب خود گرفته بازداخل بهاك گردیده دراین صورت بـاری اطمینان رعایای بهاك شده چون دراین اثنا رحیم خان وعیسی خان منگل زئـی وغیره سرکرده گـان معهٔ دو هزار لشکر درکونل رسیده سرسات ازآنجا گرفته داخل گـنجابه شدند ومنشی موهن لعل که ازسرکار انگلیسه بهادر درآنجا بعهدهٔ کار داری مامور بود فراری شده طرف جهل احمدخان مکسی رفته‌پای قرار گرفت ولشکر براهویان در گنجابه افتاد کدام سرکاری همه‌را غارت نموده بردند وسمت بهاك بسبب بودن‌افواج سرکار انگلیسیه بهادر جرأت آمـدن نکردنـد و عالیجاه استوك صاحب بموجب حکم اجنت سند از بهاك کوچ نموده داخل چهتر وازآنجا برآمـده وارد شاه پور بملاقات کپتان‌ایمیل صاحب بهادرمسرور گردیده دوشب درآنجااقامت گرفته بعده روانهٔ شکارپور گردید کـه روز دویم تشریف فرمای شکارپور شده بعده عالیجاه طامس پونتس صاحب بهادر بمعهٔ دوهزار لشکر سواره وپیاده پلتن گوره روانه دادهر گردید وعالیجاه میرنصیر خان پیش از رسیدن عالیجاه صاحب ممدوح ازشال کوت رخ تافته برداد هرآمده بافواج انگریز کـه درداد هر بـود مـقـابـله ومـقاتله نموده و یـکـ شبـان روز لشکر براهویان درمیان شهر دادهر افـتاده تمام شهر دادهر غـارت نـمـودنـد

چون عالیجاه طامس پوتنس صاحب بهادر بقطع منازل داخل داذ هر گردید لشکر براهویان مرتکب جنگ وجدال شدند ازطرفین کشتخون بوقع گردیده آخرلشکر براهویان تاب مقاومت نیاورده بامیرنصیرخان فرار برقرار نمودند ودروقت فرار عالیجاه لیدبن صاحب را براهویان کشته درمیدان انداخته رفتند هرگاه طامس صاحب ممدوح در میدان نبردگاه آمده دید که لیدبن صاحب مقتول شده افتاده است وزنجیر درپای دارد ازین معنی نهایت خفگی خاطرصاحب ممدوح گردیده ودرجوش وخروش آمده لیکن چه فایده تیری که از کمان برجست بازبسعی تدبیر برنمیگردد پوتنس صاحب بهادر آنچه که سامان لشکر براهویان درمیدان مصاف افتاده بود همه را بیغمای آورده ونعش لیدبن صاحب برداشته داخل داد هرگردید وبه تدفین وتکفین او پرداخت وافسوس میخورد ومیرنصیرخان براهوی معهٔ لشکردرمیان کوهستان فراری شدند وطامس پوتنس صاحب بهادر بعدازین فتح بموجب حکم راس بیلصاحب بهادراجنت سندمراجعت فرمای شکارپور گردید بعد ورود صاحب ممدوح جناب راس بیلصاحب بهادر بموجب شفاعت میر رستمخان صاحب والی خیرپور محمدحسن وملاحیمداد امرای مرحوم میرمحراب خان ازقید رهائی یافته وصاحب ممدوح آنهارا خلعت وخرچ عطای نموده روانه پیش میر محمدنصیرخان نمودند که میرمذکوررا هدایت نموده راغب استیلام صاحب بهادر کرده دراطاعت وفرمان برداری سرکارجهان مدار نمایند چنانچه نامبرده گان پیش میرمذکور رسیده بهزار نصایح ومواعظ راغب ملاقات صاحبان وفرمان برداری سرکار نمودند هرگاه میرنصیرخان نزدیك کوتله رسید صاحبان عالیشان هریك والس صاحب بهادر ونیپردل صاحب بهادر معهٔ جمعیت لشکر درکوتله دایربودند هرچندصاحبان ممدوح ستمالت نامه‌ها طرف میرموصوف نوشتند لیکن میرمذکوراز بس اندیشه وخوف دل نهاد آمدن بملاقات صاحبان ممدوح نمی گردید ودرمقام خوف ورجا بودند.

ازآنجا که صاحبان موصوف چون دیدند که میر مذکور بنابر ملاقات نمی آید بعده بجمعیت لشکر برسرش جلوه ریز گردیده بمقابله ومقاتله پرداختند وجنگ عظیم واقع شد ازطرفین قتل وقتال بسیار شده یك صاحب بهادر درمیدان جنگ بقتل رسیده ویکصد وچهل نفر معهٔ لوهرخان ومرادخان پسرش زنده اسیرودستگیر شدند ومیرممدوح عزیمت یافته باز آواره کوهستان واز صلح مایوس مانده صاحبان ممدوح بلوچان اسیران بحفاظت تمام گرفته مراجعت نمودند واسیران مذکور درقلعه بهکر مقید ساختند وخرچ یومیه بخوبی ازسرکاری بقیدیان مرحمت میکردند وچند مدت واقعهٔ لهکر در قید گرفتار بودند وازخرچ یومیه مبلغان جمع نموده ماه بماه جانب عیال واطفال خود میفرستادند.

(دربیان رفتن جناب راس بیلصاحب بها درطرف شال کوت وبندوبست نمودن امورات آن سرزمین وفوتیدن درآنجا

ادهم قلم سریع السیر درمیدان این مدعای چنین تیزگام بیان میشود که درسنه یکهزار دوصد وپنجاه ششهجری جناب راس بیلصاحب بهادر اجنت سند از کوه شمله مراجعت نموده داخل سکهر گردیده بعده بزودی تشریف فرمای ملك کچهی وشال کوت شده لوهرخان ومراد خان پسرش وغیره بلوچان براهوی قیدیان که درقلعه بهکر محبوس بودند

آن‌ها را رهائی داد و بوهر خان را همراه رکاب خود برده از ملك کچهی اورا رخصت داد پیش میر نصیرخان فرستاد که میر مذکور را هدایت نموده باستیلام صاحب ممدوح مشرف سازد لیکن میر موصوف بعداز اهمال پرداخته دل‌نهاد سلام صاحب معظم الیه نشده صاحب بهادر چند روز انتظار ملاقات میر ممدوح کشیده بوده روانه ملك سیوبی گردیده از آنجا که مثل مشهور است که بلوچان میری بر کوه می نازند و مردم خجك درمیدان گوی شجاعت می ربایند ما بین افواج انگلیسه بهادر و مردم خجك آتش جنگ وجدال شعله ور گردیده مردم خجك داد مردانگی از دست نداده خوب مقابله ومقاتله نمودند که یکبارگی افواج انگریز بهادر ازمیدان وغارخ تاب گردیده پس پای شدند، چون مبارز آفتاب از پس نرددات ازمیدان فلك رخ تاب شده درمغرب زمین منزل انداز گردیده وافواج نجوم در عرصهٔ سپهر جلوه نمای گردیده مردم خجك ازنبردگاه پس آمده داخل قلعهٔ سیوی شدند وتمام سامان واثاث البیت معهٔ عیال واطفال ازقلعهٔ مذکور کشیده وطرف کوهستان نزد میری رفتند افواج انگریز بعد رفتن خجك برقلعه یرش نموده قلعه را خالی از حریفان دیده گرفتند بعده بموجب حکم قلعه سیوی را باضراب اتواپ مسمار نموده با خاك برابر ساختند وغنیمت را بدست تصرف خود آوردند جناب راس بیلصاحب بهادر بعد فتح قلعهٔ مذکور وبندو بست آن سرزمین پرداخته ازآنجا تشریف فرمای سمت مکان دادهر گردیده وچند ایام در دادهر توقف گرفته بعده مستعد جانب شال کوت شده که دراین اثنای مردم خجك حلقهٔ اطاعت وفرمان برداری سرکار جهان مدار بگوش جان انداخته مشرف سلام صاحب ممدوح شدند صاحب بهادر به عفو جرائم آنها پرداخته بخلاع فاخره آن‌هارا سرفرازساخته ملك سیوبی بدستور اصلی درتصرف مردم خجك واگذاشتند وکپتان فرنچ صاحب بهادر چندایام درقلعهٔ سیوبی توقف گرفته قلعه را سرازنو مرمت نموده تیار کرده حوالهٔ مردم خجك ساختند و درحین توقف جناب راس بیلصاحب بهادر درملك سیوبی و چهتر وبلهجی دوست علی برادر زادهٔ شجاعت نشان دوده خان میری مشرف سلام صاحب ممدوح گردیده چهتر انگریزی کپتان برونصاحب بهادر که از عهد انجام بمیری مذکور نوشته داده بود بملاحظهٔ صاحب ممدوح آورده از عطای خلعت فاخره سرفرازی یافت بعده، بحصول رخصت واپس بمکان مالوفهٔ خود رفته وصاحب ممدوح برای ملاقات دوده‌خان میری بسیار حیله های نموده لیکن پیش نرفته میری مذکور هرگز بسلام صاحب بهادر نیامد . ازآن بعد صاحب بهادر ازمکان دادهر تشریف فرمای شال کوت وچندماه درآنجا رونق افزای بوده وبجهةٔ ملاقات میر نصیرخان براهوی بسیار بندوبست وتجویزات می‌نمود و او ازلحاظ وخوف جان خود هرگز دل‌نهاد ملاقات صاحب ممدوح نشده بدارومدار میپرداخت دراین اثناء ازقضای الهی پای صحت صاحب ممدوح درسلسلهٔ بیماری مقید شده هرچندحکما وداکتر معالجه نمودند لیکن مؤثر نیفتاد وروز بروز جیوش بیماری به حصار و جودش استیلای آورده آخرلشکر زندگانیش‌منهزم گردیده لوای مرگ درمیدان آخرت برافراشت ودر شال کوت اورا مدفون ساخته بعد از ارتحال صاحب ممدوح عالیجاه والس صاحب‌بهادر برعهدهٔ کار سرکار مامور شده باننظام امورات می‌پرداخت بعد ازسه ماه عالیجاه اترم

صاحب بهادر بعهده اجنت سند مقرر گردید. تشریف فرمای سکهر شده از آنجا بلاتوقف بسواری شتران بادی رزوانه سال کوت و در آنجا رسیده عالیجاه میرنصیر خان براهوی والی قلات را بعهد انجام موثق پیش خود طلبانیده بسیار تلافی وتعارف ونوازش عالیجاه مذکور نموده ازخود ممنون ساخت و ملك موروثی تماما تفویض میر مذکور ساخت و کارگران که در ملك خان ممدوح نشسته بودند همه موقوف شدند وتعمیرات که درملك خان مذکور درست ساخته بودند جای بجای حکم تخریب عمارات صادر گردید امیران سند هرگاه این چنین صورت خرابی عمارات معاینه نمودند وموقوفی کارگران دیدند و شنیدند هرآینه بخیال خام رفته داشتند که الحال سرکار انگلیسه بهادر بسبب هزیمت خراسان تمام چهاونی خراب وویران ساخته ازین ملك سند یك قلم میروند ازین معنی بسیار خوشحال شدند و از حال خود غافل که فلك نیرنگ درچه لعبت بازی است و کوکب نبت صاحبان انگریز بهادر دراوج فریبندگی چگونه سیار است ازآنجا که شرح تسخیر سند موقوف بروقوع واقعه‌داشته الحال‌عنان‌توسن‌قلم درمیدان وقوعات مقدمه امیربی نظیردوست‌محمدخان منعطف نموده می‌شود.

. دربیان آمدن امیر دوست محمد خان از بخارا که بوساطت کدام سوداگر ازقید والی بخارا رهائی‌یافته با افواج انگریز چندین جنگ‌ها نموده بعد بخود بخود در کابل آمده مشرف سلام صاحبان انگلیسه گردید

شهنواز میدان سخن وری اعنی خامهٔ ندرت نگار در نشیب و فراز عرصهٔ معارك مدعای چنین تر کیتازیان می نماید که هرگاه صاحبان عالیشان تشریف فرمای دار الجنة کابل شدند درمدت دوماه اکثر رؤسای کابل وگردونواح کابل را در اطاعت وفرمان برداری خود آوردند اگراحدی سراز اطاعت وفرمان داری می پیچید همانوقت مال وجان و قلعه جات اورا ضبط سرکار می نمودند واورا بجزای اعمال ناصواب می رسانیدند ودر حین آمدن مبلغان‌خزانه از هندوستان دردرهٔ خیبر مابین‌لشکر انگریز بهادر وافغانان خیبر بسیار جنگ وجدال واقع وبسیاری ازفوج انگریز بقتل رسیده بعد این همه قتل و قتال روزی چند صاحبان عالیشان در کابل هم آغوش شاهد آرام شدند که دریں‌اثنای در سنه یکهزار و دوصدو پنجاه وشش هجری خبر رسید که امیر دوست محمدخان باعانت کدام کسی تجار که او مبلغ ده هزار روپیه از خود بمحافظین چوکی که بر امیر تعین بودند داده باعث رهائی امیر بی نظیر از قید گردید وامیر در وقت فرار از قید سردار محمد اکبر خان خلف خودرا گفت که شماهم دراین میدان بامن گوی موافقت درمیدان فرار زنند سردار مذکور ازفرار عار دانسته اختیار نکرده بلکه بامیر موصوف مخاطب گردید که از فرار مردن بصد درجه در صورت مردانگی بهتر وخوش تر است امیر در جوابش گفت که پهلوان زنده خوش است و برطبق مضمون .

چو ازسر بگذرد آب خرد مند نهد مادر بزیر پای فرزند

جائی که دست قدرت نارساست از آنجا فرار کردن هم کارجوان مردان عالی همت

است امیر این چنین مقوله بسردار محمد اکبرخان بسیار بیان نمود لیکن سردار در گوش سمعت نیاورده قبول نکرد آخر امیر بی نظیر برفقت تجار از گرفتاری قیدوالی بخارا رهائی یافته بقطع منازل مطول درشهر سبز بحضور شاه مردان شاه والی شهر سبز داخل گردیده شاه موصوف از مقدم امیر بی نظیر بسیار خوشوقت شده در مراسم تعارف و مهمان داری امیر بی نظیر دقیقهٔ اردقایق فرو نگذاشت با وجودی که مابین شاه ممدوح وصاحبان عالیشان بسیار دوستی واتحاد بود با آنهم پاس خاطر وحرمت امیر موصوف از حد نهایت ملحوظ نظر داشت بلکه مبلغ سه لك روپیه بخدمت امیر ممدوح دادنی کرد و بامیر گفت که اینهمن عیال واطفال را در شهر سبز بمقتضای سر سبزی ریاض محبت و صداقت پیش ما گذاشته تدارك سامان مقابلهٔ مخالفین خود گرفته در قتل وقتال و جنگ وجدال مخالفین قصوری نکند امیر موصوف بعد انجام صدور ارشاه ممدوح شرف ارتخاص حاصل نموده روانه طرف بلخ گردیده بملاقات عیال واطفال ومنسوبان خود نهایت محظوظ وخوشوقت گردیده بعد ازیك ماه امیر بی نظیر ازوالی بخارا رخصت گرفته معهٔ عیال اطفال وچهارصدنفر غلامان وفدار جان نثار روانه گردید که دراین اثنای عبدالجبار خان برادر امیر بی نظیر آواره وپریشان روزگار سراسیمه مضطرب الحال آمده مشرف ملاقات امیر موصوف گردیده امیر بسیار خوش شده و خاطر داری آن جابر از حدنهایت نموده و باو گفت که شما تمام عیال واطفال گرفته در شهر سبز برسانند وآن جابر انگشت اینمعنی بردیده قبول نمود امیر بی نظیر او را زاد وراحله داده تمامی منسوبان ومتعلقان خود باتفاق جابر مذکورروانه طرف شهر سبز نمود و خود روزی چند تارسیدن احوال وابستگان در بلخ متوقف و منتظر بود لیکن جابر مذکور از روی بی ایمانی وطمع توقع حطام دنیا و امید عطای ملك غزنی با اولیای دولت وصاحبان انگلسیه بهادر سازکاری نموده و تمام وابستگان امیر کبیر وصغیر در کابل بوده درپنجهٔ اولیای دولت وصاحبان انگریز گرفتار نمود و یك خلعت فاخره از شاه وچیزی نوازش از صاحبان انگریز بخوبی یافت وروی خود را سیاه نمود بعد از آن یکهزار سوار و ده عرابه توپ واز رساله دوم ده ترپ بهمراه جابر مذکور معهٔ وابستگان امیر بی نظیر داده روانهٔ قلعه غزنین بنابر حبس نمودند وجابر مذکور را در خور این خدمت حبس قلعهٔ غزنی عطای کردند هرگاه جابر و منسوبان امیر نظیر داخل قلعهٔ مذکور شدند بعده صاحبان عالیشان جابر مذکور را نپرسیدند که این سگ نجس نحس هست یانیست در نظر اولیای دولت و صاحبان عالیشان مردود گردیده چون متعلقان امیر بی نظیر بچنین حیله وتزویر از بدطینتی جبارخان جابر درقلعهٔ غزنی قید شدند امیر بی نظیر از شنیدن این خبر بسیار اندوهگین گردیده اشك حسرت ریخته دست افسوس میسائید آخر گفت که ازین زندگانی مرگ بصد هزار درجه بهتراست هماندم فاتحه خوانده برخواسته از شهر بلخ برآمده طرف بامیان معهٔ جمعیت موجوده روانه گردید ودر قلعه بامیان افواج لشکر انگریز افتاده بود امیر بی نظیر در آنجا رسیده بادات واکر صاحب بهادر متحرك سلسلهٔ جنگ و جدال گردیده و از کابل نیز پلاتن و توپخانه بادشاهی معهٔ سه پلاتن بنابر استمداد صاحب ممدوح روانه شدند چنانچه امیر

موصوف یك جنگ از انگریزان فتح نمود ویك توپ برنجی هشت پهلو معهٔ خیم وغیره سامان در این میدان بدست امیر افتاده. ویکهزار مردم از طرفین د ر این جنگ ضایع شدند بعداز چهارم روز امیر بی‌نظیر پانصد سوار جرار که هریك نهنگ دریای جنگ بود بهمراه خود گرفته بافواج انگریز مقابله نمود و چنان شمشیر زنی نمود کــه فوج انگریز بهادر شانزده کروه فرار نموده رفتند دوباره قوت مقابلهٔ جنگ در وجود کسی نمانده تمام اسباب فوج انگـریز بهادر که از فرار عار میدانند بدست امیر بی‌نظیر آمده مگر مبلغ نه لك روپیه در آنوقت در خزانهٔ کمپنی بهادر که موجود بود صاحبان عالیشان دیدند که جنگ درهم برهم می‌شود ومبلغان خزانه برداشته نمیشود هرگاه خزانه بدست حریف یعنی امیر افتاد هرآئینه کمال تقویت امیر خواهد شد ازین سبب از روی مصلحت تماماً خزانه در میان دریا انداختند و غرق نمودند چون افواج انگریز سبب معاینهٔ این حادثه در دل فوج انگریز آنچنان رعب و هراسی پیدا شد که از صد کروه در کابل اگر چیزی خبر امیر بی‌نظر می‌افتاد تمام فوج انگریز بر جان خود مانند برگ درختان میلرزیدند خصوصاً اولیای دولت از خوف امیر ممدوح همیشه دو هراس بلکه بوقت شب محل استراحت خود گذاشته رفته درباغ شاهی گلچین ریاض‌خوان آرام میگردیدندوزیر تخت خود د ر خفیه یك نقب تیار ساخته محل گریز خود مقرر نموده بود روزی اتفاقاً پای اسپ سواره بیرون دروازه در نقب فرو رفته سرخفیه نقب مذکور معلوم شده دراین صورت‌ء لیجاه لارد صاحب بهادر متحیر گردیده که اولیای دولت ازراه نقب خفیه اراده فرار دارد صاحب ممدوح از استدراك این حال نهایت در استعجاب آمده هماندم صاحب ممدوح و کرنیلی صاحب ودویلتن بهمراه خود گرفته در میان نقب مذکور اندرون رفتند هرگاه از نقب بیرون آمدند دیدند که شاه بر اسپ سوار میشود و اراده فــرار دارد صاحبان موصوف اولیای دولت را بسیار فهمایش نمودند وبه کمال دلاسای وخاطر جمعی آورده برتخت جلوس دادند در اینصورت مابین اولیای دولت و صاحبان عالیشان بسیار سخنان عتاب آمیز و محبت انگیز بزبان رفت آخر دویلتن وهزار سوار جان باز در قلعهٔ بالاحصار کابل برچوکی و بهرهٔ اولیای دولت مقرر نمودند بعده یك پلتن لعــل کــرتی و دو ترپ ترك سواران بجهت سرراه امیر بی نظیر طرف کوه هندوکش که از کابل سی کروه مفاصله دارد صاحبان فوج روانه نمودند و در تعاقب ترك سواران خــبر سلمبر صاحب کمانیر بعداز سه روز در مکان چاریکار داخل گردیده در آن مقام سبب فرط انهار واشجار وفواکهات گوناگون وگلهای بوقلمون نهایت خوش هواست وعجایب طلسمات دارد وآن کوه را زندان حضرت سلیمان علیه‌السلام میگویند وهم نوبت خانه امام مهدی آخرالزمان مشهور است هر گاه د ر آنجا آوازهٔ نقاره خواه صدای تفنگ شود پس صداها بلکه هزار هـ ی من برف از آن کوه از قدرت کاملهٔ ایزد متعال فرو می افتد چنانچه صاحبان هریك لات صاحب ورایت صاحب و کرنیلی صاحب و فریری صاحب و غیره صاحبان معهٔ سی سواران بر بالای آن کوه رفته ملاحظه نمودند که زمین هموار وصاف و وسیع لیکن سبب افتادن برف معلوم نگردید که چه حکمت بود حاصل کلام که درآن مقام در عرصهٔ بیست روز مابین امیربی‌نظیر وافواج انگریز بهادر اتفاق مقابله وجنگ

افتاد وسیزده جنگ نمودند لیکن افواج انگریز روی شاهد فتح ندیدند و صد ها مردم در آن میدان گوی فنا شدند ودراین سیزده نوبت امیربی‌نظر گوی‌فتح‌ونصرت ازمیدان وغا برده آخر فوج انگریز از کوه مذکور نیم جان سراسیمه پریشان بی اسباب وسامان در مقام چاریکار رسیدند هرگاه یك پلتن از گوره ویکهزار سوار انــدرسین صاحب در مقام مذکور آمدند پس امیر نصرت نظیر سه گروه در تعاقب فوج انگریز برآمده در میر مسجد فروکش گردید چون فوج انگریز امیر را در مسجد دیدند پس تمام افواج تیار شده نوایره آتش جنگ را از اضراب اتواب وتفنگ ها در اشتعال آوردند و در میدان میر مسجد دو روز جنگ واقع بود ویك سپاهی امیر از دیوار تفنگ را میزد بهر گلوله تفنگ یك آدم‌را میکشت تا یکصدوهفده نفرطعمهٔ تیز تفنگ‌نموده بعدازدیوار بیرون آمد ویك تعویذ برقبر که در آن میر مسجد بود پیچید و در میان لشکر انگریز آمده تفنگ را زده تمام توپ هــای را بند نمود کپتان برنس صاحب‌یك تــوپ آهنی را نظر گرفته بر همان کس زد واو را کــشت بعده آدمــان خانهٔ آن کــسی بیرون آمده نعش اورا برداشته رفته وباز صبــح امــیر بی نظیر چــون آفــتاب تــابان درمیدان جنگ آمده چنگ جنگ‌درنوای آورده ازحملات دلیرانه وترددات بهادرانه یکهزار مرد‌زیر تیغ بیدریغ کشیده بوقت شام‌باز بربلای کوه می‌رفت تامدت هشت روز امیر اینچنین محاربه می‌نمود و صورت حال افواج انگریز بحدی رسیده بود کــه اگر درخواب نام امیر می‌شنیدند از بس بردن خوف در پوستین میلرزیدند وچه مقدور فوج انگریز بود که درتعاقب امیر روند وبعد از دوازده روز امیر بی‌نظیر درمیان یك کوه آمده وپنجاه سوار بهمراه رکاب‌نصرت‌ماب داشت تمام‌شب درآنجا مسلّح مکمل ایستاده بود چون امیر آفتاب عالمتاب سراز گریبان صبــح بر آورده امیر بی نظیر نماز فجر خوانده وفاتحه‌یاد کرده معهٔ عمله شجاعت شاملهٔ خود براسپ همت سوار گردیده وشمشیرهای آبدار ازنیام کشیده چون شیر غران و فیل دمان درلشکر انگریز بهادر افتاده صد نفر سپاه بمقتول وبسیاری مجروح ساخته از میان پلتن گوره مانند باز بلند پرواز بیرون رفته باز بربالای کوه رفته علم اقامت‌زدازآنجا که امیر بی‌نظیر اینچنین شیردلیر بود که اگر پنج سواره پیاده سواره خواه بیست سواره بهمراه رکابش میبود پس بر هزار نفر فوج انگریز حمله آور می گردید و هیچ یك اندیشه نداشت که این لشکر است ویا که زاغان ملــك هندوستان است وبا پنج پنج سواران بغتتاً در افواج انگریز افتاد و چهار نفر کشته و مجروح ساخته میرفت اینچنین شهسوار میدان دلاوری واین قسم شه فــرد عرصهٔ بهادری در این روزگار دیدهٔ زمانه ندیده هرجانب امیر بی‌نظیر کــه حمله می کرد کشته پشته میساخت وهرطرف که می تاخت از مخالفین لشکری می‌انداخت آب تیغ آتش بارش هرباد پیما را که بگردون رسیدی برخاك هلاك می‌افتاد و آتش حملــهٔ دوزخ شرارش هرمخالف را که دریافتی رخت حیاتش را بزاویهٔ هاویه می‌فرستاد . بیت

بهرجا که شمشیر در کار کرد یــکی را دو کرد ودورا چار کرد

ازآنجا که بیان جلادت ودلاوری امیر بی نظیر فوق‌الذکر تحریر وتقریر است .

(دربیان رفتن امیر بی‌نظیر در قلعهٔ عبدالسبحان خان واوامیررا درقلعهٔ خود پنهان ساخته وپنهان برادر خود را بحضور صاحبان عالیشان فرستاده ازامیر باخبر نموده وآمدن فوج انگریز برقلعهٔ مذکور ورفتن امیر از قلعه و کشتن عبدالسبحان را معه متعلقانش وجنگ نمودن بافوج .)

امیر قلم نصرت رقم در معارك این مدعای چنین بیان مینماید که امیر بی نظیر بعد ازدوازده روز از کوه صدر مراجعت نموده معهٔ شانزده سوار در قلعهٔ عبدالسبحان خان که سردار هشت قلعه وده هزار سوار وپیاده از خود لشکر داشت تشریف برده داخل گردید سردار قلعه بسیار تعظیم وتکریم امیر بی‌نظیر نموده درقلعهٔ خود امیر را جای داد درظاهر درمقام عبودیت واخلاص وخدمتگذاری امیر بی‌نظیر ثابت قدم و درباطن بامید جیفهٔ دنیای بیوفا که از صاحبان عالیشان درصورت گرفتاری امیر بی‌نظیر صورت اشتهار یافته بود چون سگ دندان طمع خودرا تیز نموده محمدسعید خان برادر خود را بطریق خفیه در خدمت جنرال سیل صاحب بهادر ولاصاحب بهادر فرستاده پیغام نمود که هرگاه دستگیر نمودن امیر بی‌نظیر منظور دارند پس امیر معهٔ فرزندان خود در قلعهٔ ما موجود است و موجب اشتهار مبلغ دولك روپیه که انجام سر کار است آن نیز مرحمت گردد صاحبان ممدوح بسبب آوردن خبر امیر ازمحمد سعیدخان نهایت خاطرداری و دلاسه می‌نمودند و بوسمهٔ تازه دلاسه مبلغان چهرهٔ عروس مدعای او را سیاه نموده هماندم صاحبان ممدوح معهٔ پلاتن لشکر برهبری محمد سعید خان روانهٔ قلعهٔ عبدالسبحان خان شدند و بسرعت‌تمام در آنجا رسیده هرچهار طرف قلعه‌را محاصره نمودند در وقت امیر بی‌نظیر به تناول طعام مشغول بود هنوز یك دولقمه تناول نموده بود که کسی از رفقای امیر بی‌نظیر خبر نمود که افواج انگریز هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده اند وایشان غذای نوش جان میفرمایند امیر همانوقت دست از طعام کشیده برخواست دید که فوج انگریز گرداگرد قلعه‌را گرفته مستعد محاربه‌مهیاشند امیر بعده روی‌طرف عبدالسبحانخان نموده گفت که ای مردود کافر این چه بی‌ایمانی است که فوج انگریز برمن آوردی و شمشیر آبدار بجانش حواله نمود دو قطعه اش کرد بعده امیر در اندرون سرای عبدالسبحان خان رفته چهل‌وپنج نفر آدمان خانهٔ اورا از عورات وغیره بقتل رسانیده ومحمدسعید خان برادرش که بهمراه فوج بود از مرگ امان یافته بعده امیر بی نظیر معهٔ عمله خود براسپان سوار گردیده وفاتحه خوانده ازدروازه قلعه بیرون برآمده هرگاه فوج انگریز امیررا ملاحظه نمودند هوش وحواس خود باخته چون صورت بیجان امیر را می‌دیدند واصلاً حرکت نمی کردند امیر بی‌نظیر بی‌پروا از میان فوج خودرا کشیده سالماً روانه گردید وهر که ازفوج انگریز پیش رویش آمد بیك ضرب‌شمشیر بران کارش ساخته برابر بالای کوه رفته آرام گرفت روز دیگر امیر بی‌نظیر یك‌هزار سوارجرار مردانهٔ کارزار ازمیر مسجد در رکاب نصرت مآب خود گرفته برای شبخون فوج انگریز برآمده تمام فوج را متفرق وپراگنده نمود باز بطرف میر مسجد عنان تاب گردیده دراین صورت تمام‌افواج انگریز کمرهای بسته تیارشدند ورخ نهاد میرمسجد گردیدند دراین اثنا خبرشنیدند که امیر بی‌نظیر معهٔ سه‌هزار سوار وپنج‌هزار بنادق بربالای کوه چون کوه الوند استوار استاده است صاحبان عالیشان بشرط شنیدن این خبر تمام

لشکر خودرا تیار ساخته بنا برمقابله ومعدلهٔ امیر روانه طرف کوه شدند وبه نزدیك
کوه بمفاصلهٔ یك کروه دریك میدان وسیع صف آرائی لشکر نموده مدت یك پاس فوج
درآن میدان استاده بود و از طرف امیر پیش دستی وسبقت واقع نشده دراین صورت
کپتان فریز صاحب کماندرترك سواران را گفت که شما سواران خود گرفته پیش روید
که امیر شمارا دیده از سر کوه بزیر پای خواهد آمد کماندر صاحب قول نکرد باز
جنرال سیل صاحب بهادر سلامت صاحب را حکم‌داد موافق حکم به پلتنهای
خود حکم داد و کپتان فریز صاحب چهار ترپ همراه خود گرفته طرف میدان روانه شد
هرگاه نیم کروه راه رفتند یك سپاهی بصاحب ممدوح گفت که الحال وقت مقابله نزدیك
آمده اگر حکم باشد که همه تفنگ های پر گلوله و باروت نموده شود صاحب ممدوح
روی بسپاهی نموده گفت خاموش باش گوله ها وباروت سرکار ضایع نکنند اراده همین
داریم که امیررا بی‌مکروهات زخم سالماً زنده دستگیر نمائیم هنوز صاحب ممدوح دراین
تکرار بودند که امیر نصرت‌ظفر بهمراه هفتادسواره از سر کوه بزیر آمده ویك‌علم‌سرخ همراه
داشت برابر سرفریزر صاحب جلوه انداز گردیده‌صاحب مذکور سپاه خود بموجب آئین حکم
داد که شمشیر ها عریان نمایند آنها شمشیر ها ازنیام کشیده علم ساختند در این اثناء
امیر بی نظیر فاتحه خوانده شمشیر ها ازنیام کشیده باصاحب ممدوح مقابله نمود چنانچه
روی اسپ امیر... برصاحب مذکور خورده . اسپ صاحب ممدوح بر... امیر رسیده
امیر از روی طریق مسلمانی آواز السلام علیکم داد صاحب ممدوح باوجود اهل کتاب
بودن از خوف جواب سلام نداد لیکن ممی صلابت خان حوالدار جواب وعلیکم السلام
گفت صاحب مذکور روی بطرف حوالدار مذکور گردانیده گفت خاموش باش خبرمن
شمارا خواهم دید دربن صورت امیر پرسید که سردار کلان شما کیست میمی حمید بخش
حواله دار بصاحب موصوف گفته که امیر میپرسد که سردار کلان شما کیست صاحب جواب
نداده یکدست شمیر بزور برامیر زده گفت که من سردار کلان میباشم امیر با تدبیر
جان خود را از ضرب شمشیر نگهداشته هیچ زخمی بجاش نرسیده باز صاحب ممدوح از
کمال رعب و هولناکی تمام دیگر دست شمشیر بامیر حواله نمود لیکن کارگر نشد
تاسوم مرتبه علی‌هذه القیاس شمشیر زنی از صاحب بهادر بعمل آمده لاکن یك موی امیر
ضرری نرسیده بعده امیر نصرت ظفر یك دست شمشیر برصاحب بهادر زده دست صاحب را
چون قلم قلم نموده وشمشیرش برزمین افتاد دراین‌صورت صاحب بهادر عنان اسپ خود را
از میدان وغا گردانیده وپس خیز معرکهٔ فرار شده امیر بی ظفیر گفتنش که سردار کلان
هستی وخود را بهادر میگویند و از جنگ میگریزند این‌را بگفت وباز شمشیر بر پشت
صاحب حواله نمود که بی اختیار فرارنمود بعده منبتی صاحب براسپ سوار شده رجای
فریزر صاحب مفروره آمد که .... او بود ازهردو طرف شمشیر بازی صورت وقوع گرفته
عالیجاه محمد افضل خان یك شمشیر بر روی صاحب ممدوح زده که از اسپ فرو افتاد
آخر سپاهیان حوالدار صاحبان را براسپان خود سوار نموده بمنزلگاه آوردند وعالیجاه
علی شیر خان خلف امیر بی نظیر یکدست شمشیر به کرستین صاحب زده که سرش از تن
جدا افتاد دراین صورت صاحبان بهادر پس پای شدند آخر میجرا بر صاحب بها در دو

ضرب توپ بهمراه خود برده بطرف امیر متواتر زده. از لشکر امیریك پای اسپ برباد رفته. لیکن لشکر انگریز صورت فتح ندیده هزیمت یافتند. بعدهزیمت آنها امیر نصرت نظیر بخاطر جمع باز بر بالای کوه رفته طبل فتح نواخته وفوج انگریز در میدان همچنین صف های بسته تا شام بیك پای بمقام خوف استاده بودند وقدرت پیش رفتن نداشتند بعد گذشتن یکپاس شب افواج انگریز از میدان برگشته بدیرهٔ خود آمده مقام نمودند وامیر بی نظیر از کوه بزیر تشریف فرمای گردیده علم اقامت زدوبه آرام شب را بروز آورد.

(دربیان آمدن امیر بی‌نظیر خود بخود در کابل وسلام نمودن صاحبان عالیشان وخوش شدن صاحبان وفرستادن امیررا بعدچند ایام طرف هندوستان)

بشیر بی نظیر قلم که فقرات نویس مصالحه وخبر است در تدبیر این مدعای چنین بیان مینمایند که امیربی نظیر بعدپس پای شدن صاحبان عالیشان مذکور از روی مصلحت وقت وخار خار گرفتاری منسوبان متعلقان خود. که ازدست جبریت جبار خان درپنجهٔ سرکار انگلیسه واولیای دولت گرفتار بودند حسن صورت خیر خیردرا در آئینه ما فی الضمیر استیلام صاحبان عالیشان دیده بعد این همه جنگ ها ودلاوری های از کوه مذکور بوقت علی الصباح معهٔ دوصد سواره جرار روانهٔ سمت کابل گردیده که وقت شام تشریف فرمای سواد کابل شده از اتفاق درآنوقت لارد صاحب بها در هوا خوری نموده طرف بنگله خود راجع بود که در این اثنا امیر بی‌نظیر سرخوش بادهٔ ملاقات لارد صاحب گردیده امیر بی‌نظیر یك قطعه کاغذ مرقومه بدست صاحب ممدوح داد از آنجا که صاحب معظم الیه امیر بی‌نظیر را گاهی ندیده بود ونمی شناخت بعد مطالعهٔ کاغذ مذکور دانست که این امیر دوست محمد خان میباشد همانندم از اسپ خود فرود آمده از بس ذوق وشوق هلال آسا آغوش کشاده هم آغوش شاهد معانقه ومواصله امیر بی‌نظیر گردیده نهایت هم آغوش شاهد فرحت ونشاط شده امیررا بکابل اعزاز واکرام باتفاق خود گرفته در بنگله رسیده کرسی‌را بدست خود برداشته پیش امیر نهاد که بر آن جلوس فرمای گردیده شمع اختلاط وصحبت داری مابین خود روشن نمودند ولارد صاحب دم بدم بدلجوئی وتلافی امیر بی نظیر میپرداخت وخودهم درجامهٔ نشاط نمی گنجید گویا برهفت اقلیم دست یافتند از آنجا که این خبر فرحت اثر تشریف آوری امیر بی‌نظیر در تمام فوج انگریز افتاد که .... های شادی وشادمانی بلند آواز نمودند وازخوف امیر آرامیدند وشکرانهٔ حیات تازه بجا آوردند و صاحب ممدوح یك دیرهٔ کلان در باغ متصل بنگلهٔ خود بجهت آرام واستراحت امیر برپای کنانیده واسباب فرش وفروش وپلنگ وغیره ضروریات همه درآنجا موجود ومهیا نمودندونصف شب آمد ورفت صاحبان افواج پیش امیر بی‌نظیر میرفت وبعد ملاقات امیر صاحبان از کمال خوشی وخوش حالی خیز های نشاط زده کلاهای انبساط برهوای آسمان می‌انداختند ولارد صاحب بهادر درخدمت امیر بی‌نظیرحاضر بودچون امیر بوقت رفتن به‌خیمهٔ خود جهت‌استراحت‌ازروی تدبیر فرزانه شمشیر خودرا از کمر وازنموده

و بهردو دست خود گرفته از روی ادب و همواری تمام بدست صاحب ممدوح داده مخاطب شد که تاامروزه روز شمشیر را بهمت و مردانگی خود بکمر ظفر اثر بسته بودیم الحال ایشان بگیرند وبه بندند صاحب ممدوح شمشیر را ازامیر بی نظیر بدست خود گرفته باز بدست خود بکمر امیر بستانیده گفت که سابق شمشیر بخوشی خود بر کمر همت خود بسته بودند والحال ازملکهٔ انگلستان به بندند بعداین همه گفتگو های امیر بی نظیر درخیمهٔ خود تشریف فرمای گردیده که دراین اثنای پنج خوان طعام رنگین وپنج خوان فواکهات بوقلمون ازطرف اولیای دولت بدست پیشخدمت پیش امیر بی نظیر آمده لارنس صاحب بهادر باامیر مخاطب شد که پنج خوان طعام وپنج خوان فواکه بجهت تناول امیر او لیای دولت فرستاده است امیر گفت واپس بدهند هرچند صاحب ممدوح دراین باب بسیار تکرار کرد لیکن امیر اختیار نکرد بعدازاندك فرصت سه خوان طعام ودوخوانچه میوهٔ عالیجاه شیرین خان برای امیر بی نظیر ارسال نموده صاحب ممدوح باز ازینمعنی باامیر اطلاع داد امیر حکم داد که خوان طعام وفواکه شیرین خان بیارند وبساط را گستردند وامیر به تناول طعام شیرین خان شیرین کام گردیده چون صبح شد جنرال صاحب بهادر حکم برای طلب سیل صاحب بهادر داد که سیل صاحب معهٔ فوج ازکوه مراجعت نموده داخل کابل گردیده بعده یکهزار سوار از رساله جانباز بجهت گرفته آوردن عیال واطفال امیر ازقلعهٔ غزنین مامور شده که در عرصهٔ یك ماه تمامی منسوبان ومتعلقان امیر بی نظیر ازقلعهٔ غزنین گرفته در کابل آوردند چنانچه بیست ودو فرزندان امیر وسیزده نفر برادرزاده گان امیر بودند وبیست ونه نفر وچهارصد غلامان وسه صدنفر جاریه وجیههٔ شایسته صورت مهرطلعت که تماماً متعلقان امیر یکهزارویکصد ویازده نفربودند که ازقلعهٔ غزنین آمده مشرف قدمبوسی امیر گردیده مسرور وخوشوقت شدند بعدرسیدن منسوبان امیر مذکور حکم صاحبان عالیشان درباب روانگی امیر بی نظیر جانب لودیانه صادر گردیده ویك پلتن گوره کلمك وبیست وسوم پلتن و رسالهٔ ترك سواران ویك توپخانه بهمراه امیر بی نظیر معین نمودند ودرحین روانگی لارنس صاحب بهادر باامیر گفت که باینوقت روانگی اگر ملاقات او لیای دولت نمایند مضایقه ندارد امیر هرگز قبول نکرد و بصاحب ممدوح گفت که ملاقات شما صاحبان که کردیم کافی است همین نتیجه یافتیم که بقید فرنگ می رویم واز ملاقات شاه چه تمتع وبهره خواهم دید این همه طوفان آوردهٔ اوست والا شما انگریزان را چه قدرت بود که بسر خود بی مظاهرت اولیای دولت باین ملك خراسان می آمدید بعد این همه گفتگوی آخر امیر بی نظیر معهٔ جمیع منسوبان همرای فوج سرکار انگلیسه بتاریخ دوازده هم ماه نومبر سنه یکهزار وهشت صدوچهل عیسوی مطابق سنه ۱۲۵۶ هجری از کابل تشریف فرمای جلال آباد وازجلال آباد داخل درهٔ خیبرشدند فی نفر یکروپیه بعالیجاه طره بازخان سردارطایفهٔ خیبریان داده بحفاظت تمام ازدرهٔ خیبر گذشته داخل جمرود گردیدند واز آنجا کوچ نموده درپشاور رونق افزای شدند وخالصهٔ شیرسنگ ازممر آمدورفت افواج انگریزان بهادر مبلغ بیست ودولك روپیه عوض پایمالی ملك خود از سرکار انگلیسهٔ

بهادر گرفته وحالا که ازیك خس وخاشاك نقصان ملك خالصهٔ مذکور نشده بود سرکار انگریز بهادر درابتدا مبلغان مذکور ادای کرده بود ودادند و درانوقت عالیجاه نتول صاحب ازطرف خالصهٔ سنگه درپشاور بخلاع فاخره حکومت سرفراز بوده شش روز امیر بی‌نظیر وفوج انگریزرا درپشاور مهمان داشت وازتعارف مهمانداری دقیقهٔ از دقایق نامرعی نگذاشت چون این خبر مهمانداری بسمع مهاراجهٔ شیرسنگه رسیدهٔ چون آتش درمقام خشم برافروخته جانب حاکم پشاور سخت حکم فرستاد که از یکروز زیاده توقف فوج انگریز درسرکار خالصهٔ ما منظور نیست وعوض مقام شش‌روز فوج انگریز درپشاور مبلغ شش‌لك روپیه ازحاکم پشاور بابت جریمانه باز یافت نمود وحاکم پشاور بموجب حکم خالصه ادای جریمانه نموده درساعت فوج انگریزان را ازنواح پشاور روانه نموده ویکدم توقف‌دادن آنهارا نداده هرگاه امیر بی‌نظیر سردار دوست‌محمدخان درمکان راول پندی داخل گردیده عالیجاه محمد امین خان ناظم پندی مذکور مبلغ یکهزار روپیهٔ نقد و دو راس اسپان خالصهٔ ولایتی بطریق ضیافت و تعارف مهمانداری پیش امیر بی‌نظیر آورده هرچند امیر پذیر نمی‌کرد لیکن عالیجاه مذکور بهزار منت نظر گذار وپیشکش امیر بی‌نظیر نموده روز دیگر از آنجا کوچ فرموده بقطع منازل روز سوم در قلعهٔ ره طاس کده منزل انداز گردیده عالیجاه مردان خان حاکم آنجا مبلغ دوهزار روپیه نقد ودو راس اسپان ودو قطعه ودوشاله پشمین سنگین نذرانهٔ امیر بی‌نظیر نموده وبسیار ضیافتهای رنگین نموده امیراگرچه نذرانهٔ عالیجاه مذکوررا اقبال نمیکرد ولیکن ازبس‌الحاح عالیجاه مذکور امیر را قبول کنانیده بعده امیر از آنجا روانه گردیده درشهر کاشور که محل اقامت افغانان میباشد منزل انداز شدند در آنجا عالیجاه سلطان محمدخان برادر امیر بی‌نظیر بود بجهت ملاقات امیر برادر خود آمده هزارهای مبلغان نقد ودوطاقه دو شالهٔ پشمینه وچند توپ کمخواب وغیره نفائس نفیسه ویك زنجیرفیل و هشت راس اسپان بطریق نذرانه پیشکش امیر بی‌نظیر نموده ومابین خود از موائد ملاقات شیرین کام گردیده خوان رنگین صحبت داری واختلاط مابین خود گستردند عالیجاه سلطان‌محمد خان بامیر بی‌نظیر مخاطب گردید که رفتن شما باعیال و اطفال طرف انگلستان خوب نیست چرا که کار انگریزان تمام انگریزی و فریب بازی است وبرعهد وپیمان آنها هیچ اعتبار نیست گلدار سخنان اهل انگلستان از آب ورنگ ایفای عاری‌است ازقید فرنگ کسی‌رهائی نیافته کسی‌را درقیدجان می‌گیرندوکسی را بسیاحت و تماشای ولایت ها سیا رفضای ولایت مرگ میسازنند ازین قسم چند در چند عالیجاه مذکور بامیر بی‌نظیر سخنان بیان نموده لیکن امیر بی‌نظیر قبول نکرد بلکه درجواب بعالیجاه موصوف مخاطب شده که شما هرگز درین مقدمهٔ ما که از تقدیرات ازلی است راه نیابند وبرطبق مضمون :

چون قضا آید نماند فهم را کس نمیداند قضا را جز خدای

چون قضا آید فروپوشد بصر تاندانند عقل ما پا را زسر

زان امام المتقین دادن خبر که اذاجاء القضاعمی البصر

بهرصورت من بخوشـی خود میروم مارا کسی ازانگریزان بجلادت ومردانگی خود گرفتار نکرده اند ، صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود ، من بپای خود بدام صیاد آمـده ام ، بیدل نیم هنوز ببینم چه میشود. بفضل الله مایشاء و بحکـم مایرید باز عالیجاه سلطان محمد خان بامیر گفت که قبایل خودها را دراینجا بگذارند امیر قبول نکرد بعده امیر ازآنجا تشریف فرمای جانب فیروزپور وازفیروز پور رونق افزای دارالامان لودیانه گردیده وصاحبان عالیشان حرم محترم اولیای دولت‌را که در عمارات عالیه نشسته بودند آنها را بیرون کشیده منسوبان ومتعلقان امیر بی نظیر را در آنجا جای اقامت دادند بعد ازچند یوم حرم محترم اولیای دولت و بندگان زمان شاه معهٔ دوبلتن سکندر برنس صاحب روانهٔ ولایت خراسان نمودنـد وبعد روانگی آنها تمام عمارات ومکانات اولیای دولت تفویض امیر بی‌نظیر نمودند که معهٔ جمع متعلقان و منسوبان در آنجا هم آغوش شاهد آرام وازکوچ مکان آسایش پذیر گردیده از آنجا که می گویند که شصت هزار فوج انگریزان سی‌هزار ازاحاطهٔ بنگاله وسی هزار علاقه بدون عمله وفعله طرف خراسان رفته بودند ازآن جمله هفت هزار زنده مجروح ومفلوك پس آمدند وباقی افواج همه درآن سرزمین بی گور کفن چون گوره خر برباد فنا رفتند از آنجا کـه سرکار انگلیـهٔ بهادر جویای معشوقهٔ زر میباشند هرجا که ملك زر خیز می بینند بدست می آرند ودرملك خراسان چه‌خیر دیدند وازکشت‌زار خراسان چه حاصل برداشتند وبرطبق مضمون :

بیچاره خر آرزوی دم کرد   نایافت دم و دو گوش گم کرد

نقص خزاین بی شمار یکطرف وزوال فوج دیگر طرف آخر ازخراسان چون خر خروشان بی‌نیل مراد پس آمدند امیران سندرا غافـل وبی سروسامان دیده و ازتنبلان شاه عباس ولعل شهباز دانسته در طرفةالعین فوج مفلوك ملك سند را گرفتند که شرح آن بوقت موقع بیان نموده خواهد شد.جائیکه زور است .... حساب در حال باز سرگذشت عالیجاه‌شجاعت دستگاه شهسوار میدان‌دلاوری یکه‌تاز عرصهٔ بهادری سردارمحمداکبرخان خلف‌الصدق امیردوست‌محمد خان وامراء جلادت‌پرا وعالیجاه عبدالله خان اچکزی غازی ودیگر امرای کابل بیان نموده میشود :

هست این قصه داستان عجیب   بهره بـردار زین بیان عجیب
مرد باید که جرعه نوش کند   عقل باید که نکته گوش کند

دربیان مکناتن صاحب که بموجب فرمان جناب ملکه انگلستان مستعد فرمان‌فرمای هندوستان گردیده وخوشی‌های نموده ودرباب گرفتاری بعضی امرای کابل تدابیر درخاك می‌نمود اولیای دولت مصلحت نموده ودرچاه نیت خود افتاده

وزیر اعظم قلم که‌ناظم مهام نکته پرورست در انتظام مهام این مدعای چنین بیان مینماید که‌هرگاه اهالی سرکار انگلیسه بهادر اولیای دولت‌را بعد این خرابی جنگ های عظیم برسریر سلطنت کابل جلوس دادنـد امیر بی‌نظیر دوست محمدخان غازی را

به بیدلی وناخوشی تمام روانهٔ هندوستان نمودند امرای کابل وگرد ونواح آن رعایای همگی مطیع وفرمان بردار حکم اولیای دولت واهالی انگلیسه بهادر شدند سرکار اشرف همایون اعلی عالیجاه مکناتن صاحب بهادررا موزیراعظم خود مقرر نموده بخلاع فاخره وزارت سرافرازی یافت وانتظام مهام ملک داری دارالجنهٔ کابل همه تفویض صاحب ممدوح نموده وانکشاف عقود تمام مهام موقوف برای افلاطونی صاحب ممدوح گذاشته وخود بدولت برسریر سلطنت هم آغوش شاهد استراحت بود قانون مدعای خود را به نغمات تدبیرات مینواخت وازگوش مالی نغمه طرازان قضا وقدرغافل که ازپس پردهٔ تقدیر چه آهنگ ها برمی آیند وافواج بحر امواج انگریز که درمهم خراسان در عرض راه زهر سختیهای چشیده وشداید مصیبتها دیده بودند درایام سلطنت اولیای دولت چند مدت درکابل آسایش پذیر گردیده ازتناول اقسام طعام ازگوشت پلو و لوزینه و فالوده و کباب وغیره وگوناگون فواکهات ازقسم انگورصاحبی وخلیلی وخایهٔ غلامان و کشمشی ولعل وغیره کهازچهل قسم میباشند نهایت شرین کام گردیدند واستخوان های اعضای آنها کهسوختهٔ فلفل سرخ ودال وچپاتی هندوستان بودند درعرصهٔ اندک قوی اندام شدند وازلاغری روی بفربهی آوردند و ازدال چپاتی هندوستان نادم وبزبان حال میگویند ؛

توبه کردم ازین چپاتی چار وقنا ربنا عذاب النار

غرض درآن ایام دور دورحکم اولیای دولت وصاحبان عالیشان گردیده کسی را ازرعایای مقدور نبود کهانحراف حکم ورزند ازآنجا کهافواج انگریز و صاحبان افواج بمقتضای اینکه زن کابل بی یار نیست وآرد پشاور بی جوار نیست این نغمه ازنی زبان مردم شنیده شب وروز توسن آرزوی نفس نافرجام خودرا در میدان شهوت پرستی میراندند وشراب بی شرمی مینوشیدند واز مهمیز کاری چابک سواران عرصهٔ انتقام که هر عمل اجری وهر کرده جزائی دارد غافل رفته رفته در سنه یکهزارو دوصدوپنجاونه هجری ازوقوع اینچنین واقعات شنیعه درگلزار دولت سلطنت اولیای دولت بادخزان خرابی وزوال دروزیدن آمده کهشرح آن نوکریز خامهٔ ندرت نگار میگردد کهچون درین آوان فرمان عالیشان ملکهٔ انگلستان موسومهٔ لات مکناتن صاحب بهادر وزیر اعظم باین مضمون شرف صدور وعزنزول یافت که ازممر رسیدن ایشان باتفاق شاه فلك اشتباه درکابل آنچه که کوششها وجان فشانی های که دراین مهم کابل نموده اند همه برای ملکهٔ جهان آرای پرتوظهور افگند وحسن اوصاف تدابیر ومراسم نیك تجویز کهازفکر رساء وهوش ذکا درین مهم بکار برده اند از تحریر وتقریر خارج است درخور این خدمت لایقه خلاع فاخرهٔ منصب فرمان فرمائی دارالحکومت . . وتمام ممالك هندوستان مادام الحیات دربارهٔ ایشان عنایت ومرحمت گردیده است لازم که بملاحظهٔ فرمان هذا از کابل بجلدی روانه شده آمده برعهدهٔ خود مامور شوند که سرکار ملکه ازحسن خدمت ایشان نهایت خوشنود خاطر و رضامند میباشد مکناتن صاحب بهادر بصدور فرمان مذکور از بس سرور وابتهاج درپیراهن انبساط ونشاط نمی گنجید وبلبل زبان را درگلزار این اشعار مترنم میساخت .

ای خلق جهان امروز مبارك بمن دهید شکرخدا که مرابخت مددگار شد ؟

ونقاره هائی شادمانه بلندآواز نمودند وطنبور خوشی وخوش‌حالی نواختند واز شادی مرگ خود خبری نداشت که نوبت نوازان قضاوقدر در عالـم اسرار نقارهٔ مرگ او مینواختند غرض تمامی صاحبان افواج بوزیراعظم از صدور فرمان، مبارك باوی میدادند واین مصرع میخواندند.

بتواین مسند شاهانه مبارك باشد، مگـر اولیای دولت بهسبب روانگی وزیراعظم دربحر تفکر واندیشه فرورفته وزیراعظم عالیجاه مستر برنس صاحب بهادر کهمردهوشیار ودانشمند وممیز درافواج انگریز بود اورا بهپیشگاه حضور احضار داده احوال صدور فرمان ملکهٔ انگلستان وروانگی خود بیان نمود وهم اورا برعهدهٔ وزارت‌خود مقرر نموده گفت کـه بعداو دوروز روانگی جانب... خواهد شد لیکن یك خطره وواهمهدردلما هم‌رسیده‌است اگرچه‌تمام رعایای‌وسرداران کابل وغیره درسلطنت اولیای‌دولت بسیارخوش ورضامندمیباشند مگربعضی امراء درپی‌فتنه وفسادساعی هستندمبادا بعدروانگی من کدام خلل و فساد برپای گردد که زوال دولت سلطنت شاه بعمل آیـد دراین صورت مناسب همین است کهشما درحضور اولیای دولت رفته در خلوت خاص کـه متنفس حاضر نباشد ازطرف ما بعد ادای مراسم آداب بحضور اولیای دولت عرض‌نمایند کهاگر حکم قضاشیم نافذ گردد که سرداران کابل‌را گرفتار نموده همراه خود طرف هندوستان گرفته بروم خصوصاً عالیجاهان عبدالله خان اچکزائی وامین‌الله خان لوگری وشمس‌الدین خان برادرزادهٔ امیردوست محمد خان کهنامبردگان همیشه درفکر زوال سلطنت اولیای دولت میباشند چون ماندن عالیجاه مذکور در ولایت خراسان مقرون مصلحت نیست ازآن بردن آنها جانب هندوستان بهتر وانسب میباشد که مادهٔ فتنه وفساد کلی هستند بعدرفتن عالیجاهان مذکور هیچ رخنهٔ خرابی وفساد دراساس دولت سلطنت راه نخواهد یافت چنانچه عالیجاه برنس صاحب بهادر بموجب حکم مکناتن صاحب وزیراعظم بهپیشگاه اولیای دولت شرف استیلام یافته درخلوت خاص تمام سرگذشت عالیجاهان مذکور بسمع اشرف‌اعلی رسانیدند اولیای دولت بعداصغای سرگذشت‌مذکور عالیجاه برنس صاحب بهادر را حسب‌دستور خلعت فاخره عطانموده امرکرد کـه جواب این سخن بعدمشورت بوجه حسن داده خواهد شد عالیجاه مذکور از حضور اولیای دولت شرف‌ارتخاص‌حاصل نموده پیش وزیراعظم آمده تمام احوال‌را بیان‌نمود وزیراعظم چشم انتظار برصدور جواب اولیای دولت داشت.

دربیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خان اچکزائی غازی باافواج انگریزان و شهید شدن عالیجاه مذکور

فرمان فرمای قلم کهناظم مهام ولایت سخن‌وریست درتسخیر این مدعای چنین بیان مینماید کههرگاه عالیجاه برنس صاحب بهادر ازآستان فلك بنیان اولیای دولت شرف ارتخاص یافته ازمجلس خلوت روانه گردید اولیای دولت جمع سرداران کابل‌را بحضور اشرف حکم احضار داده امرنمود کهتجویز وصلاح عالیجاه مکناتن‌صاحب درگرفتاری ایشان و بردن شمارا همراه خود جانب هندوستان کماحقه میباشد ودرینباب حکم اجازت

ازحضورما میخواهد لیکن هنوز ازسر کار اشرف باو حکم نافذ نگردیده سرداران مذکور هر گاه این کلام وحشت انجام از زبان گوهر فشان اولیای دولت بگوش هوش شنیدند گستاخانه راست براست ازقانون زبان همین نغمه نواختند .

کای بادصبا این همه آوردهٔ تست

مایان طایفهٔ انگریزان را هرگز نمی‌شناسیم ونمیدانیم که از کجا هستند و کیستند سر کار اشرف سالهای سال آواره وپریشان ازاتصال معشوقهٔ دولت سلطنت کابل بودند وامیر بی‌نظیر بزور شمشیر خود ولایت خراسان میخورد و برایلات الوسات هیچ اعتبار نداشتند ومابرادران فقط بدوانگشت کاغذ دستخط خاص ازامیر بی‌نظیر دوست محمدخان رخ تافته سر کار اشرف‌را معهٔ صاحبان انگریز وفوج در کابل آورده برسریر دولت سلطنت جلوس دادیم الحال این‌سزای مایان‌است که‌هرروز ازنسایم‌فریب بازی انگرزان یك نوع‌شگوفهٔ بدنامی متبسم میشود هرگاه همین حالت‌است پس‌عنقریب ازعورتان کابل میمون ها متولد خواهد شد هرگاه درسلطنت وحکمرانی سرکار اشرف باین همه دولت وبلند ناموسی چنین گلهای بدنامی شگفته شوند هرآئینه ازگلزار حیات و زندگانی چه‌حظ غیرزرد روئی وشرمساری برطبق مضمون .

گلشن‌ناموس‌هرکس‌رانباشد آب ورنگ　　زندگانی برسرش باشد گل شرمندگی

اولیای دولت هرگاه این‌نحو سخنان ازسرداران کابل‌شنید آه‌سردازدل پرخون‌خود کشیده بامراءدرجواب امرنمود که ازدل جراحت منزل سر کاراشرف خبرندارید که سرکار اشرف‌این‌قدر تابعداری وفرمان‌برداری انگریزان که مینمایم‌ازدل‌خوشی‌است وشب وروز محکوم‌حکم چوکی بهرهٔ آنها میباشم لاچار سوختن وساختن است‌اما چه‌فایده که (آن‌قدح بشکست‌وآن‌ساقی نماند) وآن دکان برچیده‌شد وآن دفترگاوخورد وآنچه دیدی ازدست رفته مردان کاری صاحب غیرت وحمیت ازخراسان مردند ورفتند درحال کسی ازمردان اهل غیرت وایماندار بنظر نمی‌آید والاسرکار اشرف خوش نیست که در ولایت اهل اسلام‌حکم نصرانیان نافذ باشد خانه‌نشینی بی‌بی ازبی چادری است نه ازمستوری چه باید کرد جای افسوس هزار افسوس است والا این شمشیر سرکار اشرف شمشیر اسلام است هرکه صاحب همت وغیرت باشد بسم‌الله این‌گوی واین‌میدان بیاید بردارد بلکه مبلغان کلی بجهت اخراجات غازیان بطریق اخفای ازخزانهٔ خود خدمت میکنم لیکن بشرطیکه افشای این‌راز نگردد مبادا گرفتارآیم سرداران خراسان هرگاه این کلمات از زبان گوهر فشان اولیای دولت شنیدند یکبارگی دیگ حمیت وغیرت سرداران مذکور ازآتش ایمانی درجوش آمده از پیشگاه شاه رخصت گرفته بجای ومکان های خود آمدند چون خسرو وزرین قبای آفتاب برسریر مغرب زمین جلوس فرمای گردیده ووزیر مهتاب بافوج کواکب وسیاره درعرصهٔ سپهر جلوه نمائی شده تمامی برادران خراسان هریك عالیجاهان عبدالله اچکزائی ونائب ملامومن خان غلزائی وامین‌الله‌خان لوگری وشمس‌الدین‌خان بارکزئی وگل‌محمدخان وعبدالعزیزومحمدشاه خان سلیمان خیلی واسکندرخان بامیزئی و عبدالسلام خان‌فوفلزئی وغیره‌خوانین باهم‌مانندپروین

در سپهروفاق جمع آمده شمع صلاح ومشورت را در محفل مصلحت روشن نموده در میان خود قسم کلام الله نموده متفق شدندودرقتل وقتال افواج انگریز وعالیجاه مکناتن صاحب کمرهمت و اتفاق محکم بستند بعداین همه اتفاق همین مشورت کردند که اولا از طرف خود متحرك سلسلهٔ بدی وبدکاری نسبت بانگریزان مقرون مصلحت نیست باش که کدام حرکت ناهنجار ورفتار بدکردار از جانب انگریزان صورت وقوع یابد بعده اختیار مایان است هر چه که در پاداش آن روا داریم سزاوار است بعداین مصلحت از انجا که اذا اراد الله شیاً هیء اسبابها ازقضا کردگار همان شب نفر جاریهٔ عالیجاه عبدالله خان اچکزئی گریخته در کوتی عالیجاه جنرل اسکندر برنس صاحب بهادر رفته متواری گردیده چون عندالاستفسار بعالیجاه سردار عبدالله خان معلوم گردید که کنیز بی تمیز درسرای صاحب ممدوح میباشد در این صورت نهایت در مقام خشم وجوش وخروش آمده هماندم بقهر ملازم خود جانب صاحب ممدوح فرستاد استدعای کنیزك نمود صاحب معظم الیه صاف انکار کنیزك کرد بلکه ... مذکور را باغوری غرور حکمرانی وخمار بادهٔ بی پروائی از سرای خود بضرب آسیب ها بیرون کشانیده وسخنان ناشایسته و کلمات ناباثیسته گفتن گرفت ... مذکور لاچاراب گزان خشم کنان پس آمده وصورت واقعه را بعالیجاه عبدالله خان بی کم وکاست بیان نمود عالیجاه موصوف بشرط شنیدن این صورت واقعه را از خود بی خود شده از روی دل سوختگی تمامی سرداران رفقای خود راپیش خود طلبانیده همین صورت واقعه را بیان نموده گفت که الحال اتمام صحبت مایان گردیده و حرکت ناصواب از جانب انگریزان سرزده است که دست تظلم را در پرده دری هرخاص وعام دراز کرده اند بازی بازی باریش بابا هم بازی اگر تدارك این کار کنیزك که گائیدن کنیزك به غسل نمی ارزد نکردیم پس انگریزان بی باك خر آرزوی خودرا در میدان سفاهت خواهند تاخت ودر عرصهٔ اندك تمامی سرداران را گرفتار و اسیر قید فرنگ خواهد نمود من بتوکل علی الله میروم وعلم محمدی علیه الصلواة و السلام برپای کرده غزائی مینمایم اگر بیاری ایزد باری جلشانه واعانت احمدی براعدای دین مظفر ومنصور شدیم فهوالمراد واگرازخوان شهادت غذائی نوش جان نمودیم پس ازموائد پرفواید . (وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذالکم خیرلکم انکنتم تعلمون الخ) حظ تمام حاصل خواهیم نمود وازین بی آبروئی وبی ننگی طایفه انسانی را زندگانی حرام است هرگاه عالیجاه سردار عبدالله خان همین سرگذشت مقدمهٔ کنیزك مذکور بسرداران کابل بیان نمود هما نوقت عالیجاهان نایب ملاءمومن خان غلزئی وامین الله خان لوگری که از ایام صغر سن یار وفادار عالیجاه عبدالله خان بودند کمرهمت و شجاعت بر غزائی قائم بسته مستعد جهاد شدند روز دویم پیش از طلوع آفتاب عالمتاب عالیجاهان ممدوح باهم متفق گردیده وقدری عساکر عمله از جوانان شایسته جنگ آزموده جان باز شمشیرزن نیزه انداز بهمراه رکاب نصرت ماب خودها گرفته رخ نهادبر کوتی برنس صاحب بهادر شده چون نکتهٔ پرکار سخت محاصره نمردند وآتش جنگ وجدال را که دراشتعال آوردند آنچه که سپاهیان بر کوتی صاحب ممدوح مقرر وحاضر بودند همه را از حملات دلیرانه وجلادت بهادرانه زیر تیغ بیدریغ خود کشیدند ودراین مقابله عموزادهٔ عالیجاه

سردار عبدالله خان عازم دارالجنان گردیده جرعهٔ رحیق از جام شهادت نوشید از آنجا که در آن هنگام نغمهٔ این چنگ جنگ در شهر کابل بگوش هر خاص و عام رسیده مردمان کابلی که در اصل بشوریشت مشهور معروف میباشد این چنین روزغزائی چون غذائی از خوان احسان خداوند جهان بدعوات سحری وزاری های نیم شبی میخواستند بمجرد شنیدن این نغمهٔ دلکشای همانده مردم کابل از خاص‌وعام واهل بازار دکاکین خودرا تخته نموده سلاح‌های بسته از هرچهار طرف‌دویده‌دویده نعره‌های یاچهار یاریاچهار یارزده بر کوتی برنس صاحب چون ملخ ریختند میگویند در آنوقت برنس صاحب در حرم سرای با معشوقهٔ خود در حمام بحوض عشرت نشسته دیگ مهرومحبت از آتش‌خوش وقتی بجوش آورده گرما به صحبت از اختلاط رنگین ساخته آب فرحت بر سرریخته از کیسه الفت و سنگ محبت سراپای اعضای خود را پاك وصاف می‌نمود در این اثنـا غازیان نصرت توامان از روی دلیری در سرای صاحب ممدوح جلوه ریز گردیده کنیزك مذکور را ودومیم صاحبهٔ که معشوقهٔ دلخواه صاحب ممدوح بودند معهٔ صاحب بهادر از حمام بیرون کشیده در جامه کن جامهٔ زندگانی آنها از برش بضرب شمشیرهای کشیدند و داخل گلخن ممات نمودند آنچه که اسباب از نقد وغیره در کوتی مذکور افتاده بود همه را غازیان بغارت بردند وهریك دامن‌دامن مبلغان سکهٔ کمپنی که‌عجب نغمه شرنگ شرنگ داشت صنادیق شکسته برنموده رفتند چون غازیان جلادت نشان بعد اتمام کار برنس صاحب بهادر بر کوتی بخشی جان سین صاحب که از گدام وخزانه مالامال بود جلوه ریز گردیده دریکدم بتاراج وغارت بردند هر که از صاحبان انگریزان در شهر کابل توقف داشتند بملاحظهٔ این حالت افتان خیزان نفس‌زنان بهزارمشقت وخواری گریزان از کابل برآمده خود ها را در چهاونی رسانیدند وچون جناب مکناتن صاحب وزیراعظم ازین واقعهٔ هایله وطوفان بلاانگیز خبر شده هوش وحواس خود باخته ازبس‌خوف‌وهراس‌مانند بید بر خود میلرزید در این صورت خبر غزای جنگ در اطراف واکناف کابل منتشر گردیده هزارهای غازیان دسته دسته از هرچهار طرف آمده در نزد عالیجاه سردار عبدالله خان غازی جمع شده همدم غذای خوان غزای شدند ومکناتن صاحب همانوقت حکم بر تیارگی فوج بنا بر مقابله داده یك قطعه عرضی فوراً مشعر حال اشتعال نوائرهٔ جنگ جدال و کشته شدن برنس صاحب بهادر که سردفتر دیوان معارك بود نوشته به پیشگاه اولیـای دولت عرض نمود مضمونش این بود که هرگاه امروز این آتش فتنه وفساد انطفای پذیر نشده پس خرابی کلی وبربادی رعایای وویرانی کابل متصور وهمسر کشان روز بروز جمعیت گرفته بمقابلهٔ اولیای دولت خواهد پرداخت در آنوقت دفع این آتش فتـنه و فساد بسیار دشوار خواهد شد انسب آنست که بهر تدبیری باینوقت سرکشان را گرفتار کرده در قید نگاه دارند او لیای دولت چون از مضمون عریضهٔ صاحب ممدوح مطلـع گردیده همانده خوانین خود را حکم داد که شهزاده فتح جنگ را همراه خود گرفته رفته رفع این فساد نمایندهرگاه محاربان در فهمایش آمدند فهوالمراد والاگرفتار نموده درحضور حاضر نمایند از آنجا که شهزاده مذکور حسب‌الحکم او لیای دولت دو چهارصد سواران

ودوپلتن وچهار ضرب توب بهمراه خود گرفته نزد عالیجاه عبدالله خان اچکزئی وامین الله خان لوگری وغیره محاربین رفته ابواب مواعظه ونصایح بررخ عاقبت اندیشـــی آنها کشاد بسیار فهمایش نمود لیکن مؤثر نیفتاد اگرچه درظاهر اولیای دولت متابعت حکم صاحبان انگریز بجای نمود امادر باطن بامجاهدین سازگاری داشت آخر رفته رفته آتش مقابله ومقاتله مابین شاهزادهٔ ممدوح وسرداران مجاهدین شعله ور گردیده غازیان شهامت اندیش و بهادران شجاعت کیش یکبارگی برشهزاده حمله آورده هزیمت دادند وعالیجاه محمدشریف خان ضبط بیگی دران میدان تشریف فرمای دارالبقا گردیده شهزادهٔ مذکور براسپ تیز رفتار روی درفرار نهاده سراسیمه داخل قلعهٔ بالاحصار شده ابواب قلعهٔ مذکور مسدود ساخت چون اولیای دولت از این حال واقف شده درظاهر خشمگین ودرجوش خروش آمده . بجهت رفع این فتنه وفساد ومکرهم تدبیرات بسیار نمود لیکن پیش نرفت بعده بطرف مکناتن صاحب بهادر نوشته فرستاد که سرداران کابل رشتهٔ اطاعت و فرمانبر داری سرکار اشرف ازچند جای گسیخته در مقام عناد میباشند و بالکل حکم سرکار قبول ندارند وازسرکار اشرف الحال رفع این فتنه وفساد شده نمیتوانند ایشان را هرنحویکه ممکن شود دفع شرارت وفساد نمایند وازطرف سرکار اشرف اختیار باقی است .

دربیان رفتن غازیان جلادت نشان در قلعهٔ مکناتن صاحب و جنگ نمودن بافواج انگریز

مبارزقلم تیزرقم که معرکه آرای میدان سخن وریست درعرصهٔ این مدعای چنین جلوریز بیان میشود که هرگاه چنین نوشتهٔ اولیای دولت بخدمت مکناتن صاحب وزیراعظم رسیده هما نوقت برتیارگی فوج حکم داد که همه مسلح ومکمل گردیده توپها را بر برجهای قلعه سوار نموده تمام فوج که بیرون قلعه افتاده بود همراه خود گرفته داخل اندرون قلعه شده ودروازه قلعه بند کرده حکم داد که هرگاه غازیان افغانان یورش برقلعه آورند هما نوقت توپهارا شلك نمایند وافغانان را نگذارند که نزدیك قلعه بیایند چون عالیجاهان عبدالله خان وامین الله خان غازیان دیدند که مکناتن صاحب معهٔ فوج دراندرون قلعه رفته و توپ هارا بربرج قلعه سوار ساخته دربنصورت عالیجاهان ممدوح مستعد گردیده ارادهٔ رفتن جانب قلعه نمودند در این اثنای بسبب شنیدن نغمهٔ دلکشای غزای مردم افغانان بهادران ازهرچهار طرف خیزان ورقص کنان طبلشادی وشادمانی زنان نزد عالیجاهان موصوف حاضر آمدند چون جمعیت غازیان موفوره گردیده هما نوقت عالیجاهان مذکور برکوهیکه متصل قلعه بود بالا رفته علم محمدی (ص) نصب نمودند وتمام افواج غازیان زیرعلم مذکور صف آرائی نموده اقامت گرفتند ویکبارگی بجلدی تمام شلك تفنگها برقلعه نمودند هرگاه صاحبان انگریزان غلبهٔ غازیان افغانان ملاحظه نمودند بعده بافواج خود حکم مقابله دادند جنرل سیل صاحب بهادر افواج خود بهمراه گرفته ازقلعه برآمده درمیدان مصاف رسیده صفوف لشکر آراسته حکم جنگ داد افواج انگریز بموجب

حکم شمشیر ها ازنیام کشیده وعلم ساخته جانب کوه بر غازیان افغانان حمله آوردند چون نزدیك رسیدند غازیان جلادت نشان براسپان سوار گردیده وفاتحه خوانده شمشیر های آبدار از غلاف برآورده یاچاریار یاچاریار کنان و بزبان صدق ترجمان گریان ازبالای کوه بزیرآمدند ومانند دود درآتش جنگ پیچیدند دریکدم صدها ازافواج انگریز علف تیغ بیدریغ غازیان شدند فی‌الواقعه داد شجاعت ومردانگی که غازیان درین جنگ نمودند توصیف آن ازتقریرزبان وزبان‌قلم بیرون است و فوج انگریز بهادر نیز ازجلادت ودلیری قصوری نکردند که بسیاری از غازیان طعمهٔ نهنگ شمشیر آنها گردیده جرعه نوش بادهٔ شهادت شدند وهزار های‌مجروح و سرخ روی گردیدند آخرغازیان ازمیدان رزم پس پای شدند وجانب کوهستان رفتند افواج انگریز بهادر بعد این فتح ابواب مسرت وابتهاج برچهرهٔ حال خود مفتوح ساخته آمده داخل قلعه شدند روز دوم هرگاه مبارز آفتاب پای نور وضیای در میدان سپهر گذاشته باز عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی وامین‌الله‌خان لوگری درباب غارت نمودن گدام‌سرکاری باهم مشورت نموده معهٔ جمعیت لشکر ظفر پیکر برسم ایلغار برگدام رسیده با محافظین گدام معارکه آرای شدند ازبس‌آواز تفنگ های گویای نمونهٔ محشر برپای گردیده آخر غازیان نصرت مند ویلان همت بلند یکبارگی برفوج انگریز حمله آورده بسیاری را رهگرای مطموره نیستی نموده تمام اسباب گدام ازجنس غله و غیره همه درحیز تاراج آوردند عالیجاهان مذکور بعد حصول این فتح فیروزی تشریف فرمای یك قلعهٔ که متصل قلعهٔ شاهی بود گردیده سامان گدام مغروته درآن قلعه نگاه داشت بلافورصت طرف قلعهٔ صاحبان انگریز گوله های تفنگ زدن گرفت هرگاه صاحبان انگریز دلیری وشجاعت ازغازیان ملاحظه نمودند نهایت درشدر حیرانی آمدند جنرل سیل صاحب بهادر که مرد دانا و بهادر بود پیش مکناتن صاحب بهادر رفته عرض کرد که اگر حکم باشد که بعالیجاهان مذکور جنگ نموده قلعه را گرفته شود صاحب ممدوح حکم جنگ داد بعده جنرل سیل صاحب بهادر فوج ظفر موج بهمراه گرفته طرف قلعهٔ مذکور رفته اولاً بعالیجاهان مذکور پیغام فرستاد که مناسب همین است که قلعه‌را خالی نمایند والا بزور جنگ قلعه‌را تسخیر نموده خواهدشد عالیجاهان مذکور گذاشتن قلعه‌را ناگوار دانسته زیاده ازسابق اقامت پذیر گردیده دراین صورت صاحب بهادر ازهرچهار طرف قلعه‌را محاصره نموده برجهای قلعه را بضرب اتواب چون کاغذ بادی برباد داد وازهر چهار طرف قلعه‌را گوله های زدن گرفت عالیجاهان مذکور ازروی مصلحت بجوان مردی وهمت ازقلعه بیرون برآمده مقابله کنان متوجه کوهستان گردیدند ازآن بعد فوج انگریزان داخل قلعه شده نقارهٔ فتحمندی بلند آواز نمودند وتمام اسباب گدام که غازیان بغارت آورده بودند دستیاب شدند وزیراعظم مکناتن صاحب‌بهادر ازشجاعت وحسن تدبیر جنرل‌سیل صاحب بهادربسیار خوشوقت گردیده‌ازروی انصاف‌خلاع فاخره‌بصاحب موصوف عنایت‌نمود وازاین فتح فیروزی ابواب نشاط واسباب انبساط برچهرهٔ حال صاحبان افواج مفتوح وآماده گشت بعد این فتح‌مدت پانزده روز درگلستان‌شهر کابل گلهای امن وامان ازنسیم‌آرام متبسم شدندوخارشروفساد درپای استراحت‌احدی‌وفردی‌نخلیدوکسی‌ازسرکشان‌غازیان‌سرسرکشی ازگریبان فساد بالانکردند.

دربیان آنکه بعد پانزده روز عالیجاهان عبدالله خان وامین الله خان غازیان ده‌هزار لشکر جمعیت همراه خود گرفته نزدیك قلعه رفته بنای جنگ نمودند

غازی قلم نصرت رقم درغزای این مهم چنین نگارش میدهد که بعد از پانزده یوم عالیجاهان عبدالله خان وامین‌الله خان معهٔ ده هزار لشکر نصرت پیکر همه سواران جرار کرار همراه خودها گرفته زیرقلعهٔ مکناتن صاحب بهادر رسیده بنای مور چه‌ای جنگ برپای نمودند یکبارگی شلك تفنگ های برقلعه نمودند جنرل سیل صاحب بمعاینهٔ این حالت ازخدمت وزیراعظم مکناتن‌صاحب بهادر اجازت رخصت رفته معهٔ شش کمپان ... وسواران رساله ازقلعه برآمده برسر کوه که عالیجاهان مذکور دیرهٔ اقامت داشتند جلوه‌ریز گردیده هرگاه غازیان نصرت توامان فوج انگریز را ازدوردیدند شمشیرهای خون آشام ازنیام کشیده بر فوج مذکور یاچار یا چار یار گویان حمله آورده آتش جنگ شعله‌ور گردیده غازیان آن هارا زیر تیغ بیدریغ کشیده داخل فی النار والسقر نمودند سواران فوج انگریز چون غلبهٔ غازیان ملاحظه نمودند دست حیات ازجان شسته طوعاً وکرهاً برغازیان حمله آوردند وقدر دوساعت بازار مقابله و مقاتله گرم بود آخر غازیان پس‌پای شده وسواران فوج انگریز توب‌های غازیان‌رابدست‌خود آوردند ازآنجاکه درین جنگ‌شش کمپان .... طعمهٔ تیغ بیدریغ غازیان شدند باقی سواران رسالهٔ فوج انگریز هندوستانی همت وجوان مردی نموده فتح این جنگ نمودند جنرل سیل‌صاحب بهادر ازشجاعت وجوان مردی سواران مذکور نهایت خوشوقت گردیده هریك را بمقدار مرتبه انعام ازسرکار اعطای نمود چند روز باز دفع فساد گردیده روزی بصاحبان انگریز خبر رسیده که غازیان جلادت نشان در مکان ماه رو آمده علم اقامت زده ساکنین آنجارا می‌زنند ومی کشند چون مکان مذکور طرف مشرق متصل کابل بمفاصلهٔ یك کروه بالای کوه میباشد چون وزیراعظم مکناتن‌صاحب هرگاه خبر مذکور شنید بسیار خائف گردیده به جنرل سیل صاحب بهادر گفت که هرگاه غازیان درمکان مذکور استقامت گرفتند پس دفع کردن آنها بسیار مشکل خواهد شد همانوقت پنج پلتن ... سواران هندوستان ازرسالهٔ نو بهمرکابی جنرل سیل صاحب مقررنمود مامور مکان‌مذکور کردودرآن‌روز عالیجاه‌عبدالله خان‌درشهر کابل تشریف داشته چون جنرل صاحب ممدوح معهٔ فوج انگریزی به‌مکان ماه رو رسیده باغازیان نصرت توامان آتش مقابله برافروخته بزدن اتواب پرداخته چون صداهای اتواب رعد خروش درکابل بسمع عالیجاه عبدالله خان رسیده گفت امروز جنگ عظیم واقعست همانذم پیش عالیجاه شمس‌الدین خان که‌او کار آزموده وگرم وسرد روز گار دیده وچشیده بود رفته چنگ مشورت جنگ‌را در نوای آورده‌مستعد مکان مذکور شدند لیکن غازیان نصرت کیش وبهادران فتح اندیش که‌در مکان مذکور فروکش بودند بهمراه افواج انگریزان درمقابله و مقاتله پرداختند تا مدت دو پاس نوایرهٔ جنگ‌وجدال شعبه وربود صدهای ازغازیان شربت شهادت نوشیدند وغم دنیا وما فیها فراموش کردند وهزارهای مجروح وصدهای درزدوکوب‌راه عدم گرفتند وفوج

انگریزخارج ازتعداد درآتش جنگ سوختندچنانچه میدان جنگ پرازنعش هاگردیده دریاهای‌خون جاری شدند آخر غازیان ازمیدان رخ تاب گردیده جانب عالیجاه عبدالله خان غازی که‌درکابل بود پیغام فرستادند که‌فوج انگریزان استیلای آورده رسیدن ایشان ضرور است عالیجاه مذکور بمجرد شنیدن این پیغام همانندم باتفاق عالیجاه شمس‌الدین‌خان ازکابل سوار گردیده خودرا درمیدان مصاف رسانیده بازغازیان را که‌پس پای شده بودند جمع نموده برافواج انگریز حمله‌آورده هزار های ازفوج انگریز پای‌مال سم اسپان غازیان جلادت‌نشان وعلف شمشیربران گردیدند دراین کارزار قتل‌عام افواج انگریز شده توپهای انگریزان تماما بدست غازیان‌افتاد ازهرطرف که غازیان شمشیر ها کشیده الله اکبر گفته رخ طرف لشکرانگریز می نمودند آنها تان مقاومت نیاورده روی درفرار می‌نهادند وازبخت رمیده خود چون آهوی رمیده می گریختند وغازیان نصرت انجام وپهلوانان فتح فرجام نعرهای بلند زده بافواج انگریز میگفتند که میگریزید ای‌قوم نابکار لیکن فوج انگریز هرگز درمقابلهٔ غازیان هوس مقابله نکردند هرگاه وزیر اعظم مکناتن صاحب این‌حالت شکست فوج انگریز ملاحظه نمود ازروی هوشیاری تمام توپهای که درقلعه بودند همه را بر قلعه سوار نموده یکبار گی شلك اتواب طرف لشکر غازیان نموده ازقضای کردگار دراین صدمه عالیجاه عبدالله خان غازی زخمی شده لیکن میدان جنگ ازلشکر انگریزان خالی گردیده وعالیجاه مذکور بعد هزیمت فوج انگریز مظفر ومنصور بکمال خوشوقتی معهٔ غازیان نصرت توامان مراجعت نموده داخل شهر کابل شده‌بعدازده‌روز عالیجاه ممدوح سبب خوردن زخم کاری جان بجان آفرین داد اناللهوانا الیه راجعون .

چون عالیجاه ممدوح عجب بندهٔ خالق‌العباد بوده که از روی حمیت ایمانی وغیرت مسلمانی بجهت تحصیل رضای یزدانی بکمال علوهمت وتاکید عزیمت در معارك نصارا کوشیده ولباس استقامت درمیادین شجاعت وشهامت پوشیده وآب شمشیر بران مثل آب باران بنوشید وگوی سعادت جاودانی وراحت دوجهانی به‌قوت ایمانی از میدان شجاعت وجلادت بربوده ودررياض جنان وروح ریحان درجوار ملك‌المنان رسیده در سلك عباد مقربین وجماعهٔ سابقین آزبندگان خاص ومقبولان ذوالاختصاص منسلك گردیده .

در بیان آمدن سردار محمداکبر خان غازی‌ازبخارا ورسیدن در کابل وملاقات نمودن بعالیجاه مکناتن صاحب بهادر و کشتن او

اکبر نامدار قلم شجاعت رقم بهجیوش انامل تحریر بر حضار این مدعای کابل را چنین درتصرف بیان می آرد که درسنه یکهزار ودو صدو پنجاه هفت هجری سردار محمد اکبر خان خلف‌الصدق امیر بی نظیر دوست محمد خان بعد رفتن امیر جانب هندوستان ووقوع جنگهای سرداران کابل بافوج انگریزان بوساطت علمای بخارای شریف ازقید شاه نصرالدوله والی بخارا معهٔ رفقای رهائی یافته وبخلاع فاخره‌سرفراز گردیده از آنجا روانهٔ کابل ورفقای سردار موصوف پیشتر داخل شهر کابل شدند

وبملاقات عزیزان ودوستان خوشوقت گردیدند مگر سردار ممدوح درقلعهٔ بامیان که شش هفت منزل از کابل مفاصله دارد منزل انداز گردیده سرداران کابل بشنیدن خبر سردار محمد اکبر خان بسیار خوش شدند هما ندم مرا سلهٔ خودها را باین مضمون نوشته فرستادند که ازرهائی‌ایشان از غم والم رهائی یافته نهایت خوش شدیم واینچنین روز را ازخدای عزوجل میخواستیم .

شکر خدا که‌ازمدد بخت سازگار   برحسب آرزو ست همه‌کاربار دو ست

باقی دریتوقت مابین سرداران کابل وافواج انگریزی جنگ جنگ در نو است وبیاری ایزد باری واستعانت احمدی (ص) افواج انگریز بسیار مغلوب‌وذلیل گردیده توان مقابله ندارند باینوقت رسیدن سردار عالی عین مناسب که وقت وقت انتقام امیر بی‌نظیر است دشمن عجب مغلوب گردیده است سردار موصوف بمجرد ملاحظهٔ مراسله بجناح استعجال خود را درکابل رسانیده سرداران وامرای عالیمقام کابل از مقدم سردار محمد اکبر خان نهایت هم آغوش شاهد مسرت وخرمی گردیده تماما بجهت حصول ملاقات سردار ممدوح رفته درحین اتصال همین فرد ازبلبل زبان برشاخسار بیان مترنم میساختند .

خوش آمدی که‌خوش آمدمرا زآمدنت   هزار جان گرامی فدای هر قدمت

لیکن اولیای دولت را ازآمدن سردار محمد اکبرخان این قدر خوف و هراس طاری گردیده که‌تمام اعضایش درلرزش آمده در ششدر اضطرار حیران و چون خس دربحر اندیشه سرگردان که آیا الحال چگونه خواهد شد وسرداران کابل در وقت ملاقات تمام سرگذشت ستم وتعدی انگریزان بخدمت سردار ممدوح گذارش و بیان نمودند واستدعای استمداد واعانت کردند سردار ممدوح ازهرقسم ور سم بخاطر جمعی وتسلای سرداران کابل پرداخته اولا نامهٔ بخدمت مکناتن‌صاحب وزیراعظم در خصوص کمال اشتیاق وآرزوی ملاقات وتشئید مبانی مودت ووداد بمضمون مرغوب محبت اسلوب بقلم اعجاز رقم آورده ارسال نمود وزیر اعظم بعد مطالعهٔ نامه دلگزین جان ربای سردار ممدوح بسیار خوشوقت گردیده درجواب رقمزده کلک محبت سلك منشیان بلاغت رقم گردیده که ماازمدتهای مزید تشنه لب زلال اتصال ملاقات فرح افزای غمزدای محبت پیرای ذات خاص والامیباشیم حمداً متواتراً متواليا داد ارجهان را است که ازذلت وخواری قید والی بخارا که نصیب اعدای باد رهائی یافته سالماً وغانماً تشریف فرمای کابل ولایت‌مالوفه گردیده اند ازینمعنی‌انواع انواع گلهای‌نشاط واقسام اقسام ازهار انبساط درگلشن آرزویم متبسم وشگفته گردید .

برین مژده‌گر جا نفشا نم روا ست   که این مژده آسایش جان ماست

لیکن ماجراهای درد اشتیاق مندی‌لقای جمال باکمال وغیره وقوعات در دل بسیار داریم الحال التماس همین‌است که‌هرگاه ازکمال عنایت واخلاص پروری‌دیدهٔ آرزویم بکحل‌الجواهر لقای فرحت افزای وقدوم میمنت لزوم منور فرمایند بعید از الطاف سردارانه واعطاف بزرگانه نخواهد بود چونکه آمدن مشتاق مهجور درکابل بسبب بعضی جهات وسرکشی سرداران کابل بسی متعذر سردار موصوف بعد مطالعه اجو به

درجواب باز نوشته فرستاد که هر گاه آمدن ایشان درکابل نمیشود واندیشه در خاطر اخلاص‌مظاهر دارند مضایقه ندارد وهرکسی مصلحت کارخودرا خود خوب میداند .

صلاح ماهمه آنست کان تراست صلاح، از دوست یك‌اشاره وازما بسر دو یدن ،

نهایت‌اگر بین‌شهر کابل‌وقلعهٔ خود کدام مکان مقرر نمایند که درآنجا رسیده از شهد ملاقات یکدیگر شیرین کام شویم مکناتن صاحب وزیر اعظم ازین معنی انگشت رضا بدیده قبول نهاده مکانی را بجهت ملاقات تعین نمودند روزدویم سردار محمد اکبر خان معهٔ چند کس معتبرین خود از کابل‌سوار گردیده بمکان مقرره تشریف برده و مکنا تن صاحب نیز باچند صاحبان درآنجا آمده هم آغوش شاهد ملاقات یکدیگر شدند و هلال آسای آغوش کشاده بشوق وذوق تمام بغل گیری مابین خودها نمودند بعد صفا مرحبا خلوت گزین گردیدند ودرخلوت خاص که‌اغیار را دران‌راه نبود شمع مکالمه و اقاویل مدعای را چنان روشن نمودند که درپرتوان فا نوس دلهای غیری نیفتاد لیکن اینقدر پرتو ظهور افگنده که سردار محمد اکبرخان بوزیر اعظم گفته که بعد ازین ماندن ایشان درکابل خوب نیست وازمصلحت های عاقلانه بسیار دور وانسب آ نست که یکی ازصاحبان عالیشان‌رانزد من گذاشته خود تشریف فرمای هندوستان شوند که عین‌صلاح است هرگاه امیر بی‌نظیر والدماجد مارا ازقید فرنگ رهائی داده روانهٔ اینطرف خراسان نمودند بعده صاحب عالیشان را بکمال اعزاز رخصت داده خواهد شد مکنا تن صاحب درجواب سردار ممدوح گفت بساخوب است مراد مافی‌الضمیر من‌همین بود و این سخن مرغوب طبع من میباشد . ازهرچه بگذرد سخن‌دوست خوشتراست .هر گاه مابین وزیر اعظم وسردار موصوف همین صلاح ومصلحت قرار گرفت هر کس که این سخن می شنید زبان خود را به تحسین خوانی آشنای میکردند وتمامی اهالیان انگریزرا همین منظور بود که بنوعی باز جنگ وجدال وقتل وقتال نگردد مابین سردارممدوح و وزیر اعظم درینباب عهد انجام نامهٔ نوشته شد بعده هردو ازیکدیگر رخصت شده مراجعت فرمای بمکان های خود شدند ازقضای الهی درآن ایام اینقدر بارش وبرف گردیده که بسیاری سپاه انگریز که‌روی برف‌خراسان ندیده بودند درآن برف از بس سردی چون برف گداز شدند وهم سبب غارت شدن گدام تمام فوج انگریز از گرسنگی هلاك میشدند وکار بحدی رسیده که فوج مسلمین گاوان و شتران را حلال نموده گوشت را مسلمانان میخوردند وپوستهارا فوج هندوان تناول می نمودند و درآن حالت پرآفت ازهندو ومسلمان ومذهب وملت هیچ فرقی نه بود صورت وا نفسی رخنمای بوده بلکه دراین واردات اکثر مردم ازلشکر انگریزان داخل درك الاسفل شدند اگر مفصل این واقعه شرح داده شود دفتری عظیم درست خواهد شد فی‌الجمله مکناتن صاحب وزیراعظم بعد ملاقات سردار فلك اقتدار محمداکبرخان وعهد انجام داخل قلعهٔ خود گردیده از آنجا که بمقتضای اینکه صید را هرگاه پر توچراغ عمر بپایان رسد باضیغم آغاز ستیزه کند وزیراعظم یك خط خفیه طرف امراء او لیای دولت باین مضمون نوشته فرستاد که هرکه سر سردار محمد اکبر خان بریده بیا ورد

او را ده هزار روپیه ازسرکار انعام اعطای خواهد شد وهم نائب کارمن مقرر خواهد شد هر گاه امیران مضمون خط ملاحظه نمودند فوراً بخدمت سردار ممدوح خط را بجنسی رسانیدند سردار موصوف همان خط را پیش خود نگهداشته طرف مکناتن صاحب پیغام نمود که من ارادهٔ ملاقات ایشان دارم که بعضی سخنان مابین مشورت کردنی است وبدستور معهوده برمقام مذکور قدر رنجه فرمایند از آنجا که وزیرا عظم از ما جرای خط خود غافل بود اگر صورت اطلاع میداشت هرگز برای ملاقات سردار ممدوح نمیرفت لیکن اذاجاء القضاعمی البصر روز دوم هرگاه اکبر آفتاب برکرسی سپهر اخضر جلوس نمود وتیغ نوروضیاء از نیام لیل کشیده سردار محمد اکبر خان ووزیر اعظم در مقام معهوده تشریف فرمای گردیده جرعه نوش بادهٔ ملاقات یکدیگر شد ند سردار ممدوح همان خط را به جنسه بوزیر اعظم نشان داده او بمجرد ملاحظه خط خود که برای امراء جهة قتل سردار ممدوح نوشته بود اینقدر در هراس و اضطرار آمده گویای طایر روحش از قفس عنصری در پرواز آمده وملك الموت رابچشم معاینه نمودسردار موصوف بوزیر اعظم مخاطب کرد . که ای دغا باز بیوفاوای حیله ساز پر جفا زود بود که عهد پیمان را بجای آوردند شرط مروت را بظهور رسانیدند اراده ماهمین بود که ایشان را بحفاظت تمام بکمال عزت واحترام از کابل روانه هندوستان نمایم که شما برخلاف عهد انجام در قتل سرمن دود بیهوده خیال باطله درکاخ دماغ پیچیده اندافسوس هزار افسوس

در دشمنی کسی بکسی اینچنین نکرد آخر چرا تو این همه در دوستی کنی

در حال انسب آنست که همین وقت ایشان باتفاق من طرف کابل تشریف فرمای شوند که بخوبی بجا آوری خدمات شما حسب دلخواه نموده اید وزیر اعظم هرگاه این سخن از زبان بیان سردار موصوف در گوش هوش شنید هوش و حواس باخته از رشته حیات امید منقطع نموده از آنجا اراده رفتن نمود که بنوعی طایرجان خود را از پنجه شهباز قدرت سردار موصوف کشیده در پرواز آید سردارشجاعت شعاردیدکه وزیراعظم بال گریز می کشاید هماندم دست همت را در دامن وزیر اعظم انداخته معرکه آرای قیل وقال وهشت و مشت مابین خود شدند آخر سردار ممدوح شمشیر خون آشام از نیام بر آورده بیك ضرب سروزیر اعظم را از تن جدا ساخته و چهار صاحبا ن دیگر که باتفاق وزیر اعظم بودند بمعاینهٔ این حالت پر ملالت بجهت مقابله پیش سردار ممدوح آمدند سردار نامدار کار زار کار هر یك را باتمام رسانیده از غم کار زار آزاد نموده سه نفر دیگر زنده گرفتار نموده و سرونعش مکنا تن صاحب وزیراعظم ازآنجا چون سگ دیوانه کشان کشان در کابل آورده درچهارسطح بازار کابل مانندداربازان آویزان کنانید وطنطنهٔ اکبر غازی در شهر کابل وگرد ونواح آن بلند عالم گردیده وهریك از غازیان خاص و عام اهل اسلام د ر بازار آمده سرونعش مکنا تن صاحب را آویزان دیده تفهای میزدند و سه نفر که زنده گرفتار شده بود ند از آن دونفررا که سردار ممدوح حکم برقتل داده ویك نفر مسلمان را درقید داشته و از حصول این فتح مندی ابواب شادی وشاد مانی بر چهرهٔ حال هر خاص وعام از اهل اسلام مفتوح

وکشاده گردیده وعندلیب زبان هرکس صغیروکبیر برحسن تدبیر و همت و شجاعت سردار موصوف در گلشن آفرین‌خوانی مترنم‌شده ازآنجا که صاحبان عالیشان انگریز بهادر سرخودرا که‌درتدبیر افلاطون ثانی میدانندودرشجاعت‌وبهادری یگانه روزگار لیکن پیش سرداران خراسان هیچ یك تدبیر وبهادری صاحبان انگلیسی بهادر پیش نرفت وچون خردر گل‌فروماندند واز خراسان خرمدعای خودرا مفلوك ومجروح ولاغر بی‌حصول بار مدعای پس بردند وداغ حسرت بردل خودها گذاشتند وعورتان ولایت هندوستان رادر ماتم شوهران لباس سیاه پوشانیدند.

از آنجا که راستی وایفای‌عهدوپیمان زریست رائج وکامل عیار دیناری از آن که در جیب تصرف هر که باشد شیرازهٔ رساله تمکین ووقارش از کشاکش حوادث هرگز نامنظم نگردد.

تاتوان در صداقت زیور دستار کرد	سنگ بدعهدی زدن برسرگل‌دیوانگی است
گرتوان کردن تفرج در بهشت راستی	سیر صحرای شقاوت از خرد بیگانگیست
میتوانی تاشوی از راستی محبوب خلق	از کجی در هر نظر مردود میگردی چرا

هر گاه مکناتن صاحب وزیراعظم با سردارمحمداکبرخان طریق راستی و ایفای عهدوپیمان میبرد هرگز گردخلل وهلاکت بردامن حیاتش نمی‌نشست وآویزان‌چهار سطح بازار کابل نمی‌شد از آنجاکه کامل عیاران بوته خردمندی را لازم که بمقتضای ثبات وفابعهد عمل نموده خلاف عهد وپیمان نکنند تامانند صاحب ممدوح آویخته دار به نسبت بدعهدی نشوند که الصدق ینجی والکذب یهلك دلیلی است واضح.

در بیان آنکه‌بعد کشته‌شدن مکناتن‌صاحب وزیر اعظم عالیجاه مستر پاتنجر صاحب بهادر قایم مقام صاحب ممدوح گردیده وسردار محمداکبرخان طرفش نوشتخوان نموده ازکابل کشیده‌وغارتش نمود.

چابك سوار عرصهٔ سخنوری اعنی قلم نصرت رقم در میدان این مدعای چنین ترك تازبیان مینماید که هرگاه سردار فلك اقتدار محمداکبرخان غازی بیاری ایزد باری کارمکناتن صاحب بهادر وزیر اعظم امنای دولت را بحسب دلخواه بانتظام رسانید که خلوت وزارت حیات را بصد خواری ورسوائی‌ازبرش کشید لباس ممات‌را پوشانید، بعده عالیجاه مستر پاتنجر صاحب بهادر قایم مقام وزیراعظم ممدوح گردیده بر کرسی وزارت امنای دولت جلوس نمود وزمام اختیار تمام فوج انگلیسیه بدست اقتدار خود آورده به تسلی وتشفی افواج مذکور پرداخته مستعد جنگ گردید، لیکن بر افواج مذکور از سردار ممدوح اینچنین خوف ورعب غالب گردیده بود که‌فقط از شنیدن خبر آمدآمد سردار موصوف سلاح حیات از تن می‌انداختند لیکن امر نوکری لاچاری است چار ناچار پای ثبات در میدان معارك آرائی مستحکم نمودند هرگاه سردار ممدوح این خبر شنید گفت که سگ زرد برادر شغال یعنی پاتنجر صاحب الحال مالك فوج انگریز خودرا دانسته چنین خیال بیهوده‌مآل در دماغ ورزیده است که ارادهٔ مقابله دارد همانوقت تعلقچه رقیمه باین مضمون نوشته طرفش فرستاد که شما را کوچ نمودن

از کابل ضرور که قابل مقابلهٔ غازیان جلادت نشان نیستید عبث خود را بر باد ندهید که سودی ندارد مقرون مصلحت عاقلانه همین است که هرقدر اسباب و زاد و راحله بایشان مطلوب باشد . بنگارند که مهیا وموجود نموده برای ایشان فرستاده آید از آنجا که اصل مدعای سردار ممدوح همین بود که هر گاه باقی مانده صاحبان انگریز معهٔ لشکر بود ونابود خود از چهاونی کابل بیرون روند پس در عرض راه انگریزان را زنده اسیر وگرفتار نمائیم عالیجاه پاتنجر صاحب بعد ملاحظه تعلقه رفیعه سردار موصوف بی آنکه از راه عقل وتمیز اندیشه نماید بی تامل حکم کوچ فوج ولشکر خود از چهاونی کابل داد روز دوم صاحب مذکور پیش ازطلوع آفتاب خائف وهراسان بیمین و یسار نظر کنان از چهاونی مذکور روانه گردیده وازفضای گردگار همان روز اینقدر برف از آسمان بر زمین باریدن گرفت که در یکساعت یک گز برف بر زمین افتاده ازین آفت سماوی برف برزمین رفتن فوج انگریز نهایت دشوار و چون خر می ۱۰
لغزیدند وبرجان خود از شدت سرما میلرزیدند دراین صورت سردار محمد اکبر خان غازی معهٔ جمعیت شایسته وسواران بایسته برافواج مذکور رسیده سد راه آنها گردیده اساس مقابله ومقاتله را برپای نمود وبعالیجاه جنرل سیلصاحب را گفت که این وقت سرداران کابل که‌دولتخواه وخیراندیشان ایشان بودند کجا هستند وبطلبانند که ازین آفت سردار ارضی وبرف سماوی ایشان‌را نجات ورهائی دهند و محافظ مال وحال ایشان شوند صاحب ممدوح درجواب گفت که تمامی سرداران کابل نمک بحرام و دشمن جان مایان میباشند سردار موصوف بمحض شنیدن این سخن از زبان صاحب معظم الیه نهایت ترش‌روی و تنگ دل گردیده غازیان نصرت توامان‌همرکاب فتح‌مآب‌خودرادرزبان افغانی حکم‌داد اوس‌وقت دمزا ی‌دی ، همت وکانمی ، تول فرنگیان ژوندی ونیسی یعنی الحال وقت‌همت ومردانگیست همت بکنید تمامی‌انگریزان را زنده‌بگیرید غازیان موافق حکم سردار موصوف کمرهمت بسته ازروی مردانگی ودلاوری درلشکر انگریزان هوش‌باخته دل‌سوخته کلاویز گردیده پاتنجرصاحب و دیگر صاحبان همگی هفتاد نفر وشش نساء (میم‌ها) خاص ازصاحبان زنده‌دستگیرنمودندوجنرل سیلصاحب‌ازآنجافراری‌شده‌رفت‌وغازیان دست‌غارت درلشکرانگریزان‌دراز نمودند فوج‌انگریزان نیز ازروی دلیری خوب مقابله نمودند درعین مقابله برف از آسمان باریدن گرفت غازیان جلادت نشان از برف هیچ پروا نداشتند که دراصل پروردهٔ برف بودند مگر فوج انگریزان ازبس سردی برف اکثر ازدار دنیا کوچ نمودند وآنچه که زنده مانده بودند از شدت برف طاقت تحرك دروجود آنها نمانده وقدرت مقابله بالکل ازجان آنها رفته باقی سپاه گریخته در مقام خورد کابل آمده اقامت پذیر شدند لیکن چیزی خوراك درآنجا بدست سپاه مذکور نیامده چون اکبرآفتاب عالمتاب پای‌نور وضیای درعرصهٔ سپهر اخضر گذاشته‌قاصد سردار محمد اکبر خان نزد جنرل سیلصاحب بهادر آمد، همین پیغام داد که هر قدر صاحبان ازفوج انگریزان باقی مانده بودند همه درنزد سردار موصوف همدم خوان صحبت گرفتاری میباشند جنرل سیل‌صاحب بمجرد شنیدن این خبر ازمقام خورد کابل بهراس تمام کوچ نموده روانه پیشتر گردید لیکن از بس هراس راه گم نمودند و بسیاری

لشکر از تشنگی و گرسنگی درآن‌راه آخرت گرفتند باقی مانده افتان وخیزان وحیران درمقام نیران رسیدند وقدری آرام یافتند جنرل صاحب ممدوح ازآنجا شمشیر خود را از کمر کشاده بخدمت سردار ممدوح فرستاده داد و امان خواست سردار موصوف شمشیررا باز نزد صاحب‌ممدوح واپس روانه کرد وپیغام فرستاد که شما امروز درمقام نیران مقام نمائید که مابین ملاقات نموده شود صاحب ممدوح ازخوف جان خود توقف نگرفته همانَدم ازآنجا کوچ نموده هرگاه سردار موصوف خبر کوچ صاحب مذور شنید درتعقیبش روانه شده خود را برفوج‌انگریز رسانید و غازیان شمشیر ها از نیام ها کشیده برفوج حمله آوردند دراین مقابله بسیار مقاتله افواج انگریز گردیده صاحب ممدوح در این حالت صورت زندگی خودرا درآئینهٔ حیات ندیده ازفوج ولشکر خود جداشده تن تنها پش سردار موصوف رفته سلام نمود سردار هیچ لحاظ .... نکرده صاحب ممدوح را نظربند نمود از آنجا که میگویند که چهل هزار فوج انگریز در کابل بودند ازآنجمله بسیاری اسیر ودستگیر شدند و بسیاری دست وپای بریده درکابل ماندند باقی همه فوج درهمین لطمهٔ بحر جنگ طعمهٔ نهنگ شمشیر غازیان نصرت توامان شدند ازآنجا که تسخیر ملك خراسان آسان نیست ، درین ورطه کشتی فروشد هزار ، که‌پیدا نشد تخته‌اش بر کنار، وسردارممدوح بعد حصول این فتح فیروزی ازآنجامراجعت نموده تشریف فرمای کابل گردیده درانتظام‌امورباقی‌مانده متوجه گردید.

دربیان روانه نمودن عالیجاه شمس‌الدین خان را طرف قلعهٔ غزنین و فتح نمودن‌قلعهٔ‌مذکور و گرفتار نمودن‌صاحب انگریزان را

صیاد قلم خوش رقم که آهو گیر سخنان صحرای ختن نکته دانی است غزالان مدعای را چنین دردام بیان می‌آورد که هرگاه سرداران کابل‌بعد این همه جنگهای وحصول فتح فیروزی درِدارالجنه کابل هم آغوش شاهد آرام شدند و در شهر کابل بجز اولیای دولت که دربالا حصار بطور نظربندی بود دیگر از فوج انگریز باقی نمانده بود سردار محمد اکبرخان بجهت تسخیر قلعهٔ غزنین که در آنجا دو پلتن ودوازده نفر صاحبان وچهار صد سوار متوقف بودند عالیجاهان محمد زمان خان وشمس‌الدین خان را معهٔ جمعیت سواران جرار بهادرکارزار مامور قلعهٔ مذکور نمود لیکن درایامیکه درکابل مابین سرداران وصاحبان انگریز آتش جنگ وجدال شعله‌ور بوده درآنوقت روسای وکدخدایان غزنین قلعهٔ غزنین را سخت محاصره نموده بودند وصاحبان انگریز معهٔ فوج درقلعهٔ بالاحصار که اندرون غزنین برکوه واقع است اقامت داشتند وتمام گدام وخزائن درآن قلعهٔ بالا حصار نگاه داشته بودند وبرآن قلعه چهار ضرب توپ کلان از اصل سوار بودند چون روسای وزمینداران ورعیت غزنین هرگاه خبرآمدن سردار شمس‌الدین خان‌شنیدند ازراه جرأت ودلاوری یك حمله بر قلعهٔ مذکور نموده شهرغزنین‌را بدست‌تصرف خود آوردند ومردم ها از فوج انگریز که بر ابواب قلعهٔ مذکور مامور بودند همه را بقتل رسانیدند صاحبان انگریز که دربالا حصار بودند بمعاینهٔ این حالت یورش آورده غازیان را ازشهر غزنین بیرون کشیدند وابواب قلعه را برروی خود مسدود ساختندغازیان‌باز نقب زده ازراه‌نقب درشهرداخل شدند ومدت چهار

روز مابین صاحبان وغازیان نوائرهٔ آتش جنگ دراشتعال بوده روز پنجم غازیان برای کرنیل صاحب که افسر فوج انگریز بود پیغام فرستادند که بهتر همین است که ایشان معهٔ فوج ازقلعهٔ بالاحصار فرود آمده بخیر وعافیت تمام روانهٔ هندوستان شوند والا از راه نقب قلعه را چون کاغذ بادی برهوای پرانیده خواهیم داد .

صاحب ممدوح درجواب گفته فرستاد که یك چهتی انگریزی مادر جلال آباد بخدمت جنرل پالك صاحب بهادر رسانیده بدهند وتاصدور جواب آن مقدمه جنگ و جدال را معطل دارند هرقدر مبلغان بایشان بکار باشند من داده میتوانم غازیان مبلغ ده هزار روپیه از کرنیل صاحب گرفته درتصرف خود آوردند بعدهٔ چهتی صاحب معظم الیه‌را گرفته طرف کابل پیش سرداران کابل فرستاده دادند وعالیجاه شمس الدین خان بسبب کثرت برف که راه تردد سواران مسدود بود دراثنای راه معطل گردیده جانب غزنین آمده نمیتوانست وغازیان قلعهٔ غزنین نیز تاآمدن عالیجاه مذکور دست شجاعت و پای همت از میدان مقابله باز داشته منتظر آمدن عالیجاه مذکور می بودند هرگاه باریدن برف منع گردید عالیجاه مذکور فوراً بقطع منازل داخل غزنین‌شده غازیان غزنین‌از آمدن عالیجاه موصوف بسیار خوشوقت گردیدند وتمامی غازیان غزنین عالیجاه مذکور را افسر وسپه سالار لشکر خود دانسته زمام تمام اختیار بدستش دادند که هرگاه بصاحبان انگریز جنگ میکنند وخواه صلح اختیار دارند مایان همه تابع حکم میباشیم عالیجاه مذکور بدلاسای وتسلی غازیان غزنین پرداخته چندروز آرام گرفت دراین صورت کرنیل صاحب بهادر بسبب شنیدن خبر آمدن عالیجاه مذکور نهایت هراسان گردید چرا که گدام هم از صاحبان بالکل تمام شده بود کار آنها بحدی رسیده بود که اسپان را در قلعهٔ بالاحصار ذبح نموده میخوردند وبرف‌را گرم نموده آب مینوشیدند عالیجاه شمس الدین خان‌طرف صاحب ممدوح پیغام نمود که نوشتهٔ بندگان شاه شجاع الملك بنام ایشان صادر است که ایشان تمام فوج خودرا بهمراه خود گرفته روانهٔ هندوستان شوند صاحب ممدوح همان نوشته از عالیجاه مذکور طلب نمود که معاینه نمایم از آنجاکه نوشته اولیای دولت پیش عالیجاه مذکور موجود نبود دراین صورت‌بدار مدار پرداخته طرف سرداران کابل درخصوص فرستادن نوشتهٔ اولیای دولت اسمی صاحب ممدوح نوشته فرستاده که اگر نوشتهٔ اولیای دولت درباب رفتن انگریزان از قلعهٔ غزنین جانب هندوستان نرسیده پس بسیار خرابی پیش خواهد شد سرداران کابل حسب نوشتهٔ عالیجاه مذکور در خصوص فرمان مذکور بحضور اولیای‌دولت عرض کردند امنای‌دولت ازخوف خرابی‌خود طوعاً وکرهاً فرمان را باسم‌صاحبان‌انگریزقلعهٔ غزنین نوعیکه‌مرضی‌وصلاح سرداران کابل بودند نوشته داد چون آنهمه‌حیله سازی‌وتلبیس‌بازی عالیجاه شمس‌الدین‌خان‌بودبرای همینکه صاحبان انگریز را زنده گرفتار نماید وتمام خزانه صاحبان انگریز بتصرف خود آورد عالیجاه مذکور بعد ازچند روز فرمان اولیای دولت بحسب‌المدعای خود از کابل اسمی صاحبان ممدوح طلبانیده ودربالاحصار جانب صاحبان مذکور فرستاده داد هرگاه صاحبان فرمان اولیای دولت را ملاحظه نمودند بسیار متحیر و درششدر آمدند آخر کرنیل صاحب بعد مطالعه فرمان شاه مبلغ سه‌لك روپیه نقد ودیگر اسباب هرچه که درقلعه بالاحصار موجودبود همه‌را تفویض عالیجاه مذکور نمود وخود معهٔ فوج از قلعه بالاحصار فرود آمده مبلغ هفت‌هفت روپیه فی‌نفر بجهت زادرا حله بسپاهیان فوج

خود داده مستعد رفتن شدند بعده عالیجاه مذکور معه لشکر خود داخل قلعه بالاحصار گردیده تمام خزانه وباروت خانه وغیره اسباب همه بدست خود آورده حکم ممانعت غازیان داده که کسی واحدی وفردی ازغازیان در قلعه نیایند غازیان چون این حکم شنیدند ودیدند که عالیجاه مذکور تمام خزانه وسامان درتصرف خود آورده ویك حبه ودیناری بکسی ازغازیان نمیدهد ازین سبب تمام غازیان باهم اتفاق نموده و کمر همت بسته همراه فوج انگریز مستعد مقابله ومقاتله شدند که دریکدم فوج انگریز را بر باد دادند ومال ومتاع آنهارا تمام بغارت بردندوچند نفر ازفوج مذکور زنده اسیر ودستگیر نموده آوردند که ازآن کار مزدوری میگرفتند وآنچه که رساله‌دار وجمعدار درفوج انگریز بودند این چنین هوای پیدا کرده بودند ازبس غرور وتکبر باکسی هم کلام نمی شدند بلکه جواب سلام نمی دادند آنها انبار اسپان غازیان خراسان برسر افتخار خود می کشیدند وجاروب اصطبل می نمودند فی الجمله بوقت مقابله غازیان صاحبهای انگریز فراری شده درقلعهٔ بالاحصار پیش عالیجاه موصوف رفته‌آرام گرفتند مگر یك صاحب معه میم صاحبه خود بدست غازیان افتاده بود غازیان ازروی سنگدلی او را به سخت ترین عذاب کشتند وباو دشنام هاداده میگفتند خوب بخور انگور غزنین که بس شیرین است حاصل کلام آنکه تمامی صاحبان انگریز که پیش عالیجاه مذکور در قلعهٔ بالاحصار رفته‌بودند درقید نگاهداشته وازکمال خوشی وفرحت‌فتحنامه تسخیر قلعهٔ غزنین واسیر ودستگیر نمودند صاحبان انگریز جانب سرداران کابل نوشته روانه نمود که درجنگ غزنین دوپلتن وچهار رساله ترك سوار ودوازده صاحبان انگریز زنده اسیر ودستگیر وباقی همه علف تیغ بیدریغ غازیان شدند چون عالیجاه مذکور بعد نوشتن فتح نامه درقلعه غزنین نقاره این فتح فروزی بلند آواز ساخته بنظم و نسق امور آن سرزمین وبدلجوئی غازیان ورعایا میپرداخت .

دربیان رفتن سردار محمد اکبرخان جانب جلال آباد و محاصره نمودن صاحبان انگریز راو کشته شدن شجاع الملك ازدست شجاع الدوله بموجب تاثیر اسم در کابل

نسایم نصرت شمایم ازقلم مشکین رقم بر گلذار بیان چنین در اهتزاز میایند که هرگاه سرداران کابل ازاهتزاز نسایم عنایت ایزدی سر زمین کابل وغزنین وغیره قلعه جات را ازخس وخاشاك افواج انگریزان پاك‌وصاف نمودند که‌یك‌نفس از صاحبان باقی نماند سردار محمد اکبرخان غازی شش هزار لشکر جرار کرار همراه گرفته بجهت مقابله انگریزان که‌درجلال آباد دائر بودند ازکابل روانهٔ جلال آباد گردیده ودرعرصهٔ راه دیگر لشکر را گذاشته فقط پانصد سوار مسلح مکمل پروانهٔ شمع محفل جنگ برکاب نصرت ماب خود گرفته بزودی تمام خودرا درجلال رسانیده فوج انگریز را ازهر چهار طرف محاصره نموده وهم دران سر زمین منادی کنانید که هرکه ازجماعهٔ مسلمین مومنین را سخین میباشند باید که بمقتضای مضمون کریمه (وتجاهدون فی سبیل‌الله باموالکم وانفسکم ذالکم خیرلکم انکنتم تعلمون) عمل نموده فوراً خود هارا دراین معارك نصارا حاضر نمایند باثر این منادی دوهزار جوانان جان‌نثار

ایمان دار نزد سردار محمد اکبرخان غازی حاضر آمدند ومافی الضمیر سردار موصوف همین بود نوعیکه در کابل صاحبان انگریز را زنده اسیرودستگیر نموده خزانه را بیغما آورده بود درجلال آبادهم چنین حکمت عملی نموده صاحبان انگریز را بدست خود آورد تاآنکه امیردوست محمدخان ازقید فرنگ رهائی یابد غرض کمدت دو ماه سردارممدوح درجلال آباد رونق افزای بوده بنای نقب زنی را برپای نمود نقب راتیار ساخته که دراین اثنای فوج انگریز ازهندوستان بنابر کمك داخل پشاور شدند سردار موصوف باستشمام زایحهٔ این شگوفه خبری طرف کابل بخدمت عالیجاهان محمدزمان خان وامین الله لوگری وغیره سرداران کابل نوشته فرستاده که فوج انگریزان برای استمداد انگریزان داخل پشاور است ایشان را مناسب بلکه متحتم است که بندگان شجاع الملك را بر تخت سلطنت جلوس داده وبادشاه اسلام مقرر نموده بعده بعرض اشرف اقدس اعلی برساند که امروز روز غزای میباشد حسبتاً لله کمرهمت بسته همدم غزای خوان غزای محمدی (ص) شوند وبجانب جلال آباد معهٔ جمعیت لشکر زود تشریف فرمای شوند از آنجا که از روز یکه شهزاده فتح جنگ هزیمت یافته بود ازهمان روز اولیای دولت ابواب دولت قلعهٔ بالا حصار کابل برروی خود مسدود ساخته پای دردامن اصطبار کشیده خاموش نشسته بود ورو ی التفات ازسرداران کابل تافته بود باهیچکس التفاتی نداشت سرداران کابل حسب نوشته سردار محمد اکبر خان باهم چون پروین مجموع گردیده بدر وازهٔ بالاحصار رفته و التماس ساخته افتتاح ابواب بالاحصار کنانیده بشرف استیلام اولیای دولت مشرف گردیده بعده بعرض اقدس رسانیدند که شکر بادشاه علی الاطلاق را است کههنوز آفتاب عالمتاب اسلام بر سپهر مسلمانی ضیاً بخش قلوب مسلمین ومومنین است که اولیای دولت چون مهرانور نور افزای سریر سلطنت میباشند والحال اراده رفع ظلمت کفر وغزای باید فرمود کهموجب تزاید روشنائی آفتاب عالمتاب دین محمدی (ص) علیه الصلواة والسلام متصور است وما سرداران ازقدیم غلام شاه وحلقه بگوش فرمان بردار میباشیم واز اطاعت وفرمان برداری اولیای دولت هرگز انحراف جایز نخواهیم داشت حکم حکم ازشاه وازبندگان بسر دویدن است اولیان دولت بعد عرض سرداران کابل در آنوقت باری وبلی پرداخته حکم بر ارتخاص سرداران مذکور داد وبجواب صاف آنها نپرداخت بلحاظ اینکه سرداران کابل یکی از متعلقان امیر دوست محمد خان میباشند وهمیشه بسرکار اشرف کینهٔ دیرینه قلبی دارند مبادا یکدام فریب بازی وخدعه طرازی درصورت دوستی زوال دولت حیاتم نموده تمام مال دنیا را بیغمای برند ودیگر اینکه گاه باشد از اراده حق باز صاحبان انگریز بها در فتحیاب خراسان شوند پس ازهردوطرف ازین سو مانده وازآن سو رانده شوندازین قسم اینچنین خیالات بمبالغه فکر وتمیز خود رسانیده ازملاقات سرداران البته ملاحظه و احتراز تمام می نمود وحالا که درآن ایام پیش اولیای دولت مقدار ده هزار فوج ودوازده ضرب توپ وخزانه بی شمار وباروت خانه بسیار موجود بود القصه هر گاه اولیای دولت بچشم ملاحظه می نمود که هرطرف غازیان روی ایمان خود را بغازهٔ تازهٔ جلادت

می آرایند هم آغوش عروس فتح می شوند بعد طوعاً وکرهاً بهمراه سرداران کابل قایل صلاح ومشورت گردیده وعهد پیمان موثق نموده مستعد عزیمت جلال آباد شده تمام لشکر خودرا معهٔ شاهزاده گان حکم رفتن داد وحرم محترم خود را در بالاحصار گذاشته بیرون کابل بمسافت یک کروه منزل انداز گردیده و مبلغ یک دولک روپیه نقد وپانصد طاقه دوشاله بجهت خلعت های سرداران بر داشته هریک سرداران را بقدر مرتبهٔ عزت بخلاع فاخره وانعام متکاثره سرفرازی بخشید خصوصاً عالیجاه امین الله خان لوگری بسیار میخواست ومحرم ومقرب اولیای دولت بوده ودیگران مثل عالیجاه محمدزمانخان وغیره سرداران که متعلق وعزیز امیر دوست محمدخان بودند بعطای خلعت سرفراز نکرده بلکه ازنظر شاهانه خود انداخته وحالا که عالیجاه محمد زمانخان بسیار ذیجاه وصاحب عزت بود وخلفان او بسیار دلاور وشجیع و عالیجاه امین الله خان همیشه ازسردارمحمد اکبرخان ومحمد زمانخان درسلک ملازمان وتابعداران بود واین تقرب عالیجاه امین الله خان بحضور امنای دولت بعالیجاه محمد زمانخان نهایت ناگوار بود ازآنجا که هرگاه اولیای دولت بسرداران دیگر خلاع را عطای نموده بود وعالیجاه محمد زمانخان وخلفان اورا بخلاع فاخره سرفراز می نمود هرآینه هرگز گرد خلال وفساد بدامن سلطنت اولیای دولت نمی نشست وفتنهٔ خفیه پیدا نمی گردید لیکن بامیر غضبان قضا وقدر چه ستیزه روزی که اولیای دولت تمام لشکر را جمع نموده حکم داده بود که مابدولت و اقبال جانب جلال آباد نهضت فرمای خواهیم شد تمام فوج مستعد و آماده باشند چون اولیای دولت از کابل معهٔ حشم برآمده منزل انداز بیرون کابل شده از آنجا که قاعدهٔ اولیای دولت بود که تمام روز درلشکر تشریف میداشت وشب تن وتنها معهٔ چندکس پیش خدمتان وکهاران درقلعهٔ بالاحصار کابل تشریف میبردند همان روز نیز همین ارادهٔ امنای دولت بود که بوقت صبح بعد ادای نماز فجر ازتمام منسوبان وعیال الوداع بینی وبینك خوانده دراردوی رسیده از آنجا لوای عزیمت جانب جلال آباد برافروخته خواهد شد چون اولیای دولت را همین منظور بود که درجلال آباد رسیده صاحبان انگریز را طرف هندوستان روانه کرده خواهد شد واز روی مصلحت وقت هرچه که قرارداد مناسب خواهد بود با صاحبان انگریز نموده خواهد شد لیکن عالیجاه محمد زمانخان وخلفان او بسبب کم نظری وکم التفاتی اولیای دولت نهایت بیدل وجگرخون وسوخته دل بودند شجاع الدوله خلف کلان عالیجاه محمد زمان خان که شجیع وهم اسم اولیای دولت بود چنانچه دردیرهٔ غازی خان تولداو شده بود در آنوقت اولیای دولت بزبان مبارك خود نام اورا شجاع الدوله گذاشته بود واین تاثیرهمان اسم بود که نسبت باولیای دولت بعرصهٔ ظهور میرسد حاصل کلام آنکه عالیجاه شجاع الدوله هرگاه این حالت کم التفاتی وکم نظری اولیای دولت ملاحظه نموده بسیار خشمناك وپرشور شر گردیده بعالیجاه محمد زمانخان والد ماجد خود گفت که اولیای دولت امین الله خان لوگری را که ملازم مایان بود وغیره امرای کم پایه راخلعتها ومناصب کلان داد بپایهٔ اعلی میرساند ومایان با اینهمه جانفشانی های وخیرخواهی ها ازعطای اولیای دولت خشك لب ومحروم ماندیم وچیزی عزت وقدردانی مایان نکرده اگردست من رسید

وفادر شدیم بالضرور شاه را از سریر دولت سلطنت حیات معزول خواهیم نمود عالیجاه محمد زمانخان هرچند خلف خودرا فهمایش نمود که باینوقت مهام غزای با افواج انگریز درپیش است اینچنین خیال باطله ازعقل دورست و هرگز مرتکب این حرکت ناصواب نشوند لیکن باو موثر نشده روز دیگر هرگاه شاه‌زرین کلاه آفتاب جهانتاب برسریر سپهراخضر جلوس نموده اولیای دولت بدستور معهود برتخت روان سوار گردیده از قلعهٔ بالاحصار برآمده رخ نهاد لشکرگاه گردید دراین اثناء عالیجاه شجاع الدوله پانزده نفر تفنگچی بهمراه خود گرفته در عرض راه مخفی وپنهان نشسته منتظر آمدن سواری شاه بود هرگاه سواری شاه نزدیك آمده عالیجاه مذکور بی محابا یکبارگی تفنگ ها بر روی اولیای دولت شلك نمود ازقضای کردگار یك دوگولهٔ تفنگ ها بجان نازنین اولیای دولت خورده ازتخت روان بر زمین افتاده سواران و حمالان بمعاینهٔ این حالت چون پیادگان درششدر حیرانی آمده مانند اسپ خیز زنان روی در فرار نهادند دراین صورت عالیجاه شجاع الدوله مثل فیلدمان خودرا برسرشاه رسانیده از روی جرأت وجهالت وسنگین دلی یك ضرب شمشیر آبدار حوالهٔ جان نازنین شاه نموده گفت بده خلعت امین‌الله‌خان را اگرچه شهباز روح پرفتوح اولیای دولت بضرب تفنگ وشمشیر درفضای عالم بالا درپرواز آمده بود بعده عالیجاه مذکور تمام زیورات وجواهرات وپوشاك وکمربند زرین وشمشیر بار بند طلا که جمله تخمیناً از مبلغ ده لك روپیه مالیه بود همه را به یغمای برد ونعش نازنین شاه‌را که بربستر های پشمینه ومخمل پرورش یافته بود ازپای گرفته برزمین سخت سنگریزه کشیده درانهارآب روان انداخته رفت (انا لله وانا الیه راجعون) ازآنجاکه شاه مرحوم عجب بادشاه ذی جاه وعالی‌همت بود تا آنکه سرخوش بادهٔ حیات بود هرگز هوای معشوقهٔ سلطنت خراسان ازسرش نرفته وچندین بار جمع آوری قشونات واخراجات نموده هزارهای عالم در جنگ های مخالفین کشته وکشتانده پس خیز معرکه فرار میگردید .

واین نوبت آخرین هم هزار های افواج انگریز ولشکر خراسان بر کباب خود از عالم فنا به عالم بقا برده تن تنها نرفته هزار های افواج برکباب خود گرفته رفته است معلوم نیست که درآنجای درچه معرکه آرای است وجواهد سوال خواهد بود از آنجا که دنیا دار مکافات است .

جهان دار مکافات است دارد طبع آئینه بهرصورت که‌هستی عکس‌خودراآنچنان بینی

چون بندگان شاه شجاع الملك درایام سلطنت بهوای‌نفس نافرجام جناب میرواعظ صاحب را که از سادات عظام وعلمای کرام بود ولکها مرید داشت از دمدغهٔ زوال سلطنت خود ازدست مردم اهل تشیع برناحق شهیدکرده بود ازآن رو از سریر سلطنت آواره گردیده دربدر میگشت هرگاه اساس جمعیت لشکر و غیره سامان درست ساخته روانهٔ خراسان می شد زود برهم خورده روی در ولایات آوارگی می‌نمود وبه آرزوی دل نمیرسید مگر این نوبت با ستظهار صاحبان انگلیسیه بهادر در دارالسلطنهٔ کابل رفته در بالاحصار کابل چون محبوسان برتخت سلطنت جلوس نمود لیکن از آنجاکه اولیای دولت درسر زمین کابل یك خون ناحق از جناب میرواعظ علیه الرحمه که اولیاءالله

بود کشانیده بود درمکافات آن منتقم حقیقی درآن سر زمین خون ریزی او لیای دو لت نمود علاوه هزار ها فوج انگریز از طفیلش برباد رفته ازآنجا که برطبق مضمون .

چون نهال ظلم را بنشانده   دیر گیرد سخت گیرد خوانده

فقط از آنجا که درهر سری سری است برای یك سر اولیاء الله چندین هزار هاسر که دوست اولیای دولت بودند طعمه تیغ بیدریغ قتل‌وقتال شدند .

در بیان بعد قتل شدن اولیای دولت سردار محمد اکبر خان توقف خود در جلال آباد مقرون صلاح ندیده مراجعت فرمای کابل و بند و بست نمودن کارهای آنجا

شجاع الدوله اعنی قلم زرین رقم که شجیع میدان سخن وری است درعرصه این مدعای چنین ترددات بیان مینماید . که هرگاه شاه شجاع الملك ازدست شجاع الدوله جرعه نوش باده شهادت گردیده همان وقت درلشکر بسیار تهلکه افتاد ودست غارت دراز کردند هرچیز که بدست کسی آمده ازآن شده شاهزاده خلف شاه ممدوح افتان خیزان هراسان از لشکرگاه طرف قلعه بالاحصار کابل فراری گردیده داخل بالاحصار شده وابواب قلعه بالاحصار بروی خود مسدود ساخت تا مدت یکماه ابواب قلعه مسدود وعالیجاه امین‌الله خان لوگری باتفاق شاهزاده در قلعه متوقف بود وعالیجاه محمد زمان خان وخلفانش‌معه چند ضرب اتواب درشهر کابل دایر و سردار محمد اکبرخان در جلال آباد بمحاصره انگریزان سخت پرداخته بود و عالیجاه شمس‌الدین خان درقلعه غزنین اقامت پذیر دراین صورت جرنیل پالك صاحب بهر در بجهت کشیدن سردار ممدوح ازجلال آباد بسیار تجویزات میکرد لیکن پیش نرفته آخر یك کس که‌خاص خدمتگار سردار موصوف بود اورا بطریق اخفا نزد خود طلبانیده گفت که هرگاه سردار ممدوح را بقتل میرسانند هرآئینه مبلغ دو سه لك روپیه ازسر کار بشما عطای خواهد شد چنانچه آن کس نحس نجسی بطمع حطام دنیا دین ایمان خودرا فروخته ازروی نمك بحرامی متعهد این امر ناشایسته گردید وجزل صاحب ممدوح چیزی مبلغات همانوقت باو عطا کرد وآن بی ایمان در پی قتل سردار موصوف شد لیکن‌وقت فرصت میدید آخریك روزگوله تفنگ بهسردار ممدوح زد ازآنجا که اگرچه دشمن قوی است اما نگاهبان قوی تراست ازقضا الهی گوله تفنگ بشانه سردارممدوح خورده لیکن کارگر نشده ازمرگ امان یافته اما در اردوی لشکر سردار موصوف آوازه‌مرگ سردار افتاد بااثر این آوازه تمام لشکر روی‌درفرارنهاد و سردارموصوف درآن میدان تن تنها مانده بعده سردار ممدوح اقامت خودرا در جلال‌آباد قرین مصلحت ندیده وهم خبر رسیدن فوج انگریز نزدیك جلال آباد شنیده لاچار روانه کابل شده ودرحین ورود کابل تمامی سرداران کابل پیش سردار ممدوح حاضر آمدند واورا سردار افسر خود مقرر نموده حلقه اطاعت و فرمان داری سردار موصوف درگوش جان انداختند مگرشاهزادگان ودیگر متعلقان اولیای دولت درریاست سردارممدوح بسیار ناخوش شدند وقدم خود هارا از بالاحصار بیرون نیاوردند .

آخرسردار معظم‌الیه بدلاسائی وتشفی شاهزاده‌ها ومتعلقانش پرداخته سازکاری وآمیزش نمود دراین اثنا جنرل پالک صاحب بهادر وجنرل سیل‌صاحب از راه گندمك معهٔ فوج خود ازجلال‌آباد ارادهٔ عزیمت کابل نمود اولاً جنرل سیل‌صاحب بهادر جاسوس خود را طور مخفی درکابل فرستاده همین اشتهار گوش‌زد مردم نمودند که اگر افغانان قیدیان انگریزان را کدام اذیت رسانیدند پس تخم افغانان ازروی زمین کشیده خواهد شد وتمام شهر کابل ویران وبی چراغ نموده خواهد شد هرگاه همین اشتهار برخاص وعام ظاهر وهویدا گردید پس تمام سرداران کابل هم‌اتفاق گردیده ازروی‌مصلحت پنجهزار بندوقچی را جانب کوه گندمك تعین وروانه نمودند که رفته سدراه فوج انگریز شوند روز دویم جنرل پالک صاحب بهادر به فوج خود حکم داد که از کوه جکدلك کوچ نموده روانهٔ گندمك شوند هرگاه فوج مذکور در گندمك آمدند افغانان غازیان که اکثر قوم غلزائی بودند ازهر چهار طرف برفوج انگریز حمله آوردند تامدت دوپاس روزخوب جنگ وجدال وقتل قتال واقع گردید فوج انگریز بسیار مقتول ومجروح‌شدند وازبس تشنگی عاجز وجان بلب آمدند ازآنجا که ازجلادت وهمت و مردانگی غازیان غلزئی چه نوشته شود زبان وزبان قلم از تحریر و تقریر آن بیرون است هرگاه جنرل صاحب ملاحظه نمود که فوج انگریزی مفت تباه میشود در این صورت حکم داد که‌تمام فوج‌دسته دسته گردیده ازهرچهار طرف برافغانان حمله نمایند درمدت چهارساعت سبب صدمهٔ اتواب وتفنگ ها پیاده افغانان غلزئی پراگنده وپریشان شدند ودراین حمله‌شصت وچهارنفر ازفوج انگریز مقتول شدند بعد پراگندگی غازیان افغانان راه کوه گندمك چون درز گندم کشاد شد بوقت شام تمام فوج انگریز ازبالای کوه بزیر آمدند ودرآنجا مقام نمودند چون این خبر هزیمت غازیان غلزئی درکابل بسمع سردار محمداکبرخان رسیده همانوقت آنچه قیدیان انگریز درکابل نزد سردارممدوح بودند همه را بدست عالیجاه محمدصالح خان برادرزادهٔ امیر بی نظیر داده به حفاظت واحتیاط تمام روانه‌قلعهٔ بامیان نمود وخود سردار موصوف دوروز در بالاحصارکابل اقامت گرفته اطوار حسن وقبح دوستی دوستان معلوم نموده دیدکه رنگی ندارد و همه متغیر اند بعده توقف را ناگوار دانسته معهٔ عیال واثقال واحمال مستعد قلعهٔ بامیان‌شده وعالیجاه امین‌الله خان راً که بلباس نمك حلالی وزیور شجاعت ودلاوری آراسته بود اورا پیش خود طلبانیده سپه‌سالار تمام فوج خود مقرر نموده وکپتان ساندرس‌صاحب را برکاب خود گرفته روانه قلعهٔ بامیان شده وباقی بیست نفر صاحبان انگریز که بسیار ذی هوش بودند بهوشیاری تمام و حفاظت لاکلام بدست . . . داده روانه قلعهٔ مذکور نمود ودر حین رفتن سردار موصوف عالیجاه محمدشاه خان غلزئی آنچه که متاع زر وجواهرات وغیره سامان ازغنیمت مکناتن صاحب وزیراعظم بدست یغمای‌خود آورده‌بود همه را آورده بسردار موصوف نظر گذار نمود ومصدر آفرینی های گردیده وسردار معظم الیه ازعالیجاه محمدشاه خان نهایت خوش دل شده و اورا بخلعت فاخره سرفراز ساخت فقط .

در بیان رفتن صاحبان انگلیسه دفعهٔ ثانی در کابل و سوختن چهار سطح بازار کابل ورهانیدن قیدیان خود .

هژبر قلم تیز چنگ نخچیر این مدعای را چنین صید سرپنجه بیان می‌نماید که درسنه یکهزارهشت صدوچهل‌ودوی عیسوی سی‌ام ماه ستمبر سنه ۱۸٤۲ مطابق بیست چهارم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار ودوصد وپنجاه وهشت هجری مقدسهٔ عالیجاه جنرل میکاسیل صاحب بهادر معهٔ جمعیت لشکر موفوره هرگاه داخل کابل شده ازعالیجاه سردار امین‌الله خان وصاحب ممدوح مابین آتشی مقابله ومجادله شعله‌ور گردیده صاحب بهادر پلتن‌چهل ویکم دراین جنگ درپی قواعد میدان فنا رفته ودیگر سواران و پیادگان ازفوج انگریز بسیار مقتول ومجروح‌شدند که تعداد آن ازشما بیرون‌است چون غازیان افغانان درجنگ ومقابلهٔ فوج انگریزان اینچنین دلیری وبهادری مینمودند گویا مثل شیر گرسنه برنخچیر حمله می‌آوردند نزدیك‌بود که غازیان مظفر ومنصور شوند که درین اثنای توبخانه انگریزان رسیده وازهر چهارطرف گوله‌ها مانند بارش باران باریدن گرفت دراین حالت غازیان ازبس اضراب اتواب تاب مقاومت نیاورده متفرق و پریشان گردیده درعمارتها پناه می گرفتند فوج انگریزان دراین صورت پیش رفت نموده آمده داخل شهر کابل شدند آنچه که عمارات کلان کلان بودند بضرب اتواب همه بخاك برابر نمودند وچهار سطح بازار کابل که یك گلدسته بود ازممر انتقام مکناتن صاحب بهادر که اورا غازیان درچهار سطح مذکور اویزان نموده بودند مسمار ومنهدم ساختند وانتقام صاحب ممدوح ازچهار سطح مذکور گرفتند مثل مشهور است که زور بشتر نمیرسد ده به پالان بعد خرابی کابل جنرل مکاسل صاحب بهادر برای جست وجوی قیدیان خود عالیجاه نشکنتر صاحب را معهٔ فوج لشکر بسیار سمت قلعهٔ بامیان روانه نمود دراثناء راه سردار محمداکبرخان چنان شبخون برفوج مذکور آورده تمام فوج اجناس مودی خانه وباروت خانه همه درقبضهٔ تصرف سردار ممدوح آمده ودر لشکر فوج انگریز این چنین تهلکه وتفرقه افتاد که هریك روی سوی خود مانند شیر درغنم افتد وگرگ در رمه روی درفرار نهادند ازآنجا که چندین مرتبه لشکر انگریز این چنین قسم تباه وخسته حال گردیده برقیدیان خود رسیده نتوانستند دراین ضمن جنرل‌نات‌صاحب بهادر را از سرکار حکم دادند که زود معهٔ فوج خودرا در غزنین رسانیده عالیجاه شمس‌الدین خان را گرفتار نموده و قلعهٔ غزنین را گرفته بعده طرف بامیان بجهت رهائی قیدیان روانه شوند صاحب ممدوح به موجب حکم‌روانه گردید هرگاه به‌مفاصلهٔ بیست‌وهشت کروه غزنین رسیده طرف عالیجاه شمس‌الدین‌خان پیغام مقابلهٔ جنگ نمود عالیجاه مذکور به مجرد شنیدن پیغام صلح بیست‌وچهارم ماه رجب سنه یکهزار و دوصد وپنجاه و هشت هجری مطابق بیست‌سیوم ماه اگست سنه‌یکهزارهشت‌صد وچهل‌ودو عیسوی معهٔ یازده هزار تفنگ چیان ویك ضرب توب دردامن کوهستان پنهان ساخته ودوهزار لشکر طرف شمال برصاحب ممدوح فرستاده وخود معهٔ پنجهزار سوار جرار در مقابلهٔ صاحب ممدوح آمده در آن صورت صاحب معظم‌الیه لشکر خودرا حکم تیارکی وآماده گی داده ازمنزلگاه

برآمده وتوب هارا نزد فوج گذاشته خود پیش آمده طنبور جنگ را درنوای آ ورده تامدت دوپاس نوایره جنگ شعله‌ور بوده ازکشته ها و خسته ها پشته ها گـرد یده که درحساب نیاید غازیان ازروی حمیت ایمانی وهمت مردانگی برقدم گاه خود چون کوه الوند ثابت بودند ودرلشکر انگریز اینچنین تفرقه افتاده که هوش و حواس خود با خته هراسان وترسان گردیدند دراین حالت صاحب‌ممدوح کلاه خودرا ازسر برداشته بفوج خو د مخاطب شده که شمایان ازاحتیاط .. میباشند بهادری و جوان مردی ایشان در مدرا س واحتیاط بنگاله مشهور ومعروف اگر دراین جای بـی همتی را شعار خود نمود ند پس تمام همت سوابق ولواحق ایشان برباد خواهد رفت هرگاه همت را گذاشتند پس سر خودرا بسنگ نـدامت خواهند داد وعرق افسوس وانفعال برجبین حال خواهند آ ورد اگر باینوقت باحریفان مقابله نکردند پس یـکی هم زنده نخواهد ماند بهتر همین است که یـکبارگی تمام‌فوج برحریفان حمله کنند فوج‌انگریز بشنیدن این‌حکم صاحب ممدوح رگ حمیت آ نها درحرکت ودیگ غیرت وهمت آ نها درجوش آمده هریك ازروی همت وجوان مردی برحریفان غازیان جلو ریز شدند که دریك حمله بسیاری ازحریفان طرف کوه وجنگل فراری شدند عالیجاه شمس‌الدین‌خان نیز بمعاینهٔ این‌حالت معهٔ سی سواران عنان تاب طرف قلعهٔ غزنین گـردیده دراین صورت فوج انگریز نزدیك غزنین ر سیده وغازیان که درکوه پنهان بودند یکبارگی ازکوهستان بیرون برآمـده و شمشیر های خون آشام ازنیام ها کشیده درفوج انگریز افتادند ودر یك لمحه دوصد و چهار سپاهی ازفوج انگریز درخاك قتل وقتال انداخته باز طرف کـوهستان رفتند روز سیوم جنرل نات صاحب بهادر متصل قلعهٔ غزنین معهٔ فـوج و اتواب رسیده اتواب زدن شروع نمود وابواب قلعهٔ غزنین‌را بزدن اتواب بربادداده وعالیجاه قمرالدین‌خان برادرشمس‌الدین خان معهٔ دیگر رفقای غازیان ازابواب شهادت داخـل دارالجنه شدنـد درانوقت عا لیجاه شمس‌الدین خان بارفقای خود مشورت طلب گردیده بعضی رفقای درمجلس مشورت چنگ صلاح جنگ نواختند وبرخی درمحفل سنجش شمع این معنی را برافروختند که مصلحت وقت این است که جلد درکابل رسیده وازآنجا جمعیت لشکر موفوره گرفته آ مده بعده بنای مقابله نموده شود عالیجاه مذکور را این مصلحت پسند خاطر افتاده فـور آ قدری سواران جرار خوش اسپه همراه خود گرفته روانهٔ کابل گردید چون عالیجاه مذ کور نزدیك کابل رسیده درآنجا غلبه صاحبان انگریز شنیده ترك رفتن کابل‌کرده ازراه کوهستان عازم قلعه بامیان گردید، جنرل‌نات صاحب بعدروانگی‌عالیجاه مذکورمددگاری بخت‌خود دانسته بجلدی تمام داخل غزنین شده نشان فتح فیروزی برقلعه‌نصب نموده‌طبور شادمانی وفتح مندانه بلند آوازنمود لیـکن روزوشب ازترس شبخون غاز یان در اندیشه وخوفناك بوده به حافظت تمام وهوشیاری لاکلام اوقات گذاری می‌نمود چون باردیگر هرگاه این خبر تسخیر قلعه غزنین بسمع لارد صاحب بهادر افسر فوج انگریـز رسید ابواب نشاط وخرمی واسباب‌شادی وانبساط برچهره حال‌صاحب‌ممدوح‌مفتوح وآماده گشت همانوقت طرف جنرل‌نا تصاحب حکم فرستاد که ابواب قلعه غزنین که سلطا ن محمود شاه غزنین ازسومنات هندوستان آ ودره بود آن را بجلدی تمام واحتیاط‌کلی ازغزنین روانه

هندوستان نمایند که آین دلیل قوی‌ازدوباره فتح وتسخیرخراسان‌است‌ودیگر اینکه‌ازکمی محاصل خراسان وبسیاری مخارج عذری پیشنهاد خاطر خود نموده ملـك خراسان کابل وقندهار گذاشته روانه هندوستان گردیدند از آنجا که این مثل بدان می نماید جائیکه زوراست سند قدر ندارد لیکن این خرابی های‌جانی ونقصان‌مالی که‌انواع‌انواع‌بسر کار انگلیسه بهادر ازدست غازیان سرداران خراسان رسید آنرا نسیا منسیا نمودند که‌تاحال ازلاش‌های مردگان فوج انگریز راه تردد درخراسان مسدود واین مرتبه دویما که‌فوج انگریز درخراسان رفته بودند محض برای رهائی بندیان خود میگویند که لکهو کها ی مبلغان باهالیان خراسان داده بهزارخواری وهزارهای کشتخون داخل کابل‌شده‌و چندان خرج عمارات منهدمه بمالکان داده بعده به تخریب عمارات و چهار سطح بازار کابل پرداخته پرده کارخود نموده وابواب‌سومنات هندوستان ازغزنین برداشته‌راجع هندو ستان شدند والا صاحبان انگریز ولایت خراسانرا بجان خریدار بودند که خیال هوس درسر داشتند که درآنجا محکمه خود گرفته سدراه روس شوند لیکن چه فایده که هم جانها دادند وهم زر افشاندند . بجز خرابی وهزیمت نتیجهٔ دیگری نیافتند وداغ حسرت بردل گذاشتنداز آنجا که خانه نشینی بی بی از بی چادری‌است نه‌ازمستوری هر گاه صاحبان‌انگریز بهادر دست قدرت برملك خراسان می یافتند کسی‌میگذاشتند واقسام اقسام فواکهات که فقط انگور چهل‌وچهار قسم میباشد ودیگر فواکهات سیب واناروناك ورواش وتوت بیدانه وخربوزه شیرین وتربوزه وسرده آلوچه وشفتالو وغیره بیان هریك‌میوه عجیب لذتی دارد درملك دیگر کجا پیدا می‌شوند قطع نظر ازین فقط آب‌یخ درتمام ملك هندوستان بهم نه‌میرسد چه‌جای فواکهاتست اگر کدام میوه درملك هندوستان پیدا می‌شود هم نابود چراکه رنگش‌ببین حالش‌بپرس مردم هندوستان چه شباهت لطیف و چه لباس شریف دارند جامه های شان چون تنگ وبادال چپاتی درجنگ،توبه کردم ازین چپاتی چار، وقنار بنا عذاب النار .

خانهٔ شان بلند و همت پست   یارب این هردورا برابر کن

ازآنجا که لشکر هندوستان سوخته استخوان‌را بالشکرخراسان که‌غذای شان همه گوشت گوسفندان‌ناصری‌وانگورهای صاحبی وخلیلی وحسینی وغیره فواکهات میباشد چه‌نسبت گویا کلوخ را برسنگ زدن است اگردردال چپاتی چیزی‌قوت‌می‌بود پس‌لشکر هندوستان ازتاب برف خراسان نمیگداختند و درباب همت وجوان مردی لشکر هند وستان شاه جهان بادشاه هندوستان عجب نغمه ازقانون طبع نواخته‌است بابای‌من بهادر من دیروز صاحب نه لك سوار بودم امروز برای رکاب دار محتاجم مغرور مباش با لشکرهندوستان چه‌هندو وچه مسلمان .

بیا تفرج این چرخ بی مدا راکن   نظر به شاه جهان و بحال دارا کن
قضاقضا نشود ای عزیزمن هرگز   توخواه فال بزن خواه استخارا کن

ازآنجا که‌چرخ بی‌مدارا باهیچکس‌مدارانکند ـ گردش گردون گردان کرده نانرا گرد گرد برسر اهل تمیزان ناکسان را مرد کرد   گردش گردون گردان اینچنین دارد خیال هرکمالی را زوالی هرزوالی را کمال فقط .

دربیان فتح نمودن قلعه غزنین که بار دیگر عالیجاه جنرل نات صاحب واز آنجا طرف قلعه بامیان بجهت رهائی قیدیان رفتن

دوال قلم خوش رقم طبل این مدعای را چنین می نوازد که هر گاه جنرل نات صاحب بهادر قلعه غزنین را ازدست عالیجاه شمس الدینخان فتح نمود وبعد ازسه روز ازقلعه غزنین معه فوج لشکرخود بنا برزهائی قیدیان روانه طرف قلعه بامیان گردید وعالیجاه محمدصالح خان که به موجب حکم سردار محمد اکبرخان قیدیان را درقلعه بامیان برده به مکانات تنگ تاریك جدا گانه عورتان را علاحده ومردان را علاحده درحبس داشتند چون اسیران پنجه جفا و رفتاران بند بلا هر گاه دیدند که تکلیف قید ازحد گذشته و نزدیك بود که طایر روح آنها از قفس عنصری پرواز نمایند ورشته حیات آنها ازمایوسی گسیخته گردد وهمین فکر میکردند که تادم حیات درقید خواهیم ماند ویا افغانان بطریق غلامی کنیزك در کوهستان خواهند فروخت درین صورت قیدیان باهم مصلحت کردند که الحال تدبیری باید نمود که ازآن صورت رهائی درآئینهٔ مدعای رخنما گردد وتیر تدبیر را از کمان اندیشه چنان باید زد که برنشانه مراد خورد از آنجا که قیدیان عالیجاه لارنس صاحب بهادر را دراین امر مختار نمودند وصاحب ممدوح بسیار دانای و از موده کار ورور گار بود یك روز صاحب موصوف پیش عالیجاه محمد صالح خان رفته وآداب تسلیمات بجا آورده دور ایستاده شد عالیجاه مذکور ازروی لطف ومهربانی ملتفت حال صاحب ممدوح شده پرسید که چه خبر دارند بنشینید هرچه احوال ما فی الضمیر دارند بلاشك بگویند صاحب ممدوح ازکمال دانش وشعور عالیجاه مذکور جواب داد که تمام حال واحوال ما گرفتاران چون روز روشن برخاطر مبارك ظاهر وازآفتاب روشن تر است احتیاج تقریر وبیان نیست از آنجا که عیان است چه حاجت به بیان ایکن بالفعل از قضاء کردگار ما اسیران در قبضه اقتدار ایشان گرفتار میباشیم وآنعالیجاه درین مدت حبس همیشه غمخوار ومددگار ما گرفتاران بند بلا هستند بی تکلف وخوشامد میگویم که سردار محمد اکبر خان قدر مقدار ایشان نمی داند وجوهر حسن نیك و ذاتی ایشان نمی شناسد خدا شاهد است که ازما وشما سابق ملاقات می بود ورابطه دوستی واتحادمربوط میداند که شمارا بچه مرتبه وعلو درجه می رسانیدم لیکن چه فایده که ما یان امروز خود گرفتار میباشیم لاچار چیزی کرده نمیتوانیم و برطبق مضمون او خویشتن گم است کەرا رهبری کند لیکن اگر باین وقت ایشان یك مهربانی برما گرفتاران پنجه جفا نمایند عین احسان خواهد بود که مایان را یکبارگی درمقام کندمك درنزد پالك صاحب رسانیده دهند پس یك لك روپیه خدمت ایشان میکنم وسوای ازین دیگر وظیفه سالیانه نیز مقرر ازسرکار کنانیده خواهد شد عالیجاه موصوف بهشنیدن این سخنان دلفریب صاحب ممدوح درمقام صبر آمده چیزی درجواب صاحب ممدوح تکلم نکرده بجهت خوردن طعام ونوشیدن آب وگردانیدن صاحبان اسیران حکم داده از آنجا که دراوقاتی که خبر فتح غزنین از جنرل نات صاحب بهادر رسیده بود درآنوقت صاحبان اسیران دلریشان وپریشان یك اقرار نامه درحضور اینکه هر گاه تمام قیدیان را درمقام کندمك پیش جنرل پالك رسانیده دادند پس مبلغ يك لك روپیه نقد خدمت آنعالیجاه میکنم وتمام عمر از ممراین جانبخشها

مرهون احسان آنعالیجاه خواهم بود وازسرکار انگلیسه بهادد وظیفه مقرری بجهت آنعالیجاه واولاد آنعالیجاه تادم‌حیات ازسرکارعطای خواهد شد نوشته عالیجاه موصوف داده بودند باز درآن روز های قاصدی ازطرف کابل معه خط جنرل پالك صاحب بهادر بخدمت عالیجاه مذکور رسیده درآن نوشته بود که اگر مهربانی کرده صاحبان اسیران را درنزد من رسانیده میدهند هرآئینه بالفعل بیست هزار روپیه نقد سر دست و مبلغ یکهزار روپیه عوض سالینه ازسرکار بانعالیجاه عطای خواهد شد از آنجاکه عالیجاه مذکور را این سخن صاحب ممدوح بسیارخوش‌آمده درفکر همین بود برنوشته صاحب ممدوح عمل‌نماید چونکه زرعجب جواهری‌است فرح بخش که ازدیدن آن طبیعت درنشاط می آید واز شنیدن نغمه آن مایه رفع ملال می‌شود ازآنجا ، که وجه‌سرخ وروی سکه داری،عزیزی قابل‌صاحب‌عیاری، کهی بگرفته خوبان‌را سردست ۔ کهی‌سیمین برانراکردپابست ، فرح بخش درون‌های پریشان، کلید قفل‌مشکلهای‌دوران. چون‌عالیجاه‌مذکور بامیدنغمه‌شیرین زرمیخواست که بندوبست‌فرستادن‌قیدیان‌طرف کابل‌پیش‌صاحب‌ممدوح نماید که‌درین‌اثناء‌رقعه‌دستخطی‌سردار محمداکبر خان بنام محمدصالح خان ورود آورده باین مضمون که بمجرد ملاحظه رقعهٔ هذا قیدیان انگریز ازقلعه بامیان بجلدی کشیده باحتیاط وهوشیاری وخبرداری تمام روانه خلم شوند که درکابل انگریزان بازغلبه شده افواج آنها هرچهار طرف بجهت تفحص قیدیان تلاشی وامروز فردا نزدیك قلعه بامیان خواهند رسید نظر برآن علاج واقعه پیش ازوقوع واقعه باید نمود خبردار دربجاآوری این حکم تاخیر نباید کرد عالیجاه موصوف بموجب حکم‌سردار ممدوح طوعاً وکرهاً قیدیان‌را ازقلعه بامیان کشیده عزم رفتن خلم نمود که‌درین اثناء قاصدی آمده خبرداد که‌لشکر انگریزان برموضع تاجبین که‌متصل بامیانست رسیده باافغانان آنجا مقابله نمودند وشکست فاحش باافغانان داده‌اند چون این خبر از زبان منشی موهن لعل کشمیری که‌رفیق برنس صاحب بود بعالیجاه لارنس صاحب رسیده بسیار خوشوقت گردیده وباعث تقویت‌دل‌او گردیده ازآنجا که‌قیدیان سبب شنیدن خبرآمدن فوج انگریز وخوردن شکست افغانان یکبارگی درمقام جرأت آمدند لیکن عقل دوراندیش مانع پذیرفتن این‌جرأت گردیده بعده منشی مذکور لارنس‌صاحب‌بهادر بهمراه‌خود گرفته پیش عالیجاه محمد صالح خان آمدند وگفتند که مایان شنیده‌ایم که‌فوج سرکار انگلیسیه بهادر فتح موضع تاجبین نمودند وافغانان هزیمت‌یافتند وامروز فردا دراینجا خواهد رسید وخوب میدانیم که‌شمایان‌را طاقت توانای مقابله فوج انگریز بالفعل نیست طرفة‌العین درهم وبرهم خواهند شد واین مبلغان‌نذرانه که‌نقد رقم میباشد ازدست شما خواهد رفت وداغ حسرت آن لااهوار درجگر ایشان خواهد ماند بلکه بیم‌آنست که مبادا طائر وجود شریف دردام فوج انگلیسیه بهادر گرفتار آید بعدخرابی بصره چه‌سود وتمام عمر بحسرت وافسوس بسر خواهند آورد وفی‌الواقعه که‌مایان الحال برشما احسان مینمائیم که چنین‌سخنان خیراندیشی از روی اخلاص بشما گفتم آینده اختیار باقی،من آنچه شرط بلاغ است باتومیگویم، تو خواه ازسخنم پندگیرخواه ملال، لازمهٔ دانایان دوراندیش عاقبت‌بین همین است که‌ماقیدیان‌را رهائی دهند وبطرف کابل روانه نمایند که‌به‌بهبودی وحسن خدمتی ونیك‌ذاتی‌ایشان دراین

است و آنچه که رفقای عالیجاه محمد صالح خان بودند آنها نیز همین صلاح و تـدبیر بهتر دانسته پسندیدند آخر الامر بعد از جدوجهد بسیار عالیجاه مذکور اقرارنامه حسب المدعای ازصاحبان اسیران نویسانیده وضامن کپتان تـکر نصاحب گرفته و برضمانیت نامه نیز دسخط تمامی صاحبان قیدیان انداخته و آن اقرار نامه را حجت وشفای حیات خود دانسته بعده جمیع صاحبان قیدیان را رهائی داده روانه کابل نمود هر گاه صاحبان قیدیان از قیدهای یافته چون باز تیزپرواز خودهارا درچهاونی کابل پیش جنرل ناتصاحب بهادر رسانیدند صاحب ممدوح ازرهائی قیدیان دستیاب درایت نشاط وخرمی گردیده نقاره های شاد مانه بلند آواز نمود ومحفل جشن جمشیدی آراسته از بس خوشی وخرمی بازار رقص گـرم ساختند وعنادیل زبان را درگـلزار محفل آرائی بنغمات دلـکشای انگریزی مترنـم کردند که ازآواز های حزین وسرودها دلـگزین زهره ناهید فلك آب گردیده غرض بعد رسیدن قیدیان مبلغ سه صد روپیه مشاهره بطریق وظیفه برای عالیجاه محمد صالحخان ازسرکار مقرر نمودند ودیـگر اقرارنامه های وعهد انجام همه پیچیده در بغل دغل خود داشتند بعد جنرل ناتصاحب بهادر بتاریخ چهاردهـم ماه اکتوبر سنـه ۱۸٤۲ چهتبی انـگریزی طرف کـپتان جی ، سی صاحب باین مضمون نوشته فرستاد که جنرل پالك صاحب هرگاه داخل کابل شود اورا بگویند که الحال ازشما وفوج شما وقت بدی رسیده ونیـز یك متنفس ازصاحبان انـگریز درکابل نخواهد ماند باقی آنچه که مردم کابل بملازمان انـگریز اذیت وسختی های رسانیده بودند درعوض آن انتقام ازعمارات کـلان کـلان امرأ عالیمقام کـشیده شد سوختانیده خاکستر نموده شد مخلص بعدازپنجروز جنرل پالك صاحب بهادر ازکابل روانه جلال آباد گردیده چون درمقام کوتل رسیده درآنجا غازیان افغانان برفوج صاحب ممدوح شبخون آورده تمام اسباب وسامان ازفوج مذکور بغارت بردند وکـپتان ازپلتن چهلدویم ودو کـپتان ازپلتن چهلم وسواران بجهت استمداد صاحب ممدوح مامور بودند یك جنـگ بهمراه آنها ازغازیان واقع شده مقدار شصت آدم وافسر اسپان مقتول گردیده وچندین اسپان مجروح شدند القصه هرگاه جنرل پالك صاحـب ازجلال آباد بازتدارك سامان واسباب گـرفته روانـه سمت پشاور شد در اثنای راه بازغازیان افغانان چندین شب خونها برفوج انـگریز نمودند واسباب وسامان را به یغمای بردند هرگاه فوج انـگریز نزدیك درهٔ خیبر رسیدند درین اثنأ دو صد نفـر افغانان غازیان دلاور چون هژبران شمشیرها برهنه بدست همت گرفته برفوج مذکور حمله آورده اینچنین زدکوب وشمشیربازی نمودند سپاهیان پیاده ازفوج انـگریز قواعد بنـدوق های خود فراموش نموده خطا شدند ودست وپای آنها تمام آبله گردیده طریق گریز اختیار نمودند درین بلوه پنج توپ بدست غازیان افتاده وباروتخانه بسیار درتصرف غازیان آمده لیـکن طرفه کار این بود که افغانان را قواعد توپ زدن نمی آمد اگر می آمد پس راه گـذر مسدود می بود یك ذی نفس زنده نه میرفت فی الجمله هرقدر که افواج انـگریز بهادر وقت آمد ورفت ازدرهٔ خیبر فی نفر یك روپیه کـلدار عوض گـذر بمـردم افغانان خیبر داده بعده جان بسلامت ازدرهٔ خیبر کـشیده بردند مـگر دوپلتن ازدادن مبلغان انـکار نمودند آنها سه شبانه روز درکوه بند ومعطل بودند هرگاه ادای مبلغان بدستور دیـگران کردند

بعد از آن راه گذر یافتند فوج معینی جنرل پالك صاحب بهادر که در کابل وجلال آباد ازسوختانیدن عمارات چیزی دست وپای زده اسباب را جمع نموده بودند و بکمال غرور وبی پروائی معه اسباب محروقه داخل دره خیبر شدند ورجمنت ازجنرل میکائیل صاحب هم همراه آنها بود درینصورت یکبارگی مردم افغانان چیزی که بر بالای کوه بودند تفنگ های برفوج مذکور زدن گرفتند دراین ضمن یك جماعه پیاده سروپای برهنه ازافغانان شمشیرها برهنه بدست گرفته درفوج افتادند درعرصه چهارساعت لاش ها برلاش شدند وجای بجای از کشتها پشتها گردیدند ومردم ساربان وسائیسان اسپان که تمام مال وازمبلغان نقد وجنس همراه داشتند همه را غازیان غارت نمودند بسبب کثرت لاشها مردگان شش روز راه مسدود بود هرگاه فوج انگریزان بسیار جمع گردیده بعده بصدمه گروهی لاش ها مردگان ازراه دور کرده درمیان نشیب کوه انداختند ازآن بعد راه تردد کشاده شد ازآنجا که اینقدر تباهی وخرابی بافواج انگریز درخراسان پیش آمد که از گفتن ونوشتن نیست آنچه خواریهای جهان وشرمساری های زمان بودند همه عاید حال صاحبان انگریز وافواج گردیده میگویند که اگر نطره غیرت دروجود صاحبان انگریز می بود پس زندگی برخود حرام می دانستند یك گولی زهر قاتل خورده خودرا هلاك میشدند لیکن صاحبان انگریز که هر یك موسوم باسم بهادری میباشند این همه خفتهای و بی شرمی ها را پس پشت خود انداخته گفتند ده پهلوان زنده خوش است القصه که صاحبان انگریز بعد خرابی های جانی ومالی وحیله وری عمارات کابل را سوختانده وابواب قلعه غزنین کشیده بار شتران نموده روانه هندوستان نمودند وقیدیان خودرا رهانیدند دراین اثنا حکم جناب نواب گورنر جنرل لارد الین برود بهادر بنام صاحبان متعینه افواج خراسان شرف انفاذ یافته که اولاً ملك خراسان زرخیز نیست نفع کم خرج بسیار دوما جماعه افغانیه بی رحم سنگدل همه کوه نشین وصحرای نورد میباشند باین قسم جماعه مقابله و مصالحه نمودن بالفعل صورت ندارد ایشان بلاتوقف یکدم قیدیان را همراه خود گرفته خودهارا فیروزپور رسانند که درخور این خدمت وجانفشانی ها که درین مهام پرافت تمام خراسان نموده اند مصدر عنایات وانعامات سرکار انگلسیه بهادر گردیده مرتبه مناسب وعهدهٔ کلان سرفرازی خواهد یافت چون جنرل پالك صاحب بهادر وجنرل نات صاحب بهادر وغیره صاحبان ماهوارزه خراسان مطابق حکم نواب گورنر صاحب ممدوح قیدیان خودهارا ازخراسان گرفته تشریف فرمای مکان دارالامان فیروزپور شدند و ازغم والم شداید خراسان رهائی یافتند ودرفیروزپور تشریفده شکرحیات تازه بجای آوردند از آنجا که ولایت خراسان محل بازان وملك هندوستان مکان زاغان مثل مشهوراست چون زاغان را به بازان آشنائی نیاید که درینخصوص یك نقل از بازان وزاغان تصنیف عقلای و فصحا است که بعد اتمام صورت واقعه نوشته خواهد شد که بمطالعه ناظرین این رساله هزلیه خواهد آمد .

دربیان آنکه راویان میگویند که دفعهٔ ثانی آمدن فوج انگریز صاحب بهادر در کابل وسوختن عمارات وچهار سطح کابل و گرفتن قلعه‌غزنین و بردن دروازهٔ غزنین ازسومنات هندوستان جانب هندوستان و رهانیدن قیدیان خود محض بسازگاری سردار محمداکبر خان بود

بلبل قلم خوش رقم دربوستان این داستان چنین خوش الحان می‌شود کـه هر گاه سردار ملك اقتدار محمداکبر خان ازروی همت ودلاوری تمام کوهستان کابل و غزنین وقندهار وغیره که‌محل شهبازان غازیان بودنـد ازظلمت زاغان نوارانی نموده رونق افزای جلال آباد گردیده عالیجاهان جنرل ناتصاحب بهادر وجنرل پالـك صاحب بهادر معه‌افواج درجلال آباد دایر بودند آنهارا سخت‌محاصره نمودتامدت دوماه‌سردار موصوف درآنجا منزل انداز بود ونقب را تیار کنانیده دربنصورت صاحبان انگریز نهایت عاجز ودرششدرحیرانی آمدندودردفع‌سردار موصوف بسیارتدبیرات‌درخاك میکردند لیکن پیش نرفته‌آخرروی التجابسردار مذکور آورده بعرض وسانیدند که‌این قدرخرابی و بدناموسی که درملك خراسان ازدست سرداران خراسان بسرکار انگریزبهادر رسیده درمدت العمر جائی ندیدیم واین چنین مرارت های وتلخکامی ها گاهی نچشیدیم .

اگراین بارجان برم زغمت　　　　هوس عاشقی دگر نکنم

این‌سزاهای که‌یافته‌ایم کافی واین که‌کشیده‌ایم‌وافی است وامیردوست محمدخان‌را هم ازهندوستان طلبانیده حاضر مینمایم وازمبلغان نذرانه نوعیکه مرضی وخواهش خاطر سردار خواهد بود خدمت میکنیم بشرطیکه پرده کار مایان از مصلحت واعانت ایشان بعمل آید اولاً اینکه قیدیان مایان را رهائی بخشیده ودیگر اینکـه مایان معه فوج یکبارگی در کابل وغزنین رسیده انتقام خودرا از تخریب عمارات کابل وچهار سطح کابل که‌درآن مکناتن صاحب‌را آویزان نموده بودند کشیده بعده بلاتوقف یکدم راجع هندوستان خواهیم‌شد عهد وپیمان‌موثق مینمائیم و هم دوباره‌این‌چنین هوس نخواهیم کرد سردار موصوف‌درجواب امرنمود که کارایشان همه‌انگریزی وحیله‌سازی‌وعهد وپیمان ایشان لایق اعتبار نیست مگـر ازاهالیان ولایت انگلیسیه عهدنامه بیایدوهم از جناب امیر بی‌نظیر والد ماجدما درآنجا تشفی وتسلی گردد ونوشته امیر بی نظیر دربنخصوص موسومهٔ من‌برسد بعد تجویز کرده نوعیکه اقتضاء خواهش سرکار انگلیسه بهادر خواهد بود انشاءالله تعالی ازقوه بعمل خواهد آمد چون صاحبان انگریز مصلحت امر سردار موصوف بجان خود منت دانسته قبول‌دار شدندوالاممکن‌نبود که‌صاحبان انگریز دفعهٔ ثانی کابل وغزنین وقیدیان خودرا ازسردار ممدوح بگیرند هرگاه صاحبان انگریز بزور بازوی همت قیدیان خودرا خلاص نموده بودند پس چه‌احتیاج داشتند که‌بعد رهائی قیدیان خود امیر دوست محمدخان‌را ازقید فرنگ رهائی دهند رفتن صاحبان انگریز دفعه ثانی

در کابل وسوختن عمارات و گرفتن غزنین و رهانیدن قیدیان محض بساز گاری سردار محمد اکبرخان بود وقتیکه سردار ممدوح ازقید والی بخارا رهائی یافته داخل کابل گردیده بود دران وقت چه دولت وچه سامان داشت فقط بدست خالی وبی سرو سامانی چه قدر جنگ های بافوج انگریز نمود که تمام فوج انگریز راذلیل وهلاک نموده ازملک خراسان کشیده وحالا که خزانه سردار موصوف ازیغمای فوج انگریز مالامال واسباب سامان جنگ از اتواب وبنادیق وباروتخانه وگدام همه موجود ومهیاداشت وهزار های غازیان شجیع بر کاب نصرت بالش حاضر بودند چه نحو شد که صاحبان انگریز بهادر باینقدر قلیل فوج بازدر کابل وغزنین رفتند وقیدیان خودهارا بی مقابله ومقاتله ازقید خلاص کنانیده آوردند ازآنجا که فرمان روایان خط عقل ودانش وسریرانان کشور فهم وبینش کجا باین قول محال تن داده درمحل اعتبار می آرند اصل مدعای این است که هرگاه عهدنامه اعالیان انگلستان معه مکتوب مرغوب امیر دوست محمدخان مشعر برتشفی سردار ممدوح شرف نفاذ یافته ونیز دراین اثنا خبر قتل بندگان شاه شجاع الملك ازدست شجاع الدواله که ذکر آن صحایف صدر مندرج است بسمع سردار موصوف رسیده پس ازلحاظ خرابی کابل که مبادا آتش فتنه وفساد شعله ور گردد ازین سبب بعد حصول عهدنامه مذکوروایصال مراسله امیر بی نظیر باصاحبان انگریز ساز گاری نموده خود روانه کابل شده وبصاحبان انگریز که در جلال آباد بودند فهمایش نمود که هرگاه من علانیه باصاحبان ساز گاری نموده قیدیان ایشان رارهائی دهم وحوزه کابل وغزنین بدست ایشان واگذارم پس چندین فتنه های وفساد برپای خواهد شد که رفع ودفع آن بسیار مشکل و دشوار خواهد شد اولاً همین غازیان وسرداران کابل درهلاك من دریغ وصرفه نخواهند کرد وثانیاً قیدیان ایشان رازیر تیغ بیدریغ خواهد کشید سیوماً ازایشان یك نفس زنده واپس نخواهد رفت تدبیری باید نمود که اشتباه وشکوك مطالب ومقاصد مافی الضمیر ایشان بدست مدعای آید درحال ایشان درظاهر بافوج خود بمردانگی درتعاقب ماجانب کابل تشریف فرمای شوند اگرچه افغانان پیش راه ایشان گرفته بمقابله خواهند پرداخت لیکن وقت کارزار پس پای شده خواهد رفت وایشان جنگ کنان داخل شهر کابل شوند ومن پیش ازورود ایشان ازروی مصلحت باسرداران کابل درمقام رنجش آمده قیدیان را روانه سمت قلعه بامیان خواهم نمود وخودهم ازکابل برآمده بدر خواهیم رفت بعده ایشان بخاطر جمع تخریب عمارات کابل وچهار سطح بازار کابل ساخته روانه قلعه غزنین شوند که عالیجاه شمس الدینخان بموجب فهمایش قدری بازار جنگ گرم نمودو وقلعه غزنین را گذاشته طرف قلعه بامیان خواهد آمد بعده ایشان قلعه غزنین رابدست خود آورده ولوای نصرت برافراشته ودروازه قلعه غزنین رابرداشته ودلیل قوی دوباره فتح خراسان ساخته بعده روانه طرف قلعه بامیان شوند که صورت تجویز رهائی قیدیان صورت وقوع یابد هر گاه صاحبان ممدوح باین همه مصلحت وساز گاری سردار موصوف بعد فتح قلعهٔ غزنی روانهٔ بامیان گردیده چون قیدیان پیش از رسیدن صاحب ممدوح ازعالیجاه محمد صالح خان نو عیکه بالا ذکر یافته رهائی یافته روانه کابل شده بودند بهمراه عالیجاه مذکور آنچه که قرارداد وعهد انجام صاحبان انگریز نموده بودند برخلاف آن برداخته هیچ بایفای آن نپرداختند ازآنجا که رفتن صاحبان انگریز دفعه ثانی در کابل محض ازساز گاری سر دار

محمد اکبرخان بوده والاچه قدرت داشتند که باین همه خرابی های فاحش بیکدام روی طرف کابل میرفتند لیکن مثل است که باملك بساز وده را بتاز باوجود این همه سازگاری هم از ناسازی بخت رمیده خود چه قدر زحمت ها و خواری و محنت های کشیده بی حصول گوهر مدعای راجع هندوستان شدند فقط ازانجا که خیر الامور اوسطها است چیزی که از حداندازه بیرون می شود در آن خلل های فاحش بسیار میشوند ولقمه را باید برداشت که توان خورد ازآنجا که صاحبان انگریز صاحب داعیه میباشند ازین چنین شکست و فتح هیچ پروای ندارند دیده شود که عاقبت کار کجا سر کشد فقط .

دربیان رهائی یافتن امیر بی نظیر دوست محمدخان ازقید فرنگ بزور بازوی همت سردار محمد اکبرخان غازی و ملاقات خالصه شیر سنگه بامیر بی نظیر ورفتن در کابل و خوشوقت شدن از ملاقات سردار محمد اکبر خان فرزند دلبند خود و غیره

امیر قلم ندرت رقم در تحریر این مدعای چنین بیان مینماید که هرگاه جنرل پالك صاحب بهادر وجنرل نات صاحب معه قیدیان بموجب حکم نواب گورنر لارد الین برو بهادر ازولایت خراسان روانه هندوستان گردیدند دراین صورت حکم نواب ممدوح در باب روانگی امیر دوست محمد خان معه جمیع منسوبان ومتعلقان جانب خراسان شرف نفاذ یافته امیر موصوف درآن روز درمکان میسوره بسیار خوشوقتی نمود وجشن آرای کرده تمام مردم اعلی وادنا مکان مذکوررا ضیافت نموده گوناگون اطعام بمردم خورا نیده بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار ودوصدو پنجاه وهشت هجری مطابق نهم ماه نومبر سنه یکهزار وهشتصد وچهل ودو هجری ازمکان میسوری تشریف فرمای فیروزپور گردیده و با نواب گورنر جنرل صاحب بهادر ملاقات نموده ورخصت یاب گردیده ودرحین رخصت صاحب ممدوح پانصد سوار وپیاده وچند زنجیر فیلان وشتران وچهگرهار بربار برداری بامیر موصوف داده روانه نمود وعالیجاه نواب غلام حیدرخان خلف امیر بی نظیر که در جنگ غزنی گرفتار شده بود دربیغی نظربند بود اورا هم گورنرصاحب بهادر از بیغی طلبانیده طرف لودیانه در خدمت امیر بی نظیر فرستاده وحاجی کاکر را نیز بعالیجاه نواب مذکور داده چنانچه نواب ممدوح درلودیانه بقدم بوسی امیر بی نظیر والد ماجد خود مشرف گردیده مسرت اندوز شده شب دیجور فراق را بصبح وصال مبدل نمودند بعد از دوماه امیر بی نظیر از لودیانه مستعد ولایت خراسان گردیده وقت ارتخاص لارد صاحب بهادر یك خلعت سنگینی بامیر ممدوح اعطا نمود ودروقت روانگی خود بنفس نفیس لارد صاحب بهادر بطریق اعاده بهمراه امیر بی نظیر بسیار راه رفته صاحب ممدوح درحین معاودت مدت یکپاس با امیر بی نظیر خلوت نمود ازکمال محبت ونهایت مودت بامیر بی نظیر فهمایش نمود تا کید کرد که زنهار صدزنهار باسرکار انگلیسه بهادر هرگز رفتار مخالفت وبدسلوکی پیش نخواهند گرفت وبا سکهان هم آمیزش و سازش خواهد نمود وازطریق خصومت و عداوت

بالکل احتراز خواهند کرد که نتیجه عاقبت کار ندارند وعالیجاه محمد اکبر خان را ازحمله پشاور وقتل سکهان منع مطلق باید نمود صاحب ممدوح بعد این همه نصایح ومواعظه عاقلانه ازامیر بی نظیر دست رخصت گرفته وهذا فراق بینی وبینك برزبان محبت تر جمان مابین رانده ووظیفه روزمره ومشاهره امیر بی نظیر تا بدره خیبر مقرر نمود ومعاودت فرمای گردیده چون امیر بی نظیر بقطع منازل رونق افزای سرحد ممالك محروسه خالصه مهاراجه سنگه گردیده کار پردازان خالصه شیر سنگه بموجب حکم مو کل خود درنزول منزل بطریق استقبال پیش امیر بی نظیر می آمدند وتعارف وضیافت های ازهرقسم نمودند مخلص واقعه بتاریخ بیستم ماه جنوری سنه ۱۸۵۸ عیسوی مطابق هژدهم ۱۸ ماه ذیحجة الحرام سنه یکهزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری مقدسه درشهر لاهور تشریف فرمای شده مها راجه شیر سنگه امرای خاص وهمنشین اختصاص خودرا بنا براستقبال امیر بی نظیر مامور نموده بود وهم لوازمه ضیافت واسباب جهانداری ازهراقسام ماکولات بوجه احسن مهیا و موجود کنانیده بعالیجاه حکمت دستگاه حکیم عزیزالدین خان را احص مصاحبت و خیر خواه بلا اشتباه مهاراجه ممدوح بود حکم داد که اراده سرکار بجهت ملاقات امیر بی نظیر درباغ حضوری منظور نظر است که هم تماشای باغ دلکشای وهم از گلزار ملاقات امیر بی نظیر گلهای صحبت رنگین بدست آرزوی آورده خواهد شد سر داران عالیشان معه افواج شایسته ولباس بایسته درکمال زرق وبرق فوراً درباغ مذکور حاضر دارند روز دویم مهاراجه ممدوح درباغ بصد زیب وآریش که شرح آن اگرداده شود هرآئینه شرح بطول میگردد چون نسیم سحری شگفتگی بخش گلهای باغ مذکور گردیده امیر بی نظیر از تکلیف نظاره گلهای بوستان ملاقات وصحبت خودنمود امیر بی نظیر از استشمام رایحه اینمعنی خودرا چون گلستان آرایش داده متوجه باغ مذکور گردیده لیکن پیش ازرفتن خود یك قبضه شمشیر اعلی ودوراس اسپان تازی وپانصد روپیه نقد بجهت نثار بخدمت مهاراجه ممدوح فرستاده بود وخودهم درتعاقب آن تشریف فرمای گردیده هر گاه امیر بی نظیر زینت افزای باغ مذکورشده مهاراجه موصوف تاب فرش بجهت تعظیم وتکریم امیر بی نظیر چون گلبن گ ازنسیم بس اشتیاق تحرك نموده از بس شوق وذوق محبت هلال آسای آغوش کشاد یکدگر راچون غنچه دربغل تنگ گرفتند بعد صفای ومرحبا بخوبی سرخوش باده نشاط ملاقات یکدیگر شدند وخیلی مدت در محفل خاص مابین شمع مکالمه وصحبت روشن نمودند چنانچه ازصحبت شیرین یکدیگر سیری نداشتند در این اثنا بحضور مهاراجه خبر رسید که سردارمحمد اکبرخان بجمعیت سی هزار فوج لشکر نزدیك دره خیبر منزل انداز گردیده است وعزیمت پشاور دارد درصورت شنیدن این خبرمهاراجه ازامیر بی نظیر پرسید که سردار محمد اکبر خان چقدر عمر دارد امیر فرمود که بیست وشش سال عمراوخواهد بود باز مهاراجه بامیر مخاطب شد که سردار محمد اکبر خان اجتماع فوج لشکر بسیار نموده است آیا که کدام اراده دردل دارد امیر فرمود که برای استقبال ما آمده باشد مهاراجه گفت که البته قصد بیرون آمدن ازدره خیبر داشته باشد امیررا ازین معنی خوب اطلاع خواهد بود امیر بازدرجواب مخاطب شده قطع ازین کلام نموده باز سیار بوستان دیگر سخنان محبت بنیان شدند بوقت عصر امیر بی نظیر باتفاق

مهاراجه سوار گردیده تماشای قواعد پلتن پیاده مهاراجه‌راملاحظه نمودند بعد تماشای پلتن مذکور مهاراجه رونق افزای در بارگاه خود وامیر بی‌نظیر نظارت بخش باغ‌مذکور گردیده تمام‌شب گلچین ریاض‌عیش وعشرت بوده تامدت یکماه امیربی نظیر در لاهور بباغ‌مذکور اقامت پذیر بوده گوناگون گلهای مسرت ونشاطوازهارفرحت وانبساط بدامن ابتهاج می‌چیدا گردرین اوقات ازاخبارنویسان‌انواع اخبارات ازسردار محمد اکبر خان از اراده گرفتن پشاور بسمع مهاراجه شیر سنگه میرسیدند ودرینخصوص امراء مهاراجه چندین خیالات بدل خودراه کرده مشورت هائی می کردند اخرالامررا جا دهیان سنگه و دیگر سرداران وامیران مهاراجه شیرسنگه در خدمت امیر بی نظیر شرف احضار یافته ازتوقف چند روز دیگر بسیار عرض و التماس نمودند وهم استدعای تازه عهدو پیمان بامیر بی نظیر کردند لیکن امیر بی‌نظیر ازعهد نامه تازه چشم پوشی کرده چندان ملتفت نشده ازلاهور روانه گردید هرگاه‌امیربی‌نظیر درمنزل ازدرلاهوردورشده آنچه که سواران وپیاده گان سرکار انگلیسه بهادر تابدره خیبر برکاب امیر بی نظیر مامور بودند همه را طرف فیروز پور رخصت داد در این اثنا چهار هزار فوج خراسانی برکاب امیربی نظیر آمده حاضر شدند وازفوج سکهان امیر را بقدر سر موی اندیشه وخیال نبود ودردل سکهان خوف وهراس ازفوج خراسانی بسیار بود لیکن درعرض راه هیچکس ازسکهان سرشورش ازگریبان خود بالانکردند ویك سردار از سکهان همراه رکاب امیر بی‌نظیر درخدمت گذاری حاضر مانده که در هرمنزل ضیافت کنان بکمال اعزاز واکرام امیر را داخل دره خیبر نمودند بعده امیر سکهان رخصت یاب گردیده وبعطای خلعت فاخره ازخدمت امیر بی‌نظیر دوست محمدخان سرفرازی‌یافته راجع لاهور گردید هرگاه امیربی‌نظیر تشریف فرمای دره خیبر گردیده و طایفه افغانان خیر مقدم امیر بی نظیر ابواب قلعه خیبر فرحت وابتهاج برچهره حال خود کشاد و بهپیش امیر آمده مراسم تسلیمات بجا آورده درزبان افغانی مبارك بادی میدادند و خوشیها میکردند تامدت پنجروز امیررا توقف داده انواع‌انواع‌مهمانداری‌وضیافت‌های‌نمودند بعداز پنجروز امیربی‌نظیر ازدره خیبر بر آمده بقطع منازل تشریف فرمای جلال‌آباد گردیدند سردار محمداکبرخان بشنیدن‌این مژدهٔ دلکشای‌فرح افزای‌عندلیب زبان‌را باین ترانه مترنم ساخت.

بر این مژده گرجان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

پای‌برهنه دوان دوان رفته سعادت قدم بوسی امیر والد ماجد خود حاصل نمود ودیده رمدکشیده مهاجرت ومفارقت را بجواهر سرمه بقای مسرت افزای غمزدای قبله‌گاه خودنورانی نمود وازبس‌شوق وافتراق این قصیده‌را ازبر خواندن گرفت قصیده

فغان که ازحرکات سپهر کجر فتار فتاد طرح جدائی میانهٔ من یار

زمانه پیش‌من آورد آنچنان روزی که‌روشنم شد ازآن روزمعنی شب‌تار

هران گلی که‌ز گلزار وصل او چیدم زهجر بر دلم آمدهز ار نشتر خار

بدامن مژه رفتن زطرف خارا حس بهپلك دیده‌ستردن زروی صحراخار

بهقعرچاه فتادن زآسمان بلند بفرق سرشدن ازدشت جانب کهسار

هزار لقمه بدندان ربودن از دم شیر هزار عقده بناخن کشودن ازدم‌مار

ازین مخاطره گرصد وهزارپیش آید — به ازجدائی یاران هزار بار هزار
بجست وجوی تو ام بالغدووالا صال — بگفتگوی توام با لعشی و الابکار
اگر بباغ روم باغ داغ دل گردد — وگر بگل نگرم گل بچشمم آید خار
من ازتو دور ندانم که‌خواب راحت چیست — چگونه‌هست شکیب وچگونه‌هست قرار
سحر که‌مرغ چمن‌راه بوستان گیرد — بمنزل تو درایم بصدفغان چو هزار
گهی چوحلقه نهم‌چشم خون‌فشان بردر — گهی چو کاه نهم‌روی زرد بر دیوار
بگرد آن درودیوار گردم وگویم — باه وناله که‌ای کرد گارلیل و نهار
تو آن امیر سفر کرده رابمن برسان — ازآن‌دیار فرنگ وباین دیار بیار

سردار محمد اکبرخان بعد اتمام این قصیدهٔ حزین سرخودرا برقدم مبارك امیر گذاشته خیلی مدت افتاده بود وازسحاب دیده اشك می‌بارید وامیر بی‌نظیر نیز چون ابر نیسان میگریست وازطرفین نوا ئره دردفراق سر بفلك کشیده آخر الامر امیر بی نظیر ازروی مهر پدری سردار مذکور را دربغل عنایت واشفاق خود گرفته سر و چشم فرزند را بوسه داد وگفت که ای لخت جگرمن وای نوردیدهٔ من وای‌جان پدروای روح وروان من اگرچه ازفضل الهی جلشانه‌است لیکن‌سبب دلاوری وجوان مردی‌آن فرزند دل بند که ازبند فرنگ رهائی ناممکن بودصورت‌رهائی درآئینه مرادم جلوه نمای گردید سردار ممدوح درجواب التماس کرد که‌این همه ازتائیدات الهی جلشانه و میامن برکات آن قبله گاهی متصور اگروالی بخارای شریف سلسله نظر بندی در پایم نینداخته بود چگونه روامیداشتم که‌آن قبلهٔ دوجهان اینقدر مدت بااین‌همه‌عیال‌واطفال‌در قید انگلستان متردد خاطر باشند باوجودیکه امیر بی‌نظیر چقدر جنگهای ودلاوری ها بافوج انگریز بهادر نمودند هم برامیرقادر نشدند بازهم امیر ازروی مصلحت وقت ومعاینه صورت نفاق سرداران خراسان خود بخود آمده استیلام صاحبان انگریز نمو دند واو شا ن هیچ یك انصاف نکردند بلکه بمقتضای بی انصافی وحق ناشناسی امیر را چون اسیران روانهٔ هندوستان نمودند ومن بی‌حضور آن کعبه وقبله چگونه زندگی میکردم الحال ازاده همین بود که بیاری عنایت ایزد باری جلشانه واعانت حضرت ر سالت پناهی لوای نصرت انتمای‌اسلام درولایت نصب‌می‌نمودم امیربی‌نظیر ازین‌تقریردل‌پذیر سردارمحمد اکبرخان نهایت خوشوقت گردیده سردار بلند اقتدار را درآغوش عاطفت گرفته سروچشمش ببوسید وتحسین کرد .

از آنجا که دراین مقام نقل‌بازان وزاغان بسیار مناسب حال افتاد نقل‌است که طبله بازان دریك جزیره که بنزهت وصفای دم موافقت بابهشت برین میزدودرآن جزیره مسکن وماوای خود ساخته فارغ‌البال بال افشان استراحت و آرام بودند وطایفهٔ زاغان ظلمت سرشت را صعوه خیال تصرف آن مکان جنت نشان‌در هوای خاطر بسیار بود لیکن‌بسبب زبردستی وزندگی بازان‌جرات کرده نمیتوانستند وهمیشه تدبیرات را درخاك میکردند آخر ازقضای کردگار و گردش لیل‌ونهار سر کردهٔ‌بازان که‌شهبال نام داشت بال صحتش دردام بیماری پیچیده چندمدت درجزیره رنجور بود ازآنجا که بموجب عادت وعرف‌تبدیل مکان مریض‌به محل دیگر ضرورولازم است سرکردهٔ باز ان حسب مصلحت

امرای خود بنا بر شفایابی ازمکان اصلی نقل نموده بمکان دیگررفت هرگاه دفع بیماری شهبال گردید به یاد آرام گاه اصلی خود با مراحکم رفتن جزیرهٔ اصلی داد زاغ قلم سیه‌رقم برشاخسار این مدعای چنین غوغای بیان مینماید که‌چون زاغان جزیرهٔ بازان خالی یافتند وقت را فرصت یافته از روی خام طمعی وسیه بختی خود آمده بمکان بازان نشستند وآشیانه های درجزیره‌طرح نموده بال افشان سروروانبساط بودند وبررسائی عقل وهوش خود بال تحسین می کشادند که عجب جزیرهٔ بازان بی رنج ومحنت بدستم افتاده وتا چند مدت زاغان در مکان بازان فارغ البال سیه روز گاری خود بسرمی آور دند روزی عنقا سر کردهٔ زاغان روسای خود را طلبانیده مشورت نمود که این جزیره آرام گاه بازان است مبادا بجهت تفرج رفته باشند گاه باشد که یادآرام گاه اصلی خود نموده معاودت نمایند ومایان حریف مقابله بازان نیستیم همیشه فتح از بازان وهزیمت از طرف ماز اغاست‌دراینباب خفاش عقل شما درشب این مصلحت چه پرواز مینماید چون‌عنقارا بابوم شوم دوستی بود باامرای خود برای مشورت وصلاح این امر پیش بوم رفته سر گذشت تیر گی روز گار خود بیان نمود بوم ساعتی صحرا نورد ویرانهٔ فکر و اندیشه گردیده باعنقا سرکرده زاغان گفت که شمایان بحسب ظاهر تاب مقابلهٔ بازان ندارید وطائرفتح‌نصرت همیشه صیدسرپنجهٔ اقتدار بازان است وجیفهٔ هزیمت نصیب شما زاغان است بهتراست که بگفتهٔ خرد مندان علاج واقعه پیش از وقوع بایدکرد اگر ترك مکان بازان نمو ده جای دیگر رفته آشیا نه پذیر شوید عین مقرون مصلحت و بهبو دی است والا بسیار زحمتهای خواهید کشید تا از چنگ بازان رهائی یابید مگر عقلای دانشمند وبلغا ی ارجمند تدبیرات را درهرامری از امور روز گار جایزداشته اند خصو صاً درنحو این‌مقدمه مصلحت بهتر ازاتفاق نیست هرگاه در ظلمتکده ضمیر ایشان چراغ اتفاق روشن است باری چند روز طوعاً وکرهاً درمکان بازان روز گار خود را بسر خواهد آورد والا محالست در یخصورت عنقا سرکرده زاغان روی طرف امرا خود گردانیده بانها گفت که‌از ویرانهٔ طبع بوم‌چنین مصلحت‌سرزده‌الحال‌شمایان بچه‌مصلحت میل دارید امرای زاغان بال‌همت را تکان دا ده گفتند که مایان همه در جیفه خوری اتفاق ثابت قدم‌میباشیم وکرگس واربچنگال ومنقارجلادت وبهادری دمار ازروز گار فرقهٔ بازان برمی‌آریم وروی همت راازکار زار باز ان نخواهیم تافت جان رانثار این راه‌خواهیم نمود عنقا سر کردهٔ زاغان چون این سخنان تهورانه از امرا زاغان شنیداین باری بال اطمینان تکانیده‌خوشوقت‌از بوم باز گشته‌درجزیره بازان‌رفته آشیانه‌پذیر آرام‌شدند وقدر قلیل‌ازراغان فلاکت زده ازخودجدانموده برشوارع مقرر نمودند که هرگاه‌اثری ازبازان معلوم شود زودخبربرسانند که به قرعهٔ زنند گی دمار از دماغ بازان کشیده شود ازآنجا که‌هر گاه زاغان به‌تمهیدی که مذکور شد دام‌حیله وری درراه بازان انداخته بخاطر جمع درجزیرهٔ بازان نشستند چون روزی شهبال‌سر کردهٔ بازان هرگاه پروبال صحتش ازدام بیماری رهائی یافته بمتقضای حب الوطن بال افشان هوای جزیرهٔ مکان‌مالوفه گردیده‌هرگاه درعرض‌راه رسید وزیرباتدبیر شهبال به‌شهبال گفت که همیشه کبکان مراد طعمهٔ کام آن خدایگان باد مدتیست که جزیره‌را گذاشته ایم مبادا ازاصناف طایران خام‌طمع ازروی‌جهالت‌ورذالت خودرفته درآن‌جزیره‌آرام گاه خودساخته

باشند ودام حیله وری نوعیکه خاطرخواه آنها باشد در راه مدعایم افگنده باشند ومایان غافل بر سر آنها برویم پس تیری که درکمان حیلهٔ خود داشته باشند برهدف جانم بزنند و چشم زخم هزیمت برسد مقرون مصلحت این است کهاول جاسوس فرستاده خبر بگریم کهچه نحو صورت دارد شهبال بوزیر گفت که کرا مجال ازطیو ران است که چنین حرکت نمایند همچنین برابر میر و یم احتیاج فرستادن جاسوس نیست باز و زیر عرض نمود . مرد آخربین مبارك بنده است چوناحتیاط وعاقبت اندیشی کاربادشاهان ولایت عقل ودانش استآخر بموجب صلاحوزیر جاسوسی راتعینوروانه نمودند وخودروزی چند درعرض راه بانتظار خبر توقف کردند جاسوس عود نموده گفت ساحت دار الملك امیر نزهتگاه ونزول زاغان ظلمت سرشت شده وآماده خصومت و منازعه اند شهبال بامرا گفت چون نخچیر را پرتوچراغ عمر بپایان رسدباضیغم آغاز ستیزه نماید اکنوندرین امرمصلحت چیست امرا گفتند تدبیر واندیشه دردفع آنها لازم نیستهمین که همه رابیمن اقبال ملك کشای امیر اسیر ود ستگر نموده ومستقر سریر تخت گاه خود میگر دیم شهبال گفت فرعهٔ زاغان بحیله وری وبازند گی مشهور اند تابوجهی ازوجوه دلجمی پناه بحصار اطمینان نبرده باشند قدرت ار تکاب چنین جراتی ندارند دشمن هرکه باشد ازخصومتش ایمن نتوان بود وسررشته محافظت حال وضابط احتیاط ودور اندیشی ازدست نبایــد داد قدیر و حقیر خصم را از یــك دود مــان و سلسله بــاید شمــرده خصم راعاجز شمر دن نیست آئین خرد یكشرر بنیاد صد خر من کند زیر و زبر عقلا گفته اند کهکم سهچیز رابسیار باید دانست اولا مخاصمت اعدا ست که هرفتنهو خللی که ازبسیار اوآید ازکمش نیز بوقوع انجامد ودیگر ی بیما ریست کهاگر در علاج اندکش نپردازند عنقریب دست تسلطش قوت یافته معمورهٔ حیات را زیر وزبر سازدسوماً آتشی است که شراری ازآن درنیم نفس عالمی را بسوزانند .

هردشمنی که هست قوی باید ش شمرد   کز پشهٔ ضعیف بود فیل در عذاب

برهر تقدیر اگر چه غافل برسر دشمن رفتن وبخدعه وفریب خصم را عاجز وز بون ساختن کسرمرتبه شجاعت ارباب صولت وقدرتست نهایت چون تنبیه خودناشناسان بی‌ادب وگمراهان فساد طلب بهریك ازصدر نشینان کشور قدر ت بهرو ضعی که پیش رود واجب است . بیت تا بیم تا زیانه بباشد کمیترا   برراه راست کی نهد از سر کشی قدم

آنچه بخاتر میرسد آنست که اگرهمه بیكمرتبه داخل جزیره شویم ممکن که آنها از راه احتیاط طرح تمهیدات نمود مستعد محاربه باشند ونیرنگـــاهوحیله ها که درنظر دارند بخاطر جمع بظهوررسانند اگر نسیم فتح از پر چم علم اقبال ما بحرکت آید مارا انواع رنجها باید کشید که سدتدبیرات آنهارا بشکنیم وگاه‌باشد که همه متفرق گشته نتوانیم که بطریق لازم انتقام ازآنها بکشیم واگر نصرت جانب آنها باشد بسیار سعیها باید کرد تاازچنگك عقوبت آنها نجات یابیم رای سلیم آنست که قلیلی سپاه را جدا کرده پیش فرستیم وخود بالشکریان ازراه دیگررفته بحوالی جزیره پنهان گر دیم وچون آن گروه باز افغان آغاز جدال کنندازراه مصلحت بعجز اعتراف کرده امان خـوا ستـه قـرا ری شـو نـد و بعـد از انکـه زا غـا ن بخـا طـر جـمـع بـجـا ی و

مکان خود فرار گیرند از کمین در آمده غافل بجزیره داخل گردیم وهمهٔ آنهارا بچنگک آورده نگذاریم که احدی جان بسلامت بیرون برد چون عقد این امر و تدبیر انتظام پذیرفت . بنحویکه ذکــر یافت شهبال معمول ساخته همه زاغان را اسیر ساخته بـطریق خاطر خواه سزای جزای بهآنها دادند وخود بسریر عزو احترام بولایت جزیره خواهش خود مستقر گردیدند از آنجا که پاد شاهی نقش خاتم کسی است که بزم معاش وسلوك را از مصباح رعایت حد وپایه خود مجلی ساخته دست ازصیانت حال و مرتبه خود کوتاه نسازند وبه تلاش وسعت دستگاه وحب ریاست و جاه از بساط آرمیدگی و قناعت نفس قدم بیرون نگذارد وموافق رویه وسلك موروثی خود زندگانی کنند که اگردرروزگار راحت وعافیت موجود است درعالم سلامت نفس وعدم داعیه است اگر فی الواقع زاغانرا از سیه بختی نایرهٔ بلندپروازی های مشتعل نگشته تلاش همچشمی شهبال نمیکردند پیوسته صدر نشین آشیان عافیت وبالا گرد هوای اوج عافیت وفارغبالی می بودند بدانکه همیشه راحت هستم سفر اهل قناعت وعزل وشرمساری در سراغ خانهٔ ارباب منصب است .

باقناعت عافیت پیوسته با شد همعنان * در سراغ خانهٔ منصب بود سیلاب عزل

ازآنجا که ارباب بصیرت ودانائیرا یك نکته کافی است هرگاه صاحبان عالیشان انگلیسه بهادر هوس تسخیر ملك خراسان نمی کردند هرآینه این همه خزاین ودفاین و گدام واتواب و دواب ازقسم اسپان وشتران وغیره که تعداد آن ازحساب بیرون است وهزار ها سپاه سیاه وسفید از هندوستان و انگلستان مانند زاغان صید سرپنجه اقتدار غازیان شهبازان خراسان نمی شدند فقط از آنجا که سلطنت خراسان آسان نیست کـه نوالهٔهریك ارباب داعیه باشد جنت مکان نادرشاه پادشاه باوجود حشمخراسان بفحوای مضمون .

شغال بیشهٔ ما زندران را * نگیرد جز سگ مازندرانی

وچندین خزاین ودفاین واسباب رزم نتوانست که تمام ملك خراسان در قبضهٔ تصرف خود آورد اگر یك کوهستان میگرفت دیگر کوهستان یاغی وباغی می بود وچندین سالهای سال جنگهای کرده هرگز بملك خراسان قادر نشد چه جای صاحبان انگریزان باین لشکر هندوستان که صورت زاغان بودند کهدر عرصهٔ ده یازده ماه تصرف ملك خراسان نماید «صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود» . از آنجا کـه از مردم هندوستان چنین اجل رسیده بود که بی گور و کفن درخراسان ازدست غازیان طعمهٔ نهنگ دریای هلاك شدند وغازیان اسلام که همه تشنهٔ زلال جهاد بودند سرخ روی دنیا وآخرت دانسته جان ناتوان رانثارراهاین سعادت جهاد نمودند خوشا بحال کسانیکه شربت شهادت نوشیدند وای بر حال آنها که گوئی دین وایمان خودرا درین میدان معارك بانصاری باختند .

دربیان رفتن امیر بی‌نظیر ازجلال آباد طرف کابل و مشورت نمودن باسرداران کابل و گرفتن مبلغان ازسرداران مذکور کهازچنگ افواج انگلیسه بهادر بدست یغمای آورده بودند وغیره

امیر بی نظیر قلم خوش رقــم که مسند نشین ولایت سخن دانی است درتحریر این مدعای چنین بیان مینماید که هرگاه امیر دوست محمدخان درسنه یکهزارو دو صد وپنجاه

وهشت هجری در ماه صفر المظفر سفر باظفر هندوستان نموده رونق افزای جلال آباد گردیده سرخوش نشهٔ باده ملاقات سردار محمد اکبرخان فرزند دلبند خود شده بعده مستعد کابل گردیده چون این خبرآمدن امیر بی‌نظیر بسمع سرداران کابل رسیده پس باهم مجموع شده ازروی مصلحت اتفاق‌نموده ازعلمای عظام آنجا فتوای گرفتند که برای جهاد حاکم ازبنی هاشم باید بالفعل خلف مرحوم میرواعظ علیه الرحمه که‌ازسادات کرام است حاکم خود مقرر مینمائیم وامیر دوست محمد خان وسردار محمد اکبرخان و عالیجاه محمد زمان خان و غیره سرداران همه سرگردان جیوش اسلام مقرر خواهد شد چون سرداران کابل رقم این مشورت را از دفتر خانهٔ مصلحت خود نگارش دادند امیر بی نظیر روز دوم شمع مجلس آرای روشن ساخته تمامی سرداران کابل را بار احضار داده از روی کشاد پیشانی بسرداران کابل مخاطب گردید که الحال مارا بحکومت وریاست خراسان هیچ مداخلت نیست هرنحویکه صلاح و مرضی تمامی سر داران اقتضای نماید عین مدعاست وهر که‌راحاکم خودمقرر نمایند اختیار دارند لیکن من ازمدت مدید و عهد بعید ازصورت حال افغانان خوب واقف واز سیرت آنها نهایت عارف وما را بهر امیر وسردار مشورت کردن ضرور است وبرعکس آن نمودن دور ازدانش‌وعقل‌است چون امیران را این سخن امیر بی نظیر بسیار پسند آمده وبر مصلحت امیر همه راضی شده گوش هوش خود هارا باصغای کلام امیر بی‌نظیر داشتند بعده امیر فرمود که‌اولا آبادی ملك وآسودگی رعایای از همه امورات مقدم باید که زینت دلبران خط وخال ووسمه و غازه وزینت باد شاهی آبادی ملك وآسودگی رعایای است دوماً آماده گی و تیارگی لشکر وسامان بخوبی باید نمود که صید افگنی شنقاربقوت پروبال است وسرداری سردار باستمداد لشکر است سوماً در عرصهٔ دوسه سال تدارك این همه اسباب گرفته بعده کمر برجهاد بسته آید ، مثل است که اولاً بندوبست خانه بعدازآن عزم سفر بیگانه باید‌کرد سرداران کابل چون این کلام اززبان امیر بی نظیر شنیدند نهایت خوشوقت گردیده ازجان‌ودل‌امیربی‌نظیر را بحکومت وریاست خراسان اختیار نموده زمام نظم ونسق جمیع مهام بدست اقتدار امیر بی نظیر واگذاشتند بعدازین همه انجام وقرار داد امیربی‌نظیر بر جلوس سریر ریاست خراسان جلوه استقرار گرفته عالیجاه امین الله خان لوگری که خزانهٔ صاحبان انگریز ومال تجاران وغیره بدست یغمای‌آورده بود سردار بی نظیراورا مقید ساخته در خواست مال غنیمت ازو نمود لیکن عالیجاه مذکور درقید خود راضی بود وبدادن مال غنیمت بسیار ناخوش بود، آخر بعداز چندروز تمامی‌مال غنیمت آورده تسلیم صندوق‌خانهٔ امیر بی نظیر نموده رهائی یافت واز عالیجاه طرباز‌خان مبلغ ده هزارروپیه واز عالیجاه خلعت خان میمندی هفت هزار روپیه وازعالیجاه آغا جان پنجهزار روپیه واز عالیجاه برکت الله خان غلزئی پانزده هزار روپیه فقط بسخنان زبانی امیر بی نظیر حصول نموده غرض آنچه که‌سرداران کابل مال و متاع از لشکر انگریزان غارت نموده بودند از هریك باز یافت نموده داخل صندوق خانهٔ خود نموده وسرداران مذکور ، بملاحظه حفظ آبروی خود مبلغان ومال ومتاع مغروته همه بامیر بی نظیر بی‌چون و چرا رسانیده دادند ویك روز صندوق‌دار به امیر بی‌نظیرخبرداد که خزانه درصندوق خانه موجودنیست

وسپاه تنخواه میخواهد امیر بی نظیر در ساعت درشهر کابل منادی کنانید که پیش هر که از امراء مبلغان سکه کمپنی موجود باشد بلا فرصت آورده درسر کار حاضر نماید واگر کسی اهمال نمود مورد سخت سزای خواهد شد سرداران کابل بشنیدن این منادی بسیار ناخوش گردیده لیکن بمقتضای حکم حاکم مرگ مفاجات است لاچار طوعا وکرها بجاآوری حکم امیر لازم دانسته چیزیکه مبلغان سکهٔ کمپنی در خزانهٔ خود داشتند برداشته پیش امیر حاضر نمودند مطلب که امیر بی نظیر به تجویزی درجه بدرجه اکثر مال غنیمت از سرداران کابل درحیز تصرف خود آورده به تجهیز سامان ولشکر و پلاتن میپرداخت و روز بروز جمعیت لشکر سامان گرفته میرفت تا آنکه هوای بلند پروازی که سرداران مذکور درسر پیدا نموده بودند همه را امیر بی نظیر از سر آنها کشیده درهرباب مطیع و فرمان بردار شدند وبعضی امراء که درحین ورود صاحبان انگریز باامیر بی نظیر بیوفائی ودغا بازی نموده بودند آنها ازامیر نهایت درخوف وهراس بودند امیر ازروی بردباری بهمقتضای درعفو لذتی است که درانتقام نیست ، ازسر تقاصیر آنها در گذشته هریك را بخلاع فاخره سرفراز نمود بسیار دلجوئی آنها نموده چنانچه آنها ازبس معاینهٔ مهربانیهای امیر بی نظیر شرمنده وخجالت زده میشدند لیکن امیر هریك را بعهدهٔ خدمات لایقه مامور وممتاز نمود از خود خوشنود ساخت ازآنجا که خصمی را روزگار عاجز وزبون نماید قاعدهٔ مروت واهلیت آن باشد که نام خطای او نبرده چشم ازتلافی وبازخواست آنها بپوشند بلکه درعوض بدی به نیکوئی بکوشند تاحق جل وعلی بسبب این نیکوکاری بزم مراد ومقصود ایشانرا ازپرتو شمع التفات مجلی گرداند فقط !

دربیان آمدن سرداران قندهار ازایران در قندهار ورفتن فوج انگریزازقندهار و گرفتار نمودن شهزاده صفدر جنگ را

سردار قلم فیروز رقم درطی منازل این مدعای چنین بیان مینماید از روزیکه صاحبان انگریز بهادر بی مقابله داخل قندهار شدند ازبس ترك‌وتاز وزدوکوب افغانان همیشه در فغان وساعتی بکام دل بسر نمی آوردند وهمه وقت درخوف و هراس می بودند اگر زرافشانی با افغانان می نمودند البته اوقات گذاری میکردند هرگاه دست خود را از زرافشانی درآستین کوتاهی میکشیدند پس صورت حال خود را درمرآت مراد برعکس میدیدند ازآنجا که حاصلات خراسان دراصل کم و دیگر به تحصیل مالیات از افغانان رعایا که درکوهستان ساکن اند خیلی دشوار تا جنگ وجدال نکنند هرگز دلنهاد دادن مالیات نمی شوند ومالیات نقدی چندان ندارند مگر جنسی قدری غله وکاه با وصف جنگهای ادای کرده میدهند سوماً در آمدن خزاین از انگلستان باین شداید راه وزدوبرد بلوچان کوهستان و افغانان کوه نشین بسی محال بهرصورت صاحبان انگریز صورت گذران درخراسان سخت دیده قدری فوج انگریز که درقندهار دایر بودند بشنیدن اخبارات کابل درششدر حیرانی آمده وبرای رفتن‌هندوستان دست‌دعای برآسمان برداشتند که درین اثنا سردار محمد اکبرخان ..... فوج انگریز از کابل برای سردار صاحبان قندهارمراسله خودرا جانب ایران باین مضمون نوشته فرستاده که ازعنایت قادر

علی الطلاق و کریم ذوالاشفاق همیشه نسائیم فتح وفیروزی در پرچم لوای فلك فرسای اولیای دولت اسلام دراهتزاز وزرد روئی خزان هزیمت نصیب نخل جمعیت معاندین دین باد ازآنجا که طایفهٔ انگریزان که بهوای خراسان باستظهار بندگان شاه شجاع الملك که بارفتنه وفساد را درخراسان آورده کشاده بودند از آنجا که .

بیچاره خر آرزوی دم کرد   نایافته دم دو گوش گم کرد

بسزای رفتار ناهنجار خود رسیدند که تمامی فوج انگریز طعمهٔ تیغ بیدریغ غازیان نصرت توامان خراسان شدند وتمام اسباب وسامان آنها بدست غنیمت غازیان افتاده الحال فضای دلکشای کابل وغزنین وغیره ازخس وخاشاك لشکر انگریز پاك وصاف شده آن عالیجاهان بخاطر جمع معهٔ متعلقان زود متوجه قندهارشوند ودولتسرای وطن مالوفه را بانوار شمع قدوم میمنت لزوم خود متجلی سازند که شداید مسافرت وجلای وطن بسیار کشیده اند من بعد ازین آوارگی آنعالیجاهان باین همه فتح و فیروزی و تخریب بنیاد مخالفین روانداریم فوراً تشریف فرمای قندهار شوند که باقی فوج انگریز که قدر قلیل درقندهار مانده است بمجرد آمدن آنعالیجاهان روانهٔ هندوستان خواهند شد ودرصورت توقف فوج مذکور پس ازآنطرف آنعالیجاهان وازینطرف اینجانب معهٔ جمعیت موفوره رسیده اخراج فوج انگریز نموده خواهدشد ازآنجا که سرداران قندهار برطبق نوشتهٔ سردار محمد اکبر خان همانندم تدارك تیارگی گرفته ازایران زمین برآمده بقطع منازل داخل قلعهٔ کرش شدند دراین اثنأ سه چهارصد لشکر پیش سرداران جمع شدند وفوج انگریز که درقندهار بودند بشنیدن خبرآمد آمد سرداران مذکور در اضطرار وبیقراری آمده شاهزاده صفدر جنگ وعالیجاه عطامحمد خان بامیزئی را در قندهار گذاشته شکر کنان روانه هندوستان گردیدند وبزبان حال بیان می نمودند . رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت . چون سردار صاحبان نزدیك قندهار آمدند شاهزادهٔ ممدوح وعالیجاه مذکور مستعد مقابله شدند ازآنجا که سردار صاحبان را بر لشکر خود اعتماد نبود وتمامی افغانان قندهار باسردارصاحبان درمقام مخالفت بودند ازروی تدابیر فرزانه باشاهزاده ممدوح چنگ موافقت وساز گاری درنوای آورده وشمع موالفت در بزم شاهزاده مذکور روشن ساخته بعهد انجام داخل قندهار شدند سردار صاحبان قندهار وعالیجاه عطامحمد خان باهم متفق شده بانتظام مجموعهٔ امورات مالی وملکی میپرداختند وتوسن سرکش نفس نافر جام سردار صاحبان سبب مهمیز کاری حوادث روزگار وجلای وطن وطی منازل نشیب وفراز باری سر باخور تسلیم آورده ازرفتار ظلم عنان گیر بود اولا اجرای احکام شریعت غراومات بیضا نمودند چونکه درایام فوج انگریز خمخانه های شراب درجوش وعلانیه بازار شراب خوری گرم بوده همه را مفقودالاثر نمودند ومحتسبان درهر محله وکوچهٔ بازار میگردیدند وهریك را نهی منکر نمودند وهندوان که بازین براسپ سوار می شدند آنها را از سواری زین ممانعت کردند که بریالان سواری میکردند هرگاه سردار صاحبان احکام شریعت غراموافق حکم کتاب جاری نمودند پس رعایای خاص وعام ازحسن اخلاق کریمانهٔ سردار صاحبان نهایت خوشنود خاطر شدند ومیگفتند که سردارصاحبان تلخکامی آوارگی وطن چشیده وشداید

غربت ومسافرت دیده اند باری رحمدل گردیده باحیای مراسم عدل و انصاف میپردا زند
چون چند ایام برین نهج گذشته وماندگی وغبار غربت از دامن خاطر سردار صاحبان
برطرف شده ازموائد رنگین رهاست قندهار شیرین کام گردیدند از آنجا که بادهٔ
ریاست وحکمرانی را خمار غرور بسیار است اولا شاهزاده صفدر جنگ را درچنگ
خود آورده درحبس مبتلا نمودند دوبما پیش هرکس که مبلغان سکهٔ کمپنی بود همه را
گرفته در کوره آتش گداز نموده سکهٔ خودراجاری نمودند وازیکروپیه دوروپیه مسکوک
نمودند بدستور اصلی طرح ظلم برپای نمودند از آنجا کهقدر عافیت کسی داند که
بمصیبتی گرفتار آید سردار صاحبان باوجود این همه صعوبات که دیده وچشیده بودند نسیاً
منسیا انگاشته بیش از پیش بمتابعت آرزوی نفس میپرداختند از آنجا که سالکان راه
راست حقایق شناسی هرگز باطاعت نفس نافرجام نپرداختهوقدمی بارزوی نفس نبرداشته
برخلاف آن کوشیده عمل نموده اند بلکه پای نفس بیهودهٔ خیال را بسلسلهٔ خوف باز
خواست اخروی محکم بسته مایعرف گنجینهٔ عالم را قابل ندیده دست آرزوی ازاخذ حقوق
مال خلق‌الله کوتاه نموده اند وهربی خبری که خار نقص وخللی در راه بر هنه پائی
افگند هرآینه طراوت گلزار اقبالش افسردهٔ خزان قهرجبار حقیقی شود برطبق مضمون .

برتو گرامروز آسان مردم آزاری گذشت | بایدت فردا ازین آسان بدشواری گذشت
هرقدم لغزش گهٔ دارد بطی زندگی | زین رهٔ لغزنده نتوان باگران باری گذشت

کاملعیار بوته جوان مردی کسی است کهفریب شیطان نفس خطاکار نخورد تامزرعهٔ
امید خودرا تشنه زلال جویبار الطاف سبحانی نبیند ارهٔ نقص وخلل در نخل آسایش
غیری نگذارد فقط .

دربیان رفتن صاحبان انگریز بهادر درهرات پیش شاهزاده کامران بطریق رسالت وازدست وزیر یارمحمدخان مایوس شدن از مدعای خود

رعنای قلم زیبارقم درچهرهٔ آرائی شاهد این مدعای چنین می پردازد که چندسال پیش
ازجنگ کابل وغزنین عالیجاه پاتنجر صاحب بهادر در طریق رسالت بحضور شاهزاده
کامران واقعه هرات تشریف فرمای گردیده بود که صاحب ممدوح چند مدت در خدمت
شاهزادهٔ ممدوح جرعه نوش باده صحبت بوده به تشئید مبانی قصر رفیع اساس موالفت
واتحاد میپرداخت وجهت قلعهٔ هرات بنابر استحکامی سرراه روس بسیار تدبیرات افلاطونی
وحکمتهای لقمانی بکار برده لیکن پیش نرفته دراین اثنا عساکر قاجار خارج ازشمار
برقلعهٔ هرات آمده قلعه را چون نقطهٔ پرکار سخت محاصره نموده تا مدت دوازده ماه
لشکر مذکوردردورقلعهٔمذکور افتاده بودندوهرروز آتش‌مقابله ومقاتلهشعله وربود بوقت‌شب
ازجیوش شاهزادهٔ ممدوح سواران جرار برق شتاب از اندرون قلعه بیرون بر آمده ودر
لشکر قاجار بطریق شبخون افتاده و چندین لشکریان را مقتول ومجروح ساخته وچون باز
تیز پرواز بازداخل اندرون قلعه‌می‌شدند درآنوقت عالیجاه پاتنجرصاحب بهادر نیزدراندرون
قلعه‌هرات مددگارشاهزاده کامران بوده ازتد بیروتوفیر اخراجات بهیچ وجه من‌الوجوه
قصوری نکرده باوجودیکه تمام‌سامان درگدام واسباب آذوقه ازقلعهٔ کیان تمام‌شده نزدیك بجان

دادن رسیده بودند باآنهم جلادت وبهادری‌راازدست نداده درقتل قتال لشکر قاجار صرفه نمی‌کردند چنانچه روز فراغت وشب آرام برلشکر قاجار حرام بود رفته رفته عالیجاه پاتنیجر صاحب پای مصالحه درمیان طرفین گذاشته وچندلک روپیه عوض نعل بندی بعالی حضرت مرزامحمدشاه قاجار داده رفع فتنه وفساد نمود هرگاه لشکرقاجار راجع گردید قلعه هرات که ازبس اضراب اتواب شکست ریخت گردیده بود صاحب ممدوح مبلغان کلی خرچ نموده تعمیرقلعهٔمذکور نمود وازپیشترهم قلعه‌رامضبوط ومستحکم کرد شهزاده کامران ازحسن تدابیر واستمداد صاحب موصوف نهایت خشنود خاطر ودر همه باب خاطر داری واعزاز واکرام صاحب بهادر می نمود لیکن عالیجاه آصف الدوله وزیر یارمحمدخان که‌نهایت ذی هوش وذوفنون بود درظاهر بعالیجاه پاتینجر صاحب درمقام‌سلوك وهرروز رساله خوشامد وتلافی‌پیش‌معلم دانش صاحب ممدوح مطالعه می‌نمود ودر باطن چون زیدوامر بودند وهمیشه کمان کینه زه نموده میخواست که‌تیرضرر به‌هدف جان صاحب اله بزند وبخوش اختلاطی وشیرین زبانی در هر ماه مبلغان از صاحب ممدوح می‌گرفت آخر کاربحدی رسید که‌صاحب ممدوح ازتوقف هرات به‌تنگ آمده بندوبست قلعه هرات بجای خود ماند لیکن جان کشی ازصاحب ممدوح ازقلعه هرات مشکل گردید وازتزویر وزیر همیشه خایف بوده فی‌الجمله به‌تجویزی‌طایرجان خودرا ازدام وزیر کشیده چون شاهین تیز پروازبال افشان فضای انگلستان گردید وبعد ازآن عالیجاه نات صاحب بهادر باغوای تصرف کابل وقندهار وغزنین داخل‌هرات شده عالیجاه وزیر یار محمدخان ازآمدن صاحب ممدوح درقلعه‌هرات ابواب شادی وشادمانی برچهره حال‌خود مفتوح‌ساخته وکلاه نشاط برآسمان افگنده بلبل زبان رابااین نغمه برشا خسار بیان مترنم میساخت .

صیدمقصودیکه من‌درآسمان‌می‌جستمش درزمین اکنون بدام‌بخت‌مسعودم‌فتاد

وزیر موصوف مقدم صاحب ممدوح ازجمله مددگاری بخت‌مسعود وطالع محمود دانسته بازدام محبت وحیله وری در رهگذر مدعای بصاحب مذکور انداخته واو را فریفته دانه مهربانی وشیرین زبانی خود ساخته وهر روز بزم آرائی نموده محفل خاطر صاحب ممدوح را بانوار شمع صحبت داری منور میساخت وازمی خوشگوار اوراسرشار ساخته جام مدعای خودرا ازاخذ زرومال مالامال می‌نمودصاحب ممدوح هرچند جرعه ریزی صهبای خوش نمای زربسیار نمود لیکن خود جرعه بکام دل بخشیده آخر بهزارحیله طایرجان خودرا ازچنگ شاهین وزیرممدوح رهائی داده ازهرات بدر رفته ازآنجاکه صاحبان انگلیسه بهادر اگرچه مراتب دانش وعقل یگانهٔ روزگار بلکه افلاطون را ازجمله جز وکشان عقل خود میدانند لیکن باوزیر ممدوح هیچیك تدبیر وحیله‌شان دربندوبست قلعه‌هرات بجائی نرسید هر چند ازشاه فکر واندیشه خواست تدبیر خودرا درمیدان آرزوی باختند لیکن چون‌فیل درگل ازعدم حصول‌مدعای فروماندند وپیاده‌وار درششدر حیرانی مات‌شدند وباز ازرفتن هرات رخ تاب گردیده وازوزیر موصوف بسیار ناخوش ولاله وار داغ حسرت بردل گذاشتند بعد ازچند ماه وزیر مذکور شهزاده کامران را ازتخت کامرانی هرات انداخته برتخت حبس جلوس داد وبسخت ترین عذابهای کشته وتمام خزاین وخان ومان او را درحیز تاراج آورده

خود برسریر دولت سلطنت هرات جلوس فرمای گردیده ونحوی ضابط وقانون حکم را درنوای آورده که پیر زنی زربهشت گرفته بی دغدغه و رفیق در شوارع تردد می نمود احدی متعرض حالزن نمیگردید که کیست واز کجامی آید و کجامیرود وطایفه اوزبك که همیشه ترك وتاز درملك هرات می نمود ومردم راباسیری میبردند برآنها تاخت وتازنموده ودمارازآنها کشید بلکه آنهارا بمعه عیال اطفال اسیر ساخته درهرات آورده جای داد ازآنجا که وزیر مذکور درجلادت وعقل فراست نظیر نداشت آخرجان را به پیك حق پرداخته وتمام اساس سلطنت هرات را در دنیای گذاشته رفته .

هر که را خوابیکه آخر بمیان خاك است گوچه حاجت که بر افلاك کشد ایوان را

دربیان آمدن صاحبان انگریز بهادر در ملك سند وراه گرفتن

از دریای و پیمایش نمودن آب دریا و انداختن طریق سلوك وغیره وقوعات

ملاح زورق نشین سخن وری اعنی خامهٔ نکته پروری بدستیاری بادبان بیان کشتی این مدعای را از بحر مداد چنین بساحل مراد میرساند در اوقات سعادت آیات که امیران سند هریك عالیجاهان میرصاحبان میر کرم علیخان ومیر مراد علیخان ناظمان حیدر آباد ومیرصاحب میرسهراب خان ومشیران هریك نواب ولی محمدخان لغاری و سید کوله شاه وغیره امرا عالیمقام زورق نشین دریای حیات بودند صاحبان انگلیسه بهادر بجهت بنای اساس دوستی که اصلها ثابت وفرعهافی السما دارد و انداختن چهاونی درملك سند بسیار سعی وتدبیرات افلاطونی بکار بردند لیکن امیران موصوف که از پیچ وتاب امواج دریای نشیب وفراز روزگار ماهر واز گرداب بحر حوادث وقوعات ملك داری ازهرقسم ورسم باخبر بودند ازروی دور اندیشی و عاقبت بینی هرگز صاحبان انگلیسه بهادررا درملك سند نمیگذاشتند که بکام خود کام زن مدعای شوند اگر صاحبان انگریز بهادر اندك سلسله مدعای خود را در شورش می آوردند همانندم انوع انواع تدبیرات صایبه پیش گرفته کمك عساکر ازسرداران خراسان میطلبانیدند وچندین حکمت عملهای بکار برده هروقت بمهام ملك داری خود میرسیدند وصاحبان انگریزهم ازبس معاینه به تیقظ وهوشیاری میرصاحبان طومار آرزوی خود را پیچیده دربغل میداشتند وحرفی ازمدعای خود نمیخواندند وجرأت آمدن درملك سند نمی کردند چرا که همه بندرهای کراچی وغیره بدست امیران سند بودند براه تحرك نمی یافتند وجرعه نوش باده انتظار می بودند ووقت می طلبیدند تاآنکه بعدازمدتی ازقضای کردگار امیران ممدوح ایام عمر مستعار خود را بانتهای رسانیدند وکوس ارتحال ازین سپنجی سرای در نوای آورده لوای ممات درمیدان آخرت برافراشتند بعده زمام ریاست ملك سند بدست اختیار عالیجاهان امیران هریك میرنور محمدخان ومیر نصیرخان خلفان مرحوم میرمرادعلیخان والیان حیدر آباد وعالیجاهان امیران میر رستمخان ومیر مبارکخان ومیر علی مرادخان خلفان میر سهراب خان و والیان خیرپور صورت قرار گرفت ازآنجا که هرکمالی را زوالی وهربهاری راخزانی درپی است بموجب شعبده بازی فلك پرنیرنگ مابین امیران حیدر آباد وخیرپور برد ستار بندی دستار ریاست گرد نفاق بردامن اتفاق نشسته روزبروز ازوزیدن

باد مخالف آتش کینه وفسادشعله ور گردیده وبهیچ زلال نصایح ومواعظه خاموش نشده رفته رفته دستار نفاق را برسر اتفاق محکم بستند در این اثنای صاحبان انگریزوقت را فرصت یافته در صورت دوستی رخ نهاد ملك سند شدند .

بعضی بطریق رسالت و بعضی برای پیمایش دریای آمدند اولا از قانون فرهنگ دانش نسخه اخلاص و اختصاص منتخب نموده بعالیجاه میر نورمحمد خان که صاحب دستار و ولی عهد مرحوم میر مراد علیخان بود طریقه سلوك و اتحاد وروبه محبت ووداد در پیش گرفته و اورا بالکل فریفته شرین زبانی نموده اولا باین مضمون عهد نامه نوشتند که ملك ها محروسه امیران سند از ابتداء کراچی لغایت قلعه سبزل و دیگر قلعه جات ریگستان بدستور اصلی همه در تصرف امیران سند خواهد ماند سرکار انگلیسه بهادر در آن هیچیك مداخلت نخواهد کرد مگر چهاونی سر کار واقعه کوتله برلب دریای انداخته خواهد شد و مبلغ سه لك روپیه عوض خرچ چهاونی سال بسال از امیران سند بازیافت. درسر کار انگلیسه بهادر خواهد شد و اگر کدام غنیم اطرافی از خراسان و غیره برملك سند آمده اهالیان دولت انگلیسه بهادر دردفاع آنها خواهد پرداخت هرگاه باین قسم عهد نامه از سرکار انگریزبهادر بامیران سند عنایت گردیده نهایت خوشوقت شدند وآن‌را تعویض حرزجان خود ساخته فرحان وشادان شده بر شعور کادانی خود تحسین می نمودند که از یاری بخت بلند و طالع ارجمند این چنین عهد نامه از سرکار انگریز بهادر بدست مراد مایان افتاد وازان غافل که فلك نیرنگ در پس پرده چه لعبت بازی است بعد از چند روز باز صاحبان انگریز دوازده قلم دیگر پیش نمودند چون قلم امیران مجوز نمودند باز بیست وچهار قلم جاری کردند تارفته رفته یك جلد کتاب از اقلام مطالب مرجوعه سرکار انگریز بهار درست گردیده اگر مفصل بیان نموده شود دفتری خواهد شد امیران سند طوعا و کرعاً باقبال اقلام مذکورپرداختند هرگاه صاحبان انگریز بهادر شاید مطالبات مرجوعه را هم آغوش مدعای خود نمودند و عهد انجام و اساس دوستی را باامیران سند مستحکم و مربوط نمودند بعده در صورت دوستی بجهت عزم سفر خراسان راه تردد از دریای از امیران خواستند امیران ممدوح بمقتضای خود کرده را علاج نیست لاچار چشم ازاخلاص دیرینه والیان‌خراسان پوشیده بلکه بار عداوت آنها بردوش خود ها برداشته راه عبور از دریا و خشکی از ملکهای خود بصاحبان انگریز بهادر دادند چون این‌خبر عزیمت صاحبان انگریز که امیران سند راه دادند بسمع والیان خراسان رسیده از امیران سند نهایت ناخوش شدند .

بلکه امیر دوست محمد خان مراسلهٔ و سومهٔ امیران سند با این مضمون نوشته فرستاد که آنعالیجاهان همیشه از اخلاص کیشان و خیر اندیشان دولت سلطنت خراسان متصور و همیشه مال گذار بودند مدتی است که از ممر بی انتظامی مجموعهٔ سلطنت مالیه گذاری بجای خود مانده علاوه ملکهای پادشاهی بمقتضاء (الملك لمن غلب) در تصرف خود آورده اند و از بی اتفاقی اتفاق عزیمت آنطرف نمی افتد از ینجهت آنعالیجاهان پای خود را در دایره متمردی گذاشته سر اخلاص را پیچیده اند و صاحبان انگریز را از ملك خود راه داده اند اگر آنعالیجاهان در این امر بالکل متعذر میباشند پس اعانت خزانه بکنند بعده من دانم و انگریزان والا این معنی از قوه بفعل نیاید پس یقین دانند که دین نصرانیان اختیار خواهند نمود از آنجا که بخلاف پیمبر کسی ره گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید این شرط مسلمانی و اخلاص قدیم نیست هرچه میکنند بخود میکنند ما این گرگ باران دیده میباشیم.

هرچه آید بر سر فرزند آدم بگذرد

از آمدن انگریزان هیچ پروای نداریم آن دولتی که میطلبیدیم از خدای - پرسید راه خیانه ام و بر در آمده این سعادت جهاد را از خدای عز و جل میخواستم الحمدالله که این صید بپای خود بخانه صیادی می آید. خواهند دید و خواهند شنید که چگونه نخجیر سر پنجه شکار شاهین جلادت غازیان خراسان میشوند وای بر حال آنعالیجاهان است. من اعان ظالما فقد سلط الله علیه دلیلی است ظاهر. پس نتیجه این امر خواهند دید از آنجا که با وجود این همه نوشتهٔ امیر بی نظیر سردار دوست محمد خان امیران سند هیچ پی به نکته حقیقت نبرده نوشته امیر بی نظیر را در سماعت نیاوردند علاوه رباعیات استهزا آمیز نسبت سردار موصوف میخواندند و با صاحبان انگریز در مقام اخلاص ثابت قدم شدند چنانچه روز بروز سامان صاحبان انگریز از بندر و فیروزپور از راه دریای بسواری جهاز دودی و کشتی متواتر می آمد و در قلعه بهکر جمع میگردید و در مقام چهری چهاونی را بنای کردند بعده در شکار پور چهاونی را قرار دادند و دریافت ملك سند بخوبی می نمودند و از زبان سندهی و بلوچی و افغانی کتاب هائی درست ساختند و از غفلت امیران سند خوب واقف شدند که شب و روز بمطالعه ورق الخیال و جویای چشمهٔ آب حیوان و از ملك داری بیخبر

هر که در دامزن نفتا داست   عقل شاگرد او چو استاد است

. . . .

صاحبان انگریز هرگاه بیخبری و بیهوشی امیران سند دیدند خاطر جمع شدند «امیر ملخچه خفته و چه بیدار» تصور نموده چند روز بسبب عهد پیمان پای در دامن سکوت کشیدند هرگاه از قضا آفرندهٔ مهر ماه نور آفتاب حیات میر نور محمد خان والی حیدرآباد در مغرب ممات فرو رفته بعده هوس صاحبان انگریز به گرفتن ملك سند زیاد شده قطع نظر از امیران دیگر فقط چشم احتیاط و لحاظ از امیر صاحب میر علی مراد خان صاحب میزدند او را هم سبز باغهای نشان داده در دام محبت خود آوردند هرچند میر صاحب ممدوح بامیران برادران خود بسیار نصایح مواعظ عاقلانه در خصوص

و ندر شتهٔ اتحاد و انقیاد با صاحبان انگریز نموده لیکن به مقتضای اذا جاء القضاء عمی البصر در دل امیران موثر نیفتاد بلکه نصایح میر صاحب ممدوح را قبایح و عداوت میدانستند و بر توسن سرکش نفاق سوار گردیده تیزرو میدان عناد بودند از آنجا که کاشفان صدق و صفا را تا شکر دوستی و محبت تمام نشود هرگز آب حنظل خصومت و عداوت نیالایند و تا تواند که از نشأ کیفیت می فرح افزای دوستی و اتحاد تر دماغ گرداند هرگز خود را بدردسر خمار نفاق و عناد گرفتار نسازد هر که راز ادای مدعای توشه راه سفر محبت طلبیی باشد البته حسب المرام طی مراحل اقلیم سعادت نموده صحیح و سالم بمنزل مراد جاودانی برسد و تواند طی کند مراد از راه ملک دولت را. کسی کز راه و رسم دوستداری با خبر باشد ذلتهای عالم در سر راه نفاق و عناد مهیا و آماده است فقط

در بیان آنکه آمد صاحبان انگریز از ولایت خراسان پی حصول مدعای و گرفتن ملک سند و نفاق انداختن ما بین امیران سند و فرار شدن میر صاحب میر رستم خان از خیرپور و دستار دادن بمیر علی صاحب علی میر مرادخان صاحب وغیره وقوعات.

دبیر تدبیر قلم بلاغت رقم در انشاء این مدعای چنین نکته سنج بیان میشود که هرگاه صاحبان انگریز بهادر در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هشت هجری از خراسان هزیمت یافته وارد ملک سند گردیدند اولاً از روی حکمت عملی آنچه که چهاونی های در ملک سند واقع سکه و شکارپور وغیره مکانات بنای کرده بودند همه را موقوف نموده و تعمیرات بنگله های را منهدم ساختند تا آنکه بر هر خاص و عام معلوم گردد که صاحبان انگریز ملک سند را گذاشته میروند و حالا که این بنای طلسم بازی بود در صورت این طلسم بازی سه مکان از امیران سند درخواست نمودند یکی کراچی بندر دوم قلعه بهکر سوم مکان بینه لیکن مردم بلوچان که دشمن عقل خود میباشند شجاعت و بهادری افغانان خراسان شنیده مغرور شدند و اراکین ناعاقبت بین و مشیران بیخرد گزین بامیران سند صلاح دادند که انگریزان از ولایت خراسان کفش کاری خورده و هزیمت یافته ذلیل و خوار در ملک سند رسیده اند سابق ببك بندر قلعهٔ کراچی راضی بودند و حال که پراگنده و پریشان روزگار میباشند هوس زیادطلبی ملک میکنند در این صورت امیران بهلیت و لعل پرداخته چون افغانان جلادت نشان پای مردانگی در دایرهٔ جلادت گذاشته رویهٔ غازیان خراسان در پیش گرفته چنانچه بلوچان کوهستان بجهت شبخون و غارت لشکر انگریز بهادر برپای گردیده و پی به نکتهٔ حقیقت نبردند که خلقت افغانستان از کوهستان و پیدایش بلوچان سند از خاک و ریگستان خاک را بسنگ چه نسبت. فی الجمله در این اثنای روی کار روزگار دگرگون شده صاحبان انگریز از روی مصلحت فوج لشکر خود را جای بجای قایم داشتند و از اراده امیران سند خوب واقف شدند بلکه در فکر تجویز همین گردیدند که کلوخ انداز را پاداش سنگ است. آخر بتاریخ بیست و چهارم ماه نومبر سنه ۱۸٤۸ عیسوی از جناب گورنر صاحب حکم صادر گردید که از تمامی امیران سند دستخط به اقرار نامه جدید درست کنانیده بزودی بفرستند و هم جنرل سرچارلس نپر صاحب بهادر که مختار کار از سرکار کمپنی بهادر و سردار تمام لشکر و گورنر سند بود با امیران سند در باب اقرار نامه جدید بسیار گفتگوی نمود لیکن امیران پهلوتهی کرده حجتهای بیفایدهٔ در پیش گرفتن کردند و گفتند که از راه دوستی از ملک خود بایشان راه طرف خراسان دادیم الحال

هم از راهی که آمده اند همان راه را گرفته بروند جنرال صاحب ممدوح کرت بعد آخری باز هم با میران مذکور بسیار فهمایش نمود که این اقرار نامه جدید را قبول کنند والا برای ایشان بسیار خرابی خواهد شد و میجر اترم صاحب بهادر را که خیر خواه قدیم از امیران سند بود اورا بجهت فهمایش امیران حیدر آباد نیز مامور نمود و هم تدبیر تزویر انگیخته عالیجاه میر صوبدار خان را بوساطت وکلای بوعده دستاربندی سرداری ریاست سند خوشوقت نموده هیمهٔ کلفت در گلخن نفاق امیران حیدر آباد انداخته تابهٔ مخالفت را مابین امیران حیدر آباد گرم ساخته خود صاحب ممدوح رونق افزای مقام سکهر گردیده و با میر صاحب میر علی مراد خان ملاقات نموده از اهتزاز نسایم مهربانی انواع انواع گلهای الفت در چمنستان خاطر میر موصوف متبسم ساخته از خود یکرنگ ساخت و انجام دستار بندی سرداری با میر ممدوح نمود گلهای شور و شر را در نشو و نمای آورده که میر صاحب ممدوح بجمعیت لشکر و سه عرابه توپ برسر خیرپور واقع نونار رسیده شلك اتواب نمود امیران خیرپور هریك میر رستم خان، میر نصیر خان و میر محمد حسن خان و میر محمد علی خان وغیره امیران غافل بودند چون بر صورت حال واقف شدند بعده عالیجاه میر رستم خان بسواری خاصه واقع نونار رفته ملاقات میر صاحب میر علی مراد خان نمود، رفع فتنه و فساد نمود در این صورت حقایق و معارف آگاه پیر میان علی گوهر در میان گردیده سخنان دستار بندی در پیش نمودند از آنجا که میر صاحب میر علی مراد خان آرزومند این دستار ریاست و میر محمد حسن خان خلف میر رستم خان علیحده این حلوای دستار بندی در مطبخ خیال خام خود می پخت و میر علی مراد خان بجای خود این دستار میخواست تا چند مدت مباحثه

این صیغه مجهول مطلق مابین خود امیران مذکور می نمودند لیکن صفت مشبهه با حدی حاصل نمی شد و هریك درین آرزوی چون حرف علت وای وای می نمودند آخر روزی میر صاحب میر علی مراد خان از کوت دیجی سوار شده در مکان خانپور که متصل خیرپور است رسیده از آنجا خود بخدمت میر صاحب میر رستم خان فرستاد اورا پیش خود طلبانیده ما بین خود شمع افروز بزم خلوت شدند میر صاحب میر علی مراد خان برصید مدعای خود گرفته فی الفور فلیته تدبیر را ارچکمك آرزوی روشن ساخته بر ماشهٔ تفنگ مراد گذاشته چنان بر نشانه نخجیر مدعای زده که صاحب میر رستم خان چون صید مجروح در اضطرار و بیقراری آمده طرف خیرپور جانب فرزندان و برادرزادگان که در خیرپور بودند نوشته فرستاده که روبکار صاحبان انگریز نحو دیگر بنظر می آید که اراده گرفتاری مایان دارند در این صورت توقف یکدم جایز نداشته معه خانکوچهای از خیرپور کوچ نموده روانه قلعه جات ریگستان شوند و ما هم باتفاق میر علی مراد خان طرف قلعه احمد آباد میرویم ببینیم که در آنجا چه نحو صورت از مرات عاقبت کار رخنمای میشود فرزندان و برادرزادگان میر ممدوح مجرد استدراك این معنی دست و پای حوصله را گم کرده درصدد انتقال شدند که بتاریخ بیست و پنجم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری وقت نصف شب از خیرپور برآمدند میر محمد حسین خان و میر نصیر خان باتفاق یکدیگر معه خانکوچ روانه طرف مقام بهورتی شدند و خانکوچ های میر صاحب میر رستم خان جانب قلعه جات ریگستان متوجه گردیدند و دیگر صاحبزاده ها روی سوی خود بطرفی رخ نهاد شدند و در وقت

انتقال امیران ازخیرپور درخیرپور اینچنین حادثهٔ قیامت انگیز برپای شده گویا غوغای رستا خیز ناگهانی واقع شده ساکنین خیرپور ملازم خواه غیرملازم حیران وپریشان این واقعه گردیده اکثری روی درفرار نهادند وبیرون خیرپور حریفان دست غارت بمال مردم مغرور دراز نمودند چندینها را ازمال واثقال سبکبار ساختند چون شب ارتحال امیران از خیرپور دراصل تیره واز ابروبارش باران تیره ترمانند شب دیجور گردیده شدت باران وسرما یکطرف وتیرگی شبهای اواره گی دگر طرف پرده نشینان سرادقات عصمت وعفت که درمدت عمر اینچنین حادثه گاهی ندیده بودند درعرض راه بسیار هلاك وذلیل شدندواز بس اندوه وغم وذلت مسافرت رنگهای ارغوانی هریك زعفرانی گردیده افتان وخیزان خودها را درقلعه جات ریگستان رسانیدند وخود میرصاحب میررستم خان درقلعه احمدآباد متوقف بود تا آنکه دستار ریاست وسرداری ازخود براشته بموجب عهد انجام نامه که مابین ازاصل قرار داده بودند بسر مبارك میرصاحب میرعلی مرادخان گذاشته وملك ها که تعلق بدستار وسرداری داشت تفویض بمیرصاحب ممدوح نموده وعهدنامه موثق نوشته داد بعده ازکوت احمدآباد روانه قلعه جات ریگستان شده وفتح محمدخان غوری که وزیر بی نظیر ومشیر بی تدبیر میرصاحب میررستم خان بودنیز گرفتار آمده از آنجا که بیان خصایل وشمایل وزیر مذکور از تحریر وتقریر خارج است .

برزبان تسبیح در دل گاوخر اینچنین تسبیح کی داردا ثر

باوجود محاسن سفید تمام شب بفسق وفجور میگذراند(۱) —

اگرچه خرابی میررستم خان ازتقدیرات ازلی توان گفت لیکن شوخی صحبت ومصلحت وزیر مذکور متصور از آنجا که ازصحبت ومجالست گمراهان سیاه دل وغافلان بیحاصل که خار صحرای شقاوت وجغدویرانه ضلالت اند دوری واجتناب جستن برهمه کس لازم وواجب زیرا که صحبت سفله واختلاط اجنس سیلابی است که قصر نیکنامی ارباب ننگ ونام را ازپای درآورده وصاعقهٔ زشت که دریك نفس زورقهای عافیت وحیات خاص وعام را بدست طوفان چهار موجه بحر حوادث وانقلاب سپارد وهر جاهل پست فطرتی که بنابر قلت شعور قدوقار را از کف اختیار بسودای بی منفعت موافقت آن گروه قبایح کردارداد هرگز درمی از زر کامعیار فیروز بختی واعتبار درجیب تصرف خودندید.

زهم صحبتان دغل اختلاط ضروراست برخاص وعام احتیاط
ندانند حق نمك خوارگی زانصاف دوراند یکبارگی
زتلبیس گرم است بازار شان بودیار بازی ده کار شان

باده مصاحبت آن بی باکان ناپاك زبیهوش داروی خدعه وحیله مغشوش ویك یاری ومعاونت آن دغل پیشگان بادرا که از آتش عناد وخسران درجوش است واز وی گر آشنائی آن ناآشنایان طوروفاداری بهیچ شامه رایحه انتفاعی نرسیده واززبان اختلاط آن مخالف نوایان مقام ناراستی زمزمه وفای گوش هیچ بزرگ وکوچك نشنیده.

---

(۱) دراینجا چند بیت قبیح حاوی برمعایب وزیر مذکور نوشته آمده که چون خارج ازساحهٔ ادب بودصرف نظرشد ؛

در بیان رفتن جنرل سر چارلس ینپر صاحب بهادر در کوت دیجی و فرستادن میجر اترم صاحب بهادر باتفاق میر صاحب میر علی مرادخان صاحب در تعاقب میر رستم خان وغیره میران و منهدم نمودن امام کهر و رفتن میر رستم خان در شهداد پور وغیره وقوعات

رستم داستان قلم که پهلوان میدان وسخن طراز پست در معارك این مدعای چنین جلوریز بیان میشود که در سنه یکهزار ودوصد وپنجاه وهشت هجری بعد فرار شدن میر رستم خان از خیر پور جناب جنرل سر چارلس ینپر صاحب بهادر معهٔ جمعیت سواران وپلتن وتوپخانه از سکهر سوار شده داخل قلعه دیجی گردیده از آنجا میجر اترم صاحب باتفاق میر صاحب میر علی مرادخان رادر تعاقب میر صاحب میر رستم خان وغیره امیران مامور قلعه جات ریگستان نمودند چنانچه میجر اترم صاحب در قلعه ریگستان با میر رستم خان ملاقی شده بدلجوئی میر موصوف پرداخته خاطر جمعی تمام داده انجام نمود که بعد مراجعت امام کهر ایشان را بهمراه خود گرفته بر مسند خیر پور بدستور اصلی جلوس خواهم داد وتا زمان مراجعت من در اینجا در قلعه توقف داشته باشند صاحب ممدوح بعد ملاقات میر موصوف وانجام مذکور عازم جانب امام کهر که در انجا عالیجاه میر محمد خان که مشهور ریکو کریست که بیک قطعه مرغ خروس دیگ مطبخ خانه اش در جوش است متوقف بود هر گاه عالیجاه مذکور خبر آمدن صاحب ممدوح شنید چون مرغ نیم بسمل در طپیدن آمده قلعه امام کهر را گذاشته مانند مرغ پریده طرف حدود جلمیر رفته میجر اترم صاحب بهادر در قلعه امام کهر رسید آنچه که اسباب وسامان در قلعه مذکور افتاده بود همه را در تصرف آورده دیوار قلعه را با ضرب اتواب وآتش باروت بخاك برابر ساخته از ان بعد مراجعت فرمای گردیده پیش میر رستم خان آمده لیکن میر موصوف پیش از ورود صاحب ممدوح جانب شهداد پور تشریف برده بودند صاحب موصوف بسیار افسوس خورده که میر رستم خان عبث خود را خراب کرده هر گاه میر ممدوح داخل شهداد پور گردیده در آنجا ده دوازده هزار لشکر بلوچان پیش میر موصوف جمع آمدند هر یک از بلوچان لاف وگزافهائی میزدند. میر صاحب میر رستم خان از روی مصلحت میر محمد حسن خان خلف خود را بمقتضای:

گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود ... ما را نه جوال ونه رسن خواهد بود

بسر کردگی لشکر بلوچان در شهداد پور گذاشته خود میر صاحب میر رستم خان ومیر محمد نصیر خان روانه حیدر آباد پیش امیران حیدر آباد شدند در این اثنای وکلای امیران حیدر آباد جداگانه چنانچه سید محمد تقی شاه از میر حسین علی واخوند بچل عطار باشی از میر محمد نصیر خان واز میر صوبدار خان علیحده واز میر محمد خان علیحده بحضور جنرال چارلس ینپر صاحب بهادر رسیده هر یك از وکلای مذکور بمدعای موکلان خود نغمات مخالف نوای از قانون تدبیرات خود بنواختند وهیچیك از وکلای مذکور در مقام موافقت چنگ مدعای ساز کاری ننواختند ومانند زیر وبم در نوای مایوسی بودند وصاحب ممدوح از هیچیك وکلای نغمه مطالب را بگوش سماعت نمی آورد وطبله مدعای مافی الضمیر خود را مینواخت ووکلای مذکور حیران وپریشان در پیش منشیان وساهو کاران رفته چارهٔ مطلب خود می طلبیدند لیکن از کسی بجز یأس سخنی دیگر نمی شنیدند ووکلای مذکور هرچه که از معرفت در خزانهٔ دانش خود داشتند همه را صرف نمودند لیکن متاع نفیس مدعای بدست نیاوردند همچنین بحصول مدعای بادپیمای روانه حیدر آباد شدند وصاحب ممدوح از بس

خدمات وجانفشانی ها وصداقت اخلاص میر صاحب میر علی مرادخان بهادر نهایت ممنون و خوشوقت گردیده دستار ریاست وسرداری بمیر صاحب ممدوح عطای نمود. و میر صاحب را بجهت بندوبست بعضی سرکشان وفتنه انگیزان ماموره ساخته خود بدولت معه افواج قلیلی تشریف فرمای جانب حیدر آباد شدند لیکن از حکمت الهی رعب در دل بلوچان که خود در ارسنم داستان میگفتند افتاده بود که هر گاه نام لشکر انگریز می شنیدند هوش وحواس باخته مانند بید بر خود میلرزیدند وروی در وادی فرار می نهادند از آنجا که بر همگان معلوم است که مردم بلوچان در جلادت و مردانگی شهره آفاق وار فرار عار میدانند باوجودیکه فوج انگریز بهادر قدر قلیل بوده اگر مردم بمعاشان مطلق العنان می بودند هم برای فوج مذکور کافی بود لیکن میر صاحب میر علی مرادخان که از جان ودل بر سرکار انگلیسیه بهادر کمر همت بسته بصدق اخلاص در بجا آوری خدمات از هر قسم ورسم مدد گار بود مردم بلوچان بمشاهده این حالت شمشیر از کمر وسپر از دوش وتفنگ از دست گذاشت بمثل آب نادیده موزه کشیده میرفتند.

در بیان آمدن عالیجاه خدایار خان دورانی بامیزئی بر شکار پور ومقابله نمودن باشیخ غلام حیدر خان

مطرب خوش نوای اعنی قلم مشکین رقم چنین نغمه سنج بیان می شود که هر گاه میر صاحب میر رستم خان ومیر نصیر خان وغیره امیران از خیر پور متفرق شدند پس کار کنان امیران موصوف که بر سه حصه شکار پور ماموره بودند شکارپور را گذاشته راه فرار پیش گرفتند در این اثناء شیخ غلام حیدر بوساطت شیخ علی حسن مختار کار سرکار میر صاحب میر علی مرادخان بر سه حصه شکار پور مقرر گردیده داخل شکار پور و در قلعه چهاونی سرکار انگریز بهادر فرو کش شده در این صورت عالیجاه خدایار خان بموجب حکم میر نصیر خان خیر پور برای تصرف حصه شکار پور وغیره ملکهای متعلقه میر مذکور ماموره گردیده داخل دامه ماری شد، در آنجا جمع آوری سه چهار صد سوار وپیاده نموده لشکر بازاری که فقط بریکنم باو آرد خشکه ودو تنگی دانه جواری جمع آمده بودند بهمراه خود گرفته وارد شکار پور شده محاصره شیخ مذکور برداخت واخراجات لشکر مذکور را مردم غربای رعایای متعلقه ملک میر موصوف بضرب شلاق میگرفتند خصوصاً شرارت شعار ابلیس کردار سوس مار گهه چونجه که بسیار ظالم وبد نفس است بجهت تحصیل مالیه چنین دست ظلم وتعدی دراز نمود که اکثر مردم غربای فراری شد. آه کنان از خانه های خود بیرون میرفتند از آنجا که خانه ظالم همیشه خراب است هر چند عالیجاه خدایار خان باشیخ مذکور مقابله تفنگ زنی بر قلعه مذکور نموده لیکن قادر نشده سر بدیوار قلعه میزد تا آنکه چند روز بیرون قلعه افتاده بود در شهر شکار پور سیدا براهیم شاه ودیوان چمتال از امیران حیدر آباد ماموره عهده حکومت شکار پور بودند و هر هشت ابواب شکار پور آدمان چوکی خود مقرر نموده بودند احدی از لشکر خدایار خان وشیخ غلام حیدر اندرون شهر شکار پور نمی گذاشتند وحصه مالیات شکار پور شیخ مذکور رسانیده میدادند بلکه دیوان مذکور در خفا مدد گار شیخ مذکور بود بعد از سه چهار روز عالیجاه حافظ حکومت خان از میر صاحب میر علی مرادخان معه سه چهار صد سوار وپیاده ویک ضرب توپ روانه گردیده چون عالیجا مذکور وارد ده کهوسه که متصل شکار پور است شده عالیجاه خدایار خان محاصره قلعه موصوف ساخته (معهٔ لشکر شطرنج در مقابل حافظ حکومت خان آمده در ناله سند)

فرو کش شده وپناه بناله مذکور گرفته مستعد مقابله گردیده هر گاه از حافظ مذکور دوسه مرتبه شلک توپ نمودند لشکر شطرنج تاب صدای توپ نیاورده چون مرغان پریده رفتند عالیجاه خدا یار خان هر گاه دید که حریفان راه پرواز گرفتند خود لب خشک دهان واز حیران مانده آخر خودهم در پرواز فرار آمده عالیجاه حافظ حکومت خان بعد هزیمت عالیجاه خدایارخان داخل شکارپور گردیده چند روز توقف گرفته روانه طرف بلده که شده وشیخ غلام حیدرخان بخاطر جمع درحصه امیران خیرپور مداخلت نموده درین ضمن خبر رسید که عالیجاه میر محمد نصیرخان برحوالی والی قلات لشکر خود را برقلعه راجهان فرستاده میخواهد که قلعه مذکور درحیطه تصرف آرد دیوان چنتل مطابق حکم مو کلان خود جمع آوری لشکر بلوچان وافغانان وهندوستانی معه یکضرب توپ بسر کردگی پسر خود مامور قلعه روجهان نموده هر گاه پسرش منزل انداز دهه جونجه گردید دراین اثنا پروانجات میر صاحب میر صبیر خان والی حیدر آباد موسومه دیوان مذکور باین مضمون ورود آورده که اگرچه مابین صاحبان انگریز بهادر طریقه دوستی واتحاد وا قعست واصلا خیال برخلاف آن نداریم لیکن عالیجاه میر رستم خان از سبب نفاق خانگی ازمخافه صاحبان انگریز همه خانه کوچ ها ازخانمان خود آواره وروی التجای بمن آورده درینباب و کلای خود ر اطرف صاحبان انگریز فرستاده شده که گفتگوی نموده رفع فتنه وفساد نموده خواهد شد لیکن خیال صاحبان انگریز بوضع دیگر به نظر می آید پس علاج واقعه پیش از وقوع واقعه قول خرد مندان است شما درآنجا جمع آوری لشکر سوار وپیاده مواجب دار نموده اماده نشسته باشند ومنتظر صدور حکم ثانی باشند از آنجا که دیوان مذکور مطابق حکم مو کل جمع آوری اشکر نموده چشم انتظار برحکم ثانی داشت دراین صورت از اتفاقات مابین دیوان مذکور وشیخ غلام حیدر گرد فتنه وفساد برانگیخته چنانچه هر ملازم که از شیخ مذکور بدست دیوان موصوف میامد اورا خوب کفش کاری نموده ریسمان در پای او انداخته چون دار بازان در بازار شکارپور اویزان می نمود وهر وابسته دیوان که بدست شیخ مذکور می افتاد اوراهم همین لباس می پوشانید رفته رفته آتش جنگ وجدال ازطرفین اشتعال گرفته لشکر طرفین قصرهای رعایای هندوان ومسلمانان گرفته تفنگ زنی نمودند تا چندروز اینچنین بازار مناقشه وجنگ طرفین گرم بوده ومردم غربای رعایای شهر از این فتنه وفساد عاجر آمدند خر مصلحین مقربین درمیان آمده بمصالحت پرداختند وبازوی ملازمان و وابستگان طرفین که از نزد هریک مقید بودند رهائی دادند مگر یک بازوی هندو که خاص وابسته دیوان مذکور شیخ غلام حیدر ازقید رهائی نداد ازین معنی باز دود خشم وغصه دیوان مذکور سر کشیده به لشکر خود حکم داد که هان شیخ مذکور نگذارند لشکر دیوان که همه جوانان شایسته سرباز بودند درساعت فلیته های تفنگ ها روشن ساخته وشمشیرها برهنه بدست گرفته برلشکر شیخ مذکور جلوه ریزی نمودند اکثر قصرهای هندوان ازاد مان شیخ مذکور خلاص کنانیده برابر داخل کچهری شدند نه نفر ازسپاهیان شیخ مذکور بقتل رسانیدند وچند نفر رامجروح ساختند ومابقی سپاه شیخ مذکور روی در فرار نهادند وبازوی وابسته دیوان مذکور که در قید بود اورا از کنده کشیده آوردند وآنچه که اسپان واسلحه وغیره سامان سپاهیان شیخ مذکور بودند همه را بیغمای آوردند دیوان کور وقتیکه این فتح دست دادش هر کس از سپاهش رابقدر مرتبه بخلاع فاخره سرافراز

نمود چون این خبر دادود هش دیوان مذکور درا کناف عالم منتشر گردید بعد هر یك از سپاهیان اطرافی بامید ملازمی دیوان مذکور رجوع آوردند رفته رفته دوسه هزار فوج شایسته سوار و پیاده نزد دیوان مذکو جمع آمدند از آنجا که بسبب جمعیت اشکر دیوان مذکور البته درچهاونی سکهه دغدغه ورعب بسیار افتاد صاحبان انگریز بها در تیقظ وخبر داری کلی می نمودند بلکه درعرض راه سکهر وشکار پور سپاهیان چوکی تعین شدند و دیوان مذکور درصورت جمعیت لشکر هوش و گوش برصدور حکم ثانی وموکلان خود داشت ومیگفت که درصورت حکم ثانی اگرامر جنگ باصاحبان انگریز صادر شده پس تجویز نموده چهار یا نصد نفر بلوچان وغیره جوانان آب باز شناور دریای مصالحه برمشکها سوار نموده ازراه دریای شباشب برچهاونی سکهر فرستاده خواهد شد وخودمن ازراه خشکی معیت جمعیت لشکر واتو اب روانه سکهر خواهم شد که از چهار طرف چهاونی رااحاصره نموده جنگ جنگ را درنوای خواهیم آورد هرچه باداباد ومردم مقربین وعلمأ عظام وقضات اسلام را طلبانیده وخلعتهای فاخره داده هر کس رامی گفت کپیش امام اسلام شرندامروز روز جهاد است از آنجا که دیوان مذکور هنوز در بحر این اندیشهای وخیالات مالیخولیا شناوری می نمود که دراین اثنای خبر نکبت اثرهزیمت وگرفتاری امیران حیدر آباد بگوش دیوان مذکور رسیده بمجرد دریافت این خبر وحشت اثرشادی مرگ شده در دریای غم والم متغرق گردیده لیکن درظاهر آب وتاب حکم خودرا نگذاشته زیاداز سابق بازار حکمرانی خودرا گرم ساخته ودرباطن تدارك فرار میگرفت فقط

دربیان رفتن دیوان چهتمل ازشکارپور و گرفتن مبلغان ازهندوان گودامی وغیره وجنگ نمودن در کهری سین باسپاه شیخ غلام حیدر و نشستن شیخ مذکور برحکومت شکار پور وتشریف فرمای جناب میر صاحب میرعلی مراد خان - ازلادکانه باحقایق معارف آگاه میرعلی گوهر ومناقب آن حضرت :

بلبل قلم که نغمه خوان حدیقه سخن دانی است برشاخسار این مدعای چنین مترنم میشود که درسنه یکهزار ودوصد وپنجاه وهشت هجری هرگاه خبرگرفتاری امیران حیدر آباد بدیوان مذکور رسیده درباطن هوش وحواس خود باخته درظاهر طبل بی پروائی وبلند پروازی نواخته سر شته سیاست ریاست ازدست نداده چنان تاب ووهشت خود برمردم انداخته بود که احدی وفردی پیش او مجال دمزدن نداشت باوجودیکه ازگرفتاری امیران ممدوح کمر طاقتش شکسته بود باز هم احدی عنان گیر توسن سرکش او نمیشد خانکوچهای خود رامعه اسباب سابق بطور اخفا کشیده بودخودهم اراده داشت که شهر شکارپور رادست وپای زده هرچه ازغنیمت شکارپور بدستم آمده غنیمت باید دانست لیکن بعضی اشخاص که صاحبان او بودند اورا ازغنیمت شکارپور منع مطلق نمودند که این بدنامی غنیمت شکارپور که شهریست درتمام اکناف عالم مشهور ومعروف وحکام سابق ازافاغنه هم چنین کاری نکرده اند برخود نبردارند که نتیجه وعاقبت خوب ندارد آخر دیوان مذکور این حرکت ناصواب باز آمده چند نفر هندوان گوادمی ها گرفته مبلغان خرچ گودام خوداز آنها کشیده واز خانه

قیمت رای هندوبی‌پردگی ساخته بروز روشن به کرو فر تمام ازشکارپور راونه کهری سین گردیده واحدی ازجاکمان متعرض حال او نگردیده و بورود کهری مذکور چیزی مبلغان بضرب شلاق ازهندوان آنجا گرفته ومدت یکپاس درآنجا توقف ورزیده بعده روانه دمه‌وروده گران‌شده چندروزدرآنجا مکنت گرفته واخراجات لشکر ازاجاره داران بکفش کاری میگرفت وبازار لشکر کشی خود گرم داشت ومنتظرخبرثانی حیدرآباد بود چون ازحیدر آباد اخبارات مخالف رسید بعده باد پیمای دشت آواره گی شده چون در صورت توقف خدمتگار از جانب میرصاحب میرعلی مرادخان نزد دیوان مذکور آمده ازطرف میر موصوف بسیار بدلاسائی او پرداخته واز ماندۀ ملازمی میر صاحب او را شیرین کام ساخته لیکن دیوان مذکور خدمتگار مذکوررا خوش باش نمود و رخصت داد و خود دیوان مذکور از دمه ورود گران سوارشده معه جمعیت سپاه روانه محال مبارکپور شده چون داخلی کهری سین گردیده ازطرف شکارپور لشکر شیخ غلام حیدر سوار و پیاده معه یک ضرب توپ پیش روی دیوان مذکور گرفته مرتکب مقابله گردیده از صبح تا شام مابین طرفین جنگ عظیم واقع شده بسیاری از طرفین مقتول و مجروح شدند سپاه دیوان یکبارگی حمله آورشده سواران شیخ مذکور روی درفرار نهاد مگر چهل نفر پیاده با توپ در نبردگاه بی باروت و گوله‌ها ماندند سپاه دیوان مذکور بر پیادگان جلوریز شدند آنها الامان الامان کرده زنهار خواستند دیوان مذکور جان بخشی آنها نموده مطلق الامن کرد چون این خبر فتح دیوان مشارالیه درشکارپور ... دیوان مذکور ... هراس ... آمدند که مبادا دیوان مذکور باز درشکارپور آمده طوفان ظلم و تعدی برپای نماید وپرده عزت و ابروی مردم عزت داربر دارد ازین سبب مردم متدین عزتدار اسباب خود را زین نموده مستعد میدان گریز بودند که هرگاه دیوان مذکور از یک دروازه شهر شکارپور اندرون آمده مایان از دروازه دیگر بدر خواهیم رفت وهمانشب اکثر مردم هندوان شکارپور ازین اندیشه چشمان تشویش خود را بخواب آشنا نکردند واه گروواه گرو میگفتند لیکن دیوان مذکور بعد فتح کهری سین داخل کوت‌سلطان گردیده هندوان آنجارا گوشمالی داد مبلغان وصول نموده و در عوض مبلغان نقدی غلات جنسی را بهندوان نوشته داد از آنجا سوارشده وارد محال مبارکپور گردیده بنای دیرهای (؟) غلات جواری جاری نمود وغلات حصه سرکار و مصارف سپاه متعینه خود می آورد و سرکردگان لشکررا بقراخور مقدار ازخرمن بخشش کسی را ده خروار کسی را بیست خروار امداد می نمود واراده داشت که درقلعه مبارکپور محکمه خود نموده چندروزاقامت گیرد و هوش و گوش طرف اخبار عالیجاه میرصاحب میرشیرمحمدخان داشت دراین ضمن ازقضاء کردگار خبر هزیمت میرموصوف منتشر عالم گردیده ظهوراین معنی علاوه باعث دلشکستگی و مایوسی دیوان مذکور شده ومیر صاحب میر علی مراد خان که درآن ایام درتسکد وخدمات سرکار انگلیسه بهادر ازهرقسم ورسم خودرا مقصر نداشت بجهت انتظام امورات ملک داری تشریف فرمای لدوکانه شده به بندوبست آن سرزمین پرداخته بعده متوجه شکارپور گردیده دیوان مذکور ازتشریف فرمائی میرصاحب ممدوح نهایت متفکر شده بعضی اشخاص که همراز

دیوان مذکور بودند از گردش روزگار ناهنجار و انقلاب زمانه غدار سخنان نصیحت آمیز و مصلحت اندیش بدیوان مذکور بیان نمودند که گوساله بزور میخ می برد الحال این هردو نیت خود را عبث هدف تیر ملامت نمودن و بدست خود خودرا در مهلکه انداختن قرین مصلحت عقل دور بین نیست به نحوی تجویز باید نمود که پرده عافیت کار بعمل آید دیوان مذکور فهمید ود انست که الحال کوشش و جلادت ما سود ندارد گویا سر خودرا بسنگ زدن است آخر صلاح کار خودرا بر فرار دانسته از محال مبارکپور معه دوصد نفر سواره روانه ملك کچهی شده و دیگر اشکر دیوان مذکور روی بسوی خود در فتند و مردم معتبر ساکین شهر شکارپور که ازروی مصلحت وقت باتفاق مذکور بودند از ترس شیخ غلام حیدر در شکارپور نمی آمدند که مبادا نقص عزت نماید و شیخ مذکور بعد فرار دیوان مذکور بر مسند حکومت شکارپور جلوس نموده چون سوس مار باد ازدهن میدمید و دست غارت بخان و مان و وابستگان دیوان مذکور دراز نمود و محمد حسین خان داروغه را نیز گرفته محبوس ساخت و سلسله در پایش انداخته یکشبانه روز داروغه مذکور ذایقه حبس چشیده ابواب توبه بر روی خود کشاده استغفار میخواند

آخر بتوجه عنایت جناب فیض مآب سلطان العارفین پیر میان نظام الدین صاحب سرهندی دام برکاته بشرط دادن قدری شربت دینار از حبس رهائی یافته بدستور سابق بعهده کهتوالی شکارپور مامور گردیده و میرزا کاله خان که ملازم میر نصیر خان خیرپوری بود او هم پناه باستان فیض بنیان موصوف برده بود که از گزند شیخ مذکور امان یافته و دیگر معتبرین شهر ارسلاح خان و محمد رحیم خان باری وغیره بوساطت پیر صاحب ممدوح آمده سلام شیخ مذکور نمودند و قدری نذرانه داده از کشاکش بی عزتی رهائی یافتند و بعد از چند روز جناب میر صاحب میر علی مراد خان بهادر از لادکانه رونق افزای شکارپور گردیده چند ایام توقف گرفته بعد که تشریف فرمای خیرپور و گوهردز بای معرفت و ایقان پیر میان علی گوهر همدرا نوفت بر کاب میر صاحب ممدوح حاضر و همدم خوان خاصی میر صاحب موصوف بوده کنزالعرفان اخذ مال مردم مطالعه نموده از هر کس که اسپ نرینه و مادیان خوب میدید و یا تفنگ شمشیر اعلی می شنید اورا بنام میر صاحب ممدوح نموده بدست خود می آورد اگر کسی از ارشادش انحراف می ورزید برا و افترا نموده او را گرفتار سرکار میر صاحب بهادر می نمود چون مناقب پیر موصوف چه شرح رود و برطبق مضمون چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی از آنجا که بزرگان و پیران برای رستگاری گرفتاران بند بلا میباشد و نه بجهت گرفتاری خلق الله مظلومان چون محققان دارالارشاد معرفت و کمال و مدققان رموز دیوان حقیقت و افضال که از مائده پرفایده هل یستوالذین یعلمون والذین لا یعلمون حظ تمام دارند هرگز به لقمه غذای ناموافق عیوب و اخذ مال کسان و صحبت ارباب دولت و ریاست دهن خودرا آلوده نسازند بلکه دوری و تنفر جسته اند چنانچه بموجب مضمون اذارأیت الامیر بباب الفقیر فنعم الامیر واذارایت للفقیر بباب الامیر فبشرالفقیر

واقع است از آنجا که محققان این زمان که بوی درویشی بمشام اوشان نرسیده و از صورت قال بمعنی حال نیامده صحبت اهل دل و ارباب ریاست از جمله کرامات خود دانسته بران مغرور می شوند و دلیل بر کمال خود میدانند هیهات هیهات که مراسم درویشی مرتفع گردیده و دزدان و راه زنان جای ایشان گرفته مثنوی معنوی .

حرف درویشی بنزد آن مرددون   تا بخواند بر سلیمان زان فسون

چونکه صیاد آورد بانگ صفیر — تا فریبد مرغ را زان مرغ گیر
بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش — از هوا آید بسوی دام پیش
چشم ایشان در اضیائی چون نبرد — نیک و بد در چشمشان یکسان نمود
سحر را با معجزه کرده قیاس — هر دو را یکرنگ پندارد اساس
ساحران با موسی از استیزه را — برگرفته چون عصای او عصا
آنچه مردم میکنند بوزینه هم — آن کند کز مرد بیند دم بدم
او گمان برده که من کردم چو او — فرق را کی داند آن استیزه رو
آن کند زو مردمان بهر ستیز — بر سر استیز رویان خاک ریز

* **

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است — عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است

فی الجمله دیوان چتمل در ملک کچهی واقع مکان جهل پیش احمد خان مگسی توقف گرفته و فضیلت پناه ملا محمد طوبیه که از طرف میر صاحب میر علی مراد خان نزد او رفته او را دلالت نموده در سرکار میر صاحب ممدوح بشارد لیکن مشار الیه را نداف مالی نموده واز مگسی مذکور جواب دهانیده واپس روانه نمود و خود چند ایام در جهل دبندی خانه ء وچند مدت در نزد ولی محمد خان چاندید مکث پذیر بود و گاه سر مایه انبطا عتش نزدیك باتمام رسیده بعده عیال خود را در نزد چاندیه مذکور گذاشته خود روانه قندهار شده بسلام سردار صاحبان مشرف گردیده مصدر عزت واروی شده و یك لك روپیه از اجاره قندهار اضافه نموده اجاره را گرفت چند ماه در کار اجاره داری مصروف مانده بعده مستاجران اصلی الك روپیه اضاعه هم دادنی کردند ولك روپیه عوض پیشکی هم سردار صاحبان داده باز اجاره را بدست خود آوردند دیوان مذکور ازین معنی بستار بیدل و ناخوش شده مبلغ سه چهار صد روپیه عوض خدمت اضافه اجاره از سردار صاحبان گرفته بحصول رخصت از قندهار بر آمده روانه شد بعد رفتن دیوان مذکور از قندهار پانصد سواره در تعاقب او بجهت گرفتارش مامور شدند لیکن دیوان مذکور ازین معنی اطلاع یافته بود در آن روز هفتاد کروه راه منزل نموده در قافله مردم نوهالی افغانان خود را رسانیده پناه گرفت و لشکر پانصد سوارهٔ قندهار بر قافله مذکور رسیده بازوی دیوان مذکور از قافله باشی طلب نمودند مردم قافله که یکهزار و پانصد نفر فقط تفنگچی بودند تفنگ ها را پر نموده با سواران قندهار مستعد مقابله شدند و از بازوی مذکور در جواب صاف دادند سواران قندهار طاقت مقابله ندیده واپس روانه قندهار شدند و دیوان مذکور چند روز با قافله مذکور توقف گرفته بعده روانه طرف ملتان شده و چند ایام با دیوان مول چند ناظم ملتان توصل گرفته آخر در آنجا هم رونق کار روزگار خود ندیده روانه لاهور گردیده و میر صاحب میر شیر محمد خان را در لاهور ملاقات نموده و از اراده خود او را آگهی داده قدری مبلغان برای خرچ گرفته داخل لودیانه گردید و از آنجا هم چیزی مبلغان بطریق مساعده از آقا یا فوت خواجه بادشاه شجاع الملك را گرفته روانه ولایت کلکته گردید و در آنجا بملاقات امیران سندخوشوقت شده و چند مدت پیش امیران موصوف متوقف بوده و تلاش نوکری بسیار نمود لیکن بکام دل نرسیده باز از آنجا بر آمده براه خشکی داخل حیدرآباد گردیده چند روز در حیدرآباد توقف گرفته بعده بخواهش ملازمی میر صاحب میر علی مراد خان بهادر مشرف بسلام میر صاحب

ممدوح شده ازسرکار میرصاحب بهادر باو بسیار دلاسائی واستمالت نمودند وپنج روپیه عوض خرچ یومیه باوعطای گردیده لیکن پای صحتش درسلسله بیماری مقید شده ودراهل کاران سرکار میرصاحب ممدوح از آمدن دوان مذکور بسیار تهلکه افتاده در خوف وهراس بودند که آیا چگونه خواهد شد تا آنکه اجلش امان نداده جرعه نوش باده آتش ممات شده همنشین خاکستر گردیده ازآنجا که دیوان مذکور اگرچه هندو بود لیکن جلادت ومردانگی را تادم حیات ازدست نداده فقط .

دربیان جنگ نمودن امیران حیدرآباد سند باصاحبان انگریز وهزیمت یافتن امیران وغارت نمودن مال متاع امیران ازقلعه حیدرآباد وغیره وقوعات ،

غواص بحر سخنوری اعنی قلم جواهر رقم لولوی مدعای را ازقعر دریای این واقعه چنین بدست بیان می آرد که هرگاه درسنه یکهزار ودوصد پنجاه وهشت هجری مطابق ماه ذ لحجة الحرام عالیجاهان میر رستم خان ومیر نصیر خان والیان خیرپور باامید استمداد واعانت داخل حیدرآباد شدند امیران حیدرآباد هریک میرمحمد نصیرخان ومیرشهدادخان درآنوقت بتقریب سیر نشاط شکارپور تشریف فرمای شده بودند مگر میرصاحبان میرصوبدار خان ومیر میرمحمد خان ومیرحسین علی خان درقلعه حیدرآباد تشریف داشتند اوشان از آمدن امیران خیرپور نهایت ناخوش وملال انگیز شدند وچندان ملتفت احوال امیران خیرپور نشدند بعد از دوسه روز میرصاحبان میرمحمد خان ومیرمحمد خان ومیرشهدادخان ازشکارگاه راجع حیدرآباد گردیده درتعارف ودلجوئی امیران خیرپور دقیقه ازدقایق نامرعی نگذاشتند ودرپیش آمد مقدمه صاحبان انگریز بهادر تدابیرات ومنجشات درپیش گرفتند هرچند امیران حیدرآباد راخیال مقابله ومجادله صاحبان انگریز پیشنهاد خاطر نبود چراکه عالیجاه میجراترم صاحب بهادر که خیرخواه امیران سند بود ازروی خیرخواهی بامیران سند انجام ملکهای مطلوبه سرکار انگریز بهادر بخوبی نموده اقرارنامه ازامیران ممدوح نویسانیده گرفته بود که دراین اثنای مسمی بختیار لغاری تریاقی که همیشه دربندگی تریاق سربسجود بود لب آواره گی عالیجاه میر رستم خان یکبارگی ازبندگی تریاق سربر آورده وپرده خمار آلوده ازچشم بیهوش خود برداشته ازمخدرات تریاق براسپ عراقی عزیمت مقابله صاحبان انگریز سوارشده باتفاق غلام محمد خان لغاری کوپلی وله پیش آلوسات واقوام خود که آنها ازود رمقام بی دماغی بودند رفته آنها را آشتی داده ازخود ساختند بعده پیش میرجان محمد خان ولد مرحوم میربوده جان رفتند وبوساطت میر مذکور مابین طایفه لغاری ومحمد خان ولد مرحوم لقمان خان تالپر که بوساطت بندی خویش ها نزاع عداشتند رفع نزاع کنانیده یکدل شدند پس این همه نامبردگان مابین خود قسم کلام الله نموده متفق اللفظ والمعنی شدند وطایفه لغاری ماهمین اظهار می کردند که این ملک سند بمنزله مادرما بلوچان است که (ازپستان شیر پیدایش) آن مهشت بهشت پرورش یافته ایم حقوق مادرو پدر براولاد بسیار است نهایت جان رانثار راه خدمت این والدین خواهیم نمود واگرجان را نثار نکردیم ازجمله ولدالزنای خواهیم بود باوصف این سخنان بتوجه وعهد انجام غلام محمد لغاری ریش راشانه شجاعت وبروتها را بیچ وتاب جلادت داده بحضور میرمحمد نصیر خان والی حیدرآباد رفته عرض نمود که

خانکوچهای میرصاحب میررستم خان در ریگستان آواره وخود میر موصوف بدروازهٔ ایشان التجای آورده وننگ بخانهٔ ما بلوچان انداخته نشسته است واین ملك سند که بمنزلهٔ مادر است چگونه در تصرف انگریزان بدهیم هرگاه کمر همت را کماهو حقه می بندند بسا بهتر وخوشتر واما بلوچان ایلات الوسات که هم اتفاق شده ایم جمع گردیده بمقابله ومجادله فوج انگریزان که قدر قلیل است خواهیم پرداخت هرگاه هم آغوش شاهد فتح فیروزی شدیم عین علو همتی وبلند ناموسی است واگر جان را نثار این راه نمودیم هم ادای حق مادر را کنند وسعادت دارین حاصل خواهیم نمود میرصاحب میرمحمد نصیرخان هرچند لغاری مذکور که فهمایش وممانعت نمود که روی جنگ بسیار سخت است نمیدانم که جمیلهٔ فتح نصرت از طرف کدام در مرآت مراد رخنمای گردد وبر تقدیر برفوج انگریزان فتحیاب شدیم با آنهم بدست خود شعله آتش را در ملك سند بدودمان آرام خود انداختیم وعلی الدوام خایف وبی آرام خواهیم بود مخالفت ودشمنی یك خس هم خوب نیست برطبق مضمون

خصم را عاجز شمردن نیست آئین خرد　　یك شرر بنیاد صد خرمن کند زیروزبر

هر دشمنی که هست قوی بایدش شمرد　　کز پشهٔ ضعیف بود فیل در عذاب

چه جای عداوت صاحبان انگریز است باوجود این همه مواعظه ونصایح میر ممدوح لغاری مذکور از کوته فکری باز نیامده روز دیگر علی الصباح لغاری مذکور معه چند نفر دیگر سر کرده گان بلوچان کلام الله برسر وشمشیر بدست ولباس زنانه پیشکر دوچادر وچوبی در بغل گرفته پیش میرنصیر خان آمده عرض نمود که اولا روی همین کلام الله دیده همین دم سوار شوند بمقابله ومقاتله فوج انگریزان پردازیم واگر سوار نمی شوند واراده جنگ ندارند پس همین لباس زنانه بپوشند وترك ریاست کنند میرصاحب ممدوح بمعاینه این حالت نهایت حیران وپریشان خاطر شده اگر بر خرابی بلوچان بانی فساد حکم میدهد با آنهم شور وشر در خانه پیدا میشود اگر موافقت نمیکند باز هم طوفان فساد برپای میشود درمیان دو شکنجه گرفتار آمده لاعلاج ازروی مصلحت وقت واندیشه عداوت میر صوبدار خان که گویا عقرب در آستین داشت برطبق مضمون: اقرب چو عقرب است زند نیش خویش را.

طوعاً وکرهاً بموجب مرضی بلوچان مذکور از قلعه حیدرآباد بر توسن بادپای سوار گردیده در باغ مرحوم میرفتحعلی خان منزل اندازشده باغبان خیالش هردم تخم مصالحه در زمین دل می کاشت لیکن از باغبان قضا وقدر غافل که چه گلهای فتنه وفساد از شاخسار روزگار میرویاند ومتبسم میسازد درین اثنای خبر رسید که دیره حیات خان مری وفهیم خان مری از اماکن خود سوار شده طرف حیدرآباد می آمدند لشکر صاحبان انگریز نامبردگان را در عرض راه گرفته پیش خود نگهداشتند ونمیگذارند طایفه بلوچان بمجرد شنیدن این خبر بر پهلوانی انگریز بهادر جلوه ریز گردیده دست غارت وقتل وقتال دراز نمودند دراین صورت میجر اترم صاحب بهادر که خاص خیرخواه امیران بود چند نفر کشته وکشتانیده بر تبله سوار شده جان خود را از این گرداب کشیده باد پای گردیده چون جنرل صاحب بهادر درآنوقت در مکانهاله که بیست کروه از حیدرآباد فاصله دارد منزل انداز بود هرگاه این خبر غارت پهلوانی بادپای اترم صاحب بهادر شنید از زیادی غصه مانند پیدار زید ن گرفت

همانوقت بفوج حکم کوچ داده سوار شد واز راه کنار دریای طی مسافت نموده در صحاری شکار گاه امیران حیدرآباد منزل انداز گردیده روز دیم بند وبست صف آرائی فوج لشکر خود نموده دراین صورت میرصاحبان حیدرآباد میرك میرمحمد نصیر خان و میر شهداد خان و میر رستم خان و خلف میرصوبدار خان از باغ مرحوم میرفتحعلی خان معه جمعیت دوازده هزار لشکر وچندضرب توپ سوار شده در مکان کانهری که سه کروه ازحیدرآباد فاصله دارد منزل انداز شدنددرین اثنا دوست محمد خد متگار

برای امیران موصوف خبر فرستاد که با صد سوار لشکر انگریز مامور آنطرف است خبرداری وهوشیاری ازدست نداده پای بردلی ومردانگی درداٸره جلادت ثابت ومحکم سازند دراین صورت امیرصاحبان ممدوح به لشکر خود حکم دادند که سوار شده پیشروی لشکرانگریزان بگیرند احدی از بلوچان بمقتضای لایتحرك شیٸا الا باذن الله عمل نموده ازجای حرکت نکردند چون مبارز آفتاب لوای نور وضیای درمید ان سپهراخضر برافراشته که فوج لشکر انگریز بهادر ازدورنمایان شده دراین صورت عالیجاه میرجان محمدخان بلشکر بلوچان وسران آواز داد که بهتاریکی قسم کلام الله نموده اند حالا وقت مقابله ومرد انگیست که تمام عمر ملك سند خورده اند این چنین وقت را قضا نکنید لیکن از قضا الهی احدی از بلوچان ازجای حرکت نکردند مگر حاجی الحرمین حاجی خدا بخش معه پنجاه شصت سواره له خود بامید بخشایش الهی جل شانه ومرادعلی خان چانك بتوقع مراد یابی دنیا وآخرت ونصیرخان چانك بصدای چنگ سعادت ابدی معه برادر خود وحاجی غلام محمدخان تالپر حلقه غلامی که سعادت دو جهانی درگوش جان [illegible] ومبارك خان تالپر مبارك وقت خودد انسته ومیرغلام شاه خلف مرحوم محراب خان تالپر روی درمحراب مسجد این عبادت گذاشته باتفاق میرجان محمدخان غازی سوارشده پروانه وار خودهارا برشعاع شمع مقابله فوج لشکر رسانیده ساعتی بازار تفنگ زنی گرم ساختند لیکن طایفه بلوچان همیشه برشمشیر زنی می نازند ازروی حمیت ایمانی وغیرت مسلمانی از پناه گاها برآمده ازعنایت دلیری وبهادری برفوج انگریز حمله آوردند از آنجا که مدار جنگ فوج انگریز بهادر بر توپ وتفنگ وسیف آخر الحیل است بلوچان غازیان مذکور نارسیده بفوج انگریز ازدور طعمه اژدهای توپ وتفنگ فوج انگریزان شدند وشربت شهادت نوشیدند وبعضی بلوچان جلادت نشان از آتش توپ وتفنگ امان یافته ر فته بلشکر انگریزان آمیخته وخوب شمشیر زنی نموده بسیاری از لشکرانگریزان زیر تیغ بیدریغ کشیدند ودودسته لشکر ازعبدالله خان نظامانی میرزاخان نظامانی وغیره سرکردگان نظامانی درعین این بلواه خودهارا رسانیده ازتردد ات دلیرانه وحملات بهادرانه قصوری نکردند تاآنکه خایل وار خودهارا درآتش نمرودی جنگ انداخته گلچین جنان وفردوس برین گردیدند بعد شهادت بلوچان مذکور برگشته بخت بختیار لغاری وغلام محمد لغاری کوبلی واله که اصل بانی فساد بود واحمدخان لغاری وغلام حیدر غلام محمد کهتران کهوکر وغیره بلوچان کاذبهم حرمستنفرة فرت من قسوره فرار برفرار اختیار نمودندو

افتان و خیزان و گریزان پس پشت خود نگاه کنان می رفتند و آغا خیلی که در ایام حکومت شکارپور در مجلس کچهری همیشه لعل زبان را بر شاخسار بیان این نغمه مترنم می ساختند هم بدوان قلمزن هم بمیدان تیغ زن در جهان نام خدا در هر دو صنعت ماهریم ، درین وقت قلم بلاغت رقم شان از سیه چاه مداد سواد الوجهی حاصل نموده هیچ فقره از فقرات خیر و صلاح بر صحیفه احوال امیران سند ننوشتند و شمشیر جلادت خود را در هفت نمد پیچیده نگهداشته و تسبیح هزار دانه بدست گرفته الله الصمد الله الصمد می خواندند و بزبان حال می گفتند ای بابا سای
من نه هستم ز جمع شمشیری   کار ما هست فقر و درویشی   ما چو دائم ز جنگ نصرانی
ترک کردیم کار دیوانی . فی الجمله بعد هزیمت بلوچان و امیران موصوف از میدان جنگ عنان تاب گردیده رخ نهاد قلعهٔ حیدر آباد شدند فوج انگریزان در میدان جنگ رسیده آنچه اسباب و سامان و توپخانه و خیام امیران ممدوح افتاده بودند همه را بدست غنیمت آوردند و اکثر خیمه های چرکین کهنه را آتش زده خاکستر نمودند امیران موصوف چون داخل قلعه حیدر آباد شدند از دغدغه و اندیشه میر صوبدار خان که مبادا بسبب آمیختگی و رفاقتی که با صاحبان انگریز دارد مایان را گرفتار نموده بدست صاحبان انگریز بدهد بصلاح مدبران دیرینه و بعضی مشیران ناخرد مندان خیر خود را در استیلام و ملاقات صاحبان انگریز دانسته اولا مراسله خود را مشعر بر حماقت بلوچان خرد دشمن و عذر حرکت بی اختیاری خود و استعفای آن بمضمون مرغوب نوشته بخدمت نپیر صاحب بهادر بدست مبقری خود فرستادن و استدعای سلام و ملاقات نمودند نپیر صاحب بهادر در جواب بساخاطر جمعی طرف امیران ممدوح نوشته فرستاده و از فریب بازی غافل بودند روز دیگر امیران ممدوح بموجب تسلی و تشفی صاحب بهادر خودها را بلباس رنگین رنگین آراسته و شمشیر های مرصع بکمر بسته و بر اسپان خوش رفتار مغرق یراق طلا سوار گردیده بمقتضای «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود» خرامان خرامان رفته مشرف استیلام صاحب ممدوح حاصل نمودند و برطبق مضمون کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه عمل نکردند نپیر صاحب بهادر درحین ملاقات بغیر از میر نصیر خان بدیگر امیران هرگز التفات نکرد ساعتی شمع افروز مجلس ملاقات با میر موصوف گردیده حکم بر چوکی و پهره امیران ممدوح داده که چوکی داران چون نقطه بر کار امیران را محاصره نموده ایستادند درین صورت امیران را صورت منکر نکیر بنظر آمده گفتند وای به نشد بدتر شد و سر افتخار خود را درمیان زانوی غم و اندوه فرو بردند و بدست خود خود را گرفتار نمودند بعد گرفتاری امیران جنرال چارلس نپیر صاحب بهادر حکم به پلاتن لشکر خود جانب قلعه حیدر آباد داده که لشکر مذکور بی ممانعت احدی و فردی داخل اندرون قلعه حیدر آباد گردیده علم نصرت و فتح مندی بر برج های قلعه نصب نمودند و تنبور شادی و شادیانه در نوای آوردند و آواز وی فریب بازی در شهر حیدر آباد منادی گردانیدند که ملک سند را سرکار انگلیسیه بهادر فتح نموده و زمام ریاست و سرداری از سرکار تفویض و بعالیجاه میر صوبدار خان شده، ودستار سرداری به تمام بلوچان سند تعلق بعالیجاه میر موصوف دارد برخزاین و دفاین و توشخانه امیران چوکی های خود تعین نمودند و پیریرها (؟) خام و پخته نیز بپختگی محافظت و چوکی بخوبی نمودند در آنوقت در حیدر آباد چنان واقعاتی برپای گردیده که گویا واقعه کربلا تجدید بصورت وقوع یافته روز دیگر نپیر صاحب بهادر

ودیگر صاحبان برای معاینه قلعه وملاقات عالیجاه میر صوابدار خان در قلعه مذکور تشریف فرمای شدند عالیجاه میر ممدوح که بعهد انجام صاحبان بابت ریاست ودستار سرداری که سرخوش بادهٔ نشاط بود در بار کچهری خود بفروش بوقلمون آراسته بر مسند تمکین و از اتکاء بر بالش و بارزده نشسته منتظر مقدم صاحبان عالیشان موصوف بود که اینك دستار سرداری و ریاست برسرم از دست صاحبان ممدوح جلوه وزینت تازه میگیرد وصاحبان عالیشان بعجب دستار رنگین مشکین تمام زری که درعرصه دوران باهتمام سرداری خانخانان تمام شده باب زینت تاج کیوان وباعث سرفرازی فرق فرقدان بود بمیر موصوف بستانیدند چنانچه هرگاه صاحبان ممدوح داخل کچهری میر مذکور شدند میر صاحب چون سرو بتواضع صاحبان ممدوح برخواست بعد تعارف صفا ومرحبا صاحبان انگریز حکم بر گرفتاری میر مذکور دادند که او را چون قزاقان گرفته بر فیل پشت برهنه سوار نمودند ودستار مال چاه (؟) بر فرقش گذاشته از قلعه کشیده روانه چهاونی نمودند خاص وعام از مشاهدهٔ این حالت متحیر ومتعجب ماندند وانگشت عبرت بدندان حیرت گرفته می گفتند که زود بود که صاحبان انگریز میر صوبدار خان را بر فیل عزت سوار نموده درهودج ریاست نشانیدند وخوب دستار گرانبهای سرداری برسرش بستند که از زرق وبرق آن چشم آفتاب خیره می شود فی الجمله میر مذکور بجای خود باامیران برادران عهد انجام بموجب قسم کلام الله نموده بود وبصاحبان انگریز علیحده حاوای مدعا در دیگ عهد انجام پخته بود لیکن بکام دل نرسیده از آن سو رانده وازین سو مانده بهر صورت

هر تخم فتنه که فشانی بکشت دهر از حاصل جزاش بیابی سزای خویش

از آنجا که بعد گرفتاری امیران مذکور صاحبان انگریز دست یغمای بقلعه حیدر آباد دراز نمودند آنچه که دبیرها خام (؟) که بقدر دوصد نفر از امیران حیدر آباد بودند اسباب زر وزیور لباس فاخره همه از دبیرهای (؟) خام گرفته راه خام بیله نشان داده مطلق العنان نمودند وآنچه دبیرهای؟ پخته بودند آنهارا پختگی تمام تندره محمد یوسف خدمتگار امیران نشانیدند از آنجا که درصورت وقوع این واقعه هایله چند روز در حیدر آباد تلاطم دریای آشوب واز وزیدن باد مخالف چنان در تموج آمده که اسم صعوبات طوفان را از یاد دوران برده وناخن کاوش استیلای آن بلاخون جراحت واقعه کربلارا بجوش آورده؛

آن چنان شوری بلند آوازه شد کز ظهورش خون طوفان تازه شد
عرصهٔ آن وادی محشر نشان گشت لبریز بلا تا آسمان
زد تلاطم آنچنان بحر ستم کز فلك بگذشت سیلاب الم
کرد تا جولان سمند روزگار این چنین جوری نگردید آشکار

بعد از چند روز تمام خزائین ودفاین از نقد وپشمینه واقمشه نفیسه وجواهر گران قیمت واسلحه ازهر قسم شمشیرها جوهردار مرصع کاری وبنادیق رومی خراسانی ومیرخانی وخنجرها وکاردهای جوهردار واسپان ولایتی وشتران ومال مواشی وغیره اسباب کلی وجزوی وزیورات طلا ومرصع زنانه که از لکها بودند ودو کرور وسی لك روپیه نقد از توشخانه امیران حیدر آباد در تصرف سرکار انگلیسه بهادر در آمدند سوای آن واقفان دربار قلعه حیدر آباد بك یك صد روپیه از سرکار انگریز گرفته لکهای هزارهای مبلغان که در زمین مدفون بودند بصاحبان انگریز نشانی دادند افسوس که امیران حیدر آباد چون مار بر گنج نشسته بودند از آنجا که

ز گنجهای گران مایه بی نثار چه حظ اگر ز خود نه فشانی ببرگ وبار چه حظ

امیران سند باوجود این همه گنجهای بجز رنجهای دیگر حاصل نکردند وحسرتهای بردند فی الجمله مدت دوماه کامل درملك سند اینچنین آتش خرابی شعله ور بوده که از تحریر وتقریر خارج است لیکن صاحبان انگریز بهادر ازروی تدبیر فرزانه ومصلحت وقت بامیر صاحب میرعلی مرادخان والی خیر پور عهد انجام جدید نمودند آنچه ملك های تعلق بسر دار ودستار داشتند بمیر صاحب ممدوح مفوض نمودند وآنچه ملکهای والی قلات بودند آن را بتصرف میرمحمد نصیرخان براهوی بدستور اصلی سپرد کردند باین حیله وری تمامی سرداران بلوچان سندو کچهی رابوساطت میر صاحب میرعلی مراد خان بهادر مطیع وفرمان برادر سرکار انگلیسیه بهادر نمودند وامیران اسیران حیدر آباد تاصدور حکم فرمان فرمای هندوستان چندایام درحیدر آباد معطل بودندو صاحبان انگریز بانتظام امورات ایلات الوسات بلوچان می پرداختند وازچشمه تدبیرات زلال اصلاح برآتش فتنه وفسادمی انداختند کهمبادا ازباد مخالف نایره فساد وشور وشرشعله ور گردد .

در بیان مقابله عالیجاه میرشیر محمد خان بافوج انگریز وهزیمت یافتن میر مذکور ازدست فریب بازی سرکردگان لشکر خود.

شیر قلم تیزچنگ درنیستان این مدعای چنین صدا موان بیان مینماید که هرگاه امیران حیدر آباد درسنه یکهزار دوصدو پنجاه ونه هجری، مطابق ماه محرم الحرام ازتقدیرات الهی صید سرپنجه فریب گرفتاری پنر صاحب بهادر شدند بعده عالیجاه شیر بیشه جلادت ومردانگی میرشیر محمد خان والی میرپور بجمعیت عساکر متکاثره وجیوش متوافره وتوپخانه وغیره سامان بعزم رزم افواج انگریز ازمکان مالوفه خود برآمده رخ نهاد حیدرآباد گردیده چون طی منازل نزدیك حیدرآباد بفاصله چهار کروه متصل تندره موسی خان کهتران برکنار پهلوی سمت مشرق رسیده فوج انگریز بهادر نیزدر مقابله میرموصوف رفته آتش جنگ رادر اشتعال آوردند اولاً هوشمند خدمتگار ازروی هوشمندی بامید خرید متاع سعادت سرمدی معه دسته سپاهیان خود در میدان جنگ آمده بانتظام جنگ جنگ پرداخته ازترددات دلیرانه وحملات بهادرانه قصوری نکرده آخر خوش دل از دنیاومافیها رفته جرعه نوش بادهٔ شهادت گردید ازآن بعدمیر غلام علی خان خلف مرحوم عبدالله خان تالپرو رحیم خان تالپروعلی خان تالپر وکمال خان میری ونبی بخش میری وبلوچان نوحانی معه دوسه صد لشکر درعرصه کارزار رسیده چنگ جنگ رادر نوای آوردند بسیاری ازفوج انگریز در موج بحرقتل وغرق نمودند در این صورت جنرال پنرصاحب بهادر ازمعاینه هلاکت لشکر خود دست افسوس سائیده برسر خود میزد وازبس غصه وخفگی موی سرخود می کند نزدیك بود که فوج انگریز درهم وبرهم شود دراین اثنای ازقضا کردگار طوفان بادمخالف برپای شده وازبس غبارچنان تاریکی شد که زمین وآسمان بنظر نمی آمد وبلوچان شجاعت نشان نحوی شمشیر زنی نمودند که از بیان بیرون

است آخر شربت شهادت نوشیدند میگویند که محمد خان تهوره بحسب صلاح صاحبان انگریز بهمراه لشکر میر شیر محمد خان آمده ملحق گردیده بود و در وقت طوفان باد با روت خانه میر موصوف را آتش داده تهوره مذکور و خان محمد خلف میر غلام علی تالپر و غلام محمد لغاری کهوبی والهنه‌هاله (؟) گرفته فراری شدند در صورت مفروری نامردگان تفرقه در لشکر میر موصوف افتاده وشش ضرب توپ کلان در میدان دغا گذاشته امیر موصوف پس پای گــر دیده و در نصر پور رسیده آب نوشیده طرف میر پور مــکان مالوفه رفته قبائل خود را پیشتر طرف ریگستان روانه کرده بود ما بقی اسباب هرچه که در دست و داز میر پور کشیده روانه ریگستان شده و از آنجا پس آمده داخل شهداد پور گردیده باز جمع آوری لشکر بلوچان نموده اینقدر اسباب و سامان محار به جمع نموده بود که از تعداد خارج که صورت هزیمت میر ممدوح در مرآت خیال بنظر نمی آمد و ضیغم همت میر موصوف چنان مستعد شکار افواج انگریز گردیده بود که همه را صید سر پنجه اقتدار خود می نمود و شیر شجاعت او نحوی در خشم آمده بود که بزور پنجه ناخن شجاعت و بها دری اجسام احشام انگریز چون رو باه می درانید در این صورت میر صاحب میر علی مراد خان پاس استمداد و اعانت صاحبان انگریز مد نظر داشته از روی تدابیر صائبه و حکمت عملی میر احمد خان لنگ که جد میر شیر محمد خان بود و دیگر سرخیل های لشکر که بانی بنیاد جنگ و فساد بودند همه را در دام ملازمت خود آورده از میر شیر محمد خان متفرق ساخت مرگاه میر مذکور چنین حالت سران و سر کردگان لشکر خود معاینه نمود و نوای مخالف از قانون موافقت رفقای که مدار المهار رزم بودند بگوش هوش شنید در ساعت ساز جمیت خود را شکسته شکست بر شکست اختیار نمود و چون زیر و بم و ناله کنان روی در فرار نهاده و بعد هزیمت میر موصوف سواران فوج انگریز در تعاقب میر موصوف افتادند بعضی سواران بطرف قلعهٔ عمر کوت و برخی جانب شندره الهیار رفتند لیکن میر ممدوح نرسیدند و او از مکان بلال نزدیک تهته عبور دریای نموده بسمت شمال روانه گردید از آنجا که هزیمت میر موصوف اگرچه از تقدیرات الهی متصور لیکن بموجب تدبیر میر صاحب میر علی مراد خان توان گفت و عالیجاه میر شاه محمد خان برادر میر شیر محمد خان که برای جمع آوری لشکر سیستان رفته بود او هم پیش از هزیمت میر شیر محمد خان از قضای کردگار بدست لشکر انگریز گرفتار آمده که عالیجاه الف خان افواج انگریز بهمراه خود برداشته ناگهانی بر میر مذکور افتاده خوب مقابله نمودند و از طرفین کشت و خون واقع شده آخر لشکر میر مذکور شکست خورده و خود میر شاه محمد خان مجروح گردیده آخر زنده اسیر و دستگیر نموده جانب حیدرآباد بخدمت نپر صاحب بهارد فرستادند که صاحب ممدوح او را در جهاز دودی انداخته روانه منبعی نمود چون میر مذکور بتاریخ هشتم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و نه هجری گرفتار گردیده نپر صاحب بهادر بعد هزیمت میر شیر محمد خان وارد حیدرآباد شده امیران حیدرآباد هریك میر محمد نصیر خان و خلفانش و میر میر محمد خان و میر صوبدار خان و میر شهداد خان و امیران خیرپور میر رستم خان و میر نصیر خان بسواری جهاز دودی روانه منبعی نمود ندو در روز رفتن امیران حیدرآباد نپر صاحب بهادر به تمام رعایای و مهاجرین حیدرآباد حکم داده که امیران سند حاکم شمایان بودند حالا بحسب قسمت ابخور دبرای سیاحت ملك انگلستان میروند شمایان

رفته صورت وداع حاصل نمائید که داغ مفارقت بر دل ایشان نماند رعایای حیدرآباد تمام صغیر
و کبیر خاص و عام بموجب حکم پنر صاحب بهادر بجهت وداع امیران ممدوح رفتند بمعاینه حالت
پرملالت امیران زار زار بگریستند واشک حسرت از دیده غم والم میریختند از آنجا که بموجب
تنگ چشمیهای روزگار بیوفائی وموافق ضابطه سپهر نیرنگ طراوت گلشن هر آفتابی افسرده دم
سردی خزان ادباری و گرگ تیز چنگال ذلت و اضطراری در کمین غرت واعتباری است نظر
بران امیران سند از تقدیرات الهی ترک ریاست سند نموده با اروعیال واطفال نموده چشم پرآب و دل
کباب روانه ملک انگلستان شدند چون امیران موصوف داخل منبئی گردیدند جناب نواب مستطاب
گورنر فرمان فرمای منبئی کپتان بروس صاحب بهادر افسر نپس و کپتان اولپور لحب صاحب
مجستریت والی صاحب سکرتری ملاقاعامه بنا راستقبال امیران ممدوح تا لب دریای شور بمع چارت
دواسپه به بندر بالوی فرستاده اسکوت صاحب سکرتری ازمیر نصیر خان دست گرفته از کشتی
بر کنار فرود آورده در بین اثنا بروس صاحب بهادر روبروی امیر ممدوح آمده سلام داد امیر
مذکور صاحب ممدوح جواب سلام داده فرمود که من این صاحب رامیشناسم که در سنه ۱۸۲۸
عیسوی در دربار من حاضر آمده بود صاحب مذکور جواب داد که در آنوقت ماشاالله ایشان
هم جوان وسرخوش شأباده شباب وجوانی بودند الحال از گردش زمان ناهنجار بسیار ضعیف
ولاغر شده اند امیر موصوف باز فرمود که من در طریق دوستی ایشان و کمال موش محبت ایشان
در اینجای آمده ایم باز صاحب جواب داد که استیلای الفت ومحبت مایان بحدی بود که ایشان
را کشش نموده چون کهربای در اینجای رسانیده فی الجمله بغیر این همه اختلاط ها امیر موصوف
بسواری چارت دواسپه سوار گردیده ترک سواران پیش وپس بر کاب میر ممدوح حاضر و دور
دور کنان امیر را بکمال اعزاز آورده ودر ایوان خاص گورنر صاحب فرود
آورده مهمان نمودند بعداز چند روز امیر مذکور را در مقام دمدی که نزد دیک کلکته
میباشد در آنجا مقام استراحت مقرر نمودند و میر شهداد خان رادر قلعه سورت صورت
آرام دادند و میر رستم خان رادر مقام ساسو که متصل شهر پونه میباشد سکونت پذیر
نمودند و مبلغ پانزده هزار روپیه عوض مشاهره از سرکار با میران ممدوح عنایت شده
چون امیران مذکور از غم ریاست آزاد واز هزارها افکار روزگار دنیا رهائی یافته
چند اوقات بارام و شاهد فراغت هم آغوشی داشتند لیکن حب الوطن من الایمان در سر
داشتند و در تدبیر رهائی خود و ملک خود بسیار کوششهای نمودند و انواع انواع
نوشتجات نمودند و در ولایت لندن در کورت از اعتراضات پنر صاحب بهادر
جواب های دادند و بعضی صاحبان انگریز در کورت از طرف امیران گفتگوی
نمودند مطلب را باین حد رسانیدند که امیر محمد نصیر خان والی حیدرآباد را
معه لواحق باز برمسند ریاست سند جلوس دهند در این ضمن خبر رسید که میر شیر محمد خان
طرف خراسان بجهت کومک لشکر نزد سرداران قندهار رفته است اهالیان انگلیسیه
با صفا این خبر در تفحص میر موصوف بمدار مدار برداخته در این عرصه از قضاء
کردگار امیر ممدوح در حالت صحت بدن مشغول نماز و اوراد بود که ناگهانی عارضه
سکته لاحق حال امیر موصوف شده بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار ودوصد
وشصت و یک هجری مطابق چهاردهم ماه اپریل سنه یکهزار وهشت صد وچهل وپنج عیسوی

در مقام دمدمی سیار بوستان سرای آخرت گردید . جان بحق تسلیم نموده انا لله و انا الیه راجعون واز بعضی اخبارات معلوم شده که امیر ممدوح از بس اندوه والم ریاست سند و جلاء وطن جام مسموم از دست ساقی اجل نوشیده بعضی بر آنند که از عارضه سکته جان بجان آفرین سپرد و بعدازآن مرحوم مان میرصو بدارخان و میر رستم خان از غم دنیاوما فیهادر آنجا رهائی یافته از ملك انگلستان راه ملك کل شی یرجع الی اصلیه گرفتند بر طبق مضمون :

هر که افروزد بـبزم زندگی شمع وجود	سازدش خاموش آخر سیلی باد اجل
در سراغ خرمن عمر است دائم برق مرگ	زندگی کی محو گردد یکدم از یاد اجل
طائر هستی اگر در چرخ سازد آشیان	عاقبت گردد اسیر دام صیاد اجل
هر که آید در دیار زندگی زان بیشتر	در کمینش می نشیند دست جلاد اجل

امیران سند جهت تعمیر اساس منهدمه ریاست سند (۱) . . . .

قلم صدا قت رقم در تشریح این خدعه طرازی بر صحیفه بیان چنین نگارش میدهد که صاحبان انگریز بهادر ملك سند را از بهادری و شجاعت نگرفتند محض بفریب بازی و حیله وری اولاً با میران سند متاع دوستی و اخلاص را پیش نمودند و امیران ممدوح را فریفته دانه ودام مهربانی والفت خود ساخته راه ترند طرف خراسان گرفتند وامیران موصوف باوجودیکه بو الیان خراسان از قدیم را بطه اتحاد و مال گذاری داشتند آن را محض بخوشنمائی گلهای رنگا رنگ صاحبان انگریز فراموش نموده و بر قول و فعل و عهد و پیمان صاحبان انگریز اعتماد کرده به تقدیم هزار گونه خدمات از ملك خود راه عبور دادند و والیان خراسان را که از قدیم دوستان امیران بودند با خود دشمن ساختند با وجود یکه والیان خراسان کرات ومرات بطرف امیران سند مراسلات نوشتند که انگریزان را از ملك خود راه ندهند که نفعی ندارد مثل است که شخصی در عالم خواب دید که مار بر شکم من گذشته بهر وانتا کی تمام ازخواب بیدار گردیده متحیر مانده کسی پرسیدش که چه حیرانیست با وبیان خواب . . . . . .

امیران سند نوشته جات نصایح آمیز والیان خراسان مرگز بگوش غفلت نیوش خود نیاوردند هرگاه صاحبان انگریز ازمهمیز کاری غازیان خراسان حمار آرزوی خودرا مجروح ومفلوك ساخته بی بار مدعاسر خود رابه آخور ملك سند کشیدند اولاً تعمیرات بنگله های چاونی خود منهدم ساختند تا ازشعبده بازی شان بامیران سند را معلوم ویقین گردد که صاحبان انگریز ملك سندرا گذاشته میروند طنبور این معنی علاوه باعث غفلت امیران ممدوح گردیده وهم ازروی ساده لوحی وصفای قلب خود برعهدانجام صاحبان انگریز اعتماد کلی داشتند وبرخدمات لا کلام خود مغرور بودند ومیگفتند که ما یان ازملك خودراه دادیم ودرملك ما یان چهاونی ها انداختند وازهرقسم ورسم بجاآوری خدمات نمودیم نظربرآن صاحبان انگریز هرگز بما یان نقص عهد وپیمان جایز نخواهند داشت وازین معنی بی خبر .

طالب دنیا چه داند شیوهٔ پیمان عهد	هست درفکر خطااندیشی ومشق دغل
از برای اخذمال وحب جاه درروز گار	افگند هرلحظه خودرا بگرداب خلل

---

(۱) جاهائیکه نقطه گذاری شده حصه هائیست که ورقهای کتاب پاره وتلف گردیده بوده ودر وقت صحافت روی آن کاغذ سرش شده .

از آنجا که کاخ وجود اهل دول در اصل به آب و گل بیوفائی سرشته اند صاحبان انگریز اولاچون نجاران تیشهٔ خرابی بدست گرفته..

بلوچان سند اگر چندلک مبلغان حسب الخواهش والیان خراسان میفرستادند هم کومک هزارهای لشکر از خراسان بجهة امیران سند میرسیدند لیکن تقدیر رب قدیر چنین بود که امیران سند را هیچ تدبیر بدست نیامده مابین خودها چندوار در مجمر نفاق از آتش کینه دراضطرار بودند از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر خودها را مردمیدان می گویند پس لازمه مردانگی این بود که چندوقت پیشتر از ارادهٔ باطن خود بامیران سند تنبیه میکردند که تا اوشان سامان وتهیه خود می گرفتند بعد اگر جنگ نموده ملک سند را تسخیر مینمودند هم مضایقه نداشت و بغداد را مفت نبرد بقسم برده این چه ملک گیری بود که درصورت دوستی امیران سند را سرشار بادهٔ غفلت نموده وبحیله وریناگاه برخانه امیران ممدوح غافل رفته امیران را صید سرپنجه روباه فریب خود نمودند این چه شجاعت وچه مردانگیست بلکه جای نفرین است از آنجا که غافل برسر دشمن رفتن وبفریب وخدعه خصم را عاجز وزبون خود ساختن کسر برتبه شجاعت ارباب صولت وقدرت است کسی بکسی چنین نکند این که در دوستی بامیران کرد اگرچه داستان این داستان طرازی بسیار است اگر بیان نمائیم هر آئینه شرح مطول می شود موقوف بوقت دیگر گذاشته بازقلم را.......................

دربیان رفتن عالیجاه شیرمحمد خان ....

........گردیده وعالیجاه احمدخان لغری مه منسوبان خود در کوهستان نزد بلوچان مری رفته سکونت گرفت هرگاه میر مذکور بقطع منازل داخل قندهار شده سردار صاحبان قندهار در تعارف و مهمانداری موصوف بهیچوجه قصوری نکردند ومراسم اکرام واعزازش بجا آوردند میر مذکور مبلغ دوسه لک روپیه بجهت کومک لشکر بسردار صاحبان قندهار بالفعل بشرط رسیدن شال کوت دادنی کرده بندوبست کار مرجوعه خود نموده بسردار صاحبان این حقیقت میر موصوف مشروحا جاب امیردوست محمدخان نوشته فرستادند ومصلحت طلب گردیده امیر موصوف بسردار صاحبان صلاح دادن کومک به میر مذکور نداده که از بعضی مدارجات که شرح آن ممتنع الوقوع است در نظر عقل دوربین من بعد از مصلحت است باقی نیک وبد خود در امر کس خوب میداند آینده اختیار باقی دارند سردار صاحبان قندهار بعد نوشته امیر موصوف عنان توسن عزیمت خود را معطوف داشته بای خیال کومک.............. منسوب گردیده که راه نرود تا به شال کوت مسدود شده چند ایام در پشنگ توقف پذیرشدند و دراین ایام توقف صورت رسیدن مبلغان میر ممدوح بنظر نیامده آخر خلف سردار کهندل خان بموجب ارقام والد خود وایس روانهٔ قندهار گردیده میر موصوف بعد روانگی خلف سردار موصوف بقطع مراحل داخل قلعه کهان شده بعد در مکان چهتر وبولجی رسیده جمع آوری لشکر بلوچان کوهستان می نمود وعالیجاه محمد صدیق خان خلف سردار سمندرخان نیز معهٔ پانصد سواره آمده ملحق رکاب میر مذکور شده دربند وبست تخریب چهاونی خان گهر شدند که دراین اثناء وزیر خان خلف بجار خان ذوبنگی معهٔ پانصد سوار بتاریخ بیست وششم ماه جمادی الاول سنه یکهزار ودوصد و شصت هجری در گرد ونواح

خانکهر بطریق چپاول رسیده کتیان(؟) فوج انگریز معه سواران چوکی که برای علف بری رفته بودند قریب هفتاد نفر علف تیغ بیدریغ نموده وتمام اسپان وسلاح آنها غارت کرده رفت افواج انگریز که در چهاونی خانکهر دایر بودند تعاقب آن نکردند مگر دل مرادخان کوسه را مامور نمودند که رفته به تکفین کشتگان انگریز پرداخته وباز بتاریخ ۱۴ ماه جمادی الثانی سنه روان مقدار .. ..

آباد کاران بر ناحق ازدست لشکر انگریزان کشته شدند از آنجا که مال ومواشی غربای آباد کاران غارتگران غارت بردند ومتاع زندگانی آنها را لشکر انگریز به یغمای بردند عجب انصاف ورعیت پروری صاحبان انگریز بهادر ست چند ایام درواقعه سکهر صاحبان انگریز کورت این مقدمه کشتگان رعایای نمودند لیکن هیچ انصاف نکردند وآباد کاران غربای رایگان رفتند وعالیجاه شیر محمدخان ....

چند مدت درای نعامکنت پذیر بوده ومیرشاه محمدخان برادرش را که درمنبعی نظر بند بود اوراهم رهائی داده واگذاشتند که در لاهور آمده بامیر مذکور ملاقی شده وعالیجاه احمدخان لغاری از کوهستان مری .... لیکن هنوز داخل سند نشده اند معلوم نیست که از چه سبب باز توقف امیران اسیران در آنجا گردیده در ینباب از افواه عوام الناس چندین روایات شنیده می شود والله اعلم بالصواب.... ....

در بیان نواختن قانون خدمات میرصاحب میرعلی مرادخان بهادر نسبت بسر کار انگلیسهٔ بهادر وبرعکس ....

مودت ووداد وضیای چراغ مجلس والفت واتحاد وانوار گوناگون خدمات از هر قسم رضا جوئی وخیر اندیشی وبه طلبی سر کار جهان مدار انگریز بها در بهیچوجه من الوجوه خود را معاف و مقصر نداشته باوجودیکه بعضی امراء وروسای بلوچان درین امراز میرصاحب بهادر نا خوش وناراضی بودند ....

سرکار انگلیسیه بهادر در رفع فتنه و فساد و دفع شرارت و عناد که باعث تازه روئی گلستان خوبی و بهبودی آنها بود بسیار سعی وتلاش نمود که تا آب ورنگ عزت بهارستان این خاندان برباد نرود واز ننگ ونام این دودمان از انقلاب باد حوادث روزگار ناهنجار سر بزرد روئی نکشد باوجود این همه نصایح عاقلانه مواعظ مشفقانه میر صاحب بهادر در دل خار منزل آنها بمقتضای « نرود میخ آهنین در سنگ » هیچ سرایت نکرد واز تقدیر ازلی .. ..

مسند نشین با میری رفتند و برخی فراری شدند ومیر صاحب میرعلی مراد خان از روی صداقت اخلاص دست در تدارك خدمتگذاری و جانفشانی سرکار انگلیسه بهادر زده مانند شاطران در بجا آوری هر گونه خدمات میدوید اولا در مقدمه عالیجاه میرشیر محمدخان بوقت کارزار خود رسانیده اگر چه میرمذکور اسباب محاربه و جنگ و سامان مجادله ورزم از لشکر بلوچان وغیره مایحتاج چندان جمع کرده بود که صورت تفریق این همه جمعیت میرمذکور در نظر معرکه آرایان دغاد شوار بنظر می آمد وتمثال هزیمت میرمذکور درمرآت خیال نوازندگان کوس ....

اهل روزگار در این امر تیره و پریشان و فکر جهانیان در این باب متحیر و سرگردان
لیکن میر صاحب ... .
ازراه کمال دانش و نهایت بینش و فرزانگی تند بیری بیکار برده
که میر احمد خان جد میر شیر محمد خان و دیگر سرخیلان لشکر که بانی مبانی کار جنگ
وجدال مقدمة الجیش حرب و قتال بودند آنها را بعطای نوازشات وامید ملازمت
از میر شیر محمد خان جدا نموده در سلک ملازمت خود منسلک نموده هرگاه صورت این
واقعه بر مرات ضمیر شیر محمد خان انعکاس پذیرفته واین نوای ناموافقت از قانون
سران لشکر بگوش شنید هم نوقت تاب مقاومت نیاورده از عین جنگ.... ... .
فراغت این مهم خبر رسید که میر محمد علی خان فرصت یافته در ملک(....) غبار فتنه و فساد بر انگیخته
و آتش شور و فساد برافروخته و آب شرارت نوشیده و چون باد مخالف رخواسته نزدیک برد
که از بلواء عام او در تمام سند فتنه نو برخیزد و صورت خلل خوابیده سر نو بیدار شود
و آدمان شیخ علی حسن مختار کار میر صاحب که در ملک(...) مامور بودند با نها مقابله و مجادله
نموده از طرفین کشت و خون واقع گردیده که در این اثنای میر صاحب میر علی مراد خان بهادر
چون شهباز تیز پرواز در عرصه اندک مسافت بعید طی نموده و خود را در آن سرزمین فتنه
آئین رسانیده با میر محمد علی خان سرگرم مقابله و مجادله گردیده از آنجا که از هر طرف که
میر صاحب بهادر عنان توسن خوشخرام منعطف میفرماید فتح نصرت دواسپه جهت استقبالش
می آید میر محمد علی خان تاب مقاومت نیاورده فرار برقرار اختیار نموده و منسوبان خود
برداشته عبور دریای شباشب نموده رفته در مکان روجهان مزاری ها باتفاق میر محمد حسن
خان خلف میر رستم خان توقف گرفت و دیگر دوره ولی محمد خان چاندیه که سرکرده دوازده
هزار لشکر بلوچه قوم خود میباشد نامبرده از استیلام صاحبان انگریز بهادر در مقام
متمردی بود و سرکار انگریز بهادر نیز از و خایف بود که مبادا سراز گریبان فساد
بر آورده متحرک سلسله شور و شر گردد جناب میر صاحب بهادر سر خود معه جمعیت فوج در ملک چاند
که رسیده چاندیه مذکور را پیش خود حاضر ساخته اورا از اطاعت و فرمان برداری سرکار
انگریز بهادر بسیار فهمایش نمود لیکن کل از کلکل خود دست بردار نشده و کلکل
آن کل بر طبیعت میر صاحب ممدوح ناگوار افتاده آخر از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانهٔ
چاندیه مذکور گرفتار ساخته در خدمت اهالیان دولت انگلیسیه بهادر طرف حیدرآباد
فرستاده که رفته حلقهٔ اطاعت و انقیاد سرکار انگریز بهادر در گوش جان انداخته بعطای
خلعت سرفرازی یافته وابس همگان مالوفه خود آمده سکونت پذیر گردید و سوای آن
هرکدام سران و سرکردگان بلوچان سند که سر بشورش می برداشتند میر صاحب بهادر
سرغنه آنها را از بر حکم خود پایمال نموده نمی گذاشت که احدی از بلوچان مرتکب فساد
شوند والا بدماشان بلوچان یاجوج ماجوج طینتان اگر مطلق العنان می بودند سد سکندری
ممانعت و حکم نادری میر صاحب بهادر در راه آنها نمی بود چه فساد هائی می کردند
لیکن میر صاحب بهادر برای روسای بلوچان سخت احکامات جاری داشت که ز نهار صد زنهار
که اگر حرکت ناهنجار و رفتار بد کردار نسبت بسرکار انگریز بهادر نمودند در ساعت
بدار جهنم خواهند رفت بلوچان مذکور طاقت نفس کشیدن نداشتند و بهر حال نظر بر حکم
میر صاحب بهادر داشتند و علاوه آن بلوچان کوهستان که نهنگان دریای شرارت و پلنگان
صحرای غارت بودند چنانچه :

خون خوار ظالمان سیه کار پر جفا / بی باك وشوخ ترز یهودان خیبری
غارت گران وراه زنان جمله عاصیان / هریك گرفته پیشه و کار ستمگری
هریك سمند دیو جفا کار کینه ور / میر اند بهر غارت مردم تکاوری
ازصولت ومهابت شان روزشب بجان / ترسنده دل رعیت و لرزنده لشکری
مسدود گشت راه همه رهروان لار / وزفتنه وفساد ازین قوم مضطری
نی دید هیچکس علم کاویان مگر / شنیده این گروه گهی طبل سنجری
نگرفت دست این همه دیوان جنگجوی / در دور حکم خوش سلیمان زداوری
هرگز نه بست دره یاجوجیان مگر / دارای روز گار بسد سکندری
کشور کشای سند عدو بند صف شکن / فرمانروای ملك گورنرز داوری
آورد جیش از پی تنبیه این گروه / ازهندی وفرنگی ومردان صفدری
کردند تاخت برسر این کوه واین گروه / باتوپ وبا تفنگ بسامان آذری
شد پیشوای لشکرانگلیسیه همه / میر علی مراد بعد شان سروری
میرعلی مراد برافراخت چون علم / شد معرکه نمونهٔ صحرای محشری
میرعلی مراد چو بنواخت کوس جنگ / شد درغریو گنبد گردون اخضری
میرعلی مراد به تدبیر کار جنگ / بربود گوی زاهل فرنگ ازدلاوری

ازحسن رای ودانش وفرهنگ وفکر هوش / وزفر جاه وشوکت شان بهادری
میر بلند شان سران گروه کوه / آورد در حبالهٔ دام مسخری
فیروز گشت خسرو اسلام دادگر / میرامیر.. بصد فرحد ری
شد فتحمند میرامم در زمان خویش / برکوه چون محمد از فتح خیبری
گفتند صاحبان فرنگ آفرین تمام / برمردی وشجاعت آن میر هرکهری

از آنجا که در هنگامهٔ مهم کوهستان میرصاحب بهادر مبلغ لکهای از خود خرچ نموده بجمعیت لشکر توپخانه باتفاق بنرصاحب بهادر گورنر سند برکوهستان رفته بجار خان دوبنگی وطایفه جکهرانی که اصل معدن فتنه وفساد بودند میرصاحب بهادر بنفس نفیس خود اندرون کوهستان تشریف فرمای گردیده بحملات دلیرانه بلوچان مذکور را ازهستان گرفتار نموده آوردند بلوچان جکهرانی را در سرکار انگریز بهادر ملازم داشتند و بجار خان را معهٔ عیال واقربای ازسرکار انگریز بهادر سپرد میرصاحب بهادر نمودند که در خیرپور مدت بسیار نظر بند بودند ومدارات مدد معاش ازانعامات وجاگیرات دوبنگی مذکور همه میرصاحب بهادر میفرمود تا آنکه دوبنگی مذکور در خیرپور فوت نموده بعد ازچندسال سرکار انگریز بهادر وابسته گان دوبنگی مذکور از خیرپور طلبانیده طرف مکان مالوفهٔ آنها را رخصت دادند لیکن بعد گرفتاری بلوچان دوبنگی وجکهرانی باری انطفای آتش روبرو گردیده بود سوای ازاین دیگر خدمات ازهرقسم ورسم که اگر تشریح داده شود یک کتاب علیحده درست خواهد شد قطع نظر ازآن هرگاه دزدی صاحبان انگریز وخواه مردم مترددین درحدود ملك میرصاحب بهادر میگردید ازیك بده ازکارکنان سرکار میر صاحب بهادر بازیافت می نمودند با آنهم میرصاحب بهادر رضامندی سرکار انگلیسیه بهادر مقدم دانسته گاهی

چنین برجبین مبارك خود نیانداخته ادای می نمود واگر کدام از صاحبان عالیشان بملاقات میرصاحب بهادر فایز می‌شدند هزار گونه تعارف ومهمانداری آنها می نمود وهر که کسی از صاحبان انگریز در عالم دوستی کدام تفنگ وخواه تفنگچه ویااسپی به پیش میر صاحب بهادر میفرستادند صدچندان درعوض آن بمدنظر علوهمتی خدمت اوشان میکرد خصوصا درحینیکه سرکار فرمان فرمای هندوستان رونق افزای چهاونی سکهر گردیده بود میر صاحب بهادر ازروی دوستی واخلاص شعاری درتعارف وتلافی فرمان فرمای هیچ دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشته درعین شمع افروزی بزم ملاقات تحایف نفیسه وارمغان حاصله ازقسم بنادیق جوهر دار رومی باسامان طلامرصع وبهریوره داروشمشیرهای اعلی باساز طلا وزیورات مرصع وجواهرات بی نظیر که دیده ناظران ازدیدن آن خیره خیره می شد واسپان ولایتی وعربی وشتران مهاری باد رفتار که تعداد ثمن اوقریب مبلغ پنجاه شصت هزار روپیه خواهد بود پیشکش فرمان فرمای ممدوح ساخت وکمال اخلاص ونهایت صدق اختصاص خود بحضور جناب فرمان فرمای ممدوح نمود بمنصهٔ ظهور آورده شاید صلهٔ این همه اخلاص شعاری وتحایف گذاری این بود که از کارخانهٔ مهربانی وانصاف فرمان فرمای مذکور خلعت فاخره عزل عهده یاست وغصب ملك ومملکت بمیرصاحب بهادر مرحمت گردیده ازآنجا که هرکه توسن سیاحت را درعرصه عالم بجولان آورده ونرد اختلاط گبرویهود باخته وعلم مصاحبت فرنگی وجهود برافروخته وازگلشن مخالطت اصحاب مذاهب مصنوعه وارباب ملل مختلفه گلهای تجربه برسر دستار......زده باشد هرآئینه درگلزار اطوار هیچ فردی ازافراد کائنات وچمن اوضاع هیچ صنفی ازاصناف موجودات رائحه ریحان نوشگفته بمشام ادراك احدی نرسیده که در راه اهل عزت واحترام وارباب شوکت واحتشام خار بدعهدی بیوفائی افشاندن ودکان مروت ودوستی راتخته نمودن وطاهر جان عزیز اورا درقفس محنت وتشویش مقید کردن درملت کدام طایفه جایز ودرشهر کدام مردم نقداین شیوه رایج است افسوس.

دربیان متهم ساختن مدعیان میرصاحب بهادر بکشیدن ورق مصحف ازعهدنامه ودراعتبار آوردن قول مدعیان سرکار انگریز بهادر ونمك بحرامی شیخ علی حسن ونوازشات میرصاحب بهادر باوغیره.

مبشر قلم که ناظم مهام ولایت سخن دانی است قلم این مدعارا چنین درخبر تصرف بیان آورده میشود که برجهان واضح ولایح است که میرصاحب میرعلی مرادخان بهادر باسرکار انگلیسه بهادر درایام تسخیر ملك سند چه قدر جانفشانی هاازجان ومال وتدبیر فرزانه نموده چنانچه سرکار انگریز بهادر صداقت اخلاص وحسن خدمات میرصاحب ممدوح دیده بمدنظر حصول مدعای خود هزارگونه تعظیمات وتکریمات میرصاحب معظم الیه می نمودند وبوقت تشریف فرمائی میرصاحب بهادر برای ملاقات صاحبان عالیشان شلك اتواب سلامی میکردند وبرمیزطعام خوری

بیحجاب میرصاحب را جای میداد که طعام خود را طلبانیده یکجا باصاحبان عالیشان نوش... باده صحبت رنگین یکدیگر گردیده سرخوش باده نشاط میشدند وانچنین . . . . ،

ما بین صاحبان انگریز و میرصاحب بهادر مستحکم و مربوط بود که از کشاکش هیچ حوادث نامنتظم شدنی نبود بلکه دولت طرفین واحد بود باوصف این همه صورت اتحاد چگونه شد که اینچنین امیرصاحب عزو تمکین را به قول وفعل مدعیان نمک بحرامی که داستان دستان طرازی آنها علیحده دراین رساله مندرج است از رتبه و مرتبه عزت و ریاست انداخته صورت این معنی در مرآت خاطر جهانیان عجب جلوه عبرت میدهد وتمثال این حقایق در آیینهٔ خیال ضمیر عالم و عالمیان غریب چهره حیرت مینماید شیخ علی حسن در اول چه بود وچه رتبه داشت واز کیمیای نظر میرصاحب بهادر بچه قدر و مرتبه رسیده که زمام اختیار تمام ملك میر صاحب بهادر بدست اقتدار او بود ویك علیحده سر کار خود بنای کرده بود که وقت داخل شدن مکان اوی شلك اتواب بلا می میکنانید که صاحبان انگریز صدای توپهای اوداغه چهاونی سکهر بگوش خود می شنیدند از آنجا که شیخ مذکور به غرور نفس خطا کاری هوا بلند پروازی در سر گرفته طریقهٔ نمك بحرامی در پیش گرفت چنانچه برطرفی او نیز موجب صلاح ورفاقت سر کار صاحب انگریز بهادر صورت وقوع گرفته باوجود این همه حال هرگاه میرصاحب ورق عهد نامه از کلام الله کشیده ودیگر ورق نوشته بجایش داخل نموده بود پس ورق اول چرا بدست شیخ مذکور میداد در ساعت اورا پاره پاره نموده گم میکرد ویا جای نگهداشت ورق مذکور پیش میر صاحب بهادر نبود . . . . اعتبار مختار کاری بشیخ مذکور میداد پس ازمر عدم افشاء راز باشیخ مذکور طریقه سلوك میگرفت و میرصاحب بهادر ماشاءالله در مراتب عقل ودانش افلاطون زمان ودر مراسم فهم و حکمت لقمان دوران پیش حکمت میرصاحب بهادر گرفتن ورق مصحف معاهدنامه از شیخ مذکور چه امر بود بیك اشاره ابروی ذهن مستقیم خود ازومگرفت اما میرصاحب بهادر این همه شان وشوکت و بلند ناموسی اقبال چگونه جفاسازی ورق کلام الله می نمود ازاین معنی در نظر حقایق شناسان معنی امتیاز جلوهٔ صدق نمیدهد این همه از فریب بازی وخدعه طرازی شیخ مذکور توان گفت از آنجا که درخت نیکو کاری را بار سعادت در بار و جفا کاری را مکافات در پی است اهل ادراك ودانش خوب قیاس نماید که بعد این افترای نسبت بمیرصاحب بهادر مدعیان کاذبان میرصاحب بهادر کجا رفتند ودر طرفة العین برطرفی مدعیان میرصاحب بهادر ازعهده ..... گردیده که تجربه هر خاص وعام شده که بیان آن علیحده رقم زدهٔ کلك عبرت سلك گردیده حق سبحانه تعالی منتقم حقیقی است باوجودیکه که کرد و که نیافت باوصف زود خراب شدن وراه عدم گرفتن مدعیان میرصاحب بهادر که عبرت افزای دیدهٔ جهان و جهانیان است چه نحو شد که قول این چنین مدعیان کاذبان ازچه روی وچه دانست و کدام عدالت وانصاف در سر کار انگلیسه بهادر صورت تصدیق گرفته که میرصاحب بهادر را ازعهده ریاست برطرف نمودند وملکش را بافترای مدعین و کاذبین غصب کرفتند جای افسوس اگرچه این ملك را میرصاحب تن تنها نمی خورد مقسوم چندین هزار عالم بود وهم در مصارف خدمات سر کار انگریز بهادر می آورد پس

بر این عدل و انصاف سرکار انگلیسه بهادر باید گریست این چه انصاف . . . . و چه ملت بی تکلیف که جای تحسین است .

«در بیان نمك بحرامی شیخ علی حسن و نوازشات میر صاحب بهادر نسبت شیخ مذکور و شمه مناقب پسر میان علی گوهر صاحب»

زاغ قلم سیه رقم ازمداد افتراء سواد الوجهی حاصل نموده بر شاخسار مدعای چنین فسانه فسان بیان مینماید ، جغد ویرانه زاغ قلم سیه رقم نائب گرکس صحرای نجاست شیخ علی حسن در اصل ساکن ملک هندوستان باتفاق عالیجاه اسکندر خان خاکوانی آمده در سلك ملازمت میر صاحب بهادر منسلك گردیده بود و از مبلغ شش هفت روپیه باز گیر عالیجاه مذکور بود لیکن در تلبیس ابلیس لعین را درس میداد و میر صاحب بهادر از روی کیمیا نظری باین درجه و مرتبه رسانیده که مدار المهام تمام مملکت میر صاحب بهادر بود و خاتم حل و عقد هر مهمات در انگشت اقتدار او بود و لکهای مبلغان از سرکار میر صاحب بهادر سوای وجوهات مقرره انعام میافت با وجود این همه نوازشات و انعامات و کمال اعزاز میر صاحب بهادر برطبق مضمون

می کند آخر بروز از هر که آئین سرشت از لئیم آید خطا و از اهل رسم بندگی

از آنجا که مشاطگان حجله خانه دولت که بگونه آداب دانی ها چهره عروس مملکت و حکمرانی را آراسته اند دخل شرکت بحنای نیکذات عاقل را ممد پایه قصر عظمت و اقبال دانسته اند و اگر فی المثل ناجنس نسبت قابلیت و کاردانی به لقمان و فلاطون رساند که او نامحرم بساط دولت و اعتبار تصور کرده ماند چنانچه شیشه را از سنگ محافظت و نگهداری میکنند گلزار دولت را نیز از خس و خاشاك محرمت دون همت سفله حراست و صیانت نموده و مینمایند هر ذی شوکتی که سایه چتر عاطفت بر فرق نامسعود ولی زاده ناکس گسترانید و ناجنس را بناز و نعیم خوان همه می و وفاق پرورش دهد عاقبت کار چهره شاید خوبی و بهبودگی در مرآیای مقصود خود نه بیند شیخ مذکور که بنای وجود نامسعودش در اصل باب و گل ناجنسی تعمیر شده بود باین همه قدر و مرتبه دولت و اقبال که میر صاحب بهادر باو رسانیده بود حقوق همه نعمتها و نوازشات فراموش نموده و چهرهٔ ماه حق نمك را بخسوف کفر نمك بحرامی نوشیده با طاعت و فرمان برداری نفس نافرجام با میر صاحب آقای ولینعمت خود طریقه عناد و نمك بحرامی در پیش گرفته و برطبق مضمون .

از لئیمان چشم یاری داشتن در دل شب مهر تابان جستن است

چنانچه درین باب قصهٔ بهرام گور موافق حال مینماید نقل است که بهرام گور یکی از ملوك عجم بود خود در ایام شباب که هنگام مستیها است سرشار باده عیش و عشرت بوده اکثر شکار دوست وزمام ملك داری و انکشاف عقود مهام مملکت خود همه بدست اختیار وزیر داده بود از آنجا که وزیر مذکور بیرون کرد سرا پرده بی سعادتی و ناانجابتی از دنائت طبع نامسعود وزیر مذکور آبادی مملکت بهرام گور را خزان خرابی راه یافته و یکی از مخالفین که پیوسته حنظل عداوت در زمین شقا بهرام گور کاشته میداشت عزم محاربه بهرام گور نمود چون بهرام چشم از خواب غفلت کشاد . . . . . رو یداده وزیر را طلبانیده حکم داد که اسباب محاربه و سامان مقابله . . . . . . نمود که صادق خزانه همه خالی افتاده سامان مقابله دشمن گران سنگ از کجا سرانجام نموده شود بهرام چون این سخن از وزیر شنیده ساعتی در بحر این اندیشه فرو رفته بعد گفت که این خطای من است که چون تو سفله دنی را لایق تشریف وزارت دانسته زمام مملکت را بدید اختیار تو

واگذشتم خود کردنی راعلاجی نیست این بگفت و در ساعت سوارشده روانه شکار گردید چون مراجعت نموده درعرض راه دید که چوپانی سگی را اویخته چوب میزدند بهرام گور چون این حال را مشاهده نمود عنان کشیده ازچوپان سوال نمود که ازین سگ چه جرم وتقصیر دیده ای که رنجه میداری چوپان گفت ای خسرو سیاره سپاه وای شهریار عالم پناه .

هرکس بدست سفله دهد اختیار خویش باشد چنانکه مار دهد در آستین .

با آنکه بزرگان گفته اند که سفله ودنی رااعتماد نشاید من این سگ را مناط اعتماد ومحل اعتبار ساخته اکثر اوقات اختیار گله گوسفندان را بقبضهٔ حراست او گذاشته میرفتم و به نمک حلالی واحتیاطاو خاطر جمع بودم میدیدم که روز بروز تنزلی در گوسفندان همیرسید ونمی دانستم که این آفت از کجاست تااینکه اکثری از گله ام تلف گردیده امروز ازراه امتحان برنهج استمرار اوقات سابق گوسفندان را بامید او گذاشته خود بگوشه مخفی شدم دیدم که ماده گرگی ازدور ظاهر گردیده چون نزدیك آمده باسگ درآویخته بعدازان که مطلب .... ازقوه بفعل آمده گوسفندی را انتخاب کرده برداشته برد من چون این خیانت وناراستی ازاین خیانت اندیش دیدم اکنون بجریمه این تقصیر تنبیهش میکنم بهرام گور چون این ماجرا ازچوپان شنید با خود گفت مقدمات چوپان وسگ ومعاملات من ووزیر است همینکه ازشکار .... او رابر سپاه انعام گرد وازمیان ......

دشمن مذلات ومظاهرت وزیر آهنگ مهار به بهرام گور نموده بود ازآنجا که .... . در گلزار حال و کار خود در خصت عبور ند هندو اندام نافرجام آن را از لباس اعانت واقتدار نیارانید که از سبب اقتدار سفله ناکس ابواب انواع خلل ونقصان برچهره حال خاص وعام کشاید و بسی فتنه ها برخیزند چون اورنگ آرایان خطه بختیاری ارازل وسفله رامحرم سراپرده اعتبار واعتماد نداشته اند چون هرگاه شیخ مذکور ازبدطینتی ونمك بحرامی خود از نظر عاطفت میرصاحب بهادر مردود شده واز سمند اقتدار وعزت بر زمین ذلت افتاده آواره دشت ادبار گردیده چندروز درصدر بازار سکهر توقف گرفته واز کشاکش تنخواه سپاه... خودفرار نموده طرف ملتان ولاهور رفته چندمدت درآنجای چون آسیای فلك سر گردان وحیران مانده بسبب نمك بحرامی اورادر بار هیچ بزرگی راه ندادند ازآنجا تهی دست مدعای وخشك لب پس آمده چندروز پیش میرمحمد حسن خان خلف مرحوم میررستم خان توقف پذیر گردیده ومیر مذکور رانیز باغ نشان داده بصلاح ومشورت اودر سرکار انگریز بهادر آمده وباجناب عرفان مآب پیرمیان علی گوهر متفق گردیده باب الافترای نسبت بمیرصاحب بهادر از کنزالعرفان حق شناسی وخزانه العلوم خداناترسی خواندن گرفتند وهم چند کسان ناکسان دیگر رانیز دربنباب تلقین نموده شاهد مقال خود ساختند اگرچه اختیار اینچنین کارها افترا پردازی از خاندان اهل ارشاد وتلقین نهایت نازیبا وبسی نامستحسن... چراغ بزم ارباب معرفت وایقان است لیکن پیر صاحب ممدوح چندایام بامیرصاحب بهادر ازخوان حکومت وکامرانی ملك چاندوکه وغیره لقمه چرب وشیرین تناول فرموده بودند ازین مهر مفتاح الارشاد تقوی راپیچیده دربغل دغل خود داشته

هی حکومت می نمودند و بر جامه عاریتی حکمرانی میر صاحب بها در طریقه عناد پیدا نموده دربی خرابی اساس عزت واحترام میرصاحب بهادر گردیده چنانچه عرفان ماب مذکور وشیخ مردود باهم متفق اللفظ والمعنی گشته بوساطت جناب .... صاحب بهادر شکار پور چند مدت حلوای این افترای نسبت میرصاحب بهادر برانش عناد بر هیزم قساوت قلبی در دیگ نفاق می پختند تا رفته رفته مقدمه در سکهر باجلاس کمشن نزد صاحبان عالیشان دایر گردید ؛

«دربیان اجلاس صاحبان انگریز درمقدمه دریافت جعل سازی ورق کلام الله نسبت به میر صاحب بهادر»

مدبر ممالک سخن وری اعنی خامه ندرت نگار دراجلاس این مدعای چنین نگارش برصحایف بیان مینماید که درسنه ....هرگاه عرفان ماب پیرمیان علی گوهر و شیخ علی حسن طومار افترای نسبت به میرصاحب میرعلیمراد خان از کنزالعرمان حقیقت و کشف الحقایق معرفت ومفتاح دقایق طریقت ومصباح الانوار شریعت درست ساخته وجزویات وتاویلات همه فرا گرفته مقدمه جعل سازی ورق کلام الله بابت عهد نامه در اجلاس کمشن واقعه سکهر بحضور صاحبان عالیشان انگریز بهادر دایر گردید وخود جناب میر صاحب بهادر درآن مجلس حاضر آمده بعد گرفتن سوالات وجوابات ازمیرصاحب هرگاهی مدت العمرا ینچنین مقدمات ندیده بود که ازروی قانون وامین سرکار انگریز بهادر رفع این مقدمه محبوس نماید نسبت اینکه اکثر خریدار متاع دروغ بیفروغ اگر کسی درحقیقت درد عوی خود کاذب باشد چون مطابق آئین .... مشهود هرگاه صادق وحقدار باشد هر آئینه بموجب آئین سرکار انگریز گفتگوی نکرده پس محروم الحق میشود خصوصا سبب مهراسمی میر صاحب بهادر که خط طغرای داشت درعهد .... کپتان مالیت بهادر مفقود شده بود باوجودیکه میرصاحب بهادر اطلاع گم شدن مهرمذکور بصاحب ممدوح کرده وآن مهر شاید بدست شیخعلی حسن رسیده بود وباآنکه باعث فقدان مهرمذکور شیخمشا رالیه بوده که هنگام اجلاس کمشن صاحبان انگریز هر کاغذی جعلی که شیخ مذکور می بر آورد مزین باآن مهر بود پس هرگاه حال گم شدن مهرمذکور برضمایر ادراک ماثر صاحبان عالیشان بهادر هم بوجه احسن معلوم بود باانهم بهر کاغذها مجعولی شیخ مذکور خط بطلان نکشیدند بلکه باعتبار چنین فردهای باطله ازمیر صاحب بهادر که دوست تهدلی صادق دم وراسخ قدم سرکار انگلیسه بهادربودروی النفات واخلاص درهم پیچیدند وکما هوحقه دریافت حق وباطل نکردند وعجب ترنغمه انکه هنوز میر صاحب بهادر در جواب دهی مقدمه پیش آمده بود که جناب پیکضند صاحب بهادر مقدمه هژده هزار روپیه طلا نسبت ارشاد میر صاحب بهادر درپیش نمود ومیر صاحب بهادر ازین معنی انکار مطلق نمود تاچند یوم براین معنی تکرار میرفت لیکن بپایه ثبوت نرسیده ودرعوام الناس مشهور بود که مدعیان میرصاحب بهادر برقامت دیگر حریفان که درظاهر .... کرده داخل خزانه عامره سرکار نمودند ازآنجا که هرگاه مجموعه اجلاس متفرق گردیده میرصاحب بهادر مدت چندسال بدستور اصلی برملک هامقبوضهٔ موروثه خود برقرار ماندند وجناب پیکضند صاحب بهادر درآن روزها بعداجلاس ازسکهر مراجعت نموده بلانوقف

یکدم بطریق داك اسپان باستعجال تمام روانهٔ خدمت فرمان فرمای هندوستان گردیده والله اعلم صورت مقدمه میرصاحب بهادر چه نحو درسرکار فرمان فرمای گذارش نمود درینباب ازسرکار فرمان فرمای هندوستان هیچ دوباره دریافت نگردیده ازآنجا که در دارالعدالت عالیه سرکار فرمان فرمای هندوستان افتاب عدالت وانصاف بمقتضای ان الله یأمر کم بالعدل والاحسان ازمشرق اقبال صانع وخصوصا ازبندگان خاص رب العباد که سجل دولت بی علت آنها که برفیع وفیع وربك یخلق مایشاء ویختار مزین ومشرف است وبمهر خاتم سعادت فاحکم بین الناس بالحق مختوم گردانید لاجرم بهبین این مواهب جلیل المناقب درمجلس مرافعه امور کذشته روزنامچه عمرهرمدعی ومعاند را کطی السجل للکتب نوردیده اند وبرصورت دعوی خصم خط بطلان کشیده برای عدالت بیرای خود تصدیق امری لزامورات کلی وجزوی نموده ومینماید سرکار فرمان فرمای هندوستان باوصف عدالت گستری چگونه قول مدعیان میرصاحب که تمام سرگذشت نمك حلالی آنها ومدعیان بر تمام عالم بر خاص وعام ظاهر وباهراست مقرون صدق واعتبار حکم برطرفی میرصاحب بهادر ازعهده ریاست وغصب کشتن بدون ملك موروثی ازدیوان خانهٔ عدالت انصاف بوده ازآنجا که انگلی که سرکار انکریز بهادر از جناب میرصاحب غصب نموده داخل ممالك خود کرده آن ملك موروثه میرصاحب ممدوح بود که درینباب وصیت نامهٔ مرحوم میرصاحب میرسهراب خان والد ماجد خود میرصاحب بهادر موجود دارد ونقش بدفتر سرکار انگریز بهادر نیز رسانده وقطعه ملك که باقی سرکار انگریز بهادر بدستش گذاشته جاگیراتی است اندك وبس مختصر که مرحوم میرسهراب خان پدرش در ایام صغرسن وخوردسالی با میرصاحب بهادر بخشیده بود سرکار فرمان فرمای هندوستان آن قطعات جاگیرات قلیل بیدایش خوردسالی راهرآئینه ارث میرصاحب بهادر دانسته بتصرف میر ممدوح واگذار ساخت که درصورت کثرت اخراجات وکریم طبیعی میرصاحب که همیشه آبادی کرم ونوالش چون ابر بهار برهرخاص وعام ریزان است ازبیدایش قطعهٔ جاگیرات خوردسالی اوچه بندد وچه گشاید چارناچار بباید زیستن..... مرحوم میرسهراب خان وازان بعد بمیرعلی مراد خان علیه الرحمه والغفران این است که دستار ریاست وملك متعلقه آن اول بمیر رستم خان وبعد آن بمیرمبارك خان وازان بعد بمیرعلیمراد خان تعلق خواهد گرفت نظر بران مطابق وصیت نامه مرحوم موصوف دستار ریاست وملك تعلقه آن حق وارث بمیرصاحب میرعلیمراد خان بهادر میرسد ودرسرکار انگریز بهادر انصاف آن برعکس پس این چه انصاف وزهی عدل

ازین عدل مردم نگریم چرا   براوضاع دنیا نخندم چرا

«دربیان رفتن لشکر انگریز بهادر با میرصاحب میرعلیمرادخان بهادر وگرفتن ملك ازو که تعلق بدستار داشت ومعزول نمودن ازعهده ریاست وغیره»

شبدیز قلم مشکین رقم که چابك شتاب میدان سخنوری است درعرصه این مدعای چنین ترك تاز بیان مینماید که بعدازمدت اجلاس واقعه سکهر که مابین میرصاحب بهادر ومدعیانش گردیده بود درسنه یکهزار وهشت صدو پنجاه وهشت عیسوی مطابق ماه ربیع الاول سنه یکهزار ودوصد وشصت هشت هجری مقدمه حکم جناب فریرصاحب کمشنر صاحب بهادر سند صادر گردیده که بموجب فرمان فرمای هندوستان انچه ملك های از مرحوم میرسهراب خان درارث میرصاحب میرعلیمراد خان آمده است آن را باو واگذار ندود یگر همه ملك ها همه داخل ممالك محروسه سرکار انگلیسه بهادر

نمایند و هم میر صاحب ممدوح را از عهده ریاست سند بر طرف باید نمود که در کار ریاست خطا بزرگی نموده است چون در صورت اصدار چنین حکم جناب استوری صاحب بهادر در کلکتر شکارپور و دیگر صاحبان متعینه پلاتن واقع شکارپور تدارک تهیه و سامان محاربه گرفته مستعد شدند جناب جیک صاحب بهادر از چهاونی خانگهر همه عمله سوران و توپخانه خود فوراً خود را در شکارپور رسانیده یکشب در شکارپور توقف گرفته روز دیگر تشریف فرمای سکهر و در شهر شکارپور های هوی لشکر کشی واقع گردیده بعضی ها میگفتند که عزیمت لشکر جانب بهاول و برخی ها بیان میکردند که جانب خیرپور بر میر صاحب بهادر میرود و این خبر محقق معلوم نمی شد و در آنوقت جناب میر صاحب بهادر در مکان بهورتی با یام سردلی بسیر و نشاط شکار بود خود سر گرم و سبب برودت ایام زمستان از گرمی آتش لشکر کشی سرکار انگریز بهادر اطلاع کماهو حقه نداشت و وکلای اجلای میر صاحب بهادر که از تعداد خارج بودند با نتهای این حقیقت پی نمی بردند هر یک از افواه عوام الناس سخنان بازاری شنیده از خود تجویزات می تراشیدند گاهی لشکر روی طرف بهاولپور میدادند و گاهی طرف دیگر و چون بر سخن خیرپور می آمدند در بحر فکر فرو میرفتند و سر خیال را در شورش آورده میگفتند که آیا نمیدانم این لشکر کجا سر خواهد کشید و برای میر صاحب بهادر گوناگون احوالات از خود تراشیده مینوشتند هرگاه چنکپ صاحب بهادر عبور دریای نموده منزل انداز لوهری تر گردیده همانوقت میر صاحب بهادر از عزیمت لشکر انگریز بهادر واقف شده که چنین صورت دارد و بیان میفرمود که من چه گناه

و چه تقصیری از سرکار انگلیسیه بهادر نموده ام که بی سبب بی قصور چنین جلوه ریزی لشکر بر من اخلاص شعار گردیده است و بر حسن خدمات خود می نازید تا آنکه کوس لشکر کشی بر سرش نواختند بعده چشمان عبرت واز نموده انواع نوشتخوانده مراسلات بحضور کمشنر صاحب بهادر و کلکتر صاحب شکارپور نموده که ما اخلاص شعار همیشه تابع و فرمان بردار سرکار انگریز بهادر و در تقاویم گوناگون خدامات قصوری نکرده ایم این قدر جلوه ریزی فوج سرکار بر این تابع از چه روست از روز اول که رشته تابعداری و صداقت شعاری در جهان اخلاص نشان خود انداخته ایم هرگز از کشاکشی پیمانی نگسیخته ایم و نخواهیم گسیخت بدون ناموس هرچه جان و مال و ملک ماست همه دولت سرکار است ما را هر جا که حکم شود در شکارپور و خواه جای دیگر رفته در انجا اقامت پذیر شوم حاجت این چنین لشکر کشی نیست منتظر یک اشاره بودم نوعیکه امر میفرمودند در بجا آوری آن هیچیک عذری نداشتم از این چنین هنگامه آرائی نفس عزت اخلاص پرست یکطرف و خنده کی معاندین دگر طرف چون ازین قسم چند در چند مضمونات رنگین شرم انگیز و اخلاص آمیز رقمزده کلک منشیان بلاغت رقم گردیده لیکن جواب شافی از صاحبان ممدوح نمی شنید و اگر مینوشتند هم سوالی دیگر جواب دیگر تا آنکه میر صاحب بهادر از مکان بهورتی ترک شکار حیوانات بی زبان نموده خود مانند نخچیر در دام این هنگامه ناگهانی افتاده فوراً خود را در مکان تا نچه رسانیده بازی قلم بلاغت رقم را بر گوناگون نغمات حزین از حسن خدمات و فرمان برداری و جانفشانی در نوای آورده لیکن موثر نیفتاده مثل است که وقت میوه گوش باغبان کر میباشد صاحبان انگریز چونکه جویای مطلب خود بود این همه نغمات میر صاحب بهادر گوش سماعت نیاوردند تا آنکه جناب کمشنر صاحب بهادر و دو سه صاحبان دیگر معه قدری لشکر پیادگان زاغان ظلمت سرشت بسواری جهاز دودی از کراچی بندر داخل لوهری شدند و چنکپ

صاحب بهادر پیش از ورود کمشنر صاحب در مکان بتی که متصل لوهری طرف جنوب منزل انداز بوده و کمشنر صاحب بهادر و دیگر صاحبان از جهاز دودی فرود آمده رفته در مکان مذکور فروکش شدند روز دویم کلکتر صاحب بهادر معه صاحبان دیگر برای ملاقات میر صاحب بهادر در مکان نانچه تشریف بردند ساعتی بمیر صاحب بهادر شمع افروز بزم خلوت گردیده برایحه گلهای مدعای خود مشام میر صاحب معطر ساخته و از ماجرای حال واقف کرده مراجعت فرمای خیام خود شدند چون گلهای شب بوی کواکب از چمن بوستان فلک تا منتهای رسیده و گل سوری آفتاب تبسم گردیده میر صاحب بهادر چون گل پیراهن از سودای دل چاك طوعاً و کرهاً بجهت گلچینی ملاقات کمشنر صاحب متوجه مکان بتی گردیده صاحبان ممدوح بسیار بتعظیمات و تکریمات برداخته بر چوکی خاص چون گل نشانیدند و از اهتزاز نسایم گفتگوی گلهای مدعای خود را در ابتسام آورده با ستشمام رایحه آن دماغ ادراك میر صاحب بهادر را معطر مینمودند بعد از ساعتی گلدستهٔ رخصت بدستش داده مرخص نمودند از آنجا که تا حین ملاقات و مراجعت میر صاحب بهادر از خدمت صاحبان بهادر چندین سخنان افترا انگیز نسبت بمیر صاحب بهادر از افواه عوام الناس مشتهر گردیده که بیان آن طول طویل می شود بعد مراجعت میر صاحب بهادر درهمان دم اشتهار نامه باین مضمون از سرکار انگیز بهادر بهر طرف جاری گردید.

«اشتهار نامه سرکار انگریز بهادر نسبت بمیر صاحب بهادر درباب عزل

ریاست و غصب ملکش»

از مدتیست بسرکار فرمان فرمای هندوستان ظاهر شده است که میر صاحب میر علیمراد خان بهادر امیر خیرپور بعضی ملکهای سند که حقیقتاً حقوق سرکار انگریز صاحب بهادر است بدغابازی و جعلسازی از سرکار غصپیده است چون سوای گواهی معتبر تقصیر میر صاحب موصوف ثابت داشتن منظور نبود و پس بابت شکایات که بر میر معظم الیه پیش آمده بود در یافت باریك بینی و ظاهر کنانیدن در آن مجلس که بجهت آن جمع شده بودند میر صاحب ممدوح خود حاضر مانده برای انکشاف تحقیقات و رفع آن شکایات جای داشت اما میر صاحب ممدوح تهمتی که بر او عاید شده بود بهیچوجه از خود رفع نکرد و از گواهی صاف و پخته چنان تقصیر ثابت گردیده که ورق صحیفه قرآن که بر آن عهد نامه او نار نوشته شده بود برآورد در عوضش ورق دیگر بمضمون دیگر داخل کرده برد از جهت آن دغابازی چند پرگنات بزرگی در عوض او نهاد که همان نام میداشتند در تحت تصرف خود آورده نقصان سرکار انگیریز بهادر که حق او شان بود گردانید و نیز آبروی و ایمان خود بر باد داده سرکار فرمان فرمای هندوستان بجهت دست انداختن در ملك میر صاحب معز الیه هیچ تلاش و بها نه نفرمود بلکه امید داشت که میر صاحب ممدوح ممالك خود را بامن و امان در تصرف خود داشته باشد و نیز چون این چنین شکایات که از آن داشت آبروی و عمل او شان افتاده در پیش آمد آ نوقت درباب ثابت و مامور کردن آن شکایت زودی نکرد اما چون تقصیر میر صاحب معز الیه ثابت گشته است پس سرکار

فرمان‌فرمای هندوستان را منظور نیست که میرصاحب موصوف را همچنان تقصیر معاف گردد و گناه ... که در سرکار ریاست شده باشد بی سزای ماند لهذا از سرکار ممدوح اشتهار داده میشود که اکنون حضور چنان مقرر فرموده که میر علیمراد خان را از عهده ریاست برطرف نموده شود همه ملك سوای آن همه ملك موروثی که از مرحوم میرسهراب خان در تصرف سرکار فرمان فرمای هندوستان داخل نمایند پس بر همه رعایای ساکنان آن ملك ظاهر باشد که خودها را رعایای زیر حکم سرکار انگریز بهادر دانسته موافق حکم وعمل سرکار روش و کردار کرده باشند بهیجوجه من‌الوجوه چه بذات وچه اثاث آسیبی نخواهد رسید ودر هر باب در حفاظت وعدالت سرکار مامون خواهند ماند فقط مورخه نوزدهم ۱۹ ماه جنووری سنه ۱۸۵۸ مطابق بیست نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ هجری حسب الحکم نواب مستطاب القاب گورنر صاحب بهادر فرمان فرمای هندوستان از پیشگاه کمشنر صاحب بهادر سند :

در بیان مایوس شدن میرصاحب بهادر از ملك موروثی متعلقه دستار وعهد ریاست وغیره سرگذشت تنخواه داران سپاه میرصاحب بهادر.

معشوقه قلم مسکین رقم که یار دلخواه ورفیق همه جای ارباب معرفت و کمال است در اظهار این مدعای چنین کرشمه ناز نیاز مینماید که در سنه فوق عهد اشتهار مذکور میرصاحب بهادر از معشوقه ریاست و حکمرانی ومحبوبه حکومت و کامرانی وملکهای متعلقه دستار سرداری مایوس وسوای قطعات جاگیرات که در ایام خورد سالی ازمرحوم پدر صاحب میر سهراب خان علیه‌الرحمه بدروجه میرصاحب میرعلیمراد خان بهادر مقرر نمودند دیگر همه ملك های شرقی از ابهه و بلد که عربی از نوشهره فیروز معهٔ نواح ولوا حق در تصرف سرکار انگریز بهادر آمده وجای بجای کار پرد ازان سرکار انگریز بهادر مامور ومقرر شدند وکار کنان میرصاحب بهادر همه از ملك های برخواسته آمدند وصاحبان ممدوح چند روز درمکان ... توقف گرفته بندوبست ملك های نو مقبوضه نموده وکاغذهای محاسبه ملك ها واز دفتر میرصاحب بهادر طلبیده داخل دفتر سرکار خود نمودند ودیدند که میرصاحب بهادر هر کر ... از کر ... شورش بر نیاورده سر در دایره تسلیم نه ... است ... بعضی صاحبان انگریز بسواری جهاز ها دودی روانه کراچی شدند و کمشنرصاحب بهادر بجهت معاینه ملك الهه تشریف فرمای قلعه ... واشتورت صاحب بهادر کلکتر شکارپور متوجه حدود ریگستان ونارهو جیکب صاحب بهادر معه فوج خوددرمکان ... دایر بوده تمام اسباب توپخانه از میر صاحب بهادر گرفته وضبط در سرکار انگریز بهادر نموده وجناب میرصاحب بهادر درمکان ... کنار در ... بسیار مدت بسر انداز واز کمال انصاف وعدالت ... سرکار انگریز بهادر موج صفت در پیچ وتاب وچون دیده حباب حیران ومانند خس سرگردان این حادثه بود علاوه بر آن سپاه میر صاحب بهادر که چند ماه تنخواه و مواجب میرصاحب طلبداشتند که مدار دادن تنخواه سپاه مذکور بر ملکهای مفصوبه بود تفنگ های شور شر پر نمود نشانه زن حصول تنخواه خود ازمیر صاحب بهادر گردیدند .ظهور

این معنی علاوه باعث بی آرامی کاربرداران سرکار میر صاحب بهادر اضطرار گردیده دیدند
که سپاه از عدم وصول تنخواه خود بتاه وفتیله های برماشه تفنگ سوار دارند هر آینه فساد کلی
روی خواهد داد وچندین اجل رسیده صید پتر تفنگ های خواهند شد آخر لا علاج بطرف
اهالیان سرکار انگریز بهادر مراسله رقم زده قلم سیه رقم منشیان ندرت نگار
گردیده که این چه انصاف وچه عدالت وچه ملت وچه آئین است بلا تکلیف که جای
تحسین است تنخواه چند ماهه سپاه در صورت عدم غنی دیگر محض برای خدمات
سرکار انگریز بهادر در سرکار این اخلاص شعار مامور بودند بر مخلص طلب
میباشد وادای ومطالبه تنخواه داران از پیدایش ومحاصل این ملکهای مغصوبه سرکار
واصل می شد الحال ملك را در تصرف سرکار نصف مدار آمده از تنخواه سپاه چه
علاج باید کرد این همه نتیجه گونا گون بجا آوری خدمات است که ملکها را
سرکار ایشان بردند وسپاه را برمن گماشتند که متاع عزت را بیغمای برند از هر چه
میرسد سخن دوست خوشتر است ؛

اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست الحال تجویز تنخواه سپاه از سرکار والا بعمل
آید والا سپاهیان سر بفساد کشای خواهد کشید درین صورت بعضی سپاهیان که کار
کنان میر صاحب بهادر را سخت کشش نمودند ونزدیك بود بلوای عام گردد در این
اثناء صاحبان انگریز سواران خود جهت فهمایش سپاه میر صاحب بها در مامور
نمودند هرچند سواران سرکار بسپاهیان مذکور فهمایش نمودند لیکن موثر نشد
مقابله مابین سواران سرکار وسپاهیان مذکور شعله ور گردیده چند نفر از سپاهیان
مقتول ومجروح شدند ودیگران از سپاهیان را سواران سرکار دستگیر نمودند چون
سپاه میر صاحب بهادر چنین حالت معاینه نمودند بیاری پای شرارت ودست فساد را کوتاه
نمودند آخر مطابق نوشته میر صاحب بهادر معاینه فساد سپاه از سرکار انگریز بهادر
انجام دادن تنخواه سپاه از خزانه خود نمودند چنانچه بموجب یادداشت مزین بمهر
میرصاحب بهادر تنخواه سپاه وغیره اهلکاران از سرکار انگلسیه بهادر عنایت گردیده
که هر کس از سپاهیان مذکور تنخواه از خزانه سرکار وصول نموده وپروانه رهداری
از سرکار انگریز گرفته از هر طرفی که آمده بودند همان طرف مرخص وروانه
شدند مبلغ از خزانه سرکار انگریز بهادر بسپاهیان میرصاحب بهادر عاید گردید
ودر صورت وصول تنخواه سپاه بسیاری کسان از دیك جود ونوال میرصاحب بهادر
کفچه های زدند خصوصا دیوان ملرای که در حضور کلکر صاحب بهادر سبب رهنمونی
ونشاندهی بعضی مدار جات شرف احضار یافته از بسیاری سپاهیان سر تراشی نموده
که از بیان بیرون است بعد برطرفی سپاه میر صاحب بهادر فقط دو کس یکی عالیجاه
حافظ حکومت خان ودیگر درمحمدخان در ملازمی میرصاحب ممدوح ماندند ودر
ملازمی میردگان نیز سرکار انگریز بهادر ناراضی بلکه درباب برطرفی آنها بسیار
به میرصاحب بهادر نوشتند وگفتند لیکن میرصاحب بهادر بتجویز نوشتخواند نموده ازین خیال
برطرفی عالیجاهان مذکور دست برداری نموده از آنجا که امروز در این عصر مثل
میرصاحب بهادر علو همتی وجوان مردی ودرمراسم جود ونوال ودانش وکمال نظیر

ندارد و کوس همت و نوالش در تمام اکناف عالم بلند آوازه و در امیران پیشین سند هم
چنین امیر صاحب معرفت و کمال دریا نوال دیده روزگار ندیده از آنجا که

مرید حیدر صفدر که بی روزنی ماند   اگر ماند شبی ماند شب دیگر نمی ماند

چون این همه اوصاف شجاعت و جوان مردی و اخلاص سخاوت و کرم گستری بمقتضای «
مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش » درین مقدمه بسیار تحمل و خویشتن داری نموده
با وجودیکه در عوام الناس مشهور بود که میر صاحب بهادر سبب علو همتی و جوان مردی
که همیشه ملازم رکاب اوست در این مقدمه پیش آمد البته کاری خواهد نمود که در عالم
روزگار یادگار خواهد ماند چونکه برنده عالم سوز را بامصلحت بینی چه کار عروس ملک
کسی تنگ در کنار کشد که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد زیرا که مردان روزی آمده اند و بروزی
رفته اند لیکن میر صاحب بهادر از روی اصابت رای این همه فقرات نسیة فراموش نموده بمقتضای مضمون «
ترك هوا دلیل بمقصد رسیدن است » دیگر ز آرزوی دل و کامیاب شو عمل کرده سر مو از احکامات
سرکار انگریز بهادر انحراف نورزیده بنوعیکه اهالیان سرکار انگریز بمیر صاحب
بهادر میگفتند بفرمان برداری آن پرداخت و بجز اخلاص شعاری دم نمیزد بامیدیکه سرکار
انگلیسیه بهادر مرآت آئینه صفت عدالت و انصاف است اگر بالفعل در نظر اهالیان دولت سرکار
انگریز صورت مقدمه برعکس جلوه گر گردیده مضایقه ندارد میدان داد رسی وسیع الفضا است
مقدمه را بوساطت وکلای خود در محکمه عدالت در ولایت لندن بحضور صاحبان عدالت دایر
نموده است دیده شود که رای عدالت پیرای صاحبان ممدوح در این مقدمه چه نحو انصاف فرمایند
لیکن معلوم است که صاحبان عالیشان کورت که در ولایت برای این عهده مامور اند اکثر قول
و فعل صاحبان آن اضلاع منظور دارند باقی یاری بخت و طالع علیحده است تؤتی الملك من تشاء
برهانی است ساطع اوست سلطان هرچه خواهد آن کند میر صاحب بهادر در این امراز تدبیر
خزانه و مصارف ضروریه هیچ صرفه ندارد با وجود غصب ملکش و قلت پیدایش قطعات جاگیرات دیگر
مصارف و نوالش روز بروز در جوش است عجب طبع کریم دارد که گنجهای روی زمین در نظر
علو همتش وجود پشیزی ندارد فقط •

در بیان گوهر درج معرفت پیر میان علی گوهر که گوهر بی بهای حیاتش را در این ارزوی بخاك ممات سپرده شیخ علی حسن نیز در تعاقبش با او در خاك برابر شده و بکام دل نرسیده از دار دنیا حسرت بردند

سالك مسالك معرفت اعنی خامه مجرد مشرب که سر حلقه ذاکران خانقاه آزادگیست خرقه
این مدعای را از رقعات الوان فقرات بسوزن درشته بیان چنین می دوزد که جناب عرفان مآب
در دریای معرفت گوهر درج حقیقت پیر میان علی گوهر بهوای نفسانی تاج افتخار فقر و درویشی
از سر و خرقه از بر بر آورده و عمامه مدور افترا بر سر نهاده و تسبیح هزار دانه انبساط در
دست گرفته باتفاق شیخ علی حسن درین معرکه لشکر کشی با صاحبان انگریز حاضر بوده
و هر روز در خلوت بصاحبان انگریز آیات و احادیث افترای نسبت بمیر صاحب بهادر مواعظ
نموده باز در خلوت خیمه خود آمده سر ببالش استراحت میگذاشتند و بوا عده بی فایده صاحبان
انگریز بهادر نهایت محظوظ و خوش دل بودند از روزیکه اشتهار عزل ریاست و غصب ملك
موروثه متعلقهٔ دستار سرداری میر صاحب بهادر از سرکار انگلیسیه نافذ گردیده معارف مآب
شیخ مذکور چون گل شگفته دست نشاط بر یکدیگر زده خوشحالی میکرد لیکن از کار گذاران

قضاوقدر غافل و بی خبر که تیغ انتقام بدست دارند و بسیاری کسان جام ازمه آرزوی مالامال نموده خواستند که جرعه از آن بنوشند ساقی اجل چنان پشت دست زده که بی کام دل از آن تر نگردیدند چون روز دوم اشتهار مذکور بموجب اشاره پادشاه علی الاطلاق که منتقم حقیقی است جناب عرفان مآب موصوف را این چنین لشکر مرض مهلکه بر حصار وجودش استیلای آورده کفار لشکر گناه انگریزان بسواری دولی صورت مرده کسان فراری مکان مألوفه خود شده هنوز بأماکن خود نرسیده که درعرض راه سپه سالار ملک الموت باو ملاقی شده معرکه آرای گردیده آخر بیک ضرب نیزه اجل سرمایه حیاتش ربوده تا رفتن بمکان مألوفه اورا امان نداده همچنین درقتل گناه گورستان اورا داخل نمود انا لله وانا الیه راجعون از آنجا که حال حیات مستعار و دنیای ناپایدار همین است و خلق الله عوام از چنین مرگ ناگهانی پیر موصوف عبرت پذیر گردیده بتصرف و کرامات میر صاحب بهادر حمل میکردند که در طرفة العین بظهور آمده فی واقعه

مردن هر بنده خدا میداند   تو خود را در میان انباز مکن
در این کار بدل آگاه است   به بخت و قسمت و کج کلاه است

پیر مذکور در مقدمه میر صاحب بهادر چقدر کوشش و سعی نمود خود بآرزوی دل نرسیده صاحبان انگریز بهیچ چیزیکه از چهارم حصه ملک مقصود و میر صاحب بهادر وعده کرده بود بدان بی بهره و بی نصیب گردیده و حسرت آن در گور با خود برده و شیخ علی حسن مذکور وفات پیر ممدوح حیران و پریشان لب خشک مانده و در سر کار انگریز بهادر بابت چهارم در عوض غمازی بسیار تلاش نمود نیافت مگر دوصد روپیه مشاهره تا تمام حیات اورا ادا میکردند گرفت و دست افسوس چون مگس مالیده برروی و سر ندامت خود میزد آخر از سوز و گداز دل روانه منفی گردیده بخیال آنکه در آنجا رفته در محکمه عدالت فریادی شده فایز مطالب خود شود هر گاه شیخ مذکور داخل منفی شده بمطالب خود نارسیده اولاً با ملک الموت ملاقی گردیده متاع عزیز جانی خود را پیشکش ملک الموت نمود و دفتر دعوی افترا را با اعمال نامه خود همراه برد که در گور با منکر و نکیر جواب سوال خواهد نمود

از آنجا که هر که بمقتضای تحصیل اسباب نامستعد دنیای بیوفا خلل و نقصان بغیری رساند و در طریق راه و روش و حقوق نمک خوارگی مردانه قدم نگذارد و چنانکه باید فوائد خیریت کافه انام مسلمین مرعی ندارد هر آینه متاع راحتش وزندگانی پایمال نهب و تاراج حادثات انتقام گشته مرکب فارغبالی و اعتبارش از تازیانه آه دلبرنشان بسر در آید و از هیچ جهت در عشرتی برروی دلش نگشاید چون پیر موصوف و شیخ مذکور حقوق آشنائی و نمک خوارگی سالهای سال میر صاحب بهادر فراموش نموده چقدر کوشیدند و در تنور حرص و آز جوشیدند و عمامه های افترای بستند و در خدمت صاحبان انگریز دویدند و بر کرسیها نشستند آخر نتیجه ندیدند در طرفة العین پی یکدیگر مردند و حسرتهای بردند و غم دنیا بر دل گذاشتند از آنجا که دنیا محل عبرت و بازی گاه کودکان و عادت و شیوه آن است که همیشه خود را بیاراید تا مردمان را بیازماید وای بر کسیکه چراغ دین ایمان را کشت و بار مظالم بر پشت ملک را از میر صاحب بهادر هر آینه صاحبان انگریز غصب مند و بار مظالم را میر صاحب و شیخ مذکور بردند.

دانی که چه کرد احمق خر   او مظلمه برد دیگری زر

از مثل مشهور است. از آنجا که منبع نوپرداز قلم را از سرور این نرم مدعای آنست که هر یک از

گوشه گیران بزم زندگانی را که گوش هوش بر آواز نغمه بشارت نوای فیوضات درگاه دنیا و عقبا است اگر خواهد که از پستی ذلت آهنگ اوج بر حصار علو فطرت نموده پیوسته تصانیف عزت و اعتبارش در حجاز و عراق السنه و افواه کوچک و بزرگ بلند آواز گردیده رخسار دولت فر افتش مانند دف مضراب طپانچه پنجه آفسوس نشود و چون نی هر بند عضوش جدا گانه بر نیکی اب شیون ندامت نکشاید پس باختیار خاطر قدم در مقام موافقت مخالف نوایان قانون آدمیت و خارج آهنگان سراپرده اهلیت نگذارد و گردن در دایره قبول قول ناراست آن بی اصولان مهر که صداقت فرود نیارد که هر مساهله اندیش غفلت کیش که بنا بر عدم رسانی رشته اصابت رانی زمام محرمیت در دست اقتدار آن فرقه طاغیه مخذول العاقبت بسپارد و پشت بر دیوار سست پیمان اعتماد آنها واگذارد هرگز در آینه حصول مدعای تمثال خوبی و بهبودی نخواهد دید.

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم   تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال.

چون زلف مشکین سخن بدست خیال آوردن خالی از پیچ و تاب او را نیست و نواختن این ساز عبارت آرای بعجز اسباب کمالات نا ممکن و حالا که کاسه طنبور وجود ناتوان از نغمه های بلاغت و کمال خالی ناچار از لحاظ گوش عالی صاحب و قوفان این فن ارجمند ترك این ترانه های هیچ پوچ نموده که مبادا گرانی گوش طبع نوازندگان رباب ارباب معنی و کمال و اصحاب دولت و اقبال شود و دیگر نغمات از قوعات انصاف و بی انصافی صاحبان انگریز که در ملك سند از قانون آئین خود جاری داشته در نوای آورده اند چنانچه — مطلق العنان ساختن جاریه از خاندان عظام و بی پردگی مستورات از خاص و عام و بنای سرك های و بازارها

بنا کرد بازار آشور تکنج   که یابند مردم از او نفع و رنج

و منهدم ساختن خانه غربای رعایای و مساجد و مقابر که زندگان از این طایفه در هراس و مردگان در وسواس و شمه از عدالت که عین ضلالت است و فقرات که از انشاء گریزان واویزان میباشند و منشیان که روی قلم را از سیه چاه مداد انشاء سیاه نموده همیشه فقرات نویس انشاء خانه خرابی اهل حوایج اند و از هر جمله و فعله که لباس هریك بعبارات رنگین دوخته در تسوید آورده شده اما تحریر آن موقوف بر وقت دیگر گذاشته شد بالفعل با تمام این نسخه موسومه تازه نوای معارك پرداخته شد امید از آهنگ نوازن ساز بلند فطرتان عالی همت و روشن طبعان اهلیت و فصاحت آن دارم که بمقتضای پاکی نظر و حسن خلق اگر فقط به نقد تحسین و آفرین متاع هیزم را بخرند عین عطای بر عطا است والا بزبان عیب جوی و نخوت نام عطا بخطا نبرده معاف دارند که من از کساد متاعی و هیچمزی خود معترفم

روندهگان طریقت به نیم جو نخرند   قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است

هر گاه از راه لطف و عطای بمطالعه این نسخه پردازند امید که بدعای خیریاد خواهند فرمود زیاده است. تحریر بتاریخ بیست و پنجم جمادالثانی سنه ۱۲۷۱ هجری

بقلم حقیر سراپا تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد تحریر رمضان المبارك ۱۲۷۱




د کابل په عمومي مطبعې کښې چاپ شو